

افغانستان در قرن بیستم

۱۹۰۰ - ۱۹۹۶

ظاهر طنین



افغانستان در قرن بیستم

۱۹۰۰-۱۹۹۶

ظاهر طنین



تهران، ۱۳۸۴

طنین، ظاهر
افغانستان در قرن بیستم ۱۹۹۶ ـ ۱۹۰۰ / ظاهر طنین. ــ تهران:
محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۳.
۵۲۳ ص.
ISBN: 964 - 06 - 6202 - X:
۵۵۰۰۰ ریال
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. افغانستان ــ تاریخ ــ قرن ۱۴. ۲. افغانستان ــ سیاست و حکومت ــ قرن ۱۴.
۷الف ۹ ط / ۳ / DS ۳۶۱   ۹۵۸ / ۱۰۴
کتابخانهٔ ملی ایران   ۸۳ـ۳۸۷۸۷م



ناشر: محمدابراهیم شریعتی افغانستانی

● افغانستان در قرن بیستم ● ظاهر طنین

● چاپ اول: اردیبهشت ۱۳۸۴؛ چاپ دوم: مرداد ۱۳۸۴
● ویرایش و صفحه‌آرایی: محمدکاظم کاظمی ● طرح روی جلد: محسن حسینی
● لیتوگرافی، چاپ و صحافی: طیف‌نگار
● شمارگان: ۵۰۰۰ ● قیمت: ۶۰۰۰ تومان

تهران، خیابان سمیه، بعد از رامسر، پلاک ۳۴، طبقهٔ دوم، واحد ۴
تلفن: ۸۸۱۱۰۵۱
ketaberfan.persianblog.com   ketaberfan@yahoo.com

شابک: ۹۶۴ـ۰۶ـ۶۲۰۲ـX: ISBN: 964-06-6202-X:

... افغانستان سرزمینی است که تمدنها را در خود فروبلعیده و در دل شنزارها نهان داشته است. اما همین سرزمین، خود آماج کاوشها، مساحی‌ها و فریب‌ها بوده و با جبر بـه زیـر فرمان آمده است. اما با این واقعیت چه می‌توان کرد کـه همچنان دشتهای آن خشک و کوهستانهایش بلند است و فرسنگها از دریا به دور مانده است.

جیسن گودوین

Jason Goodwin

The New York Times Book Review

January 9, 2000

یادداشت مؤلف ۷

بخش یکم، آغاز قرن جدید ۱۷

بخش دوم، استقلال و اصلاحات ۳۳

بخش سوم، سقوط شاه امان‌الله ۴۹

بخش چهارم، سلطنت جدید و اصلاحات انتخابی ۶۵

بخش پنجم، شکست آزمون دموکراسی ۸۱

بخش ششم، دههٔ اول حکمروایی محمدداوود ۹۵

بخش هفتم، جامعه و فرهنگ ۱۱۱

بخش هشتم، ظهور احزاب سیاسی ۱۲۵
بخش نهم، در راه سلطنت مشروطه ۱۳۹
بخش دهم، دههٔ قانون اساسی ۱۵۳
بخش یازدهم، جمهوری اول ۱۶۷
بخش دوازدهم، بریدن از چپ، لغزش به راست ۱۸۳
بخش سیزدهم، حزب دموکراتیک خلق در آستانهٔ قدرت ۱۹۷
بخش چهاردهم، پایان خونین جمهوری محمد داوود ۲۱۱
بخش پانزدهم، حزب دموکراتیک خلق در قدرت ۲۲۹
بخش شانزدهم، مخالفت با اصلاحات و تندرویهای رژیم جدید ۲۴۳
بخش هفدهم، از قیام هرات تا قتل تره کی ۲۵۹
بخش هجدهم، حکومت صد روزهٔ امین ۲۷۵
بخش نوزدهم، هجوم شوروی و دولت ببرک کارمل ۲۹۱
بخش بیستم، جنبش مقاومت ۳۰۷
بخش بیست و یکم، بن بست جنگ ۳۲۱
بخش بیست و دوم، خروج نیروهای شوروی ۳۳۷
بخش بیست و سوم، فروپاشی رژیم نجیب‌الله ۳۵۱
بخش بیست و چهارم، پایان بازی ۳۶۷
بخش بیست و پنجم، سقوط کابل ۳۸۱
بخش بیست و ششم، جنگ جدید داخلی ۳۹۷

پیوست‌ها ۴۱۳
فهرست نامهای اشخاص ۴۱۵
گاهنامهٔ تاریخی ۴۲۳
نامنامه ۴۹۷

یادداشت مؤلف

کمتر کشوری را می‌توان یافت که تاریخ آن مانند افغانستان به عنوان یک کشور کوچک، فقیر و عقب‌مانده با جریان یک رشته تحولات تاریخی جهان گره خورده‌باشد.

افغانستان با کوهستانهای صعب‌العبور و زمینی ناهموار، نه تنها تمدنهای تاریخی را در خود جذب کرده است، بلکه در زمان معاصر بر دو روند عمدهٔ تاریخی یعنی رقابت دو امپراتوری بزرگ سدهٔ نوزدهم میلادی و پایان جنگ سرد اثر چشمگیری داشته است.

اهمیت افغانستان تا حدود زیادی از موقعیت جغرافیایی آن منشأ می‌گیرد. در واقع افغانستان نقطهٔ تقاطع آسیای میانه، غرب و جنوب آسیا، مرز قدرتهای خشکی و اقیانوسیه و آوردگاه قدرتهای مخالف قوی‌تر از

آن در منطقه بوده است.

اگر سرزمین افغانستان کنونی برای *اسکندر مقدونی* یا مهاجمان مغول گذرگاهی برای فتح هند به شمار می‌رفت، در سدهٔ نوزدهم میلادی تنها مرز حایلی بود برای جداکردن منطقهٔ نفوذ و منافع دو امپراتوری بزرگ بریتانیا و روسیه و در سدهٔ بیستم منبع نگرانی و مشاجره میان دو ابرقدرت جدید یعنی شوروی و امریکا که برای تقویت و گسترش نفوذ خود در آسیای میانه و جنوب آسیا تلاش می‌کردند. افغانستان البته برای این موقعیت خود بهای بزرگی پرداخته است. هر جنگ و هر هجومی، ویرانی و آشفتگی عظیمی به‌جا گذاشته که بعداً غلبه بر آن کار آسانی نبوده است. گرچه در نبرد برای کنترل افغانستان و یا گذشتن از آن برای دسترسی به هدفی دیگر، دو امپراتوری بزرگ وقت، یعنی بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی، تلخ‌ترین شکستها را در این کشور تجربه کردند، افغانها علی‌رغم پیروزی در میدان جنگ، در اسارت سرنوشتی که تاریخ و جغرافیا نصیب آنها کرده است، قادر نبوده‌اند تا پیروزیهایشان را به آخر برسانند. اگر مقدرات تاریخی افغانستان چنان بوده است که موقعیت جغرافیایی آن به نفوذ گستردهٔ عامل خارجی در زندگی ملی ـ از نحوهٔ اداره و چگونگی ساختار سیاسی تا تلاش برای ایجاد یک دولت ملی و نیل به شکوفایی اقتصادی و اجتماعی و تا چگونگی مناسبات با جهان خارج ـ میدان داده است؛ سخت‌جانی تفکر و ساختارهای اجتماعی ـ سنتی و به‌طور کلی عقب‌ماندگی تاریخی به نوبهٔ خود پیوسته مانع عمده‌ای را در برابر دگرگونی و پیشرفت پدید آورده است.

در آخرین دهه‌های سدهٔ بیستم میلادی، دو جهش عمدهٔ استراتژیک، تاریخ افغانستان را در مسیر تازه‌ای قرار داد: یکی حرکت اتحاد جماهیر شوروی به سوی جنوب بود که با انقلاب آوریل ۱۹۷۸ آغاز و با

عقب‌نشینی نیروهای شوروی در سال ۱۹۸۹ و سقوط دولت مورد حمایت شوروی در سال ۱۹۹۲ پایان یافت. نتیجه این حرکت نه‌تنها برای شوروی فاجعه‌آمیز بود، بلکه ظرف سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ به شکل‌گیری خلاء سیاسی‌ای انجامید که در غیاب شوروی و پس از سقوط آن امکانات غیرقابل پیش‌بینی را برای کشورهای منطقه از جمله پاکستان که از گروههای مقاومت پشتیبانی می‌کرد، فراهم کرد.

رویدادهای بعد از سال ۱۹۹۲ بیانگر یک حرکت دیگر، یعنی حرکت به سوی شمال بود که با پیروزی مجاهدین و به‌ویژه گروه ***طالبان*** در صحنهٔ سیاسی و نظامی افغانستان آغاز شد.

با این دو جهش ناگهانی، افغانستان در ژرفای آشفتگی سیاسی‌ای افتاده است که نتیجهٔ تاریخی آن چیزی جز فروپاشی جامعهٔ مدنی، حاکمیت ملی، تمامیت سیاسی و اقتصادی و هم‌پیوندی اجتماعی و فرهنگی کشور نبوده است.

اینک در آغاز سدهٔ بیست‌ویکم، افغانستان سرزمینی است که در و دیوار آن به خون آغشته‌است.

با ظهور و تحکیم قدرت ***طالبان*** این‌گونه به نظر می‌رسید که تعصّب و قشری‌گری که بر صحنهٔ جنگ و سیاست افغانستان سایه افکنده است، دستاوردهای دنیای نو را به مبارزه می‌طلبد. گوییا افغانستان جزیرهٔ جداافتاده‌ای است از منظومه شمسی و در آن‌سوی زمانی که در آن مرزهای جغرافیایی در برابر رخنهٔ علم و تکنولوژی تاب مقاومت ندارد. اما آیا می‌توان به زمان فرمان ایست داد؟ در عمل، آنگاه که به نام دین، زن از آموزش منع می‌شود و تلویزیون به «جوخهٔ اعدام» سپرده می‌شود، چنین به‌نظر می‌رسد که زمان در افغانستان متوقف شده و تاریخ به فرجام رسیده باشد.

اما اگر به افغانستان در صد سال گذشته بنگریم، تاریخ تنها تاریخ فرجام نیست. از اوایل قرن بیستم سلطنتهای افغان، علمای پیشرو مذهبی و روشنفکران ـ قطع نظر از فراز و فرودها و افراط و تفریطها، انزواطلبی و دخالت خارجی ـ سعی کرده‌اند تا افغانستان از روند عمومی دگرگونیهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در کشورهای اسلامی و به‌طور کلی در خاورزمین به‌دور نماند. در سدهٔ بیستم چند تلاش عمده در راه تأمین استقلال، وحدت ملی و نوگرایی، راه را برای تشکیل یک دولت مدرن، پیدایش گروههای جدید اجتماعی، شکل‌گیری وابستگیها و وفاداریهای نوین و تعبیر تازه‌ای از موازین سنتی هموار کرد. در این دوران با توسعهٔ راهها و وسایل ارتباطی؛ گسترش شهرها و روابط جدید اقتصادی؛ تقویت شبکه آموزش دولتی؛ ارتقاء معیارها و خدمات بهداشتی و نضج‌گیری ذهنیت فراقومی (حداقل در پایتخت و شهرهای بزرگ) باور به ترقی و ایجاد جامعهٔ نو بارور شد.

اما در حالی‌که مناسبات جدید در شهرها گسترش می‌یافت، در روستاها جامعهٔ سنتی تا حدود زیادی دست‌نخورده باقی ماند و عقاید تازه یارای درهم‌شکستن و تغییر سنّتها را نداشت. عدم تعهد سلطنتهای افغان به درهم شکستن ساختارهای قبیله‌ای ـ سنتی جامعه و تلاش در جهت برنینگیختن نیروهای قومی و مذهبی حاکم در جامعهٔ سنتی (به‌خصوص در روستاها)، یا بهتر بگویم همزیستی آمیخته با ترس، طرح اصلاحات و نوگرایی را به طرحی محدود، انتخابی و التقاطی مبدل کرد و در نتیجه، خود سلطنتها نتوانستند روند اصلاحات را گسترش بیشتری بدهند و پایگاه اجتماعی مناسبی برای خود فراهم کنند.

درک محدود دولت و روشنفکران از مفهوم نوگرایی و به‌خصوص ضعف دولت مرکزی، نه تنها مانع ریشه‌دار شدن اصلاحات شد، بلکه

زمینهٔ ناتوانی دولتهای افغانستان در سازماندهی مؤثر نیروهای انسانی و ایجاد محیط لازم برای بازگشت‌ناپذیری اصلاحات رًا نیز فراهم کرد.

کودتای آوریل ۱۹۷۸ که **حزب دموکراتیک خلق** را به قدرت رساند، پیش از هر چیز واکنشی بود به محافظه کاری نظام کهنه در برابر نیروهای سنتی که از نظر طیفهای مختلف روشنفکران مانع ترقی و پیشرفت تلقی می‌شد. اما اصلاحاتی که بعد از سال ۱۹۷۸ آغاز شد، اصلاحاتی بود اجباری و شتاب‌زده که از بالا به کمک ماشین دولتی به راه افتاد و به‌زودی با مقاومت خشن داخلی و خارجی برخورد کرد. البته ساختار گسترده و پیچیدهٔ قومی و قبیله‌ای در افغانستان از یک‌سو و دخالت خارجی از سوی دیگر، به پیدایش و تحکیم مخالفت علیه دولت کمک کرد. گرچه امروز می‌توان گفت رژیمی که با آن شدت در تضاد با جامعه سنتی قرار گرفته بود راهی جز شکست نداشت، عوامل دیگری نیز چنین شکستی را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت:

ضعف دولت مرکزی قبل از سال ۱۹۷۸، حضور دولت را به شهرها محدود می‌کرد. قدرت دولت که شهرها، خطوط مواصلاتی و شبکهٔ محدود تولید صنعتی را کنترل می‌کرد، در روستاها ـ که هشتاد درصد جمعیت کشور در آن زندگی می‌کردند ـ به یک رشته اتحادها با رهبران قبایل و اقوام و رهبران مذهبی بستگی داشت. به‌علاوه، در حالی‌که درآمدهای ناچیز داخلی نمی‌توانست هزینهٔ یک دولت مدرن را تأمین کند، سرنوشت دولت مرکزی به کمکهای خارجی و مهمتر از آن به توازن بین‌المللی قدرت وابسته شده بود.

رژیمهای بعد از سال ۱۹۷۸ با تلاش در جهت تغییر این وضعیت، تحکیم دولت و درهم شکستن پایه‌های قدرت جامعه سنتی را هدف قرار دادند. امّا وجود مقاومت شدید علیه این اقدامات و اتکای فزایندهٔ دولت

به کمکهای مالی و نظامی خارجی، به تشدید برخورد میان دولت و جامعه انجامید و از طرح تحکیم دولت جلوگیری کرد. هجوم نیروهای شوروی در دسامبر ۱۹۷۹ بر شدت منازعه افزود و به گسترش مقاومت سراسری در کشور منجر شد.

پیش از هجوم شوروی و آغاز جنگ داخلی، با تشدید تضاد دولت و جامعه، پایه‌های حاکمیت سیاسی به‌شدت شکاف برداشت و رشته‌های نه چندان قوی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در راستای تأمین همگونی اجتماعی عمل می‌کرد، به‌تدریج از هم گسیخت.

مبارزهٔ خونین قدرت پس از پیروزیِ گروههای مقاومت در سال ۱۹۹۲ میلادی، از اعادهٔ ثبات، احیای وحدت ملی و ایجاد یک ساختار مؤثر رهبری جلوگیری کرد. از سال ۱۹۹۲ روند فروپاشی دولت و جامعه تشدید یافت و دولت مرکزی در رقابت گروههای جنگ‌سالار، مفهوم واقعی خود را به عنوان یک ساختار مؤثر ملی از دست داد. در واقع دستگاه دولت، ارتش، اقتصاد ملی و نظام آموزشی در معرض فروپاشی و تجزیه قرارگرفت.

پس از صد سال تلاش در راه نوگرایی و اصلاحات، گروه ***طالبان*** که از مرده‌ریگ گروههای مقاومت سابق قد علم کرده بود، می‌خواست یک دولت ناب اسلامی برپا کند که از نظر آنها تنها راه پایان‌دادن به آشفتگی و هرج‌ومرج سیاسی و اجتماعی در کشور به شمار می‌آمد.

بررسی دقیق عوامل جنگ و تعیین مسئولیت تاریخی گروهها و افراد در آن و هم‌چنین علّت افت تاریخی افغانستان، کاری است بغرنج، و مستلزم پژوهشهای گستردهٔ دانشمندان و محققان و مورخان داخلی و خارجی، آن‌هم در وضعیتی که ادامهٔ جنگ، قطب‌بندی گسترده‌ای را به میان آورده و بسیاری از رویدادهای بیست‌سالهٔ اخیر، هنوز رابطهٔ خود را

با جریانهای روز از دست نداده است. اما این دشواری نباید تلاشها در راه شناخت عوامل و ریشه‌های جنگ و آشوب کنونی را مانع شود. رشته‌برنامه‌های «**افغانستان در قرن بیستم**» که از بخش فارسی رادیوی بی بی سی پخش شد و اینک متن آن در این کتاب به چاپ می‌رسد، یکی از این تلاشهاست. در این برنامه‌ها با بیان نظرات، برداشتها و روایات بیش از صد نفر از بازیگران تاریخ، صاحب‌نظران و شاهدان حوادث عمدهٔ صد سال گذشته، سعی شده است تا پایه‌ای برای ارزیابی تاریخ افغانستان در سدهٔ بیستم و تلاش دولتها، روشنفکران و گروههای سیاسی در راه ایجاد یک جامعهٔ نو فراهم آورده شود. چنین کاری طبعاً به تاریخ‌نگاران امروز و آینده فرصت خواهد داد تا از شواهد و اسناد ارائه‌شده در پژوهشهای خود استفاده کنند و در شناخت زوایای تاریک تاریخ معاصر به نسلهای امروز و آیندهٔ افغانستان یاری برسانند.



توضیح.

باید بگویم که اندیشهٔ تهیه و پخش برنامهٔ «**افغانستان در قرن بیستم**» از چندین سال قبل در بخش فارسی رادیوی بی بی سی مطرح بود. **باقر معین** رئیس بخش فارسی و پشتوی سرویس جهانی بی بی سی و ***بهروز آفاق*** ـ که در آن زمان معاون بخش فارسی بود ـ به دنبال تهیهٔ برنامه‌های «***داستان انقلاب***» ایران ـ که نخستین و یکی از باارزش‌ترین کارهای بخش فارسی رادیوی بی بی سی در عرصهٔ پژوهشهای تاریخ منطقه به شمار می‌رود ـ در فکر آن بودند تا شنوندگان را با سرگذشت مردم افغانستان در سدهٔ بیستم آشنا کنند و به این منظور مقدماتی نیز فراهم شده بود.

در سال ۱۹۹۵ میلادی، هنگامی‌که در مدرسهٔ علوم سیاسی و اقتصادی لندن مشغول انجام پژوهشی در مورد تحولات سیاسی دهه‌های

اخیر در افغانستان بودم، مسئولیت تهیهٔ این برنامه‌ها را به عهده گرفتم. از آغاز کار قرار بر این شد تا طرح کلی برنامه‌ها بر مبنای اسناد و مدارک موجود در آرشیو بخش فارسی رادیوی بی بی سی، منابع محلی و شناسایی و تشخیص افرادی که خود بازیگران صحنه‌های مختلف تاریخ یا شاهد رویدادهای تاریخی بوده‌اند و یا در مورد تحولات افغانستان پژوهشهایی را انجام داده و آثاری نوشته‌اند، تنظیم شود. این طرح در مرحلهٔ بعدی با همکاران بخش فارسی و پشتوی بی بی سی و صاحب‌نظران و شخصیتهای آگاه علمی و اجتماعی در میان گذاشته شد. شماری از شخصیتهای علمی افغان مقیم بریتانیا نیز به بخش فارسی بی بی سی دعوت شدند تا نظرات خود را برای تکمیل و غنای طرح اولیهٔ برنامه‌ها ارائه کنند. در مورد طرح برنامه، هم‌چنین با برخی از شخصیتهای افغان مقیم اروپا، امریکا و کشورهای منطقه و عده‌ای از محققان بریتانیایی ـ که در مورد مسایل افغانستان به کارهای پژوهشی دست زده‌اند ـ به شکل انفرادی مشورت شد.

در اینجا لازم می‌دانم از مرحوم ***سید قاسم رشتیا*** مورخ و محقق شناخته‌شده، اکادمیسین ***عبدالاحمد جاوید*** رئیس سابق دانشگاه کابل، پروفسور ***سید سعدالدین هاشمی*** استاد سابق تاریخ در دانشگاه کابل، دکتر ***سید عسکر موسوی*** پژوهشگر در دانشگاه آکسفورد، دکتر ***اشرف غنی احمدزی*** استاد بشرشناسی در دانشگاه جان هاپکینز امریکا، دکتر ***چنگیز پهلوان*** استاد دانشگاه در تهران، ***فرِد هالیدی*** استاد بخش روابط بین‌الملل در مدرسهٔ علوم سیاسی لندن، زنده‌یاد ***انتونی های‌من*** مؤلف و محقق آثار متعدد در مورد افغانستان و منطقه، ***بارنت روبین*** افغانستان‌شناس برجسته و مدیر مرکز مطالعات و عضو ارشد مرکز همکاریهای بین‌المللی دانشگاه نیویارک به طور ویژه اظهار سپاس کنم. همچنین می‌خواهم از سایر

شخصیتها، سیاستمداران، دانشمندان و صاحب‌نظرانی که برای انجام مصاحبه‌ها و ارائهٔ نظراتشان در برنامه‌ها موافقت کرده و حضورشان به این برنامه‌ها اعتبار بخشیده است، سپاسگزاری نمایم. اما این نکته را نیز باید یادآوری کنم که متأسفانه شماری از شخصیتها و بازیگران تاریخی به دلایلی نخواستند و یا نتوانستند در برنامه‌های «**افغانستان در قرن بیستم**» حضور یابند. عدم دسترسی به آرشیوهای داخل کشور نیز مشکل دیگری بود که خواهی نخواهی در این یا آن برنامه، ما را از داشتن صداهای ضروری محروم کرد.

تهیهٔ برنامه‌ها ـ که در دو مرحله انجام شد، یکی برنامهٔ اول تا چهاردهم و دیگری از برنامه پانزدهم تا بیستم ـ به تنهایی کاری بود بسیار دشوار. بخش اول این برنامه‌ها را به کمک دکتر **مریم حجت‌پناه** که در آن زمان سرگرم فراهم آوردن رسالهٔ دکترایش در دانشگاه لندن بود، تهیه کردم. بخش دوم را به کمک آصف معروف که در آن زمان همکار بخش فارسی رادیوی بی بی سی در شهر پیشاور پاکستان بود، به انجام رساندم. علاوه بر این، ***آصف معروف*** و همکار دیگرم ***داوود قاری‌زاده*** با انجام گفت‌وگوهایی با عده‌ای از شخصیتهای مهم سیاسی داخلی و خارجی در داخل افغانستان و در پاکستان، در تکمیل این برنامه‌ها سهم ویژه‌ای داشتند.

باید اضافه کنم که در کار تهیهٔ برنامه‌ها از کمکها، مشورتها و نظرات همهٔ همکارانم در بخش فارسی بی بی سی، به‌ویژه ***باقر معین***، ***بهروز آفاق***، ***ستاره علوی***، ***عنایت فانی*** و ***شهریار رادپور*** برخوردار بودم و همکاری آنها تأثیر بسیاری بر غنای این برنامه‌ها به جا گذاشت. به‌علاوه، مایلم از ***فرهاد دریا*** هنرمند شناخته‌شده که موسیقی آغاز و پایان برنامه‌ها را تهیه کرد؛ ***نادر بیرونی*** که مسئولیت تایپ و حروفچینی آنها را به‌عهده گرفت و دو

دوست دیگر افغان، ***عزیز آسوده‌طهماس*** و ***پرتو نادری*** و دوست ایرانی‌ام ***بهروز تورانی*** که در استخراج متون و در آوردن برنامه‌ها به شکل کتاب و تصحیح متون به من کمک کرده‌اند، سپاسگزاری کنم.

اما دربارهٔ متن حاضر، قابل یادآوری است که بسیاری از نقل‌قول‌هایی که از متن برنامه‌های «***افغانستان در قرن بیستم***» استخراج شده است، به شکل نوشتاری درآمده و برخی زوائد گفتاری آن حذف شده است. مطالب داخل قلاب [ ] مواردی را دربرمی‌گیرد که نکته یا متنی برای آسان‌تر ساختن مطلب اضافه شده و در جایی که معنای کلمه یا جملهٔ مورد نظر توضیح داده شده، از پرانتز ( ) استفاده شده است. در مورد آن دسته از واژه‌های فارسی دری که در افغانستان کاربرد دارد، سعی شده تا معادل آن در زبان فارسی رایج در ایران نیز در داخل قوس (پرانتز) گنجانده شود. همچنین از آنجا که چاپ و نشر متن کتاب در ایران انجام می‌شود، برای نوشتن برخی حروف ویژهٔ پشتو راهی جز این نبود تا از حروفی در فارسی استفاده شود که تلفظ آنها حتی‌الامکان نزدیک به حروف پشتو باشد.

علاوه براین، در متن کتاب، برای آگاهی بیشتر از برخی رویدادهای تاریخی یا آشنایی بهتر با اسامی اماکن و اشخاص، توضیحاتی در حاشیه ارائه شده است؛ اما سعی شده تا متن اصلی برنامه‌ها به همان ترتیبی که از رادیو پخش شده است، در متن باقی بماند.

ظاهر طنین

لندن، ۲۰۰۱ میلادی

بخش یکم

۱۸۹۰ـ۱۹۱۹

آغاز قرن جدید

سرزمینی که امروز افغانستان نامیده می‌شود، کانون دولتی بود که *احمد شاه ابدالی* آن را در سال ۱۷۴۷ میلادی تأسیس کرد. اما افغانستان در مرزهای کنونی‌اش در پایان قرن نوزده میلادی به دست *امیر عبدالرحمان* (۱۹۰۱ ـ ۱۸۸۰ م) پایه‌گذاری شد. تفاهم دو امپراتوری وقت یعنی روس و انگلیس به *امیر* این امکان را داد تا حکومت مرکزی مقتدری را بنیاد کند. *امیر* در سیاست داخلی استقلال داشت. سیاست خارجی او را انگلستان اداره می‌کرد و خود او باور داشت که بقای سلطنتش بسته به این است که افغانستان دولت حایلی باشد میان دو قدرت استعماری زمان.

ساختار دولت و مرزها به گفتهٔ دکتر *اشرف‌غنی احمدزی* دانشمند و محقق، میراث مهم *امیر عبدالرحمان* است:

> سرحدات افغانستان در دوران *امیر عبدالرحمان خان* شکل فعلی خود را اختیار کرد. میراث دوم، [اساس‌گذاری] مرکزیت در

افغانستان است. [هم‌چنان] در دوران او بود که یک اردوی (ارتش) متشکل در حدود صد هزار نفر به وجود آمد؛ سوم [این‌که] سازمان قضایی افغانستان شکل مرکزیت به خودگرفت و قضات در چارچوب دولت، آورده شدند.[۱]

در زمان *امیر* سختگیر، گرفتن مالیات در سراسر کشور تعمیم یافت؛ داشتن اسلحه به انحصار دولت درآمد و مردم آزادی رفت‌وآمد را در داخل و خارج کشور از دست دادند:

مالیات بر سرتاسر افغانستان تحمیل شد. سلاح به صورت عمومی از دست مردم گرفته شد و به انحصار دولت درآمد. بار اول بود که مردم حق سیر و حرکت را از دست دادند. هم پاسپورت داخلی و هم پاسپورت خارجی بر مردم تحمیل شد.

مانع عمده در برابر دولت مرکزی، خانها و ملّاها بودند که از قدرت بزرگی برخوردار بودند:

هر ملّا و هر رهبر قوم و قبیله، خود را پادشاه مستقلی می‌دانست. در طول دوصد (دویست) سال گذشته، آزادی و استقلال بسیاری از این ملّاها هیچ‌گاه خدشه‌دار نشده بود. میرهای ترکستان، میرهای هزاره و خانهای غلزایی همیشه قوی‌تر از *امیر* بودند.[۲]

برای سرکوب این شاهان کوچک و هر گروه سرکش دیگر، *امیر*

---

۱. نقل‌قول‌ها به شکل نوشتاری درآمده است.

۲. تاج‌التواریخ یا پندنامهٔ دنیا و دین، امیر عبدالرحمان خان.

Munshi, Life of Abdur Rahman, I, p 217 London,1900.

عبدالرحمان جویباری از خون به راه انداخت و به سخن ***اشرف‌غنی احمدزی***، اثر وحشتناکی در تاریخ به‌جا نهاد:

> به شکلی که مرکزیت در افغانستان آمد، مردم هزاره در افغانستان نه تنها مطلقاً منکوب شدند؛ بلکه به عنوان غلام و برده فروخته شدند که تأثیر آن [بی]نهایت وحشتناک بود. نکتهٔ دوم این‌که برای تحمیل مرکزیت در افغانستان، ***امیر عبدالرحمان خان*** حداقل حدود یک‌صد هزار نفر را به قتل رساند که تمام قبایل و مردم افغانستان شامل آن بودند.

امیر عبدالرحمان پس از مرگ خویش برای فرزند و جانشینش ***امیر حبیب‌الله*** (۱۹۱۹ ـ ۱۹۰۱ م) کشوری آرام، سپاهی قوی و حکومتی نیرومند به جا گذاشت.

امیر جدید برای درهم‌شکستن خاطرهٔ دهشت پدر، سلطنت خود را به گفتهٔ دکتر ***عبدالاحمد جاوید*** محقق و دانشمند، با تظاهر به تقوا آغاز کرد:

> ***امیر حبیب‌الله خان*** اولین کاری که کرد، یک تظاهر بود به دین‌داری و تقوا. خواست جلو چندزن‌گیری راکه از حد نصاب بیرون بود بگیرد و برای نشان‌دادن این امر از خود شروع کرد. یکی از زنهای خود راکه زن پنجمش بود و شاید مطلوبش هم نبود، طلاق داد و به این ترتیب همان نصاب را حفظ کرد. اما *امیر* در سالهای بعد، از این حد به [اندازه‌ای] تجاوز کرد که تعداد زنهای به اصطلاح نکاحی و جواری[۱] و سراری‌اش[۲] به حدود صد رسیده بود.

---

۱. جواری: جمع جاریه، دختربچه، کنیز.

۲. سراری: جمع سریه، کنیز صورتی، که در خانه نگه‌دارند تا با او همبستر شوند.

> کار عمدهٔ دیگر او این بود که برای دلجویی و استمالت قلوب مردم، تمام زندانیهایی راکه مخصوصاً در سیاهچالها بودند، آزاد کرد. در قسمت زنها اعلان کرد که زنها حق ندارند به بازارها، گردشگاهها، تفرجگاهها و زیارتگاهها بروند، مخصوصاً با چادرهای سفید آهاردار[1]. یعنی اگر چادری (برقع) می‌پوشند، باید چادری [به رنگ] خاکی بپوشند.

او نه تنها برای زنان محدودیتهای جدیدی وضع کرد، بلکه حتی زنان رقاصه و آوازخوانان را نیز به توبه واداشت. دکتر *جاوید* می‌گوید:

> ما خوب می‌دانیم که رقاصه‌ها و سراینده‌های هندی در زمان *شیرعلی خان* در جشن ولیعهد اشتراک کرده بودند؛ در وقت *تیمور شاه درانی*، در جشن شهزاده *همایون* اشتراک داشتند؛ در وقت، خود *امیر عبدالرحمان* در جشن ختنه‌سوری *حبیب‌الله خان* حاضر بودند و در عروسی خود *نصرالله خان*[2] هم اشتراک داشتند. اما *امیر* همه رقاصه‌ها را از کارشان توبه داد و آنها را از خرابات بیرون کشید و در جاهای مختلف پراکنده ساخت.

امیر حبیب‌الله به‌زودی و پس از سفرش به هند تحت سلطهٔ بریتانیا در سال ۱۹۰۷، متوجه شد که کشورش فرسخها از تمدن عقب مانده و تشنهٔ اصلاحات و تغییر است. آن‌چنان که دکتر *جاوید* توضیح می‌دهد، بعد از سفر، او سعی می‌کند تا مظاهر دنیای نو را وارد کشورش کند:

---

۱. آهاردار: چادرها و پارچه‌هایی که به‌وسیله موادی از نشاسته و مانند آن ساخته می‌شود و سفت و براق می‌گردد.

۲. نصرالله خان نایب‌السلطنه، برادر امیر حبیب‌الله خان.

به صورت کلی *امیر حبیب‌الله خان* به تمدن و تجدّد بسیار علاقه داشت؛ مثلاً تلفن، پستخانه، عکاسی و موتر (خودرو) و همچنین آباد کردن بند (سد) جبل‌السراج یا آوردن آب پغمان به کابل (آب آشامیدنی از طریق نل یا لوله‌کشی). ولی *امیر حبیب‌الله* در بعضی موارد با مخالفتهایی روبه‌رو شد؛ مثلاً می‌خواست خط آهن هندوستان را تا افغانستان امتداد دهد و یا خط تلگراف را به افغانستان بیاورد؛ اما با مخالفت درباریان، مخصوصاً نایب‌السلطنه *نصرالله خان* مواجه شد و از آنها منصرف گشت.

شفیقه سراج دختر *امیر حبیب‌الله خان*، دربارهٔ پدرش و نوآوریهای او می‌گوید:

پدرم یک شخصیت بسیار بلند داشت. تمدن را به افغانستان، *امیر حبیب‌الله خان* آورد؛ برق را *امیر حبیب‌الله خان* آورد، سرک (جاده) را *امیر حبیب‌الله خان* آورد. او آزادی افغانستان را می‌خواست. در نامه‌هایی که به وایسرای هندوستان[1] و دولت انگلستان فرستاده بود، همین آرزو را می‌کرد که ما آزادی افغانستان را می‌خواهیم؛ و من می‌خواهم پادشاه مستقل باشم. او یک شخصیت بسیار بلند داشت. بسیار خوب تربیت شده بود، هم خودش هم پدرش و هم پدر کلانش (پدربزرگش).

یکی از نوادگان *امیر حبیب‌الله*، **گلالَی رشتیا** می‌گوید که نوآوریهای او حتی در فضای دربار نیز انعکاس داشت:

---

۱. Viceroy، نایب‌السلطنهٔ بریتانیا در هندوستان.

> ***امیر حبیب‌الله خان*** یک شخص بسیار روشنفکر بود. آثار بسیاری از او در افغانستان باقی مانده است. چنان‌که می‌فهمیم، ***سراج‌الاخبار***[1] در دورهٔ او برآمد (انتشار یافت)، مکتب (مدرسه) حبیبیه[2] در زمان او تأسیس شد و در شهرهای کابل و جلال‌آباد ساختمانهای امروزی بنا شد. در زمان جنگ جهانی اول، نشریه‌های خارجی به دربار می‌رسید، مطالعه می‌شد و ترجمه می‌گردید و مردم بدین‌وسیله از خبرها آگاه می‌شدند. پس از برگشت از سفر هندوستان، طرز لباس‌پوشیدن و طرز غذا خوردن [به شیوهٔ غرب] از نوآوریهای او بود.

اصلاحات این دوره که عمدتاً به پایتخت محدود بود، از یک ایدئولوژی اصلاح‌طلبانه منشأ نمی‌گرفت و پایه‌های اصلی سلطهٔ خانوادگی‌ای را که ***امیر عبدالرحمان*** به‌وجود آورده بود، تغییر نمی‌داد. به همین علت حلقه‌های روشنفکران دربار و خارج دربار برای پایان استبداد و ایجاد یک دولت امروزی، نهضت مشروطه را بنیان گذاشتند که هدف آن به گفتهٔ دکتر ***اشرف‌غنی احمدزی*** در نشان قرآن، شمشیر و قلم تبلور یافته بود:

> معارف و ترقی با هم لازم و ملزوم دیده شدند، از این جهت قرآن شریف، شمشیر و قلم سمبول مشروطیت در افغانستان بود. شمشیر معنی آن را داشت که افغانستان باید آزاد شود، چون هنوز هم

---

۱. امیر حبیب‌الله خان در سال ۱۹۰۵ نشر جریده‌ای را به نام سراج‌الاخبار به مدیریت مولوی عبدالرؤوف اجازه داد. این جریده بیشتر از یک شماره منتشر نشد. در سال ۱۹۱۱ مجدداً جریدهٔ سراج‌الاخبار به مدیریت محمود طرزی نشر شد که نشرات آن تا سال ۱۹۱۹ ادامه یافت.

۲. اولین لیسه (دبیرستان) به نام مکتب حبیبیه در سال ۱۹۰۳ در کابل تأسیس شد.

مناسبات خارجی افغانستان تحت کنترل امپراتوری [بریتانیا] بود. قلم این مفهوم را داشت که بعد از این معارف وسیلهٔ ارتقای کشور است، نه تنها شمشیر. به صورت کلی طرح [نهضت این بود] که باید حکومت مستقل از ملت نباشد؛ بلکه زیر نظارت ملت و در چارچوب مشروطیت باشد؛ [تا وضعیتی پدید آید که] در آن مشورت اسلامی و انتخابات پارلمانی وجود داشته باشد.

البته هدفهای جنبش مشروطیت با افکار مشروطه‌خواهان در ایران، ترکیه و سایر کشورهای اسلامی شباهت داشت. علت آن را به گفتهٔ **سید قاسم رشتیا** مؤرخ و محقق باید در تأثیر اندیشه‌های ***سید جمال‌الدین افغانی*** جست‌وجو کرد.

تأثیرات ***سید جمال‌الدین افغان***[1] این بود که. کسانی که ***سید جمال‌الدین افغان*** را در استانبول دیده بودند، چند سال بعد از آن، به افغانستان آمدند و افکار ***سید جمال‌الدین*** را پخش کردند و به مردم ابلاغ کردند که آنها خاندان ***محمود طرزی*** بودند و شخص ***محمود طرزی***.

مشروطه‌خواهان به گفتهٔ ***لطیف ناظمی*** محقق و نویسنده، سه گروه بودند:

---

۱. سیدجمال‌الدین افغان یکی از پیشگامان نهضتهای اصلاح‌طلبانهٔ اسلامی قرن نوزدهم بود.

گرچه در مورد سید اظهارات و روایات متناقضی وجود دارد، اما گفته می‌شود که سیدجمال‌الدین افغان در حوالی ۱۸۳۸ در درهٔ اسدآباد ولایت کُنَر افغانستان متولد شده، بعداً از افغانستان خارج شد و در زمان جنگ قدرت میان پسران امیر دوست‌محمد خان به افغانستان برگشت. ظاهراً سید با امیر محمداعظم خان و امیر شیرعلی خان پسران امیر دوست‌محمد خان روابط نزدیکی داشت، اما پس از سقوط امیر محمداعظم خان و به قدرت رسیدن امیر شیرعلی خان، امیر او را از کشور اخراج کرد.

غلام‌بچه‌ها یا فرزندان اشراف محلی که به دربار آورده شده بودند، شخصیتهای مستقل و معلمین و شاگردان خارجی و داخلی مدرسهٔ حبیبیه:

ما اشخاص مختلف را می‌بینیم، اشخاصی که علل گرایش‌شان به مشروطیت و تجددخواهی فرق می‌کند؛ مثلاً در آن گروه، عده‌ای از غلام‌بچه‌های ناراضی دربار هستند که اینها علی‌رغم خواست خود، به عنوان گروگان به دربار سپرده شده بودند و در اینجا زمینهٔ رشدشان بیشتر از خانه‌های اعیانی پدران و آبایی‌شان میسر بود. آنها از لحاظ فکری در دربار رشد کردند و یک گروه مقاومت علیه استبداد داخلی و علیه جامعهٔ سنتی به شمار می‌روند. دستهٔ دیگر، روشنفکرهایی هستند که رابطهٔ خود را از لحاظ فکری با مدنیت اروپایی و با آنچه در دنیای بیرون می‌گذشت، برقرار کرده بودند.

در سال ۱۹۰۳ یعنی آغاز قرن بیستم، مکاتب سنخ جدید در افغانستان پایه گذاری می‌شود. معلمین هندی در مکتب حبیبیه و هم‌چنان معلمین افغان که در مکتب حبیبیه در امر تدریس مشغول بودند، شاگردانی که در این مکتب درس می‌خواندند؛ اینها در امر سازمان‌دادن مشروطه‌خواهی در افغانستان [کوشیدند] و جمعیتی را که با اختلاف نظرها و وارینتهای[1] مختلف، **جمعیت سرّی، حزب سرّی** یا ***حزب سرّی ملی*** نامش است، بنیان گذاشتند.

اما جنبش مشروطه پیش از آن که بتواند کاری از پیش برد، با سرنوشت خونینی روبه‌رو شد. ***امیر*** تصمیم گرفت که مشروطه‌خواهان یا به دار کشیده شوند و یا به زندان گسیل گردند. به سخن دکتر **جاوید** یکی از

---

۱. Variant، متفاوت، گونهٔ متفاوت.

قربانیان، رهبر جنبش، **محمدسرور واصف**[1] بود:

> وقتی که **ملّا محمدسرور** راگرفتار کردند و به توپ می‌بستند، قلم و کاغذ خواست و با آرامش بسیار وصیت‌نامه‌ای به خط خوش نوشت که در عنوان این وصیت‌نامه این بیت مرقوم بود:
>
> ترک مال و ترک جان و ترک سر
>
> در ره مشروطه اول منزل است

گرچه جنبش مشروطه سرکوب شد، اما اندکی بعد با نشر جریدهٔ ***سراج‌الاخبار*** در سال ۱۹۱۱ به سردبیری ***محمود طرزی***، آن‌چنان که ***لطیف ناظمی*** توضیح می‌دهد، کانون فکری تازه‌ای به وجود آمد که هم ترقی‌خواهان را به هم وصل می‌کرد و هم زمینهٔ مهمی بود برای غنای فرهنگ و ادبیات:

> ***سراج‌الاخبار*** از نظر سیاسی اخباری است که علیه استبداد داخلی آن دوران و علیه استعمار خارجی، یعنی استعمار انگلیس، فراوان موضع‌گیری کرده و موضع‌گیری درست و حسابی هم کرده است. هم‌چنین، ***سراج‌الاخبار*** و ***محمود طرزی*** کوششها و تلاشهای بسیار ارزشمندی در زمینهٔ فرهنگ و ادبیات معاصر انجام داده‌اند. برای اولین بار در تاریخ کشور ما ادبیات اروپایی توسط ***محمود طرزی*** و

---

۱. میرسیدقاسم خان یکی از فعالان این نهضت در مقاله‌ای که در جریدهٔ کاروان ۱۳۵۱/۴/۱۸ (۱۹۷۲) منتشر کرده، از مولوی محمدسرور واصف به عنوان رئیس جمعیت نهضت مشروطه نام برده است. استاد عبدالحی حبیبی نیز به استناد این مقاله در اثر «جنبش مشروطیت در افغانستان» (۱۹۷۴) از محمد سرور واصف به عنوان رهبر جنبش مشروطه نام می‌برد. معلمان هندی مکتب حبیبیه، دکتر عبدالغنی خان پنجابی، مولوی نجف‌علی خان، مولوی چراغ‌علی خان و مولوی محمدحسین خان پنجابی نیز از رهبران و فعالان این نهضت بودند.

یارانش در *سراج الاخبار* معرفی شد؛ ژانرهای جدید ادبی، داستان و شعر به گونهٔ نَو آن، هرچند که نه از نظر شکل و فرم، بلکه از نظر محتوی تغییراتی در شعر پدید آمد.

نام *سراج الاخبار* و **محمود *طرزی*** با هم پیوند ناگسستنی دارند. **محمود *طرزی*** به عنوان متفکر بزرگ آغاز قرن بیستم، به گفتهٔ **محمدعزیز نعیم** استاد سابق دانشگاه کابل، در تقویت ناسیونالیسم و بیداری مردم سهم بسزایی داشت:

محمود *طرزی* می‌فهمید که مجبور است یک سلسله از حرفهای خود را در لفافه بزند، مخصوصاً در مقالهٔ حی علی‌الفلاح[1] که در سال ۱۹۱۵ چاپ شد، وقتی‌که هیأت تُرک و آلمان به افغانستان آمده بودند و افغانستان را به جنگ علیه انگلیس دعوت می‌کردند[2]. این مضمون مخصوصاً حالت تحت‌الحمایگی را برای افغانستان ننگ می‌دانست. [و این مقاله این صدا را بلند کرده بود] که ما تا چه وقت باید تحت‌الحمایه باشیم. در آخر مقاله گفته بود: هر چه بود، بود و هر چه گذشت، گذشت؛ اما امروز افغان آن افغانی نیست که هر چیزی برایش گفته شود، قابل قبول باشد. این گفته‌ها نه تنها ناسیونالیزم را

---

۱. به معنی «بشتابید برای رستگاری». این مقاله در واقع ندایی بود برای بیدارباش نهضت مشروطه خواهی دوم «جوانان افغان» که امیر حبیب‌الله از پخش آن جلوگیری کرد و در حاشیهٔ آن نوشت: «محمود بی‌وقت آذان داده است. مرغی که بی‌وقت اذان بدهد سرش از بریدن است». محمود طرزی با نشر آن به پرداخت مبلغ ۲۴ هزار کابلی محکوم شد.

۲. در سپتامبر سال ۱۹۱۵ یک هیأت آلمانی ـ ترکی تحت رهبری اوسکار نیدرمایر [Oscar Niedermayer] جهت مذاکرات با مقامات افغانستان به کابل آمده بودند. (آزادیخواهان هندی از جمله راجا مهندرا پرتاپ [Mahendra Pratap]، عبیدالله سندی [Obaid-ullah Sindhi] و مولوی برکت‌الله [Barakattullah] بعداً در کابل به هیأت پیوستند.)

تقویت می‌کند، یعنی افغانستان را به عنوان یک ملت بیدار می‌کند، بلکه مردم را بیدار می‌کند که شما باید در سرنوشت مملکت خود سهم داشته باشید.

هنگامی که افکار آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه در میان روشنفکران و گروههای مقتدر جامعه نفوذ می‌کرد، تحولات اوضاع در اطراف افغانستان یکی پس از دیگری مواضع نیروهای مخالف *امیر* را تقویت کرد. یکی از این تحولات قرار داد سال ۱۹۰۷ سن پترزبورگ برای تقسیم استعماری کشورهای منطقه میان امپراتوریهای روس و انگلیس بود. **محمدعزیز نعیم** می‌گوید:

وقتی که در غیاب افغانستان قرار داد ۱۹۰۷ عقد گردید، این مسأله عکس‌العمل شدیدی را ایجاد کرد، چنان‌که از طرف درباریان و هم از طرف یک عده روشنفکرانی که هنوز به گونهٔ قیماقی[1] در جامعه بودند، با مخالفت مواجه شد و در نتیجه احساس استقلال‌طلبی تقویت گردید.

در جنگ جهانی اول، زمانی که امیر سیاست بی‌طرفی را دنبال می‌کرد، در سال ۱۹۱۵ یک هیأت مشترک تُرک و آلمانی در کابل می‌کوشید تا افغانستان را به جبههٔ ضد انگلیس بکشاند. دکتر **جاوید** در این زمینه می‌گوید:

در جنگ اول، دولت انگلیس طرفدار این است که افغانستان

---

۱. قیماق: سرشیر. منظور گوینده کنایتاً قشر روشنفکران استقلال‌طلب آن روزگار افغانستان است.

بی‌طرف بماند و خود شاه هم اعلان بی‌طرفی می‌کند. اما کشورهای ترکیه و آلمان با فرستادن هیأتهایی می‌خواهند که افغانستان را به طرف خود جلب و جذب کنند، چنانچه ***کاظم‌بیک*** از ترکیه، ***نیدرمایر*** و ***اتوفون هینتک*** از آلمان می‌آیند و سعی می‌کنند که شاه را تشویق کنند که بی‌طرفی خود را [ترک کند] و جانب آلمان و ترکیه را بگیرد.

ورود هیأت آلمانی ـ ترکی که در ترکیب آن آزادیخواهان هندی قرار داشتند، مواضع نیروهای ضد انگلیسی را تقویت کرد و دربار را به دو گروه طرفدار جنگ و ضد جنگ، مبدل ساخت. رئیس حکومت جلای وطن (حکومت در تبعید) هند، ***راجا مهندرا پرتاپ***[1] نیز در این هیأت مشترک عضو بود. ***سید قاسم رشتیا***، سالها بعد با او دیداری داشت در ژاپن:

در بین این هیأت روشنفکرهای هند از قبیل ***راجا مهندرا پرتاپ***، مولانا ***برکت‌الله*** ـ که یکی از انقلابیون مشهور بود ـ و مولوی ***عبیدالله سندی*** که خود نمایندهٔ شیخ‌الهند ***محمودالحسن*** ـ که گویا تمام جنبش اسلامی هند زیر نفوذ او بود ـ دیده می‌شدند. آنها در کابل بودند و با حلقه‌های مختلف روشنفکران از قبیل ***محمود طرزی***، ***امان‌الله خان*** و ***عنایت‌الله خان*** (برادر ***امیر امان‌الله*** و ولیعهد ***امیر حبیب‌الله خان***) و دیگران، تماس داشتند. این تماسها موجب شد که مردم افغانستان برای نخستین بار ارتباط خود را با دنیای

---

۱. همزمان با ورود هیأت آلمانی ـ ترکی، تأسیس حکومت جلای وطن هند در کابل به ریاست‌جمهوری مهندرا پرتاپ، ریاست وزرایی ملّا برکت‌الله و وزارت خارجهٔ مولوی عبیدالله سندی اعلام گردید (نگاه شود به افغانستان در پنج قرن اخیر، میرمحمدصدیق فرهنگ، جلد اول، قسمت دوم، چاپ جدید، ایران سال ۱۳۷۱، ص ۴۷۶.)

خارج مشاهده کنند. احساسات ضد انگلیسی و آزادی‌خواهی رونق گرفت و حرکتهای مشروطه‌خواهی و آزادی‌خواهی داخلی هم طغیان کرد.

همزمان با بالارفتن روحیات ضد استعماری و مبارزات مشروطه‌خواهان، فساد در دربار *امیر* گسترش می‌یافت. فرو رفتن *امیر* در لذات حرمسرا و اعتیاد روزافزون او به خوشگذرانیها به گفتهٔ دکتر **جاوید** زمینه را برای تشدید اختلافات در دربار و سرانجام قتل *امیر* مساعد کرد:

... حرم بزرگی که *حبیب‌الله خان* داشت، خود برای امیر دردسری عظیم بود. و چون خودش هم آدم بسیار متجددی بود، همیشه به فکر لباس و زیب و زیور اهل حرم بود و این کار به اندازه‌ای *امیر* را مشغول کرده بود که در اواخر کمتر به امور مملکت رسیدگی می‌کرد و همینها سبب شد تا اختلافی در بین حرم پیدا شود؛ از آن جمله خود علیاحضرت (*سرورسلطان* ملقب به علیاحضرت که ملکه تلقی می‌شد) که از خانوادهٔ شاه آغاسی بود و مادر *امان‌الله خان* و *عبیدالله خان* بود، در این مسأله با *امیر* به اصطلاح به مخالفت افتاد؛ مخصوصاً وقتی در موضوع کنیزها و مسایل رسیدگی و پرداختن به آنها، در باغ چهل‌ستون بین‌شان جنگ شدیدی واقع شد، و در اثر آن علیاحضرت عقده گرفت و رنجیده خاطر شد[1]. بنابرآن با مخالفین شاه همدست گردید و زمینهٔ توطئه و دسیسهٔ قتل *امیر* شهید [*حبیب‌الله خان*] فراهم آمد.

---

۱. به روایت «افغانستان در پنج قرن اخیر» علیاحضرت دو نفر از کنیزهایی را که از امیر باردار شده بودند، به قتل رسانیده و چهرهٔ یکی دو نفر دیگر را مسخ کرده بود و این کار بر مناسبات او با امیر اثر بدی وارد کرد.

شـــامگاه ۲۰ فـبروری (فـوریه) سـال ۱۹۱۹ امـیر هـنگام تـفریح در حـومهٔ جلال‌آباد بـه ضـرب گـلوله بـه قـتل رسـید و پس از نـبردی کـوتاه بـر سـر جـانشینی، سـرانـجام پسـر سـوم امـیر، شـهزاده ***امان‌الله*** تـوانست عـمش نایب‌السلطنه ***نصرالله خان*** را از صحنه بـدر کـرده و تـاج و تـخت سـلطنت را تصرف کند.

بخش دوم

۱۹۱۹ـ۱۹۲۹

استقلال و اصلاحات

در سال ۱۹۱۹ *امیر امان‌الله* (۱۹۲۹ ـ ۱۹۱۹ م) یک روز پس از قتل پدرش سلطنت خود را با اعلام استقلال افغانستان آغاز کرد و به مردم وعدهٔ اصلاحات داد:

ای ملت معظّم افغانستان! من هنگام شهادت پدر وکالت سلطنت را در کابل داشتم و اکنون به اصالت آن بار سنگین امانت را متوکلاً و معتصماً بالله به عهده گرفتم. وقتی که ملت بزرگ من تاج پادشاهی را بر سر من نهاد، من عهد بستم که بایستی دولت افغانستان مانند سایر قدرتهای مستقل جهان در داخل و خارج کشور آزاد و مستقل باشد. ملت افغانستان در داخل کشور آزادی کامل داشته و از هرگونه تجاوز و ظلمی محفوظ و مردم فقط باید مطیع قانون باشند و بس. کار اجباری و بیگاری در تمام رشته‌ها ممنوع و ملغاست. حکومت ما در افغانستان اصلاحاتی خواهد نمود که ملت و مملکت

ما بتواند در بین ملل متمدن جهان جای مناسب خود را حاصل نماید.[۱]

سیاست خارجی افغانستان هنوز در دست انگلیس بود. در سوم مارچ (مارس) سال ۱۹۱۹ *امیر امان‌الله* طی نامه‌ای خطاب به نایب‌السلطنهٔ انگلیس در هند، خواستار استقلال کامل افغانستان شد. اما بدون آن که منتظر پاسخ انگلستان بماند، سیاست مستقلی را در پیش گرفته و به سخن دکتر *عبدالاحمد جاوید* آمادهٔ مبارزه و جنگ گردید:

وقتی که *امان‌الله خان* در سیزده اپریل (آوریل) ۱۹۱۹ اعلان استقلال کرد، واقعه‌نگار انگلیس در آن اجتماع بود. *امیر* به واقعه‌نگار گفت که موضوع را به دولت انگلیس اطلاع بدهید و بگویید که ما حاضر هستیم برای عقد قرارداد. دولت انگلیس به جواب این تقاضا فقط تسلیت‌نامه‌ای مبنی بر فوت پدرش فرستاد و هیچ از استقلال یاد نکرد. خوب، از همین لحظه به بعد، *امان‌الله خان* در پی این بود که استقلال افغانستان را به کرسی بنشاند. به همین جهت آماده برای مبارزه و جنگ شد.

پس از اعلام استقلال، نیروهای افغانی در تنگهٔ خیبر، پکتیا و قندهار در مرز هند آن روز متمرکز گردیدند. جنگ، طولانی نبود و علی‌رغم بعضی پیشرویهای نیروهای افغانی، طوری که **سید قاسم رشتیا** می‌گوید، انگلیس با ترس از گسترش شعله‌های قیام در مناطق مرزی قبایل پشتون و بلوچ، به‌زودی حاضر به قبول آتش‌بس شد:

---

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، م. غبار، مطبعهٔ دولتی کابل، ۱۳۴۶، ص ۷۵۲.

تمام قبایل سرحد را به ترتیبی به مقابل انگلیسها تحریک و تشویق کردند که انگلیسها مجبور شدند تمام پاسگاههای مقدم خود را از سرحد افغانستان پس بکشند و در جایی که فورد سندیمن[1] نام دارد، همه قوای خود را در آن جا جمع کنند و خودشان فهمیدند که اگر متارکه واقع نشود، سرتاسر سرحد افغانستان از چترال تا بلوچستان یکپارچه آتش می‌شود.

در عین حال، به گفتهٔ ***سید قاسم رشتیا***، فعالیتهای افغانستان در عرصهٔ بین‌المللی نیز بریتانیا را زیر فشار قرار داد تا استقلال افغانستان را سرانجام عملاً بپذیرد:

مسافرت هیأت افغانستان به اروپا و پشتیبانی افکار عامهٔ بین‌المللی از داعیهٔ افغانستان کمک کرد و انگلیسها بعد از مذاکرات یازده‌ماهه در کابل آماده شدند تا استقلال کامل افغانستان را قبول کنند و نفوذ آنها در افغانستان باقی نماند.

روابط نزدیک با روسیهٔ شوروی نیز عامل مهمی بود برای تقویت تلاشهای ***امیر امان‌الله*** که می‌خواست قبل از همه، مناسبات سیاسی و تجارتی با جهان را از راه شوروی باز کند. ***سید قاسم رشتیا*** می‌گوید:

دولت افغانستان نامه‌هایی به *لنین* (***ولادیمیر ایلیچ لنین*** رهبر انقلاب اکتبر در روسیه) فرستاده و او هم جواب مساعد داده بود و بر اثر آن برای بار اول تماسهای مستقیم بین افغانستان با دولت جدیدالبنیاد شوروی برقرار شده بود.

---

۱. Forth Sandyman، قلعهٔ مسمی به سندیمن که هنوز به این نام شناخته می‌شود.

بریتانیا در نوامبر سال ۱۹۲۱ پس از مذاکرات طولانی، افغانستان را صریحاً به عنوان کشور کاملاً مستقل پذیرفت. در آخرین مرحلهٔ مذاکرات، ریاست هیأت انگلیس را **سر هنری دابس**[۱] به عهده داشت که هم با زبان فارسی سخن می‌گفت و هم با غرور و حس آزادی‌خواهی افغانها آشنا بود. او به قول دکتر **جاوید** در محفلی که به افتخارش در کابل ترتیب داده شده بود، بار دیگر با این حس آشنا روبه‌رو شد:

> می‌گویند یک شب که *دابس* نمایندهٔ انگلیس در محفلی حضور داشت، *استاد قاسم* پسر *ستارجو* خوانندهٔ دربار *امیر عبدالرحمان خان* با صدای دلکش خود آهنگهای دلنشین افغانی را می‌خواند. *دابس* که از آواز *استاد قاسم* خوشش آمده بود، نزد استاد رفت و گفت خوشحال می‌شوم که یکی از نغمات وطنی خود را با نواختن پیانو یا هارمونیه به من یاد بدهید. *قاسم* گفت که به چشم! هر دو رفتند سوی پیانو که در یک گوشهٔ تالار بود. استاد شروع کرد به نواختن و خواندن و سفیر هم خواست که از او پیروی کند. *قاسم* خواند:
>
> مکتب ماست جای استقلال
> سبق ما هوای استقلال.
>
> *دابس* که با کلمهٔ استقلال آشنا بود، موضوع را درک و استاد را نواخت. فردای آن روز این قصه که حاکی از وطن‌دوستی و موقع‌شناسی و صراحت لهجهٔ استاد حنجره‌طلایی بود، زبان به زبان نقل می‌شد.

---

۱. Sir Henri Dobs.

استاد **قاسم** از جمله خوانده بود [آهنگی به صدای استاد **قاسم**]:
گر ندانی غیرت افغانی‌ام
چون به میدان آمدی، می‌دانی‌ام

پس از حصول استقلال، شاه و همکارانش برنامهٔ بزرگ اصلاحات خود را آغاز کردند. برادر ***شاه امان‌الله***، ***عبیدالله سراج*** می‌گوید که اصلاحات، آرزوهای شاه را برای پیشرفت همه‌جانبهٔ کشورش نشان می‌داد:

شاه امان‌الله خان یک آدم خارق‌العاده، بافهم، هوشیار و رسیده بود. برای افغانستان آرزوی پیشرفت مملکت را داشت. در زمان سلطنت ***امان‌الله شاه***، من یک پسر ده الی دوازده‌ساله بودم که از افغانستان برآمدم و در وقتی که آزادی کنیزها و غلامها اعلان شد، مثل همین امروز یادم هست، چقدر مردم از این مسرت بردند و خوشی کردند.

شفیقه سراج، خواهر ***شاه امان‌الله*** عقیده دارد که او با انجام اصلاحات از جمله در عرصهٔ آموزش زنان، تخم آزادی را در کشور پاشید:

شما ببینید، از زمانهای بسیار قدیم که گرفتن کنیز و غلام رواج داشت، همهٔ آنها را آزاد کرد. مکتبها ساخت. دو مکتب مستورات (دخترانه) ساخت: یکی به نام مکتب ***مستورات*** و دیگری به نام ***عصمت***. و قریباً ۱۲ الی ۱۵ دختر را در این وقت به ترکیه برای تحصیل روان کرد، تا در یک مملکت اسلامی چیزی یاد بگیرند.

بعد از آن ***امان‌الله*** سفرهایی کرد. سفرهای او بدین منظور بود که برای وطنش خدمتی کند، تا از هر جا که ممکن باشد فایده‌ای به افغانستان برساند.

یکی از سربازان گارد شاهی آن وقت **سید محمدحسین** مشهور به ***آقای موزیک***، آرزوی پادشاه را برای خوشبختی مردمش به خاطر می‌آورد:

> یادم هست که وقتی تهداب (شالوده) قصر دارالامان را می‌گذاشتند... ما امنیت منطقه راگرفته بودیم و مردم بسیار جمع شده بودند. یک سورهٔ قرآن شریف خواندند و ***امان‌الله خان*** بعد از آن دست به جیب کرد و طلا و نقره را از جیب درآورد و به تهداب انداخت و بعد از آن ***امان‌الله خان*** دست به جیب برد و یک [سکه] طلا را از جیب در آورد و به مردم گفت؛ آرزوی من این است که یک [فرد عادی] افغانستان که بر پشت مرکب خود روان باشد دست به جیب برد و [سکه] طلا را از جیب بکشد و آن وقت شکر می‌کنم که افغانستان، افغانستان شد.

به قول ***آقای موزیک***، درست در این دوره بود که مردم با پدیده‌هایی مانند موتر و طیاره یا ماشین و هواپیما آشنا شدند. در واقع ذهن مردم عادی در آن وقت از درک دستاوردهای دنیای پیشرفته هنوز بسیار فاصله داشت:

> برای مردم بسیار عجیب و غریب بود که به داخل موتر (خودرو) نفر نشسته، این طرف و آن طرف می‌رود و در جریان حرکت صدای عجیب می‌دهد... و مردم طیاره را طیاره نمی‌گفتند، جهاز می‌گفتند: فرنگی جهاز هوایی داره! طیاره را کس ندیده بود.

حبیب‌الله رفیع پژوهشگر و نویسنده می‌گوید که مردم با دیدن اولین

هواپیما یا طیارهٔ انگلیسی چون پرنده‌ای با تفنگ به سوی آن شلیک کردند:

> مردم کابل بار اول یک پرندهٔ آهنی را دیده بودند، اما به جای این‌که از آن بترسند، بعضیها که تفنگ داشتند، تفنگ خود را برداشته و طیاره را به تفنگ می‌زدند و جالبش این است که ***شاه‌محمود خان*** در محاذ (جبهه) جنوبی مشغول جنگ بود[۱]. او یک راپور (گزارش) به اخبار داد که یک طیارهٔ انگلیسی آمد بالای جبههٔ ما بمبارد (بمباران) کرد، مجاهدین ما طیاره را به تفنگ زدند و وقتی که به خاک هند داخل شد، آن طیاره افتاد؛ یعنی اولین طیاره‌ای که به افغانستان آمده بود، توسط تفنگ مردم افغانستان انداخته شد.

مهم ترین بخش اصلاحات دورهٔ امانی را، آنچنان‌که دکتر ***جاوید*** حکایت می‌کند، توسعهٔ معارف (آموزش و پرورش) عصری (مدرن) تشکیل می‌داد:

> ***امان‌الله خان*** به اصلاحات بسیار جدّی در زمینه‌های مختلف شروع کرد؛ از آن جمله در زمینهٔ معارف، اول تعلیم و تربیت را رایگان، اجباری و عمومی ساخت. دوم مکاتب مختلف تأسیس کرد از این جمله مکتب امانیه است که بعدها آن را استقلال می‌گفتند. [دیگر] مکتب امانی [است که] بعداً به نام نجات معروف شد. اولی به کمک فرانسویها و دومی به کمک آلمانیها بوجود آمد. عده‌ای را برای

---

۱ . شاه‌محمود خان برادر محمدنادر شاه در جنگ استقلال (۱۹۱۹) دوشادوش برادرش در جبههٔ پکتیا جنگ علیه انگلیس را رهبری می‌کرد.

تحصیل به خارج فرستادند که از جمله تحصیل‌کرده‌های آن یکی همان *احسان خان* قوماندان (فرمانده) است که اولین قوماندان طیاره (فرمانده هوایی) افغانستان بود[۱]. درکنار این کارها یک سینما در کابل و یک تیاتر در پغمان تأسیس کرد و کتابخانهٔ ملی را در عمارت *نصرالله خان* بنیاد نهاد. *نصرالله خان* چون مردی فاضل بود، کتابخانهٔ مخصوص و یک حلقهٔ ادبی داشت و به‌کارهای علمی و ادبی مشغول بود، چنان‌که دیوان بیدل را تا ردیف دال به چاپ رساند و *محمداکبر تائب* شاعر روز، کتابدار آن بود. تمام کتابهای او هستهٔ اولی کتابخانه ملی افغانستان بود که تأسیس شد و امروز به نام کتابخانه عامه معروف و مشهور است.

سید قاسم رشتیا که عمویش در دوران *امیر حبیب‌الله* وزیر مالیه (وزیر دارایی) بود، توضیح می‌دهد که چگونه اصلاحات مالی و اقتصادی اساس یک زندگی نو را در کشور پی‌ریزی کرد:

کاکای (عموی) من *میر هاشم خان* خودش وزیر مالیه بود. او اولین کسی بودکه در افغانستان بودجه را ترتیب کرد و مالیات جنسی راکه

---

۱ . شاه امان‌الله برای تقویت نظام جدید آموزشی در افغانستان از معلمان مصری و ترکی دعوت کرد تا به افغانستان بیایند. او همچنین پروفسور آلفرد فوشه [Alfred Foucher] استاد دانشگاه سوربن [Sorbonne] و رئیس هیأت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان را موظف ساخت تا نقش و وظایف نظام آموزشی افغانستان را مشخص کند. در کنار مکتب حبیبیه که در زمان امیر حبیب‌الله خان تاسیس شده بود، مکتب امانیه در سال ۱۹۲۲ با الگوی مدارس فرانسوی که بعدها استقلال نامیده شد؛ مکتب امانی در سال ۱۹۲۳ با الگوی آلمانی و مکتب غازی که در سال ۱۹۲۷ تاسیس شد و در آن زبان انگلیسی تدریس می‌شد، تأسیس شد. اولین مدرسهٔ دخترانه به‌نام عصمت در سال ۱۹۲۱ تاسیس شد و زیر نظر ملکه ثریا فعالیت می‌کرد. از سال ۱۹۲۱ دانشجویان دختر و پسر برای تحصیلات عالیه به ترکیه، فرانسه، سویس و آلمان اعزام شدند.

موجب آزار مردم و اخاذی مأمورین (کارمندان) می‌شد، به نقد تبدیل کرد و زمینهای دولت را با نرخهای بسیار ارزان و به اقساط به مردم فروخت. مالیات سالهای گذشته راکه از وقت ***امیر عبدالرحمان*** به بعد مانده بود و غیرقابل حصول بود و اشخاصی که مدیون بودند خودشان مرده بودند و خانواده‌هایشان زیر کش‌وکوب[1] بودند، بخشید. خودم یادم می‌آید که اوراق سابقه را می‌خواستند برای از بین بردن سابقه بسوزانند. آنها را آورده بودند کنار دریای (رودخانه) کابل در ناحیهٔ پل خشتی[2] و در قسمتی از دریا (رودخانه) که خشک بود، اوراق را می‌ریختند و آتش می‌زدند و مردم خوشحالی می‌کردند، چراکه بسیاری از مردم [از] این ناحیه دچار مشکلات بودند.

در میان اصلاحات خرد و بزرگ یکی هم ایجاد سیستم واحد اوزان متریک برای ساختن واحد پول افغانی در کشور بود. ***سید قاسم رشتیا*** می‌گوید:

در آن وقت در هر ناحیهٔ افغانستان اوزان و مقادیر جداگانه بود و باعث غلط‌فهمیها و اخاذیها از مردم می‌شد که سیر کابل یک چیز و سیر قندهار چیزی دیگر بود. با اصلاحاتی که در آن کردند، اوزان و مقادیر را یکی کردند و به سیستم متریک آوردند و پول افغانی راکه پیش از آن روپیه می‌گفتند، در آن زمان افغانی نامیدند.

---

۱. اذیت و آزار.

۲. محل متصل مسجد پل‌خشتی است که کهن ترین مسجد است و در شهر کابل قرار دارد.

دوران امانی همچنان با تحولات بزرگی در عرصهٔ فرهنگ همراه بود، از جمله به گفتهٔ ***لطیف ناظمی*** تعداد روزنامه‌ها و جراید در سراسر کشور بسیار افزایش یافت:

> به جای یک دو جریده‌ای که در زمان ***امیر حبیب‌الله خان*** چاپ می‌شد، مثل ***سراج‌الاخبار*** و ***سراج‌الاطفال***، جراید مختلف دیگری به وجود آمد. غیر از ***امان افغان*** جریده‌های مختلف دیگر هم در کابل چاپ می‌شد و نه تنها در کابل، بلکه در سرتاسر کشور، جریده‌های مختلفی مثل ***اتفاق اسلام***، ***اتحاد*** و ***اتحاد مشرقی*** شروع به انتشار کردند.

اولین قانون اساسی افغانستان همراه با دیگر قوانین یا نظام‌نامه‌ها نیز در این دوره تنظیم شد که هدف آن بنیان‌گذاری حکومت قانون بود. دکتر ***احمد جاوید*** می‌گوید:

> ***اصولنامهٔ اساسی دولت علیهٔ افغانستان*** چاپ شد که در حکم قانون اساسی است و به موجب آن قوهٔ اجرائیه به میدان آمد و صدراعظم وقت با وزرایش تعیین شد و تفکیک قوا به‌اصطلاح به صورت قانونی به میدان آمد.
>
> ***بدری بیگ*** که یکی از مترجمان تُرک بود، هفتاد و دو نظامنامه را از ترکی به فارسی ترجمه کرد، که اینها در همان عهد و زمان چاپ شد و بسیاری از مجلدات چندسالهٔ ***امان افغان*** فقط موقوف به نشر همین نظامنامه‌ها بود و بعد نظامنامه‌ها به صورت مستقل چاپ شد. به هر حال حکومت امانیه می‌خواست که بر یک مدار قانونی یا یک نظام قانونی عمل کند، چنانچه حقوق جزاء را به صورت مدون، ماده به ماده تعیین و تصویب کرد و این مواجه

با مخالفتهایی شد و این که می‌گویند قانون جزا سبب شد که شورش در منگل صورت بگیرد، فقط به خاطر همین مسأله قانون مدون جزا بود.

تصویب قوانین جدید، عکس‌العملهایی را از جمله در محافل مذهبی برانگیخت. اولین شورش از منطقهٔ منگل در پکتیا به رهبری ***ملا عبدالله*** معروف به ***ملای لنگ*** آغاز شد. او در دستی قرآن و در دستی دیگر قانون جزا، از مردم می‌پرسید که کدام یک را قبول دارند. **سید قاسم رشتیا** می‌گوید:

یک تعداد ملاها در سمت پکتیا تحریک شدند. اینها در مقابل نظامنامه‌ها و قوانینی که ***امان‌الله خان*** طرح کرده بود، می‌گفتند که ***امان‌الله خان*** از قرآن دور شده و از خود قوانین و نظامنامه ساخته است. هر چند ***امان‌الله خان*** کوشش کرد با روانه کردن هیأتهایی از بین ملاها، [ملاهای پکتیا را قانع سازد که قانون جزا مخالف اسلام نیست]؛ اما چون آنها از بیرون تحریک شده بودند قبول نکردند. در سال ۱۳۰۴ مصادف با سال ۱۹۲۵ میلادی گویا شورشی در قبیلهٔ منگل صورت گرفت و تا لوگر سرایت کرد، و وضعیت افغانستان دچار مشکلات شد.

ملای لنگ بعد از گرفتاری، با عده‌ای از همکارانش در کابل اعدام شد و بعضی از همدستانش به شمال کشور تبعید گردیدند. **سید محمدحسین** مشهور به ***آقای موزیک*** شاهد صحنهٔ اعدام ***ملای لنگ*** بود و بعدها با همکاران تبعیدی او نیز ملاقات داشت:

بعد از آن، ***ملای لنگ*** راکه مشهور به «***ملای گد***» بود، همراه ۲۵ نفر از

> همکارانش گرفتند. *ملّای لنگ* را در سیاه‌سنگ چنواری[۱] کردند و متباقی‌شان به طرف شمال کشور، مزار شریف، قندوز، بالامرغاب تبعید شدند که حالا همگی آنها صاحب مال و رمه زندگی هستند و *امان‌الله خان* را دعا می‌کنند که خوب شد *امان‌الله خان* ما را از کجاها آورد که غیر از نان و جواری (ذرّت) چیزی دیگری نمی‌یافتیم. خدا او را بیامرزد که ما را صاحب مال و رمه و زندگی ساخت. من با آنها صحبت کردم و دیدم آنها بالای دسترخوان (سفره) *امان‌الله خان* را دعا می‌کردند.[۲]

پس از جنگ منگل، امیر که دیگر لقب شاه را اختیار کرده بود، از دسامبر ۱۹۲۷ تا جولای (ژوئیه) ۱۹۲۸ سفر بزرگی را آغاز نموده و در آن از هند، مصر، ایتالیا، فرانسه، بلژیک، آلمان، بریتانیا، لهستان، شوروی، ترکیه و ایران دیدار کرد. پسر شاه، *احسان‌الله افغانستان*[۳] که در تمام عمر از آغوش وطن دور و در تبعید در اروپا بزرگ شده است، می‌گوید که ***شاه امان‌الله*** فقط به سیر و سیاحت نپرداخت. او می‌خواست از این موقعیت برای معرفی افغانستان و جلب کمکهای خارجی استفاده کند:

> آن سفر برای این بوده که تمام چیزهایی را که این‌طرف و آن‌طرف می‌دیدند، می‌خواستند در افغانستان [پیاده] کنند که افغانها یاد بگیرند که مملکت چطور پیشرفت [کند]. دلیل سفر فقط آن بود. این طور نبود که فقط برای دیدن مملکتها سفر کند.

---

۱. اعدام

۲. به شکل نوشتاری ارائه شده، با تلخیص بعضی زواید گفتاری.

۳. احسان‌الله پسر شاه امان‌الله، افغانستان تخلص می‌کند.

شاه در این سفر، جهان را با نیاز و غرور کشورش آشنا ساخت. به سخن ***جهانگیر دُری*** که پدرش مترجم پادشاه در جریان سفر او به روسیه بود، شاه در قصر کرملین سخنرانی کرد:

> ***امان‌الله خان*** اولین پادشاهی بود که در کرملین یعنی در جایی که حزب کمونیست بود، سخنرانی کرد و خیلی خوب. پدر من دربارهٔ سخنرانی او خیلی تعریف می‌کرد. در واقع وقتی که ***امان‌الله خان*** به روسیه آمد، او خیلی چیزها را اینجا دید و همان طور که شما می‌دانید در افغانستان رفرمهای[1] خیلی زیادی انجام داد و می‌خواست که افغانستان به اروپا و روسیه نزدیک‌تر شود و البته ملّاها و روحانیون با او مخالف بودند و بعد بالاخره او را برداشتند.

پس از سفر بزرگ، شاه محدودهٔ اصلاحاتش را گسترش داد. دکتر ***احمد جاوید*** در این رابطه می‌گوید:

> وقتی که ***امان‌الله خان*** از سفر اروپا برگشت، به اصطلاح جنونش به اصلاحات و ترقیات بیشتر شد و دست به اقدامات و یاکارهایی زد که به مصلحت نبود. سفر در او تأثیر کرده بود و مخصوصاً به خاطر مذاکراتی که در انگلستان انجام داد، احساس خطر می‌کرد که انگلیسها او را از بین ببرند. به آن خاطر طوری که خودش گفته؛ خواست که این بذر و تخم ترقیات را بی‌صبرانه بپاشد تا در آینده ثمر و بر و نتیجه به بار بیاورد.

---

۱. Reform، اصلاح، تغییر.

تمدن غرب، ***شاه امان‌الله*** را شگفت‌زده ساخت. شور و شوق برای اروپایی‌ساختن کشور در فرصتی کوتاه ذهن او را کاملا اشغال کرده بود و این به قیمت بزرگی برای سلطنت و مردم تمام شد.

بخش سوم

۱۹۲۴_۱۹۲۹

سقوط شاه امان‌الله

شاه امان‌الله پس از سفرش به اروپا، آدمی دیگر شده بود: شتاب‌زده و فاقد حس دورنگری؛ در نتیجه قضاوت مردم دربارهٔ او تغییر می‌کرد. **سید محمدحسین**، سرباز جوان گارد شاهی وقت، آن روزها را به یاد می‌آورد:

> وقتی که ***امان‌الله خان*** از خارج، از سفر اروپا آمد، اولین کوشش او همین بود که در افغانستان ترقی و تمدن را بیاورد، لیکن یک‌ذرّه وارخطایی کرد[1]. مردم گفتند که ***امان‌الله*** کافر شده، کریستین (مسیحی) شده، *لاتی*[2] شده و از این قبیل حرفها را شایع ساختند.

---

۱. کمی عجله کرد.

۲. «لاتی» یا «لات»، کلمهٔ تحریف‌شدهٔ «لارد» است که لقب اشرافی افسران و مأموران بلندرتبهٔ انگلیسی بود. در قرن نوزدهم در افغانستان کلمهٔ «لاتی» به کافر اطلاق می‌شد، چنان که بیتی دربارهٔ شاه شجاع ساخته شده بود:

در سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ ***شاه امان‌الله*** دست به بعضی اصلاحات نمایشی زد. این اصلاحات که ظواهر جدید را جایگزین برخی رفتارهای اجتماعی، سنتی و عرفی مردم می‌کرد، به گفتهٔ دکتر ***اشرف‌غنی احمدزی*** این تصوّر را به‌وجود آورد که شاه با تحمیل اصلاحات از بالا می‌خواهد دولت را از چارچوب اسلامی و از بستر فرهنگی آن خارج سازد:

> چیزهای نسبتاً کوچکی بود که تأثیرات نهایت زیاد داشت، مثلاً تغییر لباس. دلیل *امیر* برای تغییر لباس به شکل اروپایی‌اش این بود که لباس اروپایی [محدود] به یک گروه یا قوم در افغانستان نبود؛ بنابراین امکان این که تمام مردم افغانستان شکل واحد به خود بگیرند، زیادتر از [طریق] لباس اروپایی تأمین می‌شد. اما، عکس‌العمل [در برابر آن] این بود که از چارچوب عمومی کلتوری (فرهنگی) ما جدا می‌شویم. هم‌چنان کشف حجاب؛ وقتی که ملکه حجاب خود را برداشت، این زمینه را برای یک [عده] مردم فراهم ساخت که این را به اشکال افراطی به مردم نشان بدهند و نکتهٔ سوم این بود که [در اثر] بعضی از این حرکات رفورمی که نهایت شکل سطحی داشت، مردم این طور برداشت کردند که این اصلاحات به جای این‌که با رضایت مردم قبول شود، به زور از بالا تحمیل می‌شود.

سید قاسم رشتیا بر این نظر است که جامعهٔ آن روز افغانستان در شرایطی

سکه زد بر سیم و زر شاه شجاع ارمنی
نور چشم لات و برنس، خاک پای کمپنی
در این بیت منظور از لات، Lord Okland و برنس، Sir Alexander Burnus است و منظور از کمپنی، همانا کمپانی هند شرقی است.

نبود که این اصلاحات را هضم کند:

جامعه افغانستان یک جامعه نیمه‌فئودالی و عقب‌مانده و فقیر و بی‌سواد و در حالت پریشانی بود و به انواع تفرقه‌ها گرفتار بود. به این سبب اصلاحات در سطح انجام شد و نتوانست به عمق جامعه نفوذ کند.

غرب‌گرایی و گرایش به جنبهٔ ظاهری رفورمها، جامعهٔ سنتی را ناراضی ساخته بود، اما **عزیز نعیم** بر این باور است که ارتجاع و استعمار هر دو از طریق مقابله با این اصلاحات زمینهٔ سقوط ***شاه امان‌الله*** را فراهم آورده و کشور را چندین دهه عقب راندند:

مفهوم ترقی نه تنها در نزد اعلیحضرت ***امان‌الله خان***، بلکه در نزد تمام زمامداران دنیای سومِ همین دوره مثل ***مصطفی کمال آتاترک*** و ***رضا شاه***، اروپایی‌شدن بود. مخصوصاً پس از سفر اروپا این رفورمها بیشتر شکل رادیکال را به خود گرفت و این حرکات، قشر سنت‌گرای جامعه را تا حدی متأثر ساخت. یک عده هم با این رفورمها منافع خود را در خطر دیدند و معلوم است که انگلیسها هم دل خوشی از ***امان‌الله خان*** نداشتند. همهٔ این عوامل دست به دست هم داد، استعمار و ارتجاع زمینه را برای توقف رفورمها و برای سقوط دورهٔ امانیه و تمام دستاوردهای آن به وجود آورد و در نتیجه افغانستان برای اقلاً سی الی چهل سال دیگر [عقب] افتاد.

پسر شاه، ***احسان‌الله افغانستان*** می‌گوید که مخالفین با جعل تصاویر نیمه‌برهنهٔ مادرش ملکه ***ثریا***، و وارونه جلوه‌دادن هدف دیدار پادشاه با پاپ در واتیکان، او را به روی‌گردانی از اسلام متهم ساختند:

انگلیسها با استفاده از سر مادرم و تنهٔ دیگران عکسهای ساختگی نیمه‌برهنه را چاپ کرده بودند و در بازار کابل پخش کردند و گفتند شاه خانم کارهای بدی کرده و موضوع دیگر این که در آن وقت رسم چنین بود که هر کس به رُم می‌رفت، با پاپ در واتیکان ملاقات می‌کرد. اعلیحضرت **امان‌الله خان** و همراهانش نیز با پاپ دیداری کرده بودند و عکس گرفته بودند. به همین سبب گفته بودند که **امان‌الله خان** عیسوی شده است.

علاوه بر این، آنچنان که دکتر **جاوید** توضیح می‌دهد، رقابتها و مخالفتهای خانوادگی و قومی نیز در سقوط **شاه امان‌الله** بی تأثیر نبود:

از یک‌طرف مخالفتهای درباریها و دیگر طرف خانوادهٔ **نادر خان**[1]؛ از طرف دیگر عموی اینها **نصرالله خان** نائب‌السلطنه[2] در زندان فوت کرده بود. خواهی‌نخواهی هواخواهان **نصرالله خان** هم از **امان‌الله خان** رنجیده‌خاطر شده بودند و نظر نیک نداشتند. دیگر خود، خانواده هم از **امان‌الله خان** خاطر خوش نداشتند، به دلیل این که تنخواه (حقوق ماهانه) نسبی که اینها داشتند آن را لغو کرده بود.

---

۱. محمدنادر شاه در سال ۱۹۲۹ به مقام سلطنت رسید. خانوادهٔ نادر شاه به دلیل این‌که پدرش سردار محمدیوسف خان و عمش مصاحب امیر حبیب‌الله خان بودند، در دوران امیر حبیب‌الله خان و امیر امان‌الله خان به خانوادهٔ مصاحبان معروف شدند. خانواده مصاحبان از فرزندان و نواده‌های سردار محمدیحیی خان و سردار سلطان‌محمد خان برادر امیر دوست‌محمد خان هستند. پنج برادر محمدعزیز خان، نادر خان، هاشم خان، شاه‌ولی خان و شاه‌محمود خان از اعضای برجستهٔ این خانواده بودند.

۲. نصرالله خان نائب‌السلطنه، عموی امیر امان‌الله خان که به اتهام دست‌داشتن در قتل امیر حبیب‌الله خان برادرش، به وسیلهٔ امان‌الله خان زندانی شد و در زندان وفات کرد.

یک نمونه از این کشمکشهای خانوادگی و قومی را استاد ***خلیل‌الله خلیلی*** پسر ***مستوفی‌الممالک محمدحسین خان*** توضیح می‌دهد و می‌گوید که چگونه خانوادهٔ آنها در سپیده‌دم سلطنت ***شاه امان‌الله*** مورد غضب قرار گرفتند:

> یازده سال از عمر من نگذشته بود که پدر مرا ***امان‌الله خان*** بدون محکمه و محاکمه به قتل رساند[1]. پدر من علاوه بر وظیفهٔ مستوفی‌الممالک، خان و بزرگ یک قبیلهٔ بزرگ افغانستان هم بود. وقتی پدر من راکشتند، تمام هستی، زندگانی و دارایی ما را ضبط کردند و مرا در یک حویلی (خانه) محبوس ساختند و به دمِ در حویلی پاسبان مقرر کردند که هیچ کس به حویلی داخل نشود و من هم اجازه برآمدن نداشته باشم. من و دو برادر کوچکم و خواهرم در آن حویلی دو سال به تنهایی، بیچارگی، گرسنگی، در کمال فقر و ذلّت به‌سر بردیم. هیچ نفهمیدم که من در عمر یازده‌سالگی چه‌گناه کرده بودم که در زندان باشم.

با این که مخالفت سنت‌گرایان با اصلاحات ***شاه امان‌الله*** و برخوردهای خانوادگی و قومی، شاه را دچار مشکل کرده بود، بسیاری از همکاران او به گفتهٔ دکتر ***غنی احمدزی*** پشتیبانی خود را در اواخر سلطنتش از او دریغ کردند. آنها می‌گفتند شاه در اصلاحاتش ناپیگیر است و عمیقاً به آنها متعهد نیست:

---

۱. مستوفی‌الممالک میرزا محمدحسین به دلیل آن که در جلال‌آباد بعد از قتل امیر حبیب‌الله خان به سردار نصرالله خان بیعت و از او جانبداری کرده بود، از جانب امیر امان‌الله خان محکوم به اعدام و در ۱۴ ثور (اردیبهشت) ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) در باغ ارگ از درختی آویخته شد.

ارتباط بین مردمی که تحول می‌خواستند و خود *امیر* دایم در حال تغییر بود. از یک طرف *امیر* خود را جزء حرکت مشروطه قرار می‌داد و می‌خواست به عنوان فرد اول در این حرکت شامل باشد. [اما] از طرف دیگر هنوز *امیر* [به قوانین معتقد و پابند نبود و قانونی هم نبود که پادشاه تابع آن باشد]. بنابراین، در حالی که مجالس مختلف مشورتی و غیره وجود داشت ـ و البته این دورانی بود که چندین بار لویه ‌جرگه در افغانستان صورت گرفت ـ در بین همکاران *امیر* اعتقاد کامل به پیروی *امیر* از این تحولات وجود نداشت.

مخالفتها با ***شاه امان‌الله*** منجر به دو شورش عمده علیه او شد: اولی شورش منگل در سال ۱۹۲۴ و دومی در اواخر سلطنتش در سال ۱۹۲۸ که منجر به سقوطش گردید. اما ***سید قاسم رشتیا*** مانند عدهٔ دیگری از روشنفکران افغان، انگلیسها را در تحریک این شورشها مسئول می‌داند:

انگلیسها هیچ وقت *امان‌الله خان* را با افکارش و با حرکاتش در مجاورت هندوستان قبول نداشتند. مسلم بود که جلو *امان‌الله خان* را بایستی می‌گرفتند. آنها دو مرتبه اقدام کردند. یک بار در سال ۱۹۲۴ که منگل را تحریک کردند و یک مدعی سلطنت را از خانوادهٔ *امیر محمدیعقوب خان*[1] برایش پیدا کردند، [اما] در آن وقت *امان‌الله خان* موفق شد که او را از بین ببرد و این غائله فرو نشست. دفعهٔ دوم در سال ۱۹۲۸ بود که *امان‌الله* موفق نشد [چون] تفرقه‌ها بسیار زیاد شده بود و تضادها بسیار عمیق‌تر بود، و بعد از لویه جرگهٔ

---

۱. در اگست (اوت) ۱۹۲۴ یک نفر از قلمرو هند تحت سلطهٔ بریتانیا به نام پسر امیر محمدیعقوب خان موسوم به امیر عبدالکریم داخل پکتیا گردید و ملاهای شورشی از وی جانبداری کردند.

۱۹۲۸ در پغمان برای اکثریت وکلایی که در این لویه جرگه آمده بودند، معلوم شد که آنها نمی‌توانند حرکت خود را با ***امان‌الله خان*** هماهنگ کنند.

انتونی های‌من[1] محقق انگلیسی که در زمینهٔ تاریخ افغانستان معاصر کار می‌کند، بر این عقیده است که خانوادهٔ مصاحبان[2] در مبارزه برای کسب قدرت از مخالفت انگلیسها با ***شاه امان‌الله*** سود بردند:

شکی نیست که خصومت امپراتوری بریتانیا که البته در آن وقت هندوستان را تحت کنترل داشت، یکی از عوامل بود و البته رقابت ***محمدنادر شاه*** و برادرانش با ***شاه امان‌الله*** که بالاخره او را سرنگون کردند و جانشینش شدند، عامل دیگری به شمار می‌آمد. برادران مصاحبان که ساکن هند برتانوی (هند تحت سلطهٔ بریتانیا) بودند، می‌توانستند از آن سوی خط دیورند کمکهایی را برای خود فراهم کنند.

شاه امان‌الله در وضع دشواری که قرار گرفته بود، کوشید تا اتحادیه‌ای را میان افغانستان، ایران و ترکیه به وجود آورد تا نیروی سومی باشد در برابر روسیه شوروی و انگلیس. واضح است که این تلاش هر دو ابرقدرت را نسبت به او بدگمان ساخت. ***سید قاسم رشتیا*** می‌گوید:

امان‌الله خان فقط این نکته را گرفت که ترکیه، ایران و افغانستان، اتحادیه‌ای را به وجود آورند، که هم مقابل روس و هم مقابل انگلیس

---

۱. انتونی های‌من [Anthony Hyman] افغانستان‌شناس بریتانیایی و نویسندهٔ کتاب Afghanistan Under Soviet Domination که در ماه دسامبر ۱۹۹۹ میلادی در لندن درگذشت.

۲. خانوادهٔ نادر خان.

باشد. فکر، بسیار عالی بود. اما آیا این ممالک قدرت این را داشتند؟ و آیا [این اتحاد سرانجام] به خاطر اختلافاتی که بین این کشورها موجود بود، سر می‌گرفت؟ اما نتیجه این شد که هم انگلیسها به *امان‌الله خان* بدگمان شدند و هم روسها نسبت به افغانستان. و نتیجهٔ آخر آن این بود که هیچ کدام نه تنها به *امان‌الله خان* در وقتی که مصیبت بر سر او آمد، او را کمک نکردند بلکه تا اندازه‌ای هم بر خلافش حرکت کردند.

اما استاد ***خلیل‌الله خلیلی*** نظر دیگری داشت. به عقیدهٔ او دوستی شاه با روسیه شوروی و بی‌تفاوتی نسبت به امیر بخارا و صدها هزار مهاجر بخارایی[1]، مردم را خشمگین ساخت و به قیام واداشت. در رأس این قیام فرد ساده و بی‌سوادی از شمال کابل به نام ***حبیب‌الله کلکانی*** مشهور به ***بچهٔ سقا*** قرار داشت. **خلیلی** می‌گوید:

ملت افغانستان برخلاف *امان‌الله خان* شدند و علت بزرگ برخلافی مردم افغانستان، تمایل شدید *امان‌الله خان* بود که به دولت روسیه داشت و چون دولت روسیه، بخارا و سمرقند را استیلاء کرده بود و در حدود یک میلیون مهاجر از بخارا و سمرقند به افغانستان مهاجرت کرده بودند، دیدن اطفال خرد اینها، دیدن یتیمهای اینها، دیدن زنهای بیوهٔ اینها سبب خشم ملت افغانستان شد و ملت افغانستان می‌گفت که ما تعجب می‌کنیم که پادشاه اسلام مانند *امان‌الله خان* که استقلال‌بخش افغانستان است، چرا حالت ملت بخارا را دراین

---

۱. پس از شکست نیروهای بخارا در برابر حملهٔ نیروهای شوروی که ظاهراً به کمک نیروهای مخالف موسوم به «کمیتهٔ جوانان بخارا» شتافته بودند، امیر سید عالم شاه پادشاه بخارا همراه با عده‌ای از طرفدارانش در سال ۱۹۲۴ از رود آمو گذشته و در افغانستان پناهندگی سیاسی یافت.

مصیبت می‌بیند و به جای این که با حکومت روسیه جنگ کند، به حکومت روسیه دست دوستی داده و این دادن دست دوستی *امان‌الله خان* به روسیه، سبب شده است که دیگر قسمتهای ترکمنستان و تاتارستان و این‌جایها را هم دولت روسیه تصرف کند. خشم ملت افغانستان سبب شد که اول از جنوب افغانستان *ملّا عبدالله* مشهور به *ملّای لنگ* شورش کرد و بعداً مردم قندهار این حرکت راکردند و باز شنوار[۱] این حرکت راکردند و در آخر جوانی از کوهدامن از شمال کابل به نام *حبیب‌الله* مشهور به **بچه سقاو** آمد و تخت و تاج را از *امان‌الله خان* گرفت.

بی‌بی سروی مشهور به *بی‌بی سنگری*، همسر *حبیب‌الله کلکانی* که بعد از قتل شوهرش بیست سال زندان مشقت‌بار را در دهمزنگ[۲] کابل از سر گذراند، می‌گوید، شوهرم خود را به خاطر دین به کشتن داد:

> شوهرم خود را سر دین کشته و سر همین افغانستان. همین که دخترها را [*شاه امان‌الله*] به طرف خارج راهی کرد و همان ننگ اینها او را به کشتن داد.[۳]

بی‌بی سنگری، دوست و همکار شوهرش *سید حسین نائب‌السلطنه* را که قبل از رسیدن به قدرت توسط حکومت *شاه امان‌الله* محکوم به اعدام شده و از زندان فرار کرده بود، مسئول شورش *حبیب‌الله کلکانی* و فعالیتهای

---

۱. محلی در ولایت ننگرهار، در مشرق افغانستان.
۲. محلی در غرب شهر کابل است که زندان بزرگی تا سالهای ۱۳۵۷ در آن جا بود و در این سالها جایش را به زندان پل‌چرخی داد.
۳. اشاره به فرستادن دختران برای تحصیل به خارج است.

ضد دولتی او می‌داند:

> پیش از پادشاهی که مرا گرفت، پنج سال در خانهٔ خود در کَلَکان[1] بودیم و پنج سال بعد از گرفتن من یاغی شد. او یاغی نمی‌شد. همین **سید حسین** که [آن وقت] او را **امان‌الله خان** به‌خاطر خیانت به مزار شریف فراری (تبعید) کرده بود، او را به شورش واداشت. **سید حسین** که حکم کشتنش صادر شده بود، خون خود را [شاید با رشوه] خرید [و در نتیجه به جای اعدام] او را به مزار شریف فرار (تبعید) کردند. [او] یک سال در بندی‌خانه (زندان) مزار شریف بود، [اما] یک سال بعد از بندی‌خانه گریخت و آمد به وطن [یعنی به زادگاهش در کلکان] و بعد گفت بیایید همه ما یک‌جای شویم. رهبر بد بود دیگر... **حبیب‌الله** را نیز با خود همراه کرد. این آمد و آن آمد، آخر داره بسته کردند (دار و دسته‌ای به راه انداختند).

در ۱۹ جنوری (ژانویه) سال ۱۹۲۹ پس از فرار **شاه امان‌الله** و سلطنت سه‌روزهٔ برادرش **عنایت‌الله**، **حبیب‌الله کلکانی** با عنوان «امیر **حبیب‌الله** خادم دین رسول‌الله» به مقام پادشاهی تکیه زد.

صفحهٔ تاریخ ورق خورده بود. از زمان تشکیل دولت افغان در سال ۱۷۴۷ میلادی این اولین باری بود که فردی از تاجیکهای فارسی‌زبان شمال کابل قدرت را از حیطهٔ اقوام پشتونهای درانی بیرون می‌کشید.

اما **امیر حبیب‌الله** مشهور به **بچهٔ سقا**، کی بود؟ یک راهزن یا یک قهرمان؟ استاد **خلیل‌الله خلیلی** که سرمنشی امیر **حبیب‌الله کلکانی** بود

---

۱. روستای کوچکی در شمال کابل.

دربارهٔ شخصیت او می‌گوید:

> من به *حبیب‌الله* دو علاقه داشتم: علاقهٔ اول من این بود که در باغ پدر من در حسین‌کوت[۱] باغبان بود و علاقهٔ دوم من این بود که *امان‌الله خان* را از تاج و تخت انداخته بود و به مجردی که او آمد بر سر تخت نشست، او آدم بی‌سواد اما باوفا، او آدم بی‌سواد اما باایمان، او آدم بی‌سواد اما شجاع، مرا به دربار خود احضار کرد و مرا به حیث سرمنشی خود مقرر (منصوب) کرد. من چند وقتی با *حبیب‌الله* بودم در کابل و بعد از آن رفتم مزار شریف و تا آخر به مزار شریف بودم. روسها در آنجا حرکتی کردند که مزار شریف را بگیرند به نام طرفداری *امان‌الله خان*. اما *امان‌الله خان* یک جوانمردی به خرج داد و گفت که من نمی‌خواهم تخت و تاج خود را به ذریعهٔ (واسطهٔ) روسها بگیرم و روسها از افغانستان واپس رفتند.

محمدعزیز نعیم معتقد است که بعضی گروههای مخالف از *امیر حبیب‌الله* برای تحقق منافع خود استفاده کرده و راه را برای پیروزی او هموار ساختند:

> شاید که منابع مختلفی خواسته باشند که از امیر *حبیب‌الله کلکانی* به عنوان یک وسیله استفاده کند. چنانچه در این مورد هم روایتهای مختلفی هست که یک عده درباریانِ *امان‌الله خان* به قراری که گفته می‌شود، در تقویت و تشجیع امیر *حبیب‌الله کلکانی* نقش داشتند.

امیر *حبیب‌الله* در دورهٔ سلطنت خود به همهٔ اصلاحات گذشته یکسره

---

۱. منطقه‌ای در شمال کابل.

پایان داد و به گفته **عزیز نعیم** دست به اقداماتی زد که ***شاه امان‌الله*** نیز در اواخر سلطنتش به عنوان عقب‌نشینی پذیرفته بود:

> ما می‌بینیم که یک سلسله حرکتهای ارتجاعی هم در این وقت صورت گرفت. مثلاً مکاتب بسته شد؛ زنها به کلی خانه‌نشین شدند؛ اعلان امیر ***حبیب‌الله کلکانی*** را ما به شمارهٔ دوم ***حبیب‌الاسلام***[1] می‌خوانیم و اعلیحضرت ***امان‌الله خان*** هم در آخر تقریباً همین اعلان را در اثر فشار قبل از خلع خود قبول کرده بود.

امیر حبیب‌الله با آن که مردی بود بی‌سواد و مخالف اصلاحات، اما در سالروز جشن استقلال طی بیانیه‌ای از پادشاه قبلی به خاطر سهمش در حصول استقلال ستایش کرد. دکتر ***احمد جاوید*** می‌گوید:

> می‌گویند که ***حبیب‌الله*** خادم دین رسول‌الله جشن استقلال را در کابل با شکوهی هرچه بیشتر برگزار کرد. در طول راه از ارگ تا دهمزنگ طاقهای نصرت یا دروازه‌های افتخار برپا شده بود. خودش بالای سکو یا منبر چوبین که نشان دورهٔ امانیه در پیشانی تخت آن نصب بود، قرار گرفته که عکسش موجود است. قرار بر این بود که ***عطاءالحق خان*** وزیر خارجه نطق او را بخواند. اما خودش گفت که خداوند برایم زبان داده و بدون کاغذ گپ می‌زنم. سپس خطاب به مردم گفت: جشن استقلال‌تان مبارک باشد! این جشن نه از دادهٔ[2] من است و نه از مومهٔ[3] ***امان‌الله***، از شما مردم است که خونتان را ریختید و آزادی را گرفتید. من امروز به غازی ***امان‌الله*** تار دادم

---

۱. حبیب‌الاسلام یگانه نشریهٔ رسمی دولتی در دوران امیر حبیب‌الله خان بود.

۲. داده: پدر

۳. مومه به لهجه و اصطلاح مردم شمال کابل، مادر.

(تلگراف دادم) و این جشن را برایش تبریک گفتم. بروید و خوشی کنید!

از دورهٔ امیر **حبیب‌الله** مشهور به ***بچهٔ سقا*** قصه‌های زیادی به جا مانده است. ***حبیب‌الله رفیع*** از زبان استاد ***عبدالحی حبیبی*** دانشمند مشهور که در آن زمان در قندهار سر دبیر جریدهٔ ***طلوع افغان*** بود، دربارهٔ سیاست تبلیغاتی این دوره می‌گوید:

حبیبی صاحب قصه می‌کند که من مدیر ***طلوع افغان*** بودم در قندهار... قندهار از طرف قوای امیر ***حبیب‌الله کلکانی*** اشغال شد و یک والی (استاندار) را آوردند و والی، مجلسی [دایر] ساخت که تمام مأمورین را خواست و در آن مجلس مرا هم خواست و برایم گفت که تو اخبارچی هستی؟ من برایش گفتم که بلی اخبارچی هستم. گفت فقط در اخبار خود امیر صاحب را خوب خوب صفت کن، روس و انگریز[۱] را چیزی نگو و وقتی که من برخاستم و خارج می‌شدم دوباره سر من با یک صدای مهیب صدا کرد: اخبارچی، اخبارچی! من برگشتم. گفت شنیدی یا نی؟ امیر صاحب را خوب خوب صفت کن و روس و انگریز را چیزی نگو! ***حبیبی*** صاحب خنده می‌کرد و می‌گفت این پالیسی‌ای (سیاستی) بود که نه تنها والی ***بچهٔ سقا*** برای من تفهیم کرد، بلکه پالیسی‌ای بود که در تاریخ افغانستان به همین رفتار می‌شد.

---

۱. واژهٔ تحریف‌شده یا تغییریافتهٔ انگلیز است که از قرن نوزده در بین مردم افغانستان مروج شده است.

امیر ***حبیب‌الله کلکانی*** از همان آغاز سلطنتش با مقاومت برخورد کرد. او از یک‌سو با حملات ***شاه امان‌الله*** از قندهار و طرفدارانش سپه‌سالار ***غلام‌نبی خان چرخی***[۱] از مزار شریف و ***شجاع‌الدوله***[۲] از هرات مواجه بود و از سوی دیگر مجبور بود با نیروهای والی ***علی‌احمد خان***[۳] در شرق و سپهسالار ***نادر خان*** در جنوب بجنگند. با وجود پیروزیهای اولیه، به نظر می‌رسید که به‌دست‌آوردن پیروزی نهایی برای رژیم ***حبیب‌الله*** کار آسانی نباشد.

---

۱. سفیر افغانستان در مسکو بود که در این زمان به کشور برگشت و شهر مزار شریف را تسخیر کرد.

۲. شجاع‌الدوله، نخستین وزیر امنیت حکومت شاه امان‌الله و بعداً سفیر در لندن که از جملهٔ غلام‌بچه‌ها و مشروطه‌خواهان بود.

۳. شوهرخواهر شاه امان‌الله که در زمان زمامداری او، والی کابل بود و بعدها یکی از مخالفین شاه به شمار می‌رفت.

بخش چهارم

۱۹۲۹_۱۹۴۶

سلطنت جدید و اصلاحات انتخابی

شاه امان‌الله در اواخر ماه اپریل (آوریل) سال ۱۹۲۹، کشور را برای همیشه ترک گفت و از راه هند به ایتالیا رفت. دوستان وفادار او مانند سپهسالار ***غلام‌نبی خان چرخی*** نیز به دلایل گوناگون از نبرد دست کشیدند. با این تحولات، صحنه برای سپه‌سالار ***محمدنادر*** وزیر حربیهٔ سابق، خالی ماند و نیروهای او که عمدتاً از لشکریان قبایل مسعود و وزیری، از آن سوی مرز تشکیل شده بود، توانستند وارد کابل شده و ضربهٔ نهایی را بر رژیم امیر ***حبیب‌الله کلکانی*** وارد کنند. ***عزیز نعیم*** در این‌باره می‌گوید:

> دورهٔ نُه‌ماههٔ *امیر حبیب‌الله خان* کلکانی دورهٔ تلاش برای استقرار است، زیرا از هر طرف مخالفت بود. در جنوب ژنرال *نادر خان* بود. در شرق هم مقاومت شروع شد. در غرب *امان‌الله خان* بود.
>
> ژنرال *نادر خان* وقتی موفّق شد که *امان‌الله خان* هم از صحنه بیرون آمده بود؛ *غلام‌نبی خان* هم از صحنه خارج شده بود؛ طرف

شرق هم شکست خورده بود و به همراهی مردم قبایل به دورهٔ حکومت ***حبیب‌الله خان کلکانی*** پایان بخشید.

پیروزی ژنرال **محمدنادر** البته فقط نتیجهٔ عوامل داخلی نبود. او همچنان از علاقه‌مندی انگلیسها نسبت به خود، به‌خوبی استفاده کرد. در واقع انگلیسها برای تحکیم صلح در میان قبایل سرحدی و جلوگیری از پیشروی روسها و نفوذ ایدیولوژیک آنها، علاقه‌مند بودند تا به جای ***شاه امان‌الله***، ***نادر خان*** را بر تخت کابل ببینند. این هدف انگلستان در نامهٔ مؤرخ ۱۵ می (مه) سال ۱۹۳۵ وایسرا[۱] خطاب به وزیر خارجهٔ دولت انگلیس چنین بازتاب یافته است:

> ما همچنان مبالغ قابل توجهی را سالانه برای مأموریت بریتانیا در افغانستان می‌پردازیم. در سال ۱۹۲۹ مبلغ ۴۰ لک روپیه[۲] را پرداختیم تا آغاز مناسبی را برای ***نادر شاه*** فراهم کنیم. علاوه بر این ما حاضر هستیم که به منظور تقویت ارتش افغانستان که عامل بسیار مهمی در حفظ ثبات دولت می‌باشد، مقدار مشخصی اسلحهٔ هندی را به صورت مجانی یا قرضهٔ طویل‌المدت در اختیار دولت افغانستان بگذاریم. در نتیجه، ارزیابی ما این است که ما تمام وظایفمان را انجام داده‌ایم تا دولت اعلیحضرت [***نادر شاه***] بتواند مسئولیت کامل مالی را برای همه تدابیر عملی و ضروری برای حفظ ثبات اقتصادی بر عهده بگیرد.[۳]

---

۱. نایب‌السلطنهٔ امپراتوری بریتانیا در هند آن وقت.

۲. چهار میلیون روپیهٔ هندی.

۳. تلگرام وایسرا به عنوانی وزیر خارجهٔ بریتانیا، لندن ۱۹۳۵/۵/۱۵ نگاه شود به:
Islam and Politics in Afghanistan, Asta Olesen, Curzon Press, 1995 P 173.

سپه‌سالار **محمدنادر** وقتی در ۱۵ اکتبر سال ۱۹۲۹ وارد کابل شد، مستقیماً به قصر سلام‌خانه در کاخ یا ارگ سلطنتی رفته و در آن جا گفت؛ چون شخصاً ادعای پادشاهی ندارد، می‌خواهد لویه جرگه یا مجلس بزرگی را برای انتخاب پادشاه جدید کشور دعوت کند. اما طرفداران او تاج شاهی را بر سرش گذاشتند[۱]. ***سید قاسم رشتیا*** می‌گوید:

> در آنجا سپه‌سالار اظهار کرد که من برای گرفتن سلطنت نیامده‌ام، بلکه برای نجات افغانستان آمدم. اما سه نفر ایستادند و به قاطعیت بسیار گفتند که به غیر از خود شما هیچ کسی این بار را نمی‌تواند بردارد و مردم افغانستان قبول نمی‌کنند و هنوز امنیت برقرار نشده و هنوز ***حبیب‌الله کلکانی*** و رفقای او دستگیر نشده‌اند. در این وقت غیر از این که خود شما این را قبول کنید، دیگر هیچ چاره نیست. بعد از آن سپه‌سالار ***محمدنادر خان*** گویا فکر آنها را نظر اکثریت دانسته و گفت: می‌بینید که حالا غیر از این، راه دیگری ندارم جز این که این بار گران را به دوش خود بکشم.

اما ***محمدعزیز نعیم*** می‌گوید که مخالفت قبایل با ***شاه امان‌الله*** و هدف ایجاد ثبات در کشور از دلایلی بود که ***نادر خان*** را واداشت تا مقام سلطنت را به دست گیرد:

> در آن وقت در مقابل ***امان‌الله خان*** اکثریت قشر محافظه کار مخالف بودند و [او را] قبول نمی‌کردند و کسی دیگر هم نبود که قابل قبول

---

۱. نگاه شود به «افغانستان در پنج قرن اخیر»، میرمحمدصدیق فرهنگ، جلد اول، قسمت دوم، ۱۳۷۱، ص ۶۰۱ و ۶۰۲

باشد. تخت سلطنت را که گرفت، برای این نگرفت که پادشاه شود. برای این گرفت که زمینهٔ استقرار در افغانستان به وجود بیاید.

محمدنادر شاه در مقام پادشاهی پیش از همه خواست تا حساب خود را با **حبیب‌الله کلکانی** که می‌توانست از شمال کابل به مقاومت ادامه دهد، یکسره سازد. او هیأتی را نزد **حبیب‌الله کلکانی** فرستاده و او را به ترک مقابله دعوت کرد. در برابر، او با خط در حاشیهٔ قرآن کریم تعهّد کرد که او و همراهانش را عفو کند. اما **حبیب‌الله کلکانی** بعداً با دوازده تن از همکارانش به گفتهٔ **سید محمدحسین** که خود شاهد صحنه بود، زندانی و به قتل رسانیده شد:

> دوازده نفر را در موتر انداخته آوردند به کابل. تمام آن دوازده نفر را یکجایی چنواری[1] کردند. بعد آنها راکشیدند بردند به پشت چونی[2] و چهارپایی‌شان[3] همان‌جا قطار (ردیف) مانده بود. گفتند چه کنیم، چه کنیم، باز گفتند که آوازه شده در افغانستان که **بچهٔ سقاء** تیغ‌بندی دارد و مرمی (گلوله) و کارد و... در جان اینها کار نمی‌کند. مردم اعتبار نمی‌کنند که اینها کشته شده‌اند. [بعد] امر دادند و در چمن حضوری[4] دار زده شد، ده روز جسدهای اینها به دار آویزان بود.

محمدنادر شاه که آموزش ابتدایی و متوسطه را در هند تحت قیمومیت بریتانیا فرا گرفته و با بازیهای قدرت در دربار **امیر حبیب‌الله** و **شاه امان‌الله**

---

۱. چنواری کردن: به دار کشیدن، اعدام کردن. ۲. چونی (چهاونی): باشگاه عساکر.
۳. چهارپایی: تخت‌خواب حصیری.
۴. زمین چمن بزرگی در شهر کابل که به نام پادشاه چمن حضوری خوانده می‌شد.

آشنایی به هم رسانده بود، از سیاستمدارانی به شمار می‌رفت که نه با شتاب اصلاحات دورهٔ امانی موافق بود و نه با تندرویهای ضد اصلاحات ***حبیب‌الله کلکانی***. ***عزیز نعیم*** معتقد است که او با وجود دورهٔ کوتاه سلطنت، اصلاحات مهمی را به راه انداخت:

> رفورمها قطع نشد. رفورمها در سطح دیده نمی‌شد، اما اصلاحات بسیار زیربنایی به همین وقت به میان آمد. پوهنتون (دانشگاه) کابل تأسیس شد. بانک ملی اساسش در همین وقت گذاشته شد. انجمن ادبی به وجود آمد که می‌شد هستهٔ اکادمی افغانستان باشد و البته شرایط همان وقت ایجاب می‌کرد که در سیاست داخلی و سیاست خارجی باید محافظه کاری باشد. یعنی تفکر و احساسات باید تا یک اندازه متوازن باشد و تفکر جایگاه بالاتری داشته باشد.

سید قاسم رشتیا که در زمان پادشاهی ***محمدنادر شاه*** ژورنالیست جوانی بود، به یاد می‌آورد که شاه خود از انتشارات مواظبت کرده و به مسایل ظاهراً کوچک توجه زیادی نشان می‌داد:

> آنها خودشان تشریف می‌آوردند و کارهای مطبعه را می‌دیدند و مخصوصاً به مسألهٔ سالنامه که از ابتکارات خودشان بود و همچنان انجمن ادبی، توجهٔ زیاد داشتند و خودشان آمدند در اتاق چاپ و توجه کرد به چیزی که من سر دست داشتم و آن عکس ***موسولینی*** بود. من به زیر عکس ***موسولینی*** نوشته بودم: مسیو ***موسولینی*** دیکتاتور ایتالیا. ***نادر شاه*** به طرف من نگاه کردند و گفتند: معنی دیکتاتور را می‌فهمید؟ من گفتم که بلی! یک شخصی که صاحب اقتدار و حکومتی به دستش باشد. گفتند: نه، تنها این نیست، دیکتاتور یک معنی بد هم دارد و حال آنکه ما با ایتالیا روابط دوستانه

داریم و قلم خود را کشیدند و روی نوشتهٔ من خط کشیدند و نوشتند: مسیو **موسولینی** رئیس‌الوزرای ایتالیا.

به سخن **عزیز نعیم**، **محمدنادر شاه** در آغاز سلطنتش مناسبات خوبی با **شاه امان‌الله** داشت. اما این مناسبات برای مدت طولانی ادامه نیافت:

در آغاز، مناسبات طبیعی بین پادشاه سابق، **امان‌الله خان** و اعلیحضرت **محمدنادر شاه** وجود داشت.اما بعضی عناصر چه در داخل افغانستان و چه در خارج افغانستان زمینه را برای ایجاد غلط‌فهمی‌ها و تحریک و مقابله مساعد کردند.

مخالفتها، پادشاهان دیروز و امروز و طرفداران آنها را به اقدامات انتقام‌جویانه و توطئه علیه یکدیگر کشانید. **عزیز نعیم** می‌گوید:

یک مجلس امانیست‌ها (طرفدار **امان‌الله خان**) در انقره (آنکارا) صورت گرفت. در این مجلس، خود **امان‌الله خان** بود، **محمود طرزی** بود، **غلام‌نبی خان** بود، **غلام‌صدیق خان** بود و امثال اینها و این پروگرام (طرح) را می‌سنجیدند که چطور **غلام‌نبی خان**[1] را توسط

---

۱. چرخی‌ها اولاد غلام‌حیدر خان چرخی رئیس ستاد کل امیر عبدالرحمان خان بودند. سپه‌سالار غلام‌نبی خان چرخی، یکی از افسران ارشد امان‌الله خان بود که در دورهٔ امیر حبیب‌الله کلکانی به کمک نظامی شوروی، مزار شریف را اشغال کرد، اما با خروج امان‌الله خان او نیز از کشور خارج شد. با آن‌که غلام‌نبی خان از متحدین عمدهٔ امان‌الله خان محسوب می‌شد، محمدنادر شاه در آغاز سلطنت خود روش دوستانه‌ای با او و خانوادهٔ چرخی در پیش گرفت و غلام‌نبی خان را به وزارت مختاری افغانستان در ترکیه گماشت. در سال ۱۹۳۲ م غلام‌نبی خان از خارج به کابل آمد و محمدنادر شاه از او استقبال کرد. اما مناسبات غلام‌نبی خان و محمدنادر شاه به‌زودی برهم‌خورده و دولت در نهم نوامبر ۱۹۳۲ م اعلام کرد که غلام‌نبی خان به جرم خیانت اعدام و اعضای عمدهٔ خانواده‌اش زندانی شده‌اند.

شاه‌ولی خان[1] به کابل روانه کنند. در همین لحظه **محمود طرزی** دست را بالا کرد و گفت که یک دعا کنید که سرِ ***غلام‌نبی خان*** به‌خیر بگذرد. همین حالا در افغانستان یک استقرار به وجود آمده و شما نکنید که این را خراب کنید. باز همین جا از قراری که می‌گویند، ***امان‌الله خان*** به ***محمود طرزی*** گفت که شما پیر شده‌اید و عقل خود را از دست داده‌اید!

اکثر روشنفکران به ***شاه امان‌الله*** متمایل بودند. آنها سلطنت ***نادر شاه*** را مشروع ندانسته و پادشاه جدید نیز به آنها بدگمان بود. در نتیجهٔ این بدگمانیها بسیاری از روشنفکران که اولین دسته تحصیل‌کرده‌های آگاه شروع قرن را در افغانستان تشکیل می‌دادند، قربانی سوء تفاهم و بی‌اعتمادی حکمروایان جدید شدند. دکتر ***اشرف‌غنی احمدزی*** در این زمینه می‌گوید:

> تعداد زیادی از روشنفکران در دورهٔ ***نادر خان*** مخصوصاً در [دوره چهار ساله] شخص ***نادر خان*** هنوز هم متمایل به ***امان‌الله خان*** بودند و اینها قابل اعتماد نبودند. یک تصادم عمومی بین اینها واقع شد که یک قسمت از اینها اعدام شدند و یا در نقاط مختلف افغانستان تبعید داخلی شدند.

طرفداران ***شاه امان‌الله*** در پاسخ به اعدامها و گرفتاریهای پیاپی خصوصاً پس از قتل سپه‌سالار ***غلام‌نبی خان چرخی*** و گرفتاری خانواده‌اش، راه انتقام‌جویی و ترور را در پیش گرفتند. اولاً برادر بزرگ شاه، ***محمدعزیز*** در

---

۱. برادر محمدنادر شاه.

برلین به قتل رسید.

اما نقطهٔ اوج ترورها قتل *محمدنادر شاه* بود. او روز هشتم نوامبر ۱۹۳۳ به دست *عبدالخالق* یکی از دانش‌آموزان لیسهٔ نجات که در خانوادهٔ **چرخی** بزرگ شده بود، به قتل رسید. *سید قاسم رشتیا* خبر قتل شاه را به خاطر می‌آورد:

> عصر بود که پدرم از دروازه در آمد. به من گفت که زدنش! کافی بود که بفهمم مقصود کیست و واقعه چیست. برای این‌که در همان آوان آن قدر کشتن و زدن و واقعات ناگوار موجود بود که انتظار این برده می‌شد.

عبدالخالق قاتل *نادر شاه* فوراً گرفتار گردید و اندکی بعد آن چنان که *سید قاسم رشتیا* حکایت می‌کند، او را در محضر عام در شهر کابل همراه با عده‌ای از هم‌صنف‌هایش (همکلاسیهایش) به طرز فجیعی کشتند:

> وقتی که او را بردند برای اعدام، اصلاً فکر این بود که همگی اینها به دار آویخته شوند. در اینجا نزدیکان *نادر شاه* که از خوانین و بزرگان سمت پکتیا بودند، گفتند که نه، اینطور نمی‌کنیم. چون پدر ما [*محمدنادر شاه*] راکشته، او را به دست ما بدهید؛ خود ما او را تکه‌تکه می‌کنیم و باز اینها پیشنهاد کردند که اول کِلکش را می‌بُریم که [ماشه را فشار داده]، بعد از آن بقیه اعضایش را می‌بُریم. گویا در این جا یک حالت بسیار فجیع روی کار آمد و من هم در این صحنه حاضر بودم، برای این که ما را از انجمن ادبی چون جوان بودیم برای [عبرت گرفتن آورده بودند.] بعد از آن عسکرها دویدند و جسد او را با برچه (سرنیزه) زدند. جسدش تکه تکه شد به واسطهٔ برچه.

پس از قتل **نادر شاه** خلاف تجارب گذشتهٔ تاریخی، برادران **نادر شاه** برای جلوگیری از آتش اختلاف بر سر جانشینی، پسر نوزده‌سالهٔ او **محمدظاهر** را به پادشاهی برداشتند. **محمدظاهر**، پادشاه سابق می‌گوید که او بار سنگین سلطنت را با آن‌که آمادهٔ این کار نبود، بنا به ارادهٔ ملت به دوش گرفت:

> خاطرات سنگینی است. پدرم پیش رویم به شهادت رسید. احساس بکنید، احساس من در آن وقت چه بود و چه شده می‌توانست. پدری که برای من همه چیز بود، هم به حیث پادشاه، هم به حیث پدر یک ضیاعی بود که من تصور نمی‌کردم. و این تکلیفی که در این وقت به دوشم آمد، من احساس می‌کردم که نهایت گران است، چون آمادگی برای آن نبود. اما با این همه ارادهٔ مردم را قبول کردیم و در همان شرایط مشکل، این بار گران را به دوش گرفتیم.

گرچه **محمدظاهر شاه** رسماً پادشاه اعلام شد، اما قدرت واقعی در دست برادران شاه و در رأس آنها صدراعظم سردار **محمدهاشم** بود. سردار **محمدهاشم** هفده سال حکومت کرد و مشی و هدف **نادر شاه** را مبنی بر تحکیم ثبات و از سرگیری تدریجی اصلاحات دنبال کرد، اما دورهٔ حکومت او دورهٔ استبداد و اختناق طولانی به شمار می‌رود. انگیزهٔ این استبداد به گفتهٔ **حبیب‌الله رفیع** در خشم سردار **محمدهاشم** نسبت به قتل برادرانش نهفته بود:

> **نادر شاه** می‌خواست که آهسته آهسته افغانستان دوباره به پای خود بایستد و تمدن دوباره احیاء گردد. اما یک سلسله وقایع در اینجا

صورت گرفت؛ یکی قتل برادرش **محمدعزیز**[1] بود، یکی هم واقعه قتل خودش بود که به دست ***عبدالخالق*** در کابل کشته شد و این واقعه جانشین اصلی‌اش راکه **محمدهاشم خان** بود در مقابل ملت به عداوت واداشت، چنان‌که بعد از او تمام روشنفکران و کسانی که [مورد] نظرش بود، همه محبوس شدند و به مردم فشار زیادی آمد و تقریباً یک مرحلهٔ انتقام‌گیری از ملت آغاز شد.

یکی از شخصیتهایی که در دورهٔ **محمدهاشم** به نام وکیل در مجلس اعیان در کابل زیر نظر بود، ***شمس‌الدین مجروح*** است. او که در دوره‌های بعدی به مقام وزارت رسید، بر این نظر است که **محمدهاشم** با وجود سخت‌گیری، شخصیت اداری آگاهی بود و به عمران کشور توجه زیادی داشت:

... در آن وقتها حرکات رادیکال و انقلابی از من سر زده بود و یقیناً آرزوهایی هم داشتم برای پیشرفت مملکت خود. به این سبب کمی شخصیت نامطلوب بودم. بالاخره دیدند که ما چون حرکاتی نمی‌کنیم که باعث تخریب مملکت شود، لهذا سوء اعتماد و بدبینی کم شد. سردار ***هاشم خان*** یک [فرد اداری] بسیار رسیده و بسیار پخته بود، اما البته آدم سختگیر بود، ولی در قسمت آبادی مملکت و پیشرفت مملکت و عمران و تعمیر زیربنای مملکت، سرک‌ساختن (جاده‌سازی)، باز نگهداشتن راهها و امنیت را نگه داشتن، در این [زمینه] بسیار کار می‌کرد. مردِ کار بود.

---

۱. برادر محمدنادر شاه که سفیر افغانستان در برلین بود و به وسیلهٔ سید کمال کشته شد.

گرچه دروازه‌های معارف (آموزش و پرورش) در دوران **محمدنادر شاه** و **محمدهاشم** از نو باز شد، ***لطیف ناظمی*** دستاوردهای فرهنگی این دوره را ناچیز می‌داند:

> دوران **نادر خان** و **هاشم خان** دوران اختناق فکری، دوران زنجیرکردن زبانها و مُهرکردن لبها بود. با آن‌که **نادر خان** کوششهای اندکی کرد که برخی از اصلاحات دورهٔ امانی را تعقیب بکند؛ گویا در آخرین روزهای حکومت **هاشم خان** فقط ۳۴۶ مکتب در کشور بود که این با مقایسه به نخستین سالهای دورهٔ امانی، رقم درشتی نیست.

اگر از معارف و فرهنگ بگذریم، در این دوران مواضع تاجران به شدت تقویت شد و در این کار به گفتهٔ دکتر ***اشرف‌غنی احمدزی***، ***عبدالمجید زابلی***[1] بنیانگذار سیستم جدید بانکداری نقش عمده داشت:

> **نادر خان** تاجرهای افغانستان را به صورت عموم و **عبدالمجید خان زابلی** را به‌خصوص امتیازاتی داد که تقریباً در تمام منطقه بی‌نظیر بود. بنابراین، از نگاه اقتصادی بار اول بود که قشر تجار در افغانستان نقش نهایت عمده‌ای بازی کرد تا صورت عمومی اوضاع افغانستان را روبه‌راه بسازد.

---

۱. عبدالمجید زابلی در سال ۱۹۳۴ بانک ملی را با سرمایهٔ ۳۵ میلیون افغانی معادل ۳/۵ میلیون دلار امریکایی تأسیس کرد. طی سالهای ۱۹۳۳ـ۱۹۴۶ بانک ملی بخش بزرگ سرمایهٔ خصوصی را جلب کرد و در نزدیک به ۵۰ شرکت سهامی تجارتی و صنعتی سرمایه گذاری کرد. حمایت دولت از انحصار بانک ملی بر کالاهای وارداتی و صادراتی و سرمایه گذاری در بخش صنایع موقعیت بانک ملی را تقویت بخشید. در حالی‌که دولت نیز در بانک ملی سهم داشت، در سال ۱۹۳۹، بر اساس پیشنهاد عبدالمجید زابلی بانک مرکزی (د افغانستان بانک) به وجود آمد و سرمایهٔ دولت از بانک ملی به این بانک انتقال یافت.

در عین حال، در دورهٔ **محمدنادر شاه** و سردار **محمدهاشم**، اصلاحات امانی در عرصهٔ اداری دوباره از سر گرفته شد. دکتر **اشرف‌غنی** می‌گوید:

> تأمین مرکزیت صورت غیرمستقیم به خودگرفت. از نگاه قانون‌نامه و شکل اداری، از رفورمهای عمدهٔ اداری **امان‌الله خان** عدول نشد، بلکه دوام داده شد. اما از نگاه نقش مردم در ادارات دولتی باز هم طایفهٔ محمدزایی [دارای موقعیت خاصی] بود.

در دورهٔ حکومت **محمدهاشم**، استقرار دولت مرکزی در سرلوحهٔ وظایف دولت قرار داشت. اما برخلاف **امیر عبدالرحمان** او سعی می‌کرد تا مخالفین دولت را بی‌سر و صدا سرکوب کند. این حکایتی است از آنچه **رحیم‌الله اعظم** به چشم خود در بارهٔ زندانی کردن اعضای خانوادهٔ یکی از خوانین محلی دیده است:

> در پکتیا **عصمت‌الله خان، ملک قیس** و **میر زمان خان** از متنفذین آن منطقه بودند. **هاشم خان** سفری به پکتیا کرده بود. قدرت اینها را که دید، اینها را بندی (زندانی) کرد. البته فامیلی بندی شدند. من زندانهای اینها را به چشم خود دیدم. در بندی‌خانه (زندان) زنها و اطفال آنها را دیدم که [در چه وضعی بودند].

محمدظاهر یونسی وکیل شورای ملی در دورهٔ دوازدهم به این عقیده است که فشار و اعمال زور، زمینه را برای استقرار قدرت دودمان جدید شاهی و آغاز دورهٔ صدارت (نخست‌وزیری) **شاه‌محمود** که به پدر دموکراسی در افغانستان معروف است، مساعد کرد:

> با استبداد بسیار خشن و با کشتارهای بسیار بی‌رحمانه‌ای که در

دورهٔ **هاشم خان** [صورت می‌گرفت] هیچ افغان حتی از یک محله تا محلهٔ دیگر نمی‌توانست برود، مگر اینکه پاسپورت یا ویزا می‌گرفت. وقتی که به زور سلاح و سپر استبداد، امنیت را تأمین کرد، افغانستان به حالت انفجار [رسیده بود]. بعد از او، **شاه‌محمود خان** برادر دیگرش که آدم ملایم‌تری بود روی کار آمد.

بخش پنجم

۱۹۴۶-۱۹۵۳

شکست آزمون دموکراسی

در سال ۱۹۴۶ تغییراتی در نظام سیاسی افغانستان به وجود آمد و همراه با آن دورهٔ جدیدی آغاز شد که بعضی از ناظران سیاسی، آن را دوران دموکراسی خوانده‌اند. ***لطیف ناظمی*** این تغییرات و علل آن را این طور توضیح می‌دهد:

> ماه مه ۱۹۴۶ در اثر فشارهای بین‌المللی و بر اثر فشاری که سازمان ملل متحد بر افغانستان وارد آورد که حقوق افراد در اینجا مراعات نمی‌شود، و آزادی انسانی وجود ندارد، تغییری در ساختار سیاسی افغانستان و دولت این کشور اتفاق افتاد. ***شاه‌محمود خان*** که به اندازهٔ ***هاشم خان*** قسی‌القلب نبود و مرد رئوف و مهربانی بود، بر اریکهٔ قدرت نشست و با به قدرت رسیدن ***شاه‌محمود خان*** در واقع دوران جدیدی در افغانستان شروع شد که برخی آن را دوران دموکراسی نام می‌گذارند.

نخست‌وزیر جدید، سردار ***شاه‌محمود***، هدف خود را استقرار دموکراسی اعلام کرد و این زمانی بود که روشنفکران افغانستان در جریان جنگ دوم جهانی با ایدئولوژیهای نو آشنا شده و اینک به برکت شرایط جدید، نهضت دموکراسی را با شرکت در انتخابات و نشر جراید آزاد پایه گذاشتند. ***محمدآصف آهنگ*** نویسنده و روزنامه‌نگار و یکی از فعالین این نهضت که به نام نهضت دورهٔ هفت شورا یا جنبش مشروطهٔ سوم معروف است، در این زمینه می‌گوید:

> ***شاه‌محمود خان*** کارهای نیکی انجام داد، به خواهش مردم؛ مثل رهایی زندانیان، فراهم آوردن امکان اشتغال آنها و دادن اختیارات به بلدیهٔ ملی[1]. بلدیهٔ ملی را برای مردم گذاشت و به صورت انتخابات آزاد. اینها انتخاب شدند و وکلای برجسته‌ای از شهر کابل در بلدیه آمدند و رئیس و معاونین خود را خودشان انتخاب کردند. شورای ملی هم آزاد شد. به شهر کابل دو نفر [سهمیه] داده بودند که شهر کابل دو وکیل داشت. وکلایی که خود را از شهر کابل کاندید کرده بودند، دکتر صاحب ***محمودی*** و ***میر غلام‌محمد غبار***[2] بودند. آنها بدون آن که حکومت مداخله کند، در بین دیگر رقبای خود پیروز شدند و وکیل شدند و بعد از آن آزادی مطبوعات را اجازه داد و آزادی تأسیس جمعیتها را اجازه داد.

---

۱. در افغانستان «شهرداری» را در آن وقت «بلدیهٔ ملی» می‌نامیدند که بعداً با واژهٔ پشتوی «شاروالی» تعویض شد.

۲. دکتر عبدالرحمان محمودی و میر غلام‌محمد غبار از روشنفکران معروف مشروطه‌خواه در این دوران بودند.

شمس‌الدین مجروح که با این نهضت جدید پیوند داشت، می‌گوید که نهضت دورهٔ هفتم شورا از دو حرکت تشکیل می‌شد: یکی ***ویش زلمیان*** یا جوانان بیدار و دیگری ***حزب وطن***:

> دو حرکت موجود بود: یکی حرکت ***ویش زلمیان*** بود. در این حرکت دوستان من اشتراک داشتند و اکثر با من تماس داشتند. اما خود من عضو ***ویش زلمیان*** نبودم، البته تماس داشتم با آنها، مشوره می‌کردیم، با یکدیگر می‌نشستیم، در خانه‌های همدیگر جمع می‌شدیم، فکر می‌کردیم و مصلحت می‌کردیم. مثلاً آقای ***عبدالحی حبیبی*** بود، آقای [***گل‌پاچا***] ***الفت*** بود که همه اشخاص بسیار وطندوست و خیّر بودند. حرکت دوم ***حزب وطن*** بود که به سرکردگی آقای ***غبار*** به کار افتاده بود و خود آقای ***غبار*** هم با من دوست بود و اکثر دوستان دیگر ***ویش زلمیان*** هم تماس داشتند و کوشش می‌کردند که با یکدیگر همکاری کنند یا دست‌کم مانع فعالیت یکدیگر نشوند.[1]

---

۱. از سه گروه عمده، در جنبش مشروطهٔ آخر سالهای ۴۰ میلادی نامبرده می‌شود:

الف. ویش زلمیان یا جوانان بیدار که محمدرسول پشتون و فیض‌محمد انگار از فعالان عمدهٔ آن بودند. جریده «انگار» ناشر افکار این گروه بود. نورمحمد تره‌کی که بعداً رهبری حزب دموکراتیک خلق (و پس از انشعاب این حزب رهبری جناح خلق) را به عهده گرفت یکی از فعالان این نهضت بود.

ب. حزب وطن که میر غلام‌محمد غبار نویسندهٔ اثر معروف «افغانستان در مسیر تاریخ»، در رأس آن قرار داشت و جریدهٔ «وطن» را منتشر می‌کرد.

ج. حزب خلق که دکتر عبدالرحمان محمودی رهبری آن را به عهده داشت و جریدهٔ «ندای خلق» بیانگر افکار آن بود.

برعلاوه در کنار این سه گروه «اتحادیهٔ محصلان» نیز در فعالیتهای سیاسی شرکت داشت. یکی از فعالان این اتحادیه، ببرک کارمل بود که بعداً رهبری جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق را به دست گرفت.

در این میان جنبش ***ویش زلمیان*** یا جوانان بیدار از اولین حرکتهایی بود که به وجود آمد. **عزیز نعیم** دربارهٔ ماهیت این جنبش می‌گوید:

جنبش ***ویش زلمیان*** عمدتاً توسط یک عده روشنفکران پشتون به وجود آمد و بیشتر یک جنبش پشتونی بود، و ما در اینجا پردازهای (طیفهای) مختلف را می‌بینیم از سرخ گرفته تا سبز، یعنی از یک ایدئولوژی خاص پیروی نمی‌کرد.

نهضت دموکراسی یا نهضت دوره هفتم شورا به نظر دکتر ***اشرف‌غنی احمدزی*** نتیجهٔ ظهور نسل جدید روشنفکران و استقرار روابط جدید میان روشنفکران و دربار بود:

ادارهٔ امور در افغانستان همیشه منوط به روشنفکران بوده، چون اگر در دورهٔ سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۰ ببینیم، تعداد کسانی که می‌توانستند بنویسند و بخوانند، بی‌نهایت محدود بود. بنابراین هر شخصی که دربار به دست او بود، مجبور بود تا با گروه روشنفکر در تماس باشد و از یک نگاه به اینها مدیون باشد. بنابراین در این چهارچوب تغییراتی که در سال های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به وجود آمد زمینهٔ این را فراهم کرد که یک تعداد روشنفکرانی بروز کنند که تعداد زیاد اینها به دوران امانیه ارتباط مستقیم نداشتند. بنابراین بروز این چهره‌های نو امکان این را فراهم کرد تا بین دربار و روشنفکران یک سلسله [مسایل] نو به بحث گرفته شود.

سید قاسم رشتیا که خود پل رابطی بود میان دولت و روشنفکران، بر این باور است که رابطهٔ جدید میان روشنفکران و دربار عامل مهمی در حرکت به سوی دموکراسی به شمار می‌رفت:

به من چندین دفعه توصیه کردند. چون برادر من[1] در آن حلقه منورین پیشقدم بود، اول در میان اینها مثل آقای **غبار** و آقای **فرهنگ** و حکومت وسیله بودم. از یک طرف، عرایض آنها و گفته‌های آنها را به حکومت می‌رساندم و از طرف دیگر نظریات حکومت را به آنها می‌رساندم، تا جایی که حتی ***شاه‌محمود خان*** این را هم قبول کرده بود که مسأله تشکیل احزاب را هم در نظر بگیرد و پیشنهادهایی که در این مورد ترتیب شده بود توسط آقای **غبار** به من داده شده بود. من آن را برای سردار ***شاه‌محمود خان*** تسلیم کردم و هم‌چنین گویا خود ***شاه‌محمود خان*** حاضر شده بود که در انتخابات به همین روشنفکران رأی بدهد.

روشنفکران این دوره همه از مشروطیت سخن می‌گفتند و به خط واحدی تعلق نداشتند. تنها افراط و تفریط در موضع‌گیریها، آنها را از هم جدا می‌کرد. در این میان روشنفکران معتدل خواستار انقلاب آرامی بودند، که از بالا به کمک دولت عملی گردد. برای تحقق این هدف حزب دولتی به نام ***کلوپ ملی*** پایه گذاری شد. ***شمس‌الدین مجروح*** رئیس این حزب بود:

ما می‌خواستیم در افغانستان یک تغییر آرام بی‌سروصدا بدون انقلاب به وجود بیاید. به طوری که خود دولت که یگانه قدرت بود، این کار را پیش ببرد. ***عبدالمجید خان*** [*زابلی*] و یک عده جوانان معتدل این طور فکر می‌کردند که فقط طبقهٔ متوسط در افغانستان باید زیاد شود تا بتواند قدرت اداری و اقتصادی را به دست خود

---

۱. منظور میر محمدصدیق فرهنگ مورخ و نویسندهٔ «افغانستان در پنج قرن اخیر» است. میر محمدصدیق فرهنگ یکی از فعالان حزب وطن در نهضت دورهٔ هفتم شورای ملی بود.

بگیرد. همین حرکتی راکه به راه انداخته بودیم، آن را **کلوپ ملی** می‌گفتیم. **کلوپ ملی** به دست من بود. من سرمنشی و سکرتر عمومی (دبیرکل) **کلوپ ملی** بودم و **شاه‌محمود خان** به آن دلبستگی داشت. لکن در اواخر رقابتهای خانوادگی که سردار **محمدداوود خان**[1] هم در آن عضویت و فعالیت داشت او را [کمی] به تشویش انداخت و بعد از آن کناره گیری کرد.

فقدان زبان مشترک گفت‌وگو میان حکومت‌کننده و حکومت‌شونده علت مهم شکست تجربهٔ دموکراسی اخیر سالهای ۱۹۴۰ میلادی را در افغانستان تشکیل می‌داد. **محمدآصف آهنگ** می‌گوید:

جوانانی که عبارت از **ویش زلمیان**، **وطن** و **ندای خلق** بودند، هر سه جمعیت طرفدار دموکراسی و اصلاحات بودند و تفکیک قوای ثلاثه را می‌خواستند و می‌گفتند که حکومت باید از دولت جدا شود و حکومت به مردم داده شود. یک سوءتفاهمی در اینجا پیدا شد که اینها با مخالفت سردار **محمدداوود خان** مواجه شدند. بین دو طرف مبارزهٔ شدید شد. و [وقتی] سردار **محمدداوود خان** به کابینهٔ سردار **شاه‌محمود خان** وارد شد، خواستند که دست این جوانان را ببندند. اتحادیهٔ محصلین را از بین بردند و به دنبال آن خواستند که دکتر **محمودی** را اختطاف کنند (بربایند)، اما او نجات یافت. بالاخره وقتی

---

۱. محمدداوود پسر سردار محمدعزیز و برادرزادهٔ شاه‌محمود خان بود و در کابینهٔ او ۱۹۴۸ـ۱۹۴۶ سمت وزیر دفاع را داشت. اختلاف میان محمد داوود خان و عمویش شاه‌محمود خان در مورد نحوهٔ اجرای اصلاحات و گسترش دموکراسی از نظر برخی مورخین معاصر یکی از علتهای عمدهٔ شکست تجربهٔ دموکراسی در اواخر دههٔ چهل و اوایل دههٔ پنجاه میلادی است.

دکتر **محمودی** بهبودی پیدا کرده، در نشریهٔ خود[1] مرامنامهٔ حزب خود را نشر کرد. [بعد از نشر آن]، سردار **داوود خان** وزیر مطبوعات وقت را [احضار] کردند که در قانون اساسی کلمهٔ حزب نیست. به این بهانه آنها جریدهٔ *ندای خلق* را مصادره کردند. به تعقیب آن آقای *غبار* از این موضوع انتقاد کرده و در جریدهٔ خود نوشت. با همین دسیسه چند روز بعد جریدهٔ *وطن* را هم مصادره کردند و به اصطلاح جوانان و روشنفکران را خلع سلاح نمودند.

به نظر سید **قاسم رشتیا** علت عقب‌نشینی دولت از آزادیهای داده شده در این بود که روشنفکران و دولت از حدود آزادیها و دموکراسی در این مرحله درک یکسانی نداشتند:

سوءتفاهمی بین حکومت و منورین بود که در همین رشته هم من در بین هر دو قوه قرار گرفته بودم[2]. حکومت پیش خود یک اندازه و یک تدریج و یک شکل امتحانی را فکر می‌کرد. منورین فکر داشتند که ما باید این آزادیها را به جایی برسانیم که برگشت‌ناپذیر شود، چنانچه روزنامه‌ها و جراید و مجالس به‌سرعت گسترش پیدا کرد و شخص سردار **شاه‌محمود خان** را پریشان ساخت و همین پریشانی سبب شد که بالاخره یک تعداد نشریات مخالف حکومت و بعضی مجلسها و مظاهرات رواج بیابد و همچنین در دورهٔ هفتم شورا که انتخابی بود یک تعداد از وکلا که منورین پیشقدم بودند [انتخاب شده بودند، و اینها عواملی بود که به اساس آن] **شاه‌محمود خان** خود

---

۱. دکتر عبدالرحمان محمودی سردبیر جریده‌ای به نام «ندای خلق» بود.

۲. در همین زمان سید قاسم رشتیا معاون ریاست مستقل مطبوعات بود.

را مجبور دید که باید جلو آن را بگیرد.

دولت در انتخابات دورهٔ هشتم شورا مداخله کرد و به کاندیداهای مخالفین اجازه داده نشد تا وارد شورا شوند. ***سلطان محمود غازی*** پسر سردار ***شاه‌محمود غازی*** نخست‌وزیر وقت می‌گوید که اگرچه پدرش به دموکراسی اعتقاد داشت، اما تجربهٔ دموکراسی و سوء تفاهماتی که به وجود آمد، ناآرامیهایی را برانگیخت و این همه سبب سستی امور شد:

> پدرم ***شاه‌محمود خان غازی*** شدیداً به دموکراسی عقیده داشت. بدبختانه موقعیتی نیافت که مرامهای خود را عملی بسازد، چراکه دورهٔ صدارتش کوتاه بود و البته برای شما معلوم است که دموکراسی وقتی که تجربه می‌شود بعضی خواسته‌ها زیاد می‌شود و ناآرامی هم به وجود می‌آید و این امکان دارد سبب سستی امور شده باشد. اگر چه طرحهای ساختمانی افغانستان مثل وادی هلمند و ساختن بندهای (سدهای) کجکی و دهله و بهتر ساختن خطوط مواصلات (راههای ارتباطی) از همان وقت شروع شده بود.

با مداخلهٔ دولت در انتخابات دوره هشتم شورا، گروههای مخالف به عنوان عکس‌العمل راه‌پیمایی بزرگی را با اشتراک دهها هزار تن از شهریان کابل به راه انداختند که در نوع خود اولین تظاهرات خیابانی ضد حکومتی در افغانستان بود. اما دولت تظاهرکنندگان را سرکوب و رهبران مخالف را زندانی ساخت، ***محمدآصف آهنگ*** می‌گوید:

> دورهٔ هشتم شوراکه به وجود آمد، آقای ***غبار***، آقای ***محمودی*** و میر ***محمدصدیق فرهنگ***، خود را از شهر و از چهاردهی کابل کاندید کرده بودند که دوباره به شورا بیایند. حکومت علناً در انتخابات دست

برد و مانع آمدن دوبارهٔ اینها در شورا شد. در بهار سال ۱۹۵۲ (۳۱ حمل سال ۱۳۳۱) تظاهرات شدید شهریان کابل انجام شد و اینها تا دهانهٔ دروازهٔ ارگ رفتند و تظاهرات بسیار وسیع و قوی بود و عریضه‌ای به اعلیحضرت دادند. اما متأسفانه آن عریضه شنیده نشد و چند روز بعد به نام ماجراجویی یا به نام این‌که عناصر خارجی دست داشتند، تمام سران ***حزب وطن*** و ***حزب خلق*** زندانی شدند.

آزمون دموکراسی با شکست روبه‌رو شده بود. ترس از گسترش مخالفتها، دربار را به تجدیدنظر در مورد مرزهای آزادیهای سیاسی فرا می‌خواند. ***محمدعزیز نعیم***، علت این شکست را نبود پایه‌های اقتصادی ـ اجتماعی در جهت حرکت به سوی دموکراسی می‌داند:

این دموکراسی یک دموکراسی بسیار معصوم [آسیب‌پذیر] بود، و یک دموکراسی تا در پشت سرش اصلاحات اقتصادی و اجتماعی نباشد، نمی‌تواند پابرجا بماند. همین استقراری که آمد، تصور شد که زمینه را برای دموکراسی مساعد کرده اما در حقیقت این دموکراسی بدون یک رهبری درست و بدون یک طرح مرتب به پیش رفت که از آن هر گروه به نفع خود استفاده کرد و شرط عمدهٔ یک دموکراسی که یک محاوره بین حکومت‌کننده و حکومت‌شونده باشد، موجود نبود.

سرکوب جنبش دموکراسی دورهٔ هفتم شورا در عین حال به سخن دکتر ***اشرف‌غنی احمدزی***، اشتباهی بود که در نتیجهٔ آن روشنفکران به سوی افکار تندروانه رو آوردند:

تراژدی در این بود که یک قسمت زیاد تعلیم‌یافته‌های افغانستان در یک دوره یا به طرف چپ رفتند و یا به یک شکل نو تعبیرات اسلامی

را از طرف ***جوانان اسلامی*** و ***حزب اسلامی*** و دیگر گروهها گرفتند. بنابراین قشر روشنفکر افغانستان وحدت فکری خود را از دست داد و تقسیم به گروههای فکری شد که در سالهای بعد برخوردهای اینها و مخصوصاً وابستگیهای گروههای چپی به قدرتهای بیرونی، زمینهٔ تراژدی فعلی افغانستان را فراهم کرد.

یکی از تحولات بسیار مهم که هم بر سرنوشت حکومت سردار **شاه‌محمود** و هم بر سیاست و روابط خارجی افغانستان در دهه‌های بعدی وسیعاً اثر گذاشت، مسألهٔ پشتونستان بود. در پایان جنگ دوم جهانی وقتی انگلیس آمادهٔ خروج از شبه‌قاره شد، طبق طرح ***لرد مونت‌باتن***[1]، تقسیم هند به دو کشور هند و پاکستان اعلام گردید (۱۹۴۷). بر اساس این طرح، سرزمینهای قبلی افغانستان که بر پایه قراردادهای مختلف، از اواخر قرن نوزده به بعد به هند (تحت سلطهٔ بریتانیا) ملحق شده بود به پاکستان تعلق گرفت و موضوع سرنوشت پشتونها در ماورای خط دیورند که افغانستان و پاکستان را جدا می‌کند، از نظر دولت افغانستان حل ناشده باقی مانده بود. ***سید قاسم رشتیا*** توضیح می‌دهد که چگونه حکومت افغانستان با بی‌خبری از تحولات منطقه، در برابر عمل انجام‌شده‌ای قرار گرفت:

> وقتی که هیأت کابینهٔ بریتانیا تحت ریاست ***سر استیفرد کریپس***[2] به هندوستان آمد، حکومت افغانستان یادداشتی به سفارت بریتانیا داد که اگر شما واقعاً هندوستان را ترک می‌کنید، مسألهٔ افغانهای آن‌طرف خط دیورند و سرنوشت اینها چه می‌شود؟ دولت بریتانیا

---

۱. Lord Montebatten.

۲. سر استیفرد کریپس Sir Stafford Crips از رهبران حزب کارگر بریتانیا و از هواخواهان آزادی هند بود که در سال ۱۹۴۲ برای گفت‌وگو با رهبران ملی هند به این کشور سفر کرد.

اطمینان داد که هر زمانی دربارهٔ این مسأله تصمیمی گرفته شود، تمنیات مشروع مردم افغانستان در نظر گرفته خواهد شد. اما وقتی که آنها آزادی هند را اعلان کردند، هیچ گونه مشورتی با حکومت افغانستان نشده بود. در آن وقت، من معاون ریاست مطبوعات بودم و وقتی که من همین خبر را به سردار **شاه‌محمود خان** دادم، آنها باور نمی‌کردند که این [موضوع] واقعیت داشته باشد، تا وقتی که ما از تلگراف‌خانه تکست (متن) رویتر راگرفتیم و برایشان بردم. آن وقت قانع شدند و بعد از اعلامیهٔ *مونت‌باتن* حکومت افغانستان اعتراض رسمی کرد. آنها گفتند که حال حکومت بریتانیا طرف شما نیست، حکومت انتقالی هند است که در رأس آن ***جواهرلعل نهرو*** و معاونش هم ***لیاقت‌علی خان*** است. وقتی که حکومت افغانستان به آنها رجوع کرد، آنهاگفتند که این کار به دولت بریتانیا مربوط است. حال بسیار ناوقت (دیر) است. براساس تقسیماتی که شده ما دو مملکت را از هم جداکردیم و مناطقی که متعلق به پاکستان است، تثبیت شده است. باز هم حکومت افغانستان بر این مسأله اصرار کرد که باید به افغانها (پشتونهای آن سوی مرز) حق خودمختاری داده شود. متأسفانه خدعه‌ای از طرف دولت بریتانیا شده بود و یک اندازه غفلت هم از طرف حکومت افغانستان شده بود که در همان جریان که آزادی هند زیر مباحثه بود باید اصرار و پافشاری بیشتر می‌کردند تا قضیه به روی میز مذاکرات می‌آمد.

در زمانی که مسألهٔ پشتونستان به دامن‌زدن احساسات ناسیونالیستی در میان حلقه‌های مختلف کمک می‌کرد و خصومت میان کابل و اسلام‌آباد را پیوسته افزایش می‌داد، آغاز جنگ سرد سبب شد که به گفتهٔ محقق و

نویسنده ***اسدالله ولوالجی***، ایالات متحده تمام توجه خود را به پاکستان و ایران معطوف کند و به تلاشهای حکومت سردار ***شاه‌محمود*** و سلفش سردار ***محمدداوود*** در جهت نزدیکی به امریکا ارجی نگذارد:

> بعد از جنگ دوم جهانی و بعد از این که هند استقلال خود را می‌گیرد، جای انگلیسها را در منطقه، امریکاییها در پاکستان پُر می‌کنند و گفته شده؛ امریکاییها در موضوع افغانستان اشتباهی کردند و خود را [با] ایران و پاکستان [مشغول] ساختند. در ایران خطر نفوذ روسها بیشتر بود نسبت به افغانستان. امریکاییها که وارد منطقه شدند، خود را متوجه ایران ساختند [به این هدف که] پایگاه سیاسی ـ نظامی روسها را در ایران [و در نتیجه] در منطقه تخریب بکنند. و بالاخره با توجه‌شان به پاکستان موضع تدافعی گرفتند و امریکاییها افغانستان را به حال خود گذاشتند و تلاشهایی هم که ***داوود خان*** و ***شاه‌محمود خان*** برای نزدیک شدن به امریکا انجام داد، نتیجه نداد. علتش همین بود که امریکاییها هیچ علاقه‌مندی نداشتند پای خود را به مسایل افغانستان بکشند.

استقلال شبه قارهٔ هند و آغاز جنگ سرد در شرایطی که درگیری دولت و روشنفکران و رقابت میان صدراعظم و مخالفانش در دربار فضای سیاسی را به بی‌ثباتی کشانیده بود، راه را برای پایان تجربهٔ کوتاه دموکراسی و آغاز دههٔ صدارت ***محمد داوود*** در سال ۱۹۵۳ هموار کرد.

بخش ششم

۱۹۵۳_۱۹۶۳

دهۀ اول حکمروایی محمدداوود

جنگ دوم جهانی به پایان رسیده بود، اما به‌زودی جنگ سرد، شرق و غرب را در برابر هم قرار داد و کشورهای کوچک نیز مجبور بودند جایشان را در درون یک نظم جدید جهانی دریابند. در چنین وضعی ***محمدداوود*** پسرعموی ***محمدظاهرشاه*** در مقام صدراعظم قدرت را به دست گرفت. او یکی از بلندپروازترین اعضای نسل جوان خانوادهٔ سلطنتی بود و اثر برجسته‌ای در تاریخ افغانستان به جا گذاشت. ***سید قاسم رشتیا*** که در کابینهٔ ***محمدداوود*** عضو بود، او را مرد سعی و عمل می‌خواند:

> سردار ***محمدداوود خان*** یک شخص بسیار جدّی، یک شخص بسیار وطن‌پرست و صاحب مفکورهٔ سعی و عمل بود و در سیاست داخلی و هم‌چنین در سیاست خارجی ابتکاراتی را به وجود آورد که سابقه نداشت. البته قسمت امور سیاسی و اجتماعی که عبارت از مسایل حقوق مردم و آزادیها باشد، اینها را کاملاً یک‌طرف گذاشت و اینها

ماند، برای یک مرحلهٔ به قرار گفته خودش «مرحله مابعد»، و به قسمت انکشاف (توسعه) اقتصادی و زیربنای اقتصادی افغانستان [اولویت] داد.

محمدداوود که هدف عمده‌اش توسعهٔ اقتصادی کشور بود، با اعتقاد به اقتصاد رهبری‌شده، سیستم برنامه‌های پنج‌ساله را پی‌ریزی کرد و به منظور تأمین منابع مالی آن، برای جلب گستردهٔ کمکهای خارجی اقدام نمود. ***محمدحسن شرق*** که در دوران صدارت ***محمدداوود*** دستیار و مشاور نزدیکش به شمار می‌رفت، دستاوردهای مهم دوران ***محمدداوود*** را چنین برمی‌شمرد:

> زمانی که ***محمدداوود*** به صدارت منصوب شده بود در افغانستان یازده کیلومتر سرک (جاده) اسفالت شده، یک پوهنتون (دانشگاه) که دارای چهار فاکولته (دانشکده) و تعداد محصلین آن کمی بیشتر از چهارصد نفر بود دیده می‌شد و به استثنای فاکولتهٔ طب[1] دیگر فاکولته‌ها محل تدریس و لیلیه[2] نداشتند و از خانه‌های شخصی و کرایی (استیجاری) استفاده می‌شد. وضع اقتصادی نابسامان و نرخ اسعار استقرار کاملی نداشت. اما در پایان صدارتشان افغانستان دارای دو هزار کیلومتر سرک اسفالت‌شده و هزار کیلومتر سرک آمادهٔ اسفالت بود. در پوهنتون چهارهزار محصل در ده فاکولته‌ای که جدیداً تأسیس و اعمار شده بود با لیلیه مکمل آن تحصیل می‌کردند. در زمان صدارت او نهضت نسوان (زنان) که یکی از آرزوهای دیرینش به شمار می‌رفت، در افغانستان پیاده می‌شود.

---

۱. دانشکدهٔ پزشکی.

۲. شبانه، خوابگاه، محل زیست شبانهٔ محصلان.

یکی از اقدامات عمدۀ دوران **محمدداوود** کشف حجاب بود که در سال ۱۹۵۸ به نام نهضت نسوان (زنان) صورت گرفت. **محمدعزیز نعیم** برادرزادۀ **محمدداوود** که مادرش برای اولین بار در مراسم جشن استقلال بدون حجاب ظاهر شد، خاطرۀ آن روز را این طور به یاد می‌آورد:

> جشن استقلال سال ۱۳۴۱ بود. پدرم تصمیم گرفت که باید مادرم با آنها یکجا بیاید. به‌هر صورت وقتی که مادرم به استدیوم [ورزشی کابل] رفت برای همه تعجب‌آور بود و مادرم هم خیلی هیجان‌زده بود. همان روز چهره‌های اشخاصی که [در آنجا] بودند، جالب بود. وزراء هم خبر نداشتند. در این وقت مرحوم ***سلطان‌احمد خان شیرزوی*** که سابق وزیر خارجه بود در یک چوکی (صندلی) خالی که در پهلوی من بود، نشست. به چپ نگاه کرد و به راست نگاه کرد و مادرم را دید و از من پرسید که این خانم افغان است؟ گفتم بلی! گفت کی خواهد باشد؟ گفتم فکر می‌کنم که مادرم باشد. او به حدی هیجان‌زده شد که اشک از چشمانشان جاری شد و بعد از آن، فردایش [به‌کلی] یک فضای دیگر در سراسر افغانستان به وجود آمد. در کمپها[1] وزیرها با خانمهایشان آمدند، چند وقت بعد در سینما پارک[2] خانمها و مردها مشترکاً به سینما می‌رفتند.

رفع حجاب در زمانی صورت گرفت که زمینه برای آن کم و بیش آماده شده بود و به گفتۀ ***شفیقه سراج*** که خود در راه تأمین حقوق زنان فعالیتهای

---

۱. ساختمانهای موقت که در منطقۀ «چمن حضوری» شهر کابل برای برگزاری روزهای جشن استقلال برپا می‌شد.

۲. سینما پارک، یکی از سینماهای مشهور کابل.

زیادی انجام داده، رفع حجاب با عکس‌العمل منفی مواجه نشد:

عکس العمل مردم هیچ بد نبود. مردم بسیار خوش شدند و به بسیار آرامی و به بسیار خوبی، به بسیار درستی، آزادی زنان عملی شد. در همان زمان من در مؤسسهٔ نسوان بودم و اولین [قدمها را ما در مؤسسه نسوان برداشتیم]. همین ما زنان که در مؤسسه کار می‌کردیم، ما برآمدیم [بدون حجاب در شهر ظاهر شدیم]. البته، به بسیار خوبی و به‌درستی هیچ نوع عکس‌العملی [ایجاد] نکرد.

حکومت *محمدداوود* با آن که اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بزرگی را هدف خود قرار داده بود، اما هرگز دست به اصلاحات سیاسی نزد. به سخن *لطیف ناظمی* حکومت او یک حکومت خودکامه بود و شخص او دلبسته به دیکتاتوری:

او همیشه به سیستم ارادهٔ فرد بر ملت زیاد تکیه می‌کرد. خواهان آن نبود که آزادیهای دموکراتیکی که در دوره *شاه‌محمود خان* آمده بود، ادامه بیابد. هیچ گونه امکاناتی برای جامعه افغانستان و برای روشنفکران نمی‌داد. *داوود خان* یک اصلاح‌طلب بود، اما یک دیکتاتور. وطنخواه بود اما ضد دموکراسی و ضد مردم‌سالاری.

به گفتهٔ دکتر *اشرف‌غنی احمدزی* از نظر ایدئولوژی *محمدداوود* وابستگی مشخصی نداشت:

داوود خان ناسیونالیست بود. حرکات او به طرف چپ بیشتر از دوام طرز تفکر *عبدالرحمان خان* حکایه می‌کند تا یک حرکت چپ مدرن،

و چون باز هم برخلاف برادر خود[1] قسمت عمده عمر وی در ولایات افغانستان گذشته بود، از این نظر طرز برداشت وی محلی بود و بیشتر به تحکیم مرکزیت متمایل بود تا این که [عمدتاً] به صورت یک حرکت [فکری] باشد.

در دوران ***محمدداوود*** مناسبات افغانستان و پاکستان بر مسألۀ پشتونستان متشنج گردید. در حقیقت، زمانی که انگلیس نیم‌قاره را ترک کرد، برخلاف سایر ایالات نیم‌قارۀ هند سرنوشت پشتونها به رفراندمی محوّل شد، امّا حزب ***خدایی خدمتگاران*** که در رأس آن شخصیت آزادی‌خواه ***عبدالغفار خان*** قرار داشت، این رفراندم را تحریم کرد. رهبر شناخته‌شدۀ پشتونها ***عبدالولی خان*** (پسر ***عبدالغفار خان***) در این زمینه می‌گوید:

> در ایالات دیگر از مجمعهای ایالتی پرسش به عمل آمد، اما در اینجا از مجمع ایالتی پرسش نشد و گفته شد که ما ریفراندمی را برگزار می‌کنیم و از مردم می‌پرسیم که به هند می‌پیوندند یا به پاکستان؟ ما حزب ***خدایی خدمتگاران*** با این کار مخالفت کردیم. ما همچنان بعداً اعتراض کردیم که خوب، اگر می‌خواهید ریفراندمی را برگزار کنید؛ در آن یک سؤال سومی را نیز بگنجانید و به ما این حق را بدهید که پشتونها بتوانند حکومت مستقلی را به وجود بیاورند. اما انگلیسها این تقاضا را نپذیرفتند. ما هم ریفراندم را تحریم کردیم و اینها با همه جعل‌کاری به مشکل توانستند رأی ۵۱ درصد را برای الحاق با پاکستان به دست آورند. بعداً ما وقتی به زندانها فرستاده شدیم، مناسبات افغانستان و پاکستان بیشتر پیچیده شد. افغانستان در

---

۱. منظور محمدنعیم برادر محمدداوود خان است.

زمان حکومت **محمدداوود** از وضع استفاده نموده و دوباره مسألهٔ پشتونستان را به میان آورد. حقیقت این است که حکومت پاکستان با سیاست نادرست خویش سعی کرد تا این احساس را به وجود بیاورد که این افراد به علت مبارزه برای آزادی و خواست «پشتونستان آزاد» زندانی شده‌اند.

مسألهٔ پشتونستان برای افغانستان اهمیت زیادی داشت. در دوران حکومت **محمدداوود**، افغانستان و پاکستان به خاطر اختلاف بر سر این موضوع تا مرز جنگ پیش رفتند. علل دلبستگی بی‌حد **محمدداوود** به مسأله پشتونستان در چه نهفته بود؟ دکتر ***اشرف‌غنی احمدزی*** می‌گوید:

> مسأله پشتونستان از دو نظر برای ***داوود خان*** اهمیت داشت: یکی احساساتی بود، چون ***سلطان‌محمد خان طلایی*** که جد مستقیم ***داوود خان*** بود، کسی بود که پشاور را از دست داده بود. نکتهٔ دوم جزء حرکت عمومی منطقه بود که سرحدات استعماری که به جای مانده بود، نقش دوام‌دار باید نداشته باشد. بنابراین [به رسمیت‌شناختن خط مرزی دیورند بیانگر این خواست بود که] افغانستان دوباره شکل تاریخی خود را بگیرد تا این که شکل سرحداتی را که به زور به آن تحمیل شده بود.

اما آیا مشی حکومت **محمدداوود** در مورد پشتونستان در عمل پاسخگوی منافع ملی افغانستان بود؟ مورخ و استاد سابق دانشگاه کابل **حسن کاکر** عقیده دارد که افغانستان نباید اهمیت پاکستان را به مثابه یگانه راه ارتباط با جهان نادیده می‌گرفت:

> دولت به اقوامی، به کسانی تکیه می‌کرد که آنها اساساً معتقد بودند و

یا نبودند و اینها به وسایل پول و رشوه آنها را تحریک می‌کردند. در حالی که اگر این را می‌گذاشت به خود مردم پشتونستان که همین ادعا را می‌کردند، افغانستان حامی درجه یک و قوی آنها می‌بود بدون این که خودشان این تحریکات را پیش می‌بردند. برای دولتمردان افغانستان باید این واضح می‌بود که برای افغانستان به‌خصوص که اگر می‌خواهد پروگرامهای انکشافی (برنامه‌های توسعه) همه‌جانبه را تعقیب کند و افغانستان عقب‌مانده را منکشف بسازد، غیراز راه پاکستان برای افغانستان دیگر راهی نبود.

با وجود تشنج با پاکستان، افغانستان می‌خواست با پیروی از سیاست بی‌طرفی، روابط متعادلی با کشورهای جهان برقرار کرده و کمکهای خارجی از جمله کمکهای امریکا و اتحاد شوروی را برای توسعۀ اقتصادی افغانستان جلب کند. ***محمدظاهر*** پادشاه سابق افغانستان معتقد است که کشورش با ادامۀ سیاست بی‌طرفی و جلب کمکهای دو ابرقدرت از شرایط موجود استفادۀ مناسب کرد:

> این سؤال توانایی یک شخص نیست، سؤال توانایی یک حکومت نیست. یک مقدار شرایط عمومی در جریان می‌افتد که در آن راه حکومتها را به یک سلسله استفاده‌ها قرار می‌دهد. واضح است که در آن وقت امریکا هم تلاشهایی داشت، شوروی هم تلاشهایی داشت. ما نمی‌توانستیم که در بغل یکی از اینها خود را [بیندازیم]. باید ما به صورت مساوی [عمل می‌کردیم]، طوری که یک سیاست بی‌طرفانۀ کامل داشتیم. اگر از شوروی یک کمک گرفتیم دیگر لازم می‌دانستیم که جبران شود از طرف امریکا. آنها هم این احساس را می‌کردند.

حکومت **محمدداوود** مانند حکومت **شاه‌محمود** برای برنامه‌های اقتصادی و خصوصاً نوسازی و تجهیز ارتش خویش پیش از همه به امریکا روی آورد ولی امریکا به گفته **عزیزنعیم** به پیشنهادهای افغانستان وقعی نگذاشت و کمکهای خود را به این کشور به پیوستن آن به **پیمان بغداد** مشروط ساخت:

> در سال ۱۹۵۳ وقتی که پاکستان داخل سیستم دفاعی غرب می‌شود، تعادل نسبی که از نقطهٔ نظر قوا موجود بود، به‌کلی برهم می‌خورد.[۱] در سال ۱۹۴۹ حکومت افغانستان ضرورتهای عسکری (نظامی) خود را طی یک فهرستی روان می‌کند و امریکاییها اصلاً برای افغانستان یک ارزش نظامی را قایل نیستند و بعد از آن به دوره حکومت **محمدداوود خان**، دو مرتبه به حکومت امریکا مراجعه می‌شود و امریکا شرط می‌گذارد که افغانستان باید به **پیمان بغداد** شامل شود. در این حال، اگر افغانستان همان وقت به **پیمان بغداد** شامل می‌شد، در همان وقت مورد سوءظن شوروی قرار می‌گرفت.

در سال ۱۹۵۴ **ریچارد نیکسون**[۲] معاون رئیس‌جمهوری امریکا وارد کابل شد. این بار نیز پاسخ او به زمامداران افغانستان مثبت نبود. **سید قاسم رشتیا** که در آن وقت رئیس آژانس خبری باختر بود با **نیکسون** مصاحبه‌ای انجام داد:

> من از **نیکسون** پرسیدم که امریکا چه علاقه‌مندی به افغانستان دارد.

---

۱. در سپتامبر سال ۱۹۵۴ پاکستان به سازمان پیمان جنوب شرق آسیا (SEATO) پیوست، بعداً عضویت پیمان بغداد (بعداً CENTO) راکسب کرد.

۲. Richard Nixon.

اوگفت افغانستان یک مملکت بسیار دور است. برای ما بسیار مشکل است که بتوانیم که علاقه‌مندی زیادی به اینجا بگیریم. بعد از آن گفتم شما که حال به افغانستان آمده‌اید و افغانستان را دیدید، افغانستان [راکه] یک مملکت آزادیخواه است و بر همین اساس آزادی خود را از دولتهای استعماری گرفته به چه نظر می‌بینید؟ گفت: این برای ما یک چیز رومانتیک است و البته ما این را، تقدیر می‌کنیم. و سؤال آخر که من از پیشش کردم این بود که آیا امریکا در افغانستان آماده است که سرمایه گذاری کند؟ گفت که ما در یک مملکتی که قوانین آن را خبر نداشته باشیم و تضمینات کافی نباشد، سرمایه گذاری کرده نمی‌توانیم.

با پاسخ منفی امریکا، **محمدداوود** به پیشنهادهای شوروی مبنی بر کمکهای نظامی و اقتصادی علاقه‌مند گردید. در سال ۱۹۵۵ رهبران شوروی **بولگانین** و **خروشچف** وارد کابل شدند[۱]. **سید قاسم رشتیا** می‌گوید:

وقتی **خروشچف** به کابل آمد، روسها نه تنها از سیاست بی‌طرفی افغانستان استقبال کردند، بلکه به‌علاوه، حاضر شدند که یک‌صد میلیون دلار اعتبار به افغانستان بدهند. در آن وقت برای افغانستان صد میلیون دلار یک چیز فوق‌العاده بود و انداختن یک چک سفید صد میلیون دلار البته ژستی بود که روسها می‌خواستند به موجب این گویا موضع خود را در افغانستان تثبیت کنند.

---

۱. Nikolay Bulganin رهبر دولتی و Nikita Khrushchev رهبر حزبی شوروی.

با آغاز کمکهای شوروی به افغانستان، ایالات متحده نیز دست کمک به افغانستان دراز کرد. طی سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۸ مجموع کمکهای شوروی در عرصهٔ اقتصادی و نظامی به حدود دو و نیم میلیارد دلار و کمکهای امریکا به بیش از نیم میلیارد دلار رسید. اما روابط کابل و مسکو روز به روز عرصه‌های بیشتری را در بر گرفته و افغانستان را از بسیاری جهات به شوروی وابسته می‌کرد. دکتر ***اشرف‌غنی احمدزی*** توضیح می‌دهد که علت ایجاد محور کابل ـ مسکو را نیاز شوروی به جلوگیری از ایجاد پایگاههای نظامی در نزدیکی مرزهای آن و نیاز کابل به توسعهٔ اقتصادی تشکیل می‌داد:

> در زمانی که افغانستان با اتحاد شوروی نزدیک شد، یک پلان (طرح) سرتاسری امریکا وجود داشت که باید شوروی [محاصره] شود. بر این اساس، در مرحلهٔ اول ***داوود خان*** کوشش کرد که به امریکا نزدیک شود، اما وقتی که از طرف امریکا مسألهٔ انتخاب افغانستان یا پاکستان [مطرح] شد، پاکستان نهایت عمده‌تر بود. بنابراین افغانستان نقطهٔ عمده‌ای بود که از نگاه شوروی اهمیت داشت. از نگاه ***داوود خان***، او ضرورت خاص احساس می‌کرد که باید از یک طرف بتواند دسترسی به سلاح داشته باشد چون از اردوی پاکستان [احساس خطر می‌کرد] و از طرف دیگر از نگاه داخلی بتواند اصلاحات سرتاسری را در دست بگیرد [برای آن‌که] محتاج پول بود.

گرچه به نظر بسیاری از افغانها نزدیکی کابل و مسکو، افغانستان را در دام توسعه‌طلبی‌های شوروی افکند، اما **عزیز نعیم** می‌گوید، مقامات افغانی در این زمینه قبلاً به شوروی اخطار داده بودند و آن کشور نیز اعلام کرده بود که از هرگونه مداخله و تلاش برای کشاندن افغانها به سوی کمونیسم

امتناع کند:

پدرم[1] در ملاقات تعارفی که با سفیر شوروی کرد گفت که ملت افغانستان هیچ وقت کمونیسم را قبول کرده نمی‌تواند و توقع ما هم همین است که شما در این راه کوشش نکنید. اما اگر همین اطمینان را شما برای ما داده بتوانید، ما می‌خواهیم که بهترین روابط را با شما داشته باشیم و بعد از آن سفیر گفت که ما هیچ وقت نمی‌خواهیم که در مسایل داخلی افغانستان مداخله کنیم و ما می‌خواهیم که سرحد ما یک سرحد دوستی باشد و ما هم آرزو داریم که مناسبات بسیار نزدیکی داشته باشیم.

با این حال **سید قاسم رشتیا** به این عقیده است که افغانستان در روابطش با شوروی زیاده‌روی کرد:

ما قدمهای بسیار زیاد برداشتیم. مهم‌ترین آن این بود که ما شورویها را در تربیت نسل جوان افغان چه در [بخش] نظامی و چه در [بخش] مِلکی (کشوری)، موقع دادیم و این سبب شد که آنها یک تعداد زیاد جوانان ما را به افکار و ایدئولوژی خود گرویده ساختند و آنها [دوباره به] افغانستان آمدند و وقایع مابعد، از آنجا بروز کرد.

با وجود دستاوردهای اقتصادی و موفقیتهایی که در جلب کمکهای خارجی، **محمدداوود** به دست آورد، حکومت او در اواخر دهۀ پنجاه میلادی با بن‌بست روبه‌رو شد.

شخص **محمدداوود** در سال ۱۹۷۴ میلادی با افشای نامه‌های

---

۱. محمدنعیم خان وزیر خارجۀ وقت.

خصوصی‌اش به پادشاه علت این بن‌بست را در عدم هماهنگی میان تحولات اقتصادی و اجتماعی می‌دانست. **محمدداوود** می‌گوید:

> شک نیست که تطبیق برنامهٔ پنج‌ساله اول از هر حیث نزد اکثر طبقات بی‌تأثیر نبود و نهضت نسوان که یک قدم مهم اجتماعی بود مخصوصاً نزد طبقات منور و جوان طرف تقدیر واقع شد؛ و روی هم رفته تا اندازه‌ای یک فضای امید و خوشبینی تولید نمود، اما باید دانست که توسعه اقتصادی، افکار و ذهنیتهای جدید اجتماعی را حتماً با خود آوردنی است. اگر در این قسمت معنوی حیات که به عقیدهٔ من فوق‌العاده مهم، ضروری و خالی از مشکلات نیست، توجه و سنجش عمیق به عمل نیاید و به غرض رهنمایی یک ملت برای رسیدن به هدف مطلوب ملی، موازی با پلان اقتصادی، پلان تحول اجتماعی طرح و عملی نگردد، روزی خواهد رسید که موازنه به‌کلی برهم خورده و دفعتاً این مملکت به مشکلاتی دچار گردد که ممکن است در آن وقت حل آن آن‌قدر سهل و ساده نبوده و به منفعت ملی افغانستان تمام نشود.

در این نامه‌ها **محمدداوود** توضیح می‌دهد که او خواستار تحول اجتماعی و دادن سهم بیشتر به مردم در اداره کشور بود تا سلطنت بتواند به زعم او از یک انفجار اجتماعی جلوگیری کند؛ اما ظاهراً این گفته‌های او گوش شنوایی نیافت. **محمدداوود**:

> مردم مخصوصاً طبقهٔ منور از نقطه نظر اجتماعی آرزومند یک تحول هستند و به آن انتظار دارند. در خفا اقسام افکار و عقاید و ذهنیتها موجود است. دست اجانب برای مقاصد سیاسی خود مشغول فعالیت‌اند. این طرز حکومت برای مردم مخصوصاً طبقات منور

چندان خوشایند نیست و خسته شده‌اند. برای حضور اعلیحضرت و بعضی دیگران اگر هنوز این طرز قابل تحمل است برای بنده که منسوب به خاندان هم هستم، چون عاقبت آن را به ضرر مملکت و ناکامی سلطنت می‌بینم، راستی عرض می‌کنم که بعد از این قابل دوام نیست.

به نظر می‌رسد، این تنها ***محمدداوود*** نبود که ضرورت تغییر را درک می‌کرد و آن طوری که وقایع بعدی نشان داد شرایط برای تغییر و همگامی با نیازهای زمان از مدتها قبل فراهم شده بود.

بخش هفتم

آغاز دهۀ ۱۹۵۰

جامعه و فرهنگ

علی‌رغم شورشهای ضد اصلاحات **شاه امان‌الله** و رویدادهای بعد از آن، جامعهٔ افغانستان آهسته آهسته دوباره در راه نوگرایی گام نهاد. در نخستین سالهای نیمه دوم قرن بیستم، **محمدداوود**، به گفتهٔ محقق و افغانستان‌شناس فرانسوی **اولیوا روا**[1] می‌خواهد بنیان یک حکومت ملی نوین را به وجود آورد:

> **داوود** تلاش کرد تا یک حکومت ملی مدرن را به‌وجود آورد. او می‌خواست یک ایدئولوژی ناسیونالیست نوین را پی‌ریزی کند که بر خصلت پشتون در افغانستان تأکید می‌کرد. در نتیجه مسألهٔ پشتونستان بزرگ مطرح می‌شد و پشتو به عنوان زبان دولتی معادل زبان فارسی قرار می‌گرفت. **داوود** موفق شد، نقشهٔ کنترل

---

۱. Olivier Roy.

اداری افغانستان را تحقق بخشد. در آخر دورهٔ *داوود* استانی (ولایتی) نبود که در آن نمایندهٔ دولت وجود نداشته باشد. او موفق شد یک ارتش نوین ملی به وجود آورد. او همچنین توانست یک سیستم آموزشی را ایجاد کند که زمینه را برای ظهور روشنفکران جدید مساعد نمود؛ روشنفکرانی که زندگی و آیندهٔ آنها وابسته به دولت بود.

توسعهٔ سریع سیستم آموزش دولتی و گسترش دستگاه بوروکراسی، روشنفکران را به عنوان گروه فعال وارد زندگی ملی می‌کند. روزنامه‌نگار و نویسنده ***محمد قبول*** توضیح می‌دهد که طی نزدیک به سه دهه در شمار تحصیل‌کرده‌ها افزایش چشمگیری پدید آمد:

در سال ۵۱ـ ۱۹۵۰ میلادی در مکاتب ابتدایی و متوسطهٔ افغانستان بیش از ۰۰۰ ۹۶ نفر مشغول تحصیل [بودند]. در سال ۱۹۷۹ میلادی این رقم به بیش از ۰۰۰ ۲۶۳ ۱ نفرمی‌رسد. همچنان فارغان پوهنتون یا دانشگاه و مؤسسات تحصیلات عالی را اگر در نظر بگیریم، در همین سالهای ۵۱ـ ۱۹۵۰ به ۴۶۱ نفر می‌رسد، در حالی‌که در سال ۱۹۷۰ به بیش از ۷۰۰ ۷ نفر می‌رسد. در سال ۱۹۷۹ بیش از ۰۰۰ ۲۲ نفر از این مؤسسات فارغ‌التحصیل می‌شوند. همچنان تعداد زیادی از شاگردان افغانی به خارج از کشور فرستاده می‌شوند و با خود اندیشه‌های تازه را به همراه می‌آورند.

تأسیس دانشگاه کابل عامل مهمی بود در پیدایش نسل جدید روشنفکران و درس‌خوانده‌ها. دکتر ***رجبعلی طاهری*** از فارغ‌التحصیلان دورهٔ دوم

فاکولتهٔ (دانشکدهٔ) طب کابل می‌گوید:

> فرمان تأسیس فاکولتهٔ طب از طرف اعلیحضرت ***محمدنادر شاه*** به وزارت معارف صادر گردید و به تاریخ اول عقرب (آبان) ۱۳۱۱ خورشیدی فاکولتهٔ طب افتتاح گردید و طرح سابقه بعد از چهل سال عملی گردید. [مجموعاً] ده نفر که پنج نفر از مکتب امانیه ـ که بعدها استقلال نامیده شد ـ و پنج نفر از مدرسهٔ حبیبیه به این فاکولته وارد شدند. بعد از آن فاکولتهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد [ایجاد] شد. در سال ۱۳۲۵ خورشیدی از طرف اعلیحضرت ***محمدظاهر شاه*** هدایت و فرمان صادر شد که این فاکولته‌ها تحت ادارهٔ واحد داخل شوند و در این اثناء دکتر ***عبدالمجید خان*** رئیس پوهنتون مقرر شد. بعد از آن نام دانشگاه یا نام یونیورستی را به پوهنتون و نام فاکولته‌ها (دانشکده‌ها) را به نام پوهنزَی[1] تبدیل کردند.

متعاقب تأسیس دانشگاه کابل، ***انجمن ادبی*** و خصوصاً ***انجمن تاریخ*** نیز در سالهای ۱۹۳۰ میلادی به فعالیت شروع کرد. فعالیت در زمینهٔ تحقیقات تاریخی، به‌خصوص دراین دوره خیلی چشمگیر بود. دکتر ***اشرف‌غنی احمدزی*** می‌گوید:

> بار اول بود که تاریخ افغانستان شکل یک پروژهٔ سرتاسری را از دوران قبل‌التاریخی تا دوران معاصر گرفت. آثار ***احمدعلی کهزاد***، مخصوصاً قابل ذکر است، چون تعبیری که او از نوشته‌های باستان‌شناسان ایتالیایی و فرانسوی کرد، حتی از تعبیرات خود آنها هم عمده‌تر

---

۱. پوهنزی، کلمه‌ای است پشتو. حرف «ز» آن با یکی از حروف خاص پشتو نوشته می‌شود که در رسم‌الخط فارسی نیست.

است. روشنفکران افغانستان امکان این را پیدا کردند که به صورت عمومی و کلی به تاریخ افغانستان فکر کنند و یک سلسله سمبولهایی را به وجود آورند و فکر عمدهٔ آنها این بود که چطور از ذهنیت قومی برآیند و یک ذهنیت ملی را به وجود آورند.

با وجود کارهای روشنفکران و دولت در تقویت نشانه‌های وحدت ملی، دکتر **سید عسکر موسوی** معتقد است که نابرابری ملی هنوز به شدت وجود داشت:

حکومت ملی برای مردم اقتصاد می‌آورد؛ کار می‌آورد؛ رشد فرهنگی می‌آورد؛ راه می‌سازد. در تمام این دوره، یک بِلِشْت (وجب) زمین، یک بلست سرک (راه) در تمام منطقهٔ وسیع هزاره‌جات ساخته نشد.

این چه نوع حکومت ملی می‌تواند باشد که یک هزاره حاکم (فرماندار) نشود؛ حاکم هزاره پشتوزبان باشد، که نه زبان مردم رامی‌فهمد و آن مسألهٔ تاریخی را هم داریم[1]. این حکومت ملی نیست که حاکم ازبک پشتون باشد. این چه نوع حکومت ملی است که یک بخش از مردم افغانستان نه مالیات بدهد و نه عسکر (سرباز)، ولی یک چیزی را هم بگیرد و بیشتر از دیگران بگیرد؟ این چه نوع حکومت ملی است که یک بخش مردم افغانستان هرگز مالیات ندهد و هزاره‌ها چند نوع مالیات بدهند؟ درگذشته مالیاتی گذاشته بودند در هزاره‌جات که شما از هر حیوانی که دارید، باید از آن مالیه دهید، روغن دهید. [در آنوقت] اقتصاد پولی هنوز آغازنشده بود.

---

۱. منظور گوینده حملهٔ امیر عبدالرحمان خان ۱۸۹۲ ـ ۱۸۹۱ به هزاره‌جات است.

اما **محمدعزیز نعیم**، استاد سابق دانشگاه کابل با این نظر موافق نیست:

در ساحت خدمات اجتماعی، تبعیضی وجود نداشت و اگر چیزی هم بود، در مقابل اشخاص بود، بدون آن‌که در برابر یک قوم یا یک کتله باشد. اگر وادی ننگرهار و وادی هلمند را استثناء قرار بدهیم، تمام توسعهٔ اقتصادی افغانستان به طرف شمال بود. اگر فابریکه (کارخانه) ساخته شد، در همان‌جا ساخته شد و اگر پروژه‌های آبیاری به وجود آمد، در همان‌جا به وجود آمد. در کابینه‌های افغانستان ببینید؛ در خود دستگاه دولت ببینید؛ هیچگونه محرومیتی را ما نمی‌بینیم. در کابینه، مهم‌ترین پستها به غیرپشتون داده شده بود؛ مثلاً وزیر خارجهٔ افغانستان سالها ***علی‌محمد خان*** بود، وزیر مالیه میرزا ***محمد خان یفتلی*** بود، دکتر ***یوسف خان*** وزیر معدن بود و دکتر ***سرابی*** یکی از کسانی بود که وقتی بعد از دورهٔ تحصیل به کابل آمد، شش ماه بعد، رئیس فاکولته اقتصاد شد.[1]

در قبال این نظریات، هستند کسانی که رنج و عذاب مردم افغانستان در بسیاری از مقاطع قرن بیستم را صرفاً منوط به تبعیض قومی نمی‌دانند. ***رحیم‌الله اعظم*** کارمند سابق دولت معتقد است که ظلم حکام سبب رنج و بی‌عدالتی می‌شد:

یک مأمور (کارمند) دولت در هر جایی که می‌بود، بسیار اقتدار داشت و مردم هم فوق‌العاده می‌ترسیدند. اگر پتلون (شلوار)[2] به

---

۱. علی‌محمد خان و میرزامحمد خان یفتلی از تاجیکهای بدخشان، دکتر محمدیوسف تاجیک و دکتر عبدالواحد سرابی هزاره بودند.

۲. از اوایل قرن بیستم در افغانستان پوشیدن کت و شلوار یا دریشی به‌جای لباسهای سنتی

تن‌شما می‌بود و به دهات می‌رفتید، بهترین جاها برایتان [میسر می‌گشت]، غذای خوب برایتان پیدا می‌شد و اسب خوب برایتان پیدا می‌شد که شما را از یکجا به جای دیگر برساند. احترامتان هم می‌شد. حاکم خودش در منطقهٔ خود یک پادشاه بود.

یکی از مسایل جنجال‌برانگیز در سالهای ۱۹۳۰ میلادی سیاست دولت در خصوص زبانهای ملی بود[۱]. تصمیم برای تعمیم زبان پشتو در عمل به ضرر هر دو زبان پشتو و فارسی تمام شد. دکتر ***عبدالاحمد جاوید*** می‌گوید:

طوری که در فرمان سال ۱۳۱۵ خورشیدی خوانده می‌شود، مسأله طرد زبان دری و یا نفی زبان فارسی یا سلب حقوق و حیثیت این زبان نیست. فقط در فرمان این طور گفته شده و این طور آورده شده که زبان پشتو باید تقویت شود؛ ولی در عمل کسانی که دست‌اندرکار تعمیم زبان پشتو بودند راه افراط را در پیش گرفتند.

برخی از کارهای ***اکادمی پشتو*** یا ***پشتو تولنه*** که باید ترویج زبان پشتو را به شیوهٔ علمی رهبری می‌کرد، به سخن ***محمدرحیم الهام***، استاد دانشگاه کابل، محقق و نویسنده، نمایشی و سطحی بود:

مشخصهٔ کارمندان دولت بوده است.

۱. به تاریخ ۳ مارچ (مارس) ۱۹۳۷ (۱۲ اسفند ۱۳۱۵) طی یک فرمان شاهی تمام مأمورین لشکری و کشوری مکلّف شدند که زبان پشتو را طی سه سال فرا گیرند. بعد از صدور این فرمان کورسهای تدریس زبان پشتو در تمام دوایر دولت تأسیس شد و مأمورین مکلف شدند که در این کورس یا دوره‌ها شرکت کنند. نگاه شود به «افغانستان در پنج قرن اخیر»، جلد اول، قسمت دوم، ۱۳۷۱، ص ۶۳۷-۶۳۵

> **پشتو تولنه** کارهایی هم کرد که نباید می‌کرد. از آن جمله یکی این بود که **پشتو تولنه** پیشنهاد کرد و دولت هم قبول کرد که لوحه‌های (تابلوهای) مغازه‌ها و اداره‌های رسمی و ملی همه پشتو شوند. خوب، این یک کار خیلی نمایشی بود و برای پیشرفت و انکشاف زبان پشتو خدمتی نکرد؛ ولی من به چشم سر یکی از لوحه‌ها را دیدم که در اول نوشته بود: «سلمانی نورمحمد»، وقتی منسوبین **پشتو تولنه** رفتند و اینها را وادار ساختند که این لوحه‌ها را پشتو بسازند، پیش رویش یک «د» نوشتند که شد «د سلمانی نورمحمد» و از همین قبیل، کلمه‌ها و اصطلاحات پشتو در دری هم درآمد و غالباً این اصطلاحات در بیرون هیچ فهمیده نمی‌شد. از طرف دیگر تدریس پشتو را برای اهل اداره و مأمورین دولت، جبری ساختند.

یکی از تحولات بااهمیت اجتماعی در آغاز نیمهٔ دوم قرن بیستم، تغییری است که در موقف زنان رخ می‌دهد. در اواخر دههٔ پنجاه، نه تنها حجاب برداشته شد، بلکه به زنان امکان داده شد تا آهسته آهسته از چهار دیوار خانه خارج شده و در فعالیتهای اجتماعی سهم بگیرند.

دکتر **جاوید** که در این سالها مسئول رادیو افغانستان بود، حکایت می‌کند که چه وقت مردم از رادیو برای اولین بار صدای زن را شنیدند:

> ما برای نخستین بار اعلانی را توسط یک زن که خودش تُرک بود و شوهرش افغان، پخش کردیم، که حتی خواندن و نوشتن فارسی را یاد نداشت. ما فارسی را به الفبای لاتین به تُرکی می‌نوشتیم و او آن را می‌خواند. بعد اجازه دادند که آن را تبدیل کنیم با صدای یک زن افغان. بعد از آن نخستین بار **مسعوده جلال** جان که دختری خردسال بود، به عنوان یک دوشیزهٔ کوچک اعلانهای رادیو را خواند.

اولین زنی که صدایش به صورت مطلق از رادیو نشر شد، رقیه *ابوبکر* یا **رقیه حبیب** بود که ما به خانه‌اش با دستگاه تیپ ریکادر (ضبط صوت) رفتیم و صدایش را ضبط کردیم. او دربارهٔ «زن و جامعهٔ ما» یک سخنرانی کرد که ما آن را ثبت کردیم و از رادیو نشر شد.

نخستین آهنگ زن از خانم **پروین** بود که ما با تمام ساز و آلات موسیقی به خانه‌اش رفتیم و آن را ضبط کردیم.

اولین آهنگ اولین خوانندهٔ زن، خانم **پروین**، «گلفروش» نام داشت که در فضای تعصب‌آلود آن روز افغانستان، زمزمهٔ آهنگی با صدای یک زن، کمتر از یک انقلاب نبود. خانم **پروین** در این باره می‌گوید:

اولین آهنگی راکه خواندم، به نام «گلفروش» بود. سال نو بود، سال ۱۳۳۰ خورشیدی. همان وقت مرا تشویق کردند، چون قبله‌گاه مرحومم یک هنرمند و یک شاعر بود و به موسیقی هم علاقهٔ بسیار زیاد داشت. بعد من رفتم و آهنگ «گلفروش» را در رادیو ثبت کردم. گرچه من آن‌وقت با چادری به رادیو رفتم، بعدها آزادی زنان روی‌کار شد.[1]

قرن بیستم همچنان قرن تحولات مهم فرهنگی برای افغانستان است. پس از موج اول اصلاحات و وقفهٔ بعد از آن، در دورهٔ **محمدنادر شاه** بنیاد انجمن ادبی کابل گذاشته شد. انجمن ادبی، نقش مهمی را در تکامل

---

۱. مطلع آهنگ گلفروش این بود:

گلفروشم، ز من گلی بخرید

یک دو سه دسته سنبلی بخرید...

ادبیات فارسی و پشتو بازی کرده و به کانون اصلی فعالیت شعرا و نویسندگان و نخبگان فرهنگی کشور مبدل شد. هرچند **پویا فاریابی**، نویسنده و محقق تأثیر انجمن ادبی را بیشتر در عرصهٔ تحقیق و ترجمه می‌داند، تا شعر و داستان:

> در عرصهٔ تحقیق و ترجمه، گامهای بلندی در انجمن ادبی وقت کابل برداشته شد، اما وقتی که به شعر و داستان می‌رسیم، من فکر می‌کنم که نقش انجمن ادبی کابل زیاد برجسته هم نیست؛ حتی وقتی که نوگرایی در شعر صورت می‌گیرد، استاد ملک‌الشعرا ***قاری عبدالله***، شعر نوی را که ***خلیلی*** جوان (استاد ***خلیل‌الله خلیلی***) می‌سراید و برای نشر به ***مجلهٔ کابل*** می‌سپارد، مانع نشر آن می‌شود.

در زمانی که شعر فارسی در سدهٔ جاری وارد مرزهای نوی شده و با فراجهیدن از قالبهای کهن با مضامین تازه‌ای غنا می‌یابد، شاعران افغانستان می‌خواهند سهمشان را در این حرکت تاریخی ادبی ادا کنند. شاعر برجستهٔ افغانستان، ***واصف باختری***، کار دسته‌جمعی شاعران زبان فارسی را عامل پیشرفت آن می‌داند:

> امروز زبان فارسی دری بسیار زیبا شده، یک ظرفیت بسیار وسیع و بسیار عظیمی از زیبایی، در اثر کار دسته‌جمعی صدها شاعر و نویسنده در افغانستان، در ایران، قسماً در تاجیکستان و قسماً در نیم‌قاره، به دست آورده.

تئاتر نیز در سال ۱۹۴۴ میلادی آغاز شد. استاد ***عبدالقیوم بیسد*** که خود یک هنرمند برجستهٔ تئاتر بود، می‌گوید، نمایشنامه‌ها، تصویری از مفاسد و مظالم اجتماعی بودند:

در بهار سال ۱۳۲۳ خورشیدی اولین بار تئاتر افغانستان با نمایشنامهٔ *میراث* استاد *عبدالرشید لطیفی* آغاز یافت. البته در آن‌وقت نمایشنامه‌ها تصویر گویایی از مفاسد و مظالم اجتماعی بود، ولی آهسته آهسته، تئاتر هم مراحل رشد خویش را تدریجی پیمود، یعنی اولین بار صدای زن از طرف یکی از جوانها که **نذیر** نام داشت، بلند شد. البته این حرف همان وقت هم هنگامه ایجاد کرد و بعد از آن به اثر شهامت و مردانگی و قربانی یک عده از مردها که برای اولین بار لباس زن را پوشیدند، خلاء نقش زن در تئاتر پر شد. وقتی که آزادی زن در کشور ما آمد و خود زن به تئاتر راه یافت، آن‌وقت تئاتر تقریباً به تئاتر مطلوبی بدل شد.

رادیو، آن‌هم در تحت شرایطی که اکثریت مردم از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند، اثر زیادی بر توسعهٔ فرهنگی کشور داشت. گرچه رادیو برای بار اول در زمان **شاه امان‌الله** به پخش برنامه آغاز کرد، اما بعد از وقفهٔ طولانی، نشرات رادیو در زمان صدارت **شاه‌محمود**، مجدداً آغاز گردید. دکتر **احمد جاوید** می‌گوید:

اولین باری که ما صدای رادیو را شنیدیم یا شنیده شد، در زمان امانیه از کوتی لندنی [۱] بود، که در همان‌جا دستگاه رادیو به‌کار افتاد و بعداً رادیو در کابل، در باغ عمومی، رشد و انکشاف کرد و یگانه وسیلهٔ ارتباط جمعی [در آن‌وقت] رادیو بود. مردم سواد کافی نداشتند که از مطبوعات، مجله، روزنامه و کتاب استفاده کنند و حتی در هر

---

۱ . ساختمان باشکوهی که به شیوهٔ انگلیسی بنا یافته بود و در منتهی‌الیه شهر قدیم، به سوی غرب در کنار دریای کابل، متصل پلِ هارتل، اعمار گردیده بود.

چارراهی یک پایهٔ رادیو بود [که رادیویی بر آن نصب شده بود]، مردم دور این پایه‌ها جمع می‌شدند، به ساز و آواز و اخبار گوش می‌دادند. و یادم هم هست، که اولین کسی که در رادیو آواز خواند و مورد پسند بسیار مردم بسیار واقع شد، **کریم شوقی** بود.

اولین فیلمهای سینمایی و دستگاه آن در زمان ***امیر حبیب‌الله*** برای سرگرمی حرم امیر به کابل آمد. اما اولین سینما در زمان ***شاه امان‌الله*** در حومهٔ کابل به نمایش فیلمهای سینمایی پرداخت. دکتر ***احمد جاوید***:

سینما در وقت اعلیحضرت ***امان‌الله خان*** وارد شد و سینمای پغمان هم اولین سینمایی بود که در افغانستان تأسیس شد و بدبخت‌ترین سینمایی بود که دو سه بار از بین رفت. بعد از آن سینمای کابل است. شعرهایی راکه مردم برای سینما می‌ساختند [این طور بود]:

ز سوز سینهٔ من سینما سوخت
تماشاخانهٔ خلق خدا سوخت

حرکت به سوی جهان نو، دوگانگی فرهنگی را تشدید کرد. در شهرها تجدد و نوگرایی در حال توسعه بود و در روستاها روابط زندگی کماکان بر اساس فرهنگ سنتی ادامه داشت.

در این میان روشنفکران افغان با وجود کارهای زیادی در عرصه‌های مختلف فکری به گفته محقق و نویسنده، ***اسماعیل اکبر***، موفقیت چندانی در تلفیق فرهنگ نو و سنتی به دست نیاوردند:

مسأله اساسی در دوام فرهنگ جدید در افغانستان، به‌خصوص در نیمهٔ دوم قرن بیستم، همان فاصلهٔ عمیقی است که میان فرهنگ سنتی ما با فرهنگ دنیای معاصر به وجود آمده. روشنفکران به

صورت کل، این فاصله را نه تنها پُر کرده نتوانستند، بلکه به مسألهٔ تلفیق آن توجه اساسی نکردند. اگر یک نام مهم را که استاد **سلجوقی**[۱] است، استثناء بگیریم، دیگران همه یا طفره رفتند یا از کنار مسایل اساسی تلفیق فرهنگ معاصر و ملی و سنتی گذشتند.

ادبیات از جمله، شعر و داستان، جدّی‌تر به مسایل اساسی می‌پردازند، ولی آنها هم سیاست را در ارتباط عمیق با فرهنگ و معتقدات جامعه درک نکرده، جوانب خاص و مختصری را در نظر گرفتند.

۱ . علامه استاد صلاح‌الدین سلجوقی، اندیشمند، پژوهشگر و نویسندهٔ چیره‌دست و بنیان‌گذار شمار زیادی از تأسیسات فرهنگی در کشور است که زمانی یگانه عضو غیرعرب فرهنگستان زبان عربی در قاهره بود.

بخش هشتم

سالهای ۱۹۶۰

ظهور احزاب سیاسی

دهۀ پنجاه و شصت میلادی دهۀ بیداری قشرهای جوان و تحصیلکرده و ظهور احزاب سیاسی در افغانستان است. با توسعۀ پیوستۀ شبکۀ آموزشی دولتی و گسترش دستگاه دولت، گروههای در حال افزایش تحصیلکرده‌ها به طرف ایدئولوژیهای جهانی جلب می‌شوند.

دکتر **سید عسکر موسوی**، پژوهشگر در دانشگاه آکسفورد در بریتانیا، این سالها را سالهای رستاخیز سیاسی در افغانستان می‌نامد:

> سالهای شصت از سالهای بسیار حساس سیاسی حتی در اروپاست؛ در کشورهای امریکای لاتین است، در افریقاست و پایان دورۀ استعمار است. این تحولات به هر شکلی و با سانسوری که در افغانستان داشتیم، که نصف کتابها را سیاه می‌کردند و ورقها را می‌کندند؛ بهر شکلی که بود، از همین سانسور می‌گذرد و خودش را می‌رساند به افغانستان. سالهای ۱۹۶۰ سالهای رستاخیز سیاسی

در افغانستان است.

پژوهشگر فرانسوی *اولیوا روا* که آثار زیادی دربارهٔ افغانستان نوشته، به این نظر است که افکار انقلابی مخالف برای روشنفکران، وسیله‌ای بود برای دسترسی به مقامات دولتی:

> این روشنفکران نمی‌توانستند به مکانهای بلندپایهٔ دولتی دسترسی داشته باشند، که همه در دست اشرافیت سلطنتی قرار داشت. روشنفکران در رشد اجتماعی خود دچار یأس و سرخوردگی شده و در نتیجه به ایدئولوژیهای انقلابی که در آن دولت عامل تحولات اجتماعی به شمار می‌رود، متمایل شدند. در سالهای شصت صرفاً دو ایدئولوژی در بازار موجود بود: مارکسیسم و اسلامیسم. البته دلایل روی‌آوری به این ایدئولوژیها پیچیده است، اما در این میان می‌توان از نفوذ خارجی در نتیجهٔ رفتن روشنفکران افغان به خارج به‌شمول علمای اسلامیت یا افسران جوان محصل در شوروی یاد کرد. در خارج از کشور بود که این روشنفکران با ایدئولوژیهای جهان‌شمول آشنا شده و آنها را پذیرفتند.

ایدئولوژی انقلابی در این دوران، برای بخشی از جوانان، مارکسیسم بود. ***سلطانعلی کشتمند***، یکی از بنیانگذاران بعدی **حزب دموکراتیک خلق** و نخست‌وزیر افغانستان در سالهای ۱۹۸۰ میلادی که در آن زمان در دانشگاه کابل تحصیل می‌کرد، به خاطر می‌آورد که چگونه محصلین و روشنفکران به مطالعات سیاسی علاقه‌مند شدند:

> جوانان و روشنفکران افغانستان، با ادبیات معاصر و ایدئولوژیهای نو و از جمله به نحو بسیار ابتدایی و محدود با ایدئولوژیهای چپ آشنا

شدند. فاکولته‌ها و به‌خصوص فاکولتهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد به مرکز بحثهای ایدئولوژیک و عقیدتی مبدل شده بود. در میان محصلان، آثار و ادبیات اروپایی مترقی (البته ترجمه‌های آنها)، که محدود بود، دست به دست می‌گشت.

از نظر ***عبدالکریم میثاق*** یکی از مؤسسین دیگر ***حزب دموکراتیک خلق*** و وزیر اسبق مالیه، دو عامل عمده در بردن آگاهی سوسیالیستی در میان جوانان افغان، یکی روابط نزدیک افغانستان با اتحاد شوروی بود و دیگری ورود کتاب از ایران:

روابط با اتحاد شوروی باعث آن می‌گردد که فرهنگ شوروی به افغانستان بیاید. در همین وقت است که مطالعه آهسته آهسته در افغانستان شروع می‌شود، از طرف دیگر روابط فرهنگی با ایران هم توسعه می‌یابد وکتابهایی از ایران [کتابهایی که در ایران ترجمه شده بود] به کتابفروشیها می‌آید و جوانان به این مطالعات مشغول و یک مقدار تشویق می‌شوند.

در اواخر سالهای پنجاه میلادی روشنفکرانی که به افکار چپ مارکسیستی گرایش یافته بودند، در هسته‌های مطالعاتی مخفی که در عمل، واحدهای اولی تشکیلاتی را می‌ساختند، گرد آمدند.

کار اصلی روشنفکران شامل در این حلقه‌های مطالعه، عبارت بود از تبادل کتابها و آموخته‌ها و اطلاعات. در میان این حلقه‌ها، سه حلقه که به دور مورخ شهیر ***میر غلام‌محمد غبار***، ***نورمحمد تره‌کی*** و ***ببرک کارمل*** گرد آمده بودند، از همه معروف‌تر بودند. ***سلطانعلی کشتمند***، که خود در یکی از این حلقه‌ها شرکت داشت، توضیح می‌دهد که بخشی از این

حلقه‌ها کمیتهٔ تدارک کنگرهٔ مؤسس حزب را به وجود آورده و در جهت تشکیل *حزب دموکراتیک خلق*، گام برداشتند:

> در آن حلقه که من هم شرکت می‌کردم، *ببرک کارمل* رهبری آن را به عهده داشت. این حلقه‌ها در آغاز مجزا از همدیگر بودند. بعداً با هم به نحوی متحد شدند و در تحت رهبری مفهوم‌شدهٔ کمیته‌ای به وجود آمدند که موسوم به کمیتهٔ تدارک بود. کمیتهٔ تدارک، دارای هفت عضو بود که در آن، در آغاز *ببرک کارمل*، شادروان *میر غلام‌محمد غبار*، *میر اکبر خیبر*، *نورمحمد تره کی*، *صدیق‌الله روهی* و *علی‌محمد زهما* بود و بعد از مدت کوتاهی، *محمدطاهر بدخشی* هم به آن پیوست و پس از مدتی آقای *غبار* از آن کناره گرفت و آقایان *علی‌محمد زهما* و *صدیق‌الله روهی* به خارج از کشور مسافرت کردند. این کمیته بعداً تأسیس *حزب دموکراتیک خلق* افغانستان را تدارک دید.

کنگرهٔ مؤسس که مخفیانه در کابل دایر شد، رهبران *حزب دموکراتیک خلق* را انتخاب کرد و اهداف و برنامهٔ آن را تصویب نمود. *سلطانعلی کشتمند* می‌گوید:

> کنگره مؤسس به تاریخ یازدهم جدی (دی‌ماه) ۱۳۴۳ خورشیدی (ژانویه ۱۹۶۵) در منزل *نورمحمد تره کی* در کارتهٔ چهار کابل، البته به صورت مخفی دایر شد. در کنگره خط‌مشی عمومی حزب و خطوط اساسی برنامه و اساسنامهٔ حزب مورد تصویب قرار گرفت. همچنان کنگره، اعضای اصلی و علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب را نیز انتخاب کرد که آقای *نورمحمد تره کی* به عنوان منشی (دبیر) اول و آقای *ببرک کارمل* به عنوان منشی دوم

[حزب] انتخاب شدند.[۱]

حزب دموکراتیک خلق، مانند سایر احزاب کمونیست کشورهای جهان سوم اگر چه رسماً از کمونیسم سخن نمی‌گفت، اما آن طوری که ***عبدالکریم میثاق*** می‌گوید، این حزب پنهان هم نمی‌کرد که هدفش ایجاد یک جامعهٔ سوسیالیستی است:

> در آن وقت تماماً طرحهایی که بود و گفته‌هایی که می‌شد، همین بود که ما می‌خواهیم یک حزب دموکراتیک را در این مرحله تأسیس بدهیم. البته مسایل و گپهایی از سوسیالیسم طرح می‌شد و اعضای کنگره تقریباً همه‌شان به نحوی با ادبیات سوسیالیستی آشنا بودند، البته نه با همان عمقی که باید باشد، چنانی که در جریدهٔ *خلق* بعدها وقتی مرامنامهٔ حزب نشر می‌شود ـ البته در آن وقت حزب نمی‌گفتند، ***جریان دموکراتیک خلق*** می‌گفتند، زیرا تا آن‌زمان قانون احزاب تصویب نشده بود ـ در آنجا گفته می‌شود که هدف استراتژیک ما یک تحول دموکراتیک است و هدف نهایی ما ساختمان یک جامعهٔ سوسیالیستی.

حزب دموکراتیک خلق از همان آغاز تأسیس نطفه‌های اختلاف را در خود

---

۱. کنگرهٔ مؤسس حزب دموکراتیک خلق، کمیتهٔ مرکزی را که دارای هفت عضو اصلی و چهار عضو علی‌البدل (مشاور) بود انتخاب کرد. اعضای اصلی کمیتهٔ مرکزی عبارت بودند از: نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، صالح‌محمد زیرَی، محمدطاهر بدخشی، سلطان‌علی کشتمند، شهرالله شهپر و غلام‌دستگیر پنجشیری. اعضای علی‌البدل مرکب بودند از: عبدالکریم میثاق، دکتر شاه‌ولی، دکتر ظاهر زدران و وهاب صافی. نگاه شود به «ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان»، دستگیر پنجشیری، ۱۳۷۷ پاکستان، ص ۱۵۴ ـ ۱۴۳.

داشت. یکی از نکات اختلاف، رقابت میان دو منشی (دبیر) اول و دوم آن، ***نورمحمد تره‌کی*** و ***ببرک کارمل*** بود که سرانجام در بهار سال ۱۹۶۷ میلادی به انشعاب و تشکیل دو گروه ***خلق*** و ***پرچم*** انجامید. رقابت و جدایی میان دو گروه ***خلق*** و ***پرچم*** یک دهه ادامه یافت. در همین حال غیراز ***حزب دموکراتیک خلق***، گروههای دیگری نیز در صحنه ظاهر شدند و دورهٔ جدیدی از فعالیتها و رقابتهای سیاسی را آغاز کردند.

نجم‌الدین کاویانی یکی از فعالان ***حزب دموکراتیک خلق*** و معاون اسبق ***حزب وطن*** که در فعالیتهای سیاسی دانشجویی در این سالها سهم داشت، می‌گوید:

> گروهها و احزاب سیاسی دیگری نیز به شکل مخفی و نیمه‌مخفی تأسیس گردید؛ مثلاً ***جریان دموکراتیک نوین*** که ارگان مطبوعاتی‌اش ***شعلهٔ جاوید*** بود و بعداً به نام ***شعلهٔ جاویدی*** ها معروف شد یا جریان ***افغان سوسیال دموکراتیک*** بود که ارگان مطبوعاتی‌شان ***افغان ملت*** بود و بعداً به نام ***افغان ملتی*** ها شهرت کسب کرد. فراموش نکنم سازمانی به نام ***وحدت ملی*** که ارگان آن جریدهٔ ***وحدت*** بود و جریدهٔ ***وحدت*** اولین جریده‌ای بود که بعد از تصویب قانون اساسی به نشر رسید و مدیریت مسئول آن را مولوی ***خال‌محمد خسته*** که یکی از وکلای دورهٔ هفت شورا بود، به عهده داشت و حزب ***وحدت ملی*** که بیشتر در محیط روشنفکری به نام حزب ***رستاخیز*** که مربوط به آقای ***خلیل‌الله خلیلی*** بود، شهرت داشت. همچنان ***حزب دموکرات مترقی محمدهاشم میوندوال*** که ارگان آن، ***مساوات*** بود به نام ***مساواتی*** ها شهرت داشت. همچنان از ***نهضت اسلامی***، ارگانی مطبوعاتی‌ای به نام

گهیز[1] نمایندگی می‌کرد که در رأس آن ***منهاج‌الدین گـهیز*** بـود. یـا سازمانی به نام ***عوام زحمتکشان*** که ارگان آن ***صدای عوام*** بود به نام ***صدای عوامی*** ها شهرت داشت.

یکی از جریانهای مهم چپ در این دوران، جریان ***شـعلهٔ جـاوید*** یـا ***سـازمان دموکراتیک نوین*** بود که به گفتهٔ ***فاروق فارانی*** محقق و یکـی از فـعالین سـابق ***شعلهٔ جاوید*** در اوایل سالهای شصت میلادی تحت تأثیر اختلافات چـین و شوروی به عنوان یک جریان مستقل چپ پایه گذاری شد:

> در آغاز دههٔ چهل خورشیدی اندیشه‌های گوناگونی کـه در سـطح جهانی بر اثر انشعابات در جنبش بین‌المللی مـارکسیستی جـهان اتفاق افتاد، در این جا هم نفوذ پیدا می‌کند. جریان ***شعلهٔ جاوید*** که در آغاز از آن به نام ***جریان دموکراتیک نـوین*** یـاد مـی‌شد، در سـال ۱۳۴۳ خورشیدی اولین هسته گذاریهایش آغاز شـد، ولی بـا ایـن هسته گذاریها نتوانست به سازمان ارتقا پیداکند. اما بعد از یک سال در ۱۳۴۴ بـعد از تـظاهرات مـعروف سـوم عـقرب (آبـان)، هـمان هسته‌هایی که مباحثه را با هم برای ایجاد یک سازمان آغاز کـرده بودند، توانستند سازمان جوانان مترقی را بنیاد بگذارند. از مبتکرین آن، شـهید ***اکرم یـاری*** و ***صـادق یـاری***، ***رحـیم مـحمودی*** و ***هـادی محمودی*** و یک‌عده افراد دیگر بودند که بـعداً شـهرت بـیشتر پـیدا کردند. بعد از انـتشار ***شـعلهٔ جـاوید*** در سـال ۱۳۴۷ خـورشیدی و دستگیری از اعضای رهبری ***سـازمان جـوانـان مـترقی*** یـا ***جـریان دموکراتیک نوین***، گرایش مردم و روشنفکران به طرف ***شعلهٔ جـاوید***

---

۱. واژهٔ پشتو به معنای سحر.

بسیار زیاد شد و ***شعلهٔ جاوید*** به صورت یک سازمان وسیع و گسترده در مبارزات سیاسی قد علم کرد.

کمونیسم شوروی یا چین، یگانه تفکر سیاسی مسلط نبود. پس از ظهور گروههای کمونیست، به سخن ***فضل‌غنی مجدّدی***، پژوهشگر در ایالات متحده و یکی از فعالین سابق نهضت جوانان مسلمان در دانشگاه کابل، بخشی از جوانان با آثار و کتابهایی آشنا شدند که به وسیلهٔ دفتر مرکزی ***اخوان‌المسلمین*** و ***جماعت اسلامی*** پاکستان به نشر رسیده بود و هدف آن پخش ایدئولوژی اسلامی در افغانستان بود:

> در اواخر سال ۱۹۶۰ میلادی حرکت *اخوان‌المسلمین* که در آن وقت دفتر مرکزی‌شان در بیروت بود، کوشش کردند کتابهای نهضت اسلامی *اخوان‌المسلمین* را به زبانهای پشتو و فارسی ترجمه کنند. این کتابها در بیروت و کویت ترجمه می‌شد و به افغانستان می‌آمد و همچنان افکار اسلامی بر اساس احزاب سیاسی از طریق پاکستان هم توسط حرکت مولانا **مودودی***(رح)* به افغانستان انتقال کرد که جوانان مسلمان افغانستان زیر تأثیر افکار اسلامی، خصوصاً شهید **سید قطب** و **محمد قطب** رفتند.

یکی از بنیان‌گذاران نهضت جوانان مسلمان، ***گلبدین حکمتیار*** بود که بعداً در مقام رهبر ***حزب اسلامی*** قرار گرفت. او می‌گوید که شهادت **سید قطب** و موضعگیری ضد دینی کمونیستها او را به صف جنبش اسلامی کشانید:

> من محصل صنف (کلاس) دهم در لیسهٔ (مدرسهٔ) شیر خان [ولایت کُندُز] بودم که از شهادت **سید قطب** شهید اطلاع حاصل کردم. این، باعث شد که مرا تکان بدهد. چیز دوم که باعث شد که من در این

مورد تصمیم بگیرم، این بود که در این سال برادرزادهٔ *امین* (*حفیظ‌الله امین*) که بعداً در زمان *امین* رئیس استخبارات (سازمان اطلاعاتی) نظام شد، همصنفی (همکلاس) من بود. در جریان بحث او خواست بگوید که من به خانه‌تان می‌آیم تا برایم ثابت کنی که خدا موجود است. برای اولین بار بود که من در زندگی خود می‌شنیدم که کسی از خدا منکر باشد و بعد به دلیل ضرورت داشته باشد. تا این وقت در افغانستان تنظیم (تشکیلات) اسلامی فعال وجود نداشت. البتّه افرادی بودند، ولی تنظیمی که همه افراد را با هم جمع کند و در یک صف قرار دهد، وجود نداشت.

اگر چه واکنش علیه کمونیسم، انگیزهٔ عمده پیوستن بخشی از جوانان به نهضت اسلامی بود؛ اما اساس این نهضت را طوری که ***احمدشاه مسعود***، یکی از فرماندهان شناخته‌شدهٔ مجاهدین و عضو نهضت جوانان مسلمان می‌گوید، عده‌ای از استادان پوهنزی یا دانشکدهٔ شرعیات که در جامع الازهر مصر تحصیل کرده و با ***اخوان‌المسلمین*** در تماس بودند، به‌وجود آوردند. ***غلام‌محمد نیازی***، ***برهان‌الدین ربانی***، ***عبدالرسول سیّاف*** و عده‌ای دیگر از جملهٔ این استادان بودند:

بیشتر این مفکوره توسط استادانی که در مصر تحصیل می‌کردند و با برادران *اخوان‌المسلمین* در تماس بودند، وارد افغانستان شد. چون من مسلمان بودم و مسلمان معتقد بودم، بعد از یک سلسله مطالعه دریافته بودم که جز اسلام هیچ نظامی و هیچ قانون دیگری نمی‌تواند نظام زندگی معقولی باشد؛ بنابراین به این فکر پیوستم و یک عده کتابها هم در آن وقت در کابل وجود داشت که در شکل‌گرفتن و شکل‌دادن این افکار مؤثر بود، کتابهایی که در ایران

چاپ می‌شد و داخل افغانستان می‌شد، از **سید قطب** و **محمد قطب** و کتابهای ***مودودی*** صاحب و امثالهم و بعضی رساله‌هایی که توسط خود برادران نوشته می‌شد.

جنبش اسلامی، محدود به اهل تسنن نبود. به گفتهٔ دکتر **سید عسکر *موسوی***، یک کانون مهم دیگر، هزاره‌ها و اهل تشیع افغانستان بودند:

بسیار جالب است که یکی از مهم‌ترین کانونهای فعالیتهای سیاسی، همین هزاره‌ها و شیعه‌هاست. هیچ وقت، هیچ جامعه‌شناسی متوجه نشد و هنوز هم نمی‌فهمند که تکیه‌خانه یا حسینیه در جامعهٔ شیعی چه نقشی را بازی کرد. یعنی یک مکتب سیاسی. برای این که این، در جای دیگر وجود نداشت، در دانشگاه وجود نداشت؛ در جای دیگر راه نداشت. تکیه‌خانه‌ها بزرگ‌ترین مرکز تحولات فکری بود برای جامعهٔ هزاره.

اولین گروه سیاسی در میان اهل تشیع و هزاره‌ها، گروه ***پاسداران اسلامی افغانستان*** بود. دکتر ***موسوی*** می‌گوید، از این سازمان بود که گروههای بعدی سیاسی جامعهٔ شیعه، زاده شد:

سالهای اواخر ۱۳۴۰ خورشیدی بود. جمعیت سری‌ای تشکیل شد به نام پ.ا.ا. ***پاسداران اسلامی افغانستان***. ***پاسداران اسلامی افغانستان***، از بچه‌های شیعه و هزارهٔ کابلی بود که بیشتر یا مأمورین دولت بودند، یا محصلین لیسه‌ها و دانشگاه کابل. درست موازی با تشکیل جنبش جوانان مسلمان در بخش سنی‌ها، اینها فعالیتشان را شروع کردند. گروه بسیار کوچکی بودند. آغاز فعالیتشان از منطقهٔ چنداول [در شهر کابل] شد و بعدها اینها به جریانات

پنجاه‌ودوگانه‌ای که در اوایل سال ۸۰ میلادی در ایران رشد کرد، تبدیل شدند.

در پاسخ به سؤال عامل داخلی و خارجی در تشکل گروههای سیاسی، **بارنت روبین**، محقق و افغانستان‌شناس امریکایی و نویسندهٔ کتاب ***فروپاشی افغانستان*** [1] معتقد است که گروههایی که به اسلام سیاسی و مارکسیسم پیوستند، گروههای داخلی بودند که فکر و کمک را از خارج دریافت می‌کردند:

> بسیار مصنوعی است که بخواهیم آنچه راکه اصیل و خودی است و آنچه راکه از خارج می‌آید در برابر هم قرار دهیم. چراکه تمام این جنبشها و سازمانها هم از داخل و هم از خارج ناشی می‌شدند. از دولت شروع کنیم. دولت البته هم پدیدهٔ خودی بود و هم براساس کمکهای خارجی بنا شده بود و از بعضی نمونه‌های خارجی الهام می‌گرفت. کمونیستها نیز واقعاً از داخل کشور برخاسته بودند، اما از شوروی کمک و الهام می‌گرفتند. اسلام‌گراها هم کاملاً و بیشتر از دیگران پدیده‌ای خودی بودند، اما در عین حال نوع جدید ایدئولوژی اسلامی آنها از خارج می‌آمد و دو منبع عمدهٔ این ایدئولوژی، ***جماعت اسلامی*** پاکستان و ***اخوان‌المسلمین*** مصر بودند.

با آنکه گروههای سیاسی چپ و راست، فضای سیاسی افغانستان را از آغاز دههٔ شصت میلادی تسخیر کرده بودند، اما این فضا یک فضای باز و

---

۱. Barnett R. RUBIN,"The Fragmentation of Afghanistan", State Formation and -Collapse in the International System, 1995, US .

دموکراتیک نبود و همین فقدان فضای باز در شرایط جنگ سرد به نظر *محمداسماعیل اکبر*، راه را برای تحکیم موضع نیروهای افراطی هموار کرد:

> گروههای سیاسی درین دوره در گسیختگی کامل با فرهنگ و معتقدات جامعه مواجه بودند و استبدادزدگی جامعه باعث می‌شد که روشنفکران صحیح فکر کرده نمی‌توانستند. شکوفایی فکری و آزاداندیشی نبود، به این خاطر، اندیشه‌های بسته‌ای که به جامعه عرضه شد و در تحت تأثیر جنگ سرد به قطب‌بندی‌ها ارتباط داشت، و [با همین اندیشه‌ها] شبکه‌ها توانستند چه در چپ و چه در راست، بیشتر جوانان را به دنبال خود بکشند. نسل تعلیم‌یافته فقط به شعارهای تُند می‌توانست توجه کند و همان را گرفتند.

بخش نهم

۱۹۶۳_۱۹۶۴

در راه سلطنت مشروطه

در سال ۱۹۶۳ **محمدداوود** بعد از ده سال صدارت حاضر به کناره گیری از مقام خود گردید. در این زمان سی سال از سلطنت **محمدظاهر شاه** و حکومت واقعی عموها و پسرعمویش می‌گذشت. استعفای **محمدداوود** برای پادشاه موقعیتی به وجود آورد تا برای اولین بار زمام امور را به دست خود گیرد و نوعی نظام مشروطه را در کشور ایجاد کند. چه دلایلی سبب کناره گیری **محمدداوود** شد و شاه با این کار چه هدفی داشت؟ **میر محمدامین فرهنگ** استاد دانشگاه بوخوم در آلمان و قبلاً رئیس دفتر پادشاه سابق **محمدظاهر شاه** در رُم در این زمینه می‌گوید:

> چون در دو سال آخر صدارت سردار **محمدداوود خان** راههای تجارتی و راههای ترانزیتی افغانستان در اثر از بین رفتن روابط سیاسی بین افغانستان و پاکستان بسته شده بود، تمام پروژه‌های اقتصادی و انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان مواجه با یک

رکود کامل شده بود و روز به روز وابستگی به اتحاد شوروی افزایش پیدا می‌کرد. در این مرحله بایستی که افغانستان از این بن‌بست خارج می‌شد و یک بدیل نو در مقابل شیوهٔ زمامداری سردار مرحوم به افغانستان داده می‌شد، و پادشاه افغانستان می‌خواست که با آوردن مشروطه در حقیقت دو هدف را به دست بیاورد؛ از یک سو در مقابل شیوهٔ دیکتاتوری بدیل نو بدهد و بگوید که نظام مشروطه و دموکراسی که خواستهٔ نسل جوان است برایشان داده می‌شود و از طرف دیگر به یک ترتیبی افغانستان را از زیر ادارهٔ مرکزی سردار یعنی پسرعم خود و همچنان از وابستگیهایی که پیدا شده بود، آهسته آهسته نجات بدهد.

ضرورت تحول در کشور و طرح یک قانون اساسی جدید مدتها بود که هم در درون خانواده سلطنتی و هم در میان اطرافیان ***محمدداوود*** درک شده بود. این قانون اساسی جدید به گفتهٔ دکتر ***اشرف‌غنی احمدزی*** شرایط را برای وارد شدن مهره‌های خارج از خانوادهٔ سلطنتی به قدرت، فراهم کرد:

> البته مخالفتهای خانوادگی در داخل خاندان شاهی وجود داشت که موجب این شد که اگر بخواهند ***داوود خان*** را از صحنه بکشند، باید قانون اساسی به وجود بیاید که به صورت عمومی بین دولت و حکومت تفریق بیاید. البته نکتهٔ عمدهٔ حرکت از داخل خود کمپ (اردوگاه) ***داوود خان*** بود که یک سلسله مشاورین او و خود او بالاخره به این عقیده [رسیده] بودند که ضرورت به یک قانون اساسی نو و یک حرکت نو است. تمام اینها منتج به این شد که حکومت انتقالی به وجود بیاید که دکتر ***یوسف خان*** در رأس آن قرار گیرد.

در مارچ (مارس) سال ۱۹۶۳ دکتر **محمدیوسف** تحصیل‌کردهٔ آلمان که در کابینهٔ **محمدداوود** وزیر معادن و صنایع بود و به خانواده سلطنتی تعلق نداشت، صدراعظم افغانستان شد. یکی از کارهای اساسی دولت جدید تشکیل کمیته‌ای بود برای تجدید قانون اساسی. **سید شمس‌الدین مجروح** معاون صدراعظم در کابینهٔ دکتر **محمدیوسف** و رئیس کمیتهٔ تهیهٔ قانون اساسی می‌گوید که هدف قانون اساسی جدید، پی‌ریزی نظام شاهی مشروطه بود:

> منابعی که ما مطالعه می‌کردیم، بیشتر از یک‌صد و چند قانون اساسی دنیا بود. یک صد و چند قانون اساسی دنیا از ممالک اسلامی و غیراسلامی از ممالک جمهوری و پادشاهی همه را مطالعه کردیم. هدف پادشاهی مشروطه بود که بر دموکراسی پارلمانی بنا باشد؛ پارلمان موجود باشد؛ احزاب آزاد باشد؛ جراید و مطبوعات آزاد باشد.

پادشاه سابق افغانستان **محمدظاهر شاه** به این نظر است که کوشش برای به وجود آوردن دموکراسی زمانی به ثمر رسید که شرایط برای آن آماده شده بود:

> نه تنها در دوران ما، بلکه هر وقت و هر زمان سلاطین افغانستان خصوصاً در این دوره‌های آخر کوشش کردند در راه به وجود آوردن یک نوع دموکراسی. البته شرایط مملکت و شرایط روز اجازه نمی‌داد که تمام هوسها و آرزوهایی که داشتند، [برآورده شود]؛ تا وقتی که زمانه میسر شد. در دورهٔ ما شماری از جوانهای تحصیل‌یافته داخل کشور شدند و اینها توانستند که این آرزوها را به پیش ببرند و به این ترتیب قانون اساسی اول را آغاز کردیم و در یک راه دموکراسی قرار

گرفتیم که تفکیک قوای سه گانه به وجود آمد که همه‌اش من فکر می‌کنم برای افغانستان یک قدم نیک بود.

بسیاری از آزادیها و حقوقی که در قانون اساسی جدید پیش‌بینی شده بود به گفتهٔ ***سید قاسم رشتیا*** برای بسیاری از روشنفکران غیر منتظره بود:

در ابتدای وقت بسیار فکر نمی‌کردند که ما این اندازه آزادیها را پیش‌بینی کنیم در قانون اساسی، یا آزادیهایی را بدهیم. چنانچه خود من برای مذاکره با روشنفکران قندهار موظف شدم؛ به قندهار رفتم؛ وقتی به آنها گفتم، آنها سخن مرا باور نکردند و مجبور شدم که از کابل یک نقلی از همان فصول مختلف قانون اساسی را که در مطبعه زیر چاپ بود، توسط طیاره بخواهم و به آنها بسپارم. آنها آن‌قدر متعجب بودند که هیچ فکر نمی‌کردند که این قدر آزادیها داده شده می‌تواند در این قانون اساسی و از همین سبب بود که بعد از این که کابینهٔ دکتر ***یوسف خان*** تشکیل شد، یک خوشبینی بسیار بی‌سابقه در محیط به وجود آمد، مخصوصاً کارهای ابتدایی که عبارت از رهایی محبوسین سیاسی و تجدید روابط با پاکستان و تجدید نظر در خود قانون اساسی بود. اینها مردم را بسیار امیدوار ساخت.

در تابستان ۱۹۶۴ میلادی لویه جرگه یا مجلس بزرگ ملی دایر شد تا طرح قانون اساسی جدید را ارزیابی و تصویب کند. مباحثات لویه جرگه ده روز طول کشید. دکتر ***محمدامین فرهنگ*** که جریان مباحثات را مطالعه کرده، می‌گوید یکی از مسایل مورد بحث محدود کردن نقش خاندان سلطنتی در حیات سیاسی بود:

چند ماده بود که بسیار طرف توجه قرار گرفت. اول مادهٔ ۲۴ بود که مسألهٔ خاندان سلطنتی را تعریف می‌کرد و حدود و قیوداتی در فعالیتهای سیاسی آنها وارد می‌نمود. بر سر این ماده بسیار بحث صورت گرفت. یک تعداد محدودی از وکلا مخالف این ماده بودند. می‌گفتند که تفکیک قوا معنی این را نمی‌دهد که اعضای خاندان سلطنت از سیاست کنار بروند. اما لویه جرگه خودش بعدها یک اندازه قیودات را زیادتر ساخت.

یک مسألهٔ جنجال‌برانگیز دیگر، مسألهٔ هویت ملی بود. **میر محمدامین فرهنگ** می‌گوید:

پیشنهاد از طرف دکتر ***عبدالواحد سرابی*** صورت گرفت. دکتر ***سرابی*** گفت که باید کلمهٔ افغان یک دفعه در سطح قانون اساسی معرفی شود و بالاخره در این مورد یک بحث بسیار جدّی صورت گرفت که تقریباً در حدود ۸۰ ـ ۷۰ صفحه گزارشهای لویه جرگه را شامل می‌شود. [عده‌ای] به یک ترتیبی استدلال می‌کردند که دنیا ما را به نام افغان می‌شناسد، لازم نیست که در قانون اساسی ذکر شود. یک تعداد دیگر می‌گفتند دنیا اگر بشناسد و در بیرون ما را به نام افغان می‌گویند، اما در داخل مملکت هر کس یکی را به نام پشتون، یکی را ازبک، یکی را هزاره، یکی را تاجیک یاد می‌کنند، [بنابراین] در قانون اساسی باید این موضوع تثبیت شود. بعد از مباحثات زیاد، بالاخره در متن ماده‌ای اضافه شد به این ترتیب که گفتند: هر فردی که تابعیت افغانستان را داراست، افغان است و کلمه افغان به وی اطلاق می‌شود.

دو موضوع دیگر نیز در مباحثات لویه جرگه به قول دکتر **فرهنگ** جدلهای لفظی جالبی را دامن زد:

یک مباحثهٔ بسیار مهم دیگر که سر مسألهٔ قضا صورت گرفت که در اینجا یکی از چیزهای دلچسب است که بین پدر و پسر، یعنی ***مولوی محمدنبی کاموی*** پدر مرحوم **محمدموسی شفیق**[1] و خود او، بسیار مباحثه شدید صورت گرفت و **شفیق** توانست که با حفظ احترام پدری، پدر خود را قناعت بدهد که ضرور نیست که صد درصد در هر قانون گفته شود که مطابق به شریعت حنفی، بلکه همین که در قانون اساسی گفته شده که در افغانستان هیچ قانون خلاف شریعت حنفی به وجود آمده نمی‌تواند، همین کافی است و در هر ماده ما باید این را ذکر نکنیم. در حالی که ***مولوی محمدنبی کاموی*** می‌گفت که باید این در هر ماده ذکر شود و این یکی از مباحثات بسیار دلچسب همین لویه جرگه بود.

مسألهٔ مورد بحث دیگر، موضوع زبان رسمی کشور بود. **محمدامین فرهنگ**:

در قسمت زبان بسیار مباحثات جدّی صورت گرفت و این مخصوصاً در بین یک تعدادی محدود کسانی که در لویه جرگه بودند، آنها می‌گفتند که رسمیت زبان پشتو به گونه‌ای که در گذشته بود، باید حفظ شود. در حالی که در مقابل استدلال این می‌شد که زبانهای متعدد در افغانستان است و اما دو زبان بسیار عمده و اساسی که یکی زبان دری و دیگر زبان پشتو است که باید هر دو زبان، زبان رسمی

---

۱. محمدموسی شفیق آخرین نخست‌وزیر دههٔ دموکراسی.

کشور باشد. بعد از مباحثات زیاد بالاخره به پیشنهاد ***عبدالهادی خان داوی*** ماده این طور تعدیل گردید که از جمله زبانهای افغانستان، پشتو و دری زبانهای رسمی گفته می‌شوند و به این ترتیب به صورت غیرمستقیم موجودیت سایر السنهٔ افغانستان هم به سویهٔ قانون اساسی از طرف لویه جرگه گنجایش داده شد، یعنی که قبول شد ولو که نام گرفته نشد.

یک سال بعد از تصویب قانون اساسی، انتخابات برای دورهٔ دوازدهم شورا آغاز شد. شورای جدید از دو مجلس، مجلس بزرگان یا «مشرانو جرگه» و مجلس عوام یا «ولسی جرگه» تشکیل شده بود. انتخابات به عقیدهٔ ***میر محمدامین فرهنگ*** تا اندازهٔ زیادی بدون مداخلهٔ دولت انجام شد:

انتخابات دورهٔ دوازده و دورهٔ سیزده بسیار فرق داشتند. در دورهٔ دوازده چون آغاز مرحله دموکراسی بود و در حکومت وقت هم علاقه‌مندی زیاد به همین نظام [وجود] داشت یعنی وظیفه‌اش موفق ساختن همین نظام بود، از مداخلهٔ مستقیم در انتخابات جلوگیری می‌کرد و ابا می‌ورزید. اما در یک کشور عقب‌مانده و پس‌مانده مثل افغانستان آدم نمی‌تواند مداخله را به کلی از بین ببرد. در کابل، تا جایی که ما متوجه بودیم، مداخله به حداقل خود بود.

اما در ولایات وضعیت متفاوت بود. ***محمد قبول*** روزنامه‌نگار، در دورهٔ انتخابات دوازدهم شورا در ولایت (استان) فراه زندگی می‌کرد:

تا جایی که من به خاطر دارم، انتخابات پارلمانی در آن محلی که ما زندگی می‌کردیم، رقابت بین متنفّذین محلی بود. چیزی که من

شاهد آن بودم این بود که متنفذ محلی به صورت اساسی بر قوم خود استوار بود و بالاخره با استفاده از نفوذ و ثروت خود می‌خواست تا که رأی را بخرد. تا برای مردم نان بدهد[۱]، به اصطلاح تذکره‌ها (شناسنامه‌ها) را بخرد و به این ترتیب در صندوق آراء تعداد رأی خود را زیادتر بسازد.

با وجود سلطهٔ افراد بانفوذ در محلات، بعضی از روشنفکران و در این میان زنان تحصیل‌کرده تلاش کردند تا در کارزار انتخابات برای شورا شرکت کنند. **معصومه عصمتی وردک** یکی از زنانی بود که خود را برای نمایندگی شورا از وُلُسوالی یا شهرستان معروف از ولایت قندهار کاندیدا کرد و موفق نیز شد:

در ولایات افغانستان هنوز زمینه به آن سطح نبود که من در یک چارراهی یا یک جای دیگر ایستاده می‌شدم و سخنرانی می‌کردم. اما وقتی که من رفتم به قندهار به خانه قومی خود، بعد از آن ریش‌سفیدان منطقه آمدند و از من سؤال کردند که چه می‌خواهی؟ من تمام نظرهایی که داشتم، همه را برایشان گفتم. و بعد از آن اینها رفتند و بار دوم آمدند و باز صحبتهایی داشتیم. تعداد نفر بیشتر بود. صحبتهای خود راکردیم و بعد از آن من نمایندهٔ خود را روان کردم به ولسوالی معروف و یکی ازکلانهای قوم در آنجا به حیث وکیل شرعی از سوی من وکالت کرد. و بعد از آن صندوق مرا آوردند به ولایت قندهار و این جا باز شد و در برابر من سه نفر دیگر کاندید بود، اما رأی

---

۱. کاندیداهای شورا برای جلب آرای مردم در رقابت انتخاباتی در محلات غذای رایگان تهیه و توزیع می‌کردند و بعضی کاندیداها برای خرید آراء پول می‌دادند.

بیشتر را من بردم.

به غیر از **معصومه عصمتی وردک**، زنان دیگری نیز در این انتخابات پیروز شدند و این نقطهٔ آغازی بود برای اشتراک زنان در زندگی سیاسی. **معصومه عصمتی وردک** می‌گوید:

تنها از شهر کابل، دکتر صاحب[1] ***اناهیتا راتب‌زاد*** بود و **رقیه *ابوبکر***. و از قندهار من بودم و از هرات ***احراری***[2] بود و به سنا دو ثلث سنا که از طرف شاه انتخاب می‌شد، ***عزیزه گردیزی*** و ***حمیرا سلجوقی***، این دو نفر آنجا انتخاب شده بودند.

در شورای جدید اکثریت با محافظه‌کاران و بزرگان اقوام و قبایل بود. اما **محمدظاهر یونسی** نماینده در مجلس دوازدهم می‌گوید؛ عده‌ای از روشنفکران و از جمله اعضای ***حزب دموکراتیک خلق*** نیز به شورا راه یافتند:

وقتی که در شورا آمدیم، در این شورا واقعاً آزادی بیان و مصونیت پارلمانی بود، اما متأسفانه بخش اعظم وکلا که از محلات و اطراف افغانستان بودند؛ اینها در یک تاریکی بودند و نمی‌فهمیدند که ما چه باید بکنیم، چطور از صلاحیتهای خود استفاده کنیم و دولت چه می‌خواهد. به جز یک دو سه روشنفکری که به صورت نمایشی از طرف دربار برای آرایش دموکراسی آمده بودند. نماینده‌هایی در آنجا که بعدها معلوم شد مربوط به ***حزب دموکراتیک خلق*** بودند،

---

۱. کلمهٔ «صاحب» در افغانستان مانند شبه‌قاره هند به معنای «جناب» به کار می‌رود.
۲. صاعقه احراری.

> ***ببرک کارمل*** بود و ***دکتر اناهیتا***، ***فیضان‌الحق فیضان*** که بعدها از [حزب] جدا شد [او بعداً کشته شد] و ***نوراحمد نور*** که این بعداً معلوم شد [عضو ***حزب دموکراتیک خلق*** بود]، اما [علاوه بر این روشنفکران دیگری نیز بودند] مثلا: دکتر ***فرزان***، ***اسماعیل مبلغ***، ***عبدالرحیم هاتف***، ***میر محمدصدیق فرهنگ***، ***رمضانعلی شریفی***، ***گل‌پاچا الفت***، ***عبدالهادی هدایت***، ***مولانا ارشاد*** همین چهره‌هایی بودند که همگی‌شان ترقی‌خواه و تحول‌طلب بودند، منتها با اندیشه‌های تُند و کُند.

پس از آغاز کار دورهٔ دوازدهم شورا در اکتبر ۱۹۶۵، شاه دکتر ***محمدیوسف*** را مجدداً به مقام صدراعظم نامزد کرد. بر اساس قانون اساسی جدید صدراعظم موظف (نامزد مقام صدارت) تنها پس از کسب رأی اعتماد اکثریت نمایندگان شورا می‌توانست به این مقام برگزیده شود. اما جریان انتخاب صدراعظم جدید و کابینهٔ او در شورا به تاریخ بیست‌وپنج اکتبر ۱۹۶۵ یا سوم عقرب سال ۱۳۴۴ با درگیری خونین میان نیروهای امنیتی و تظاهرکنندگانی همراه شد که می‌خواستند جلسات رأی اعتماد شورا به اولین حکومت قانون اساسی، علنی گردیده و آنها اجازه داشته باشند در این جلسات شرکت کنند. ***سید قاسم رشتیا***، ***ببرک کارمل*** و طرفداران او را مسئول حادثهٔ سوم عقرب می‌داند:

> حادثهٔ سوم عقرب چیزی اتفاقی نبود. در اینجا دست‌چپی‌ها مخصوصاً گروه پرچم و ***ببرک کارمل***، ***نجیب*** و طرفدارهایشان، ترتیبات مکمل گرفته بودند که تمام اینها در بین پوهنتون (دانشگاه) و در بین مکاتب عالی مرکز نفوذ داشتند و آنها را آوردند در مقابل حکومت ایستاده کردند و شرایطی مطرح کردند که اول

> گفتند که ما می‌خواهیم که در داخل شورا داخل شویم. وقتی که برایشان گفته شد که در داخل شورا برای تمام مردم جای نیست، بعد از این گفتند که در بیرون شورا می‌باشیم. در بیرون شورا برایشان لودسپیکر (بلندگو) نصب شد که اینها تمام گفتار شورا را بشنوند. اگر چه شورا را یکبار اشغال هم کرده بودند. تمام کارهای آنها، در همان روز، خلاف قانون و خلاف قانون اساسی و خلاف قوانین دیگر امنیتی افغانستان بود.

تظاهرات سوم عقرب به وسیلهٔ نیروهای نظامی سرکوب شد و در آن سه تن کشته و عده‌ای زندانی شدند. این حادثه سبب شد که فضای سیاسی کشور متشنج شود. حکومت دکتر **محمدیوسف** چهار روز بعد از کسب رأی اعتماد مجبور به استعفاء شد.

پس از استعفای دکتر ***محمدیوسف***، شاه، ***محمدهاشم میوندوال*** را که در کابینهٔ قبلی وزیر مطبوعات بود، به مقام صدارت منصوب کرد. صدراعظم جدید از همان آغاز، راه سازش با محصلان ناراضی را در پیش گرفت. او به دانشگاه یا پوهنتون کابل رفت و به محصلان وعده داد که حادثهٔ سوم عقرب را مورد تحقیق قرار خواهد داد. محصلان به گفتهٔ ***رضوی غزنوی*** استاد سابق دانشگاه کابل از او استقبال کرده و به نشانهٔ سوگواری [حادثهٔ سوم عقرب] پارچه سیاهی بر بازوی او بستند و او را بر شانه‌های خود برداشتند:

> چیزی که در ذهن من است و فراموش‌ناشدنی است، همان روزی است که ***میوندوال*** آمده بود در پوهنتون و از جوانان یک جوانی بود دکتر ***احسان*** که او نه خود را به گروه ***خلق*** و ***پرچم*** مربوط می‌کرد و نه به گروه دولتی و نه حزب خود را داشت، اما همو به بازوی ***میوندوال***

دستمال بسته کرد.

تلاش صدراعظم جدید **محمدهاشم میوندوال** برای نزدیکی با جوانان مخالف، روحیهٔ اپوزیسیون نوظهور نیمه‌علنی را تقویت کرد و بر توقعات آنها افزود. اما در عین حال ناتوانی حکومت جدید در تحقیق حادثهٔ سوم عقرب و مجازات عاملان آن بر فضای اعتماد میان حکومت جدید و جوانان تأثیر منفی به جا گذاشت.

بخش دهم

۱۹۶۳ـ۱۹۷۳

دهۀ قانون اساسی

قانون اساسی سال ۱۹۶۴ میلادی امیدهای زیادی را در داخل و خارج افغانستان برانگیخت. به نظر می‌رسید که افغانستان بالاخره پس از سالها در راه دموکراسی و نظام سلطنت مشروطه گام گذاشته است. اما برای تحکیم چنین نظامی به نظر *سید قاسم رشتیا* لازم بود تا ادارهٔ امور به افرادی سپرده می‌شد که به قانون اساسی اعتقاد داشتند:

> سپردن دورهٔ انفاذ قانون اساسی به اشخاصی که بر ضد قانون اساسی رأی داده بودند و موضع گرفته بودند، یک اشتباه بزرگ بود که بر تمام مسایل بعد از آن تأثیر گذاشت. دو صدراعظم اولی که بعد از دورهٔ روی کار آمدن قانون اساسی انتخاب شدند، عملاً مخالف قانون اساسی بودند. و نظر خود را به طور کتبی اظهار کرده بودند.

سید شمس‌الدین مجروح رئیس کمیتهٔ قانون اساسی و معاون صدراعظم در

سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵ می‌گوید؛ کمیتهٔ قانون اساسی می‌خواست که قانون احزاب همزمان با قانون اساسی در همان لویه جرگهٔ ۱۹۶۴ تصویب شود، اما شاه با این پیشنهاد موافقت نکرد:

> یکی از اختلافات یا نارضاییهایی که بین ما و اعلیحضرت *محمدظاهر شاه* به وجود آمد، موضوع قانون احزاب بود. من فکر کرده بودم که پیش از این که شورا به وجود آید، قانون احزاب توسط لویه جرگه عملی شود. لویه جرگه وقتی که قانون اساسی را تصویب می‌کند، قانون احزاب را هم تصویب کند و احزاب از همان وقت شروع شود و وقتی که برای پارلمان وکیل‌ها می‌آیند، باید احزاب نماینده داشته باشند، کاندید داشته باشند که به شورا بیایند. اعلیحضرت با این نظر موافق نبود. می‌گفت؛ قانون احزاب را به لویه جرگه ارایه نکنید، بعداً در این مورد فکر می‌کنیم و در لویه جرگه تنها قانون اساسی تصویب شود. تشویشی که اعلیحضرت داشت این بود که می‌گفت جوانهای معتدل و جوانهای دموکراتیک آماده نیستند که بتوانند یک حزب واحدی به وجود بیاورند و از طرف دیگر کمونیستها و چپی‌ها خود را بسیار زود مجهز و آماده کرده بودند.

با این که در کشور قانون احزاب وجود نداشت، اما احزاب نیمه‌مخفی از جمله ***حزب دموکراتیک خلق*** فعال بودند و حکومت هم آنها را تحمل می‌کرد، اگر چه گاه‌گاه بعضی از رهبران و یا اعضای فعال آن را به زندان می‌انداخت. ***صالح‌محمد زیرَی*** یکی از رهبران جناح ***خلق حزب دموکراتیک خلق*** که خود بیشتر سالهای این دهه را در زندان گذرانیده، می‌گوید، فعالیت نیمه‌مخفی حزبش در مجموع با نص قانون اساسی مغایرت نداشت:

قانون اساسی مصوب سال ۱۹۶۴ (مصادف با ۱۳۴۳ شمسی) به تشکیل اجتماعات مسالمت‌آمیز، آزادی مطبوعات و تشکیل احزاب طبق قانون اجازه می‌داد. ما با استفاده از مواد صریح قانون اساسی به تظاهرات و نشر جریدۀ *خلق* مبادرت ورزیدیم ولی در مورد تشکیل حزب که همیشه به صورت نیمه‌مخفی فعالیت می‌کرد، استدلال ما این بود که قانون اساسی مصوب لویه جرگه به تشکیل احزاب اجازه داده است و این مسئولیت حکومت است که مراحل قانونی تصویب قانون احزاب را طی کند. حکومت در موارد جداگانه هرگاه عمل ما را مطابق قانون نمی‌دانست، عکس‌العمل نشان می‌داد. مثلاً جریدۀ *خلق* را بعد از نشر پنج شماره مسدود ساخت، اعضای حزب را تعقیب کرده از کار می‌کشید و زندانی می‌کرد. ولی دست انداختن به احزاب با روحیۀ دموکراسی مطابقت نداشت و مقامات آن را مفید به منافع دولت نمی‌دانستند.

اما در فقدان شرایط قانونی برای فعالیت احزاب، تمایل به توطئه و نظریه‌های افراطی انقلابی تحکیم می‌یافت. ***سلطانعلی کشتمند*** یکی از رهبران جناح ***پرچم حزب دموکراتیک خلق*** توضیح می‌دهد که این حزب در آغاز مخالف سلطنت نبود، اما بعدها به تندروی گرایید:

حزب دموکراتیک خلق، نهاد سلطنت را پذیرفته بود. صادقانه باید گفت که ***حزب دموکراتیک خلق*** افغانستان در ابتداء به‌طور کلی علاقه‌مند و پابند به دموکراسی بود و هدف خود را مبارزۀ مسالمت‌آمیز سیاسی و پارلمانی قرار داده بود. اگرچه از همان آغاز برخی افراد در رهبری حزب گرایشهای افراطی داشتند و این امر گهگاهی موجب جدلهای سیاسی در درون حزب و رهبری حزب

می‌شد. ولیکن هنوز نمی‌توانست به سیاست مسلط حزب مبدل شود. خوب، البتّه زمان سپری شد و متدرجاً گرایشهای چپ‌روانه در میان رهبری و صفوف حزب نفوذ کرد.

بعد از سرکوب تظاهرات محصلان به وسیلهٔ نیروهای امنیتی در بیست‌وپنجم اکتبر ۱۹۶۵ یا حادثهٔ سوم ماه عقرب (آبان)، دانشگاه یا پوهنتون کابل به مرکز عمدهٔ فعالیت و برآمدهای سیاسی و محل سربازگیری گروهها و احزاب مبدل شد. ***نجم‌الدین کاویانی*** یکی از فعالان مبارزات دانشجویی و از کادرهای جناح ***پرچم حزب دموکراتیک خلق*** درباره فعالیتهای سیاسی در دانشگاه کابل می گوید:

همه احزاب و گروههای سیاسی در نیمهٔ دوم دههٔ شصت میلادی بیشتر فعالیتهای سیاسی و تشکیلاتی خود را در مؤسسات تحصیلات عالی و لیسه‌های کشور متمرکز ساختند. به طور مثال در نتیجهٔ فعالیتهای همین گروهها و احزاب سیاسی، اتحادیه‌های محصلان و استادان دانشگاه کابل ایجاد گردید. اعضای شورای مرکزی اتحادیه‌ها به طور مستقیم و مخفی انتخاب شدند. اکثریت قاطع محصلان در انتخابات شرکت کردند. تا جایی که من به خاطر دارم، در شورای مرکزی ***اتحادیهٔ محصلان*** اکثریت قاطع را نمایندگان گروهها و احزاب سیاسی تشکیل می‌داد. شاید در حدود چهار، پنج نفر نمایندگان محصلان که وابستگی سیاسی با سازمانهای سیاسی نداشتند، راه یافته باشند. بیشتر از آن راه نیافتند. پس این خود نشان می‌دهد که چقدر دانشگاه کابل سیاسی شده بود و چقدر به مرزبندیها و صف‌بندیهای سیاسی کشانیده شده بود. البته در مجموع بیشتر نمایندگان احزاب و سازمانهای سیاسی

> که در شورای مرکزی بودند، به طور کل موضع چپ داشتند، اگرچه اکثریت قاطع نبود، ولی در مجموع اکثریت داشتند.

نفوذ فزاینده گروههای چپ، از جمله کمونیستهای طرفدار شوروی اگر از جانبی ناشی از فقدان رقابتهای قانونی سیاسی بود، از جانب دیگر به گفته دکتر **سید عسکر موسوی** پژوهشگر در دانشگاه آکسفورد از زبان تبلیغاتی و قدرت سازماندهی آنها نیز منشأ می‌گرفت:

> زبانی که گروههای چپ در افغانستان آوردند یا تجربه‌ای راکه آنها به فرهنگ افغانستان افزودند و فرهنگ افغانستان را غنی ساختند، این بود که با یک زبان نو وارد قضیه شدند. مسأله طبقه را مطرح کردند. در زبان مذهبی مسأله طبقه مطرح نبود. آنها تجربۀ جالب‌تری داشتند، آنها با مسایل اجتماعی سر و کار داشتند؛ آنها دربارۀ نان گپ می‌زدند؛ بخش چپ از تشکیلات بسیار پیشرفته برخوردار بود و با مسایلی حرف می‌زد که مورد نیاز یک انسان زنده است.

همزمان با پیدایش و تشدید فعالیت گروههای ***خلق - پرچم حزب دموکراتیک خلق*** و طرفداران ***شعلۀ جاوید*** و گروه ***افغان ملت***، در اواخر سالهای شصت میلادی نهضت اسلامی شروع به فعالیت کرد. در قلب این نهضت، ***سازمان جوانان مسلمان*** قرار داشت که رهبران آن در دانشگاه کابل متمرکز شده بودند. پیدایش این نهضت به گفتۀ ***فضل‌غنی مجدّدی*** یکی از فعالان این جنبش، واکنشی بود علیه کمونیستها:

> در معارف و پوهنتون (مدارس و دانشگاه) افغانستان فعالیتها، زیادتر فعالیتهای سیاسی بود و علیه نهضتهای کمونیستی مبارزه

می‌کردند و اینها، همچنان چون تجربهٔ سیاسی کم بود، در آن وقت هم علیه رژیم شاهی افغانستان دست به مبارزه می‌زدند و رژیم افغانستان را یک رژیم حامی کمونیستها می‌دانستند و می‌گفتند که اگر سلطنت افغانستان و یا دولت افغانستان به‌کمونیستهاکه مخالف عقیدهٔ اسلامی هستند، اجازهٔ فعالیت ندهد، آنها نمی‌توانند فعالیت کنند.

گلبدین حکمتیار یکی از رهبران نهضت اسلامی آن زمان به این عقیده است که سلطنت، کمونیستها را تهدیدی علیه خود نمی‌دانست:

> رژیم ***ظاهر شاه*** نظام منحط، ضعیف و محتاج این بود تا از بیرون حمایت شود و امتیازات بیشتری به روسها دادند و روسها کمکهای خود را با این رژیم مشروط بر این ساخته بودند که باید حزب کمونیستی در افغانستان تأسیس شود و از حمایت دولت برخوردار باشد؛ چنان‌که ***ظاهر شاه*** زمینهٔ فعالیتهای سیاسی را برای حزب کمونیست فراهم کرد. در برابر جنبش اسلامی، موضع حکومت شاه چنان بود که این را خطری جدّی تلقی می‌کرد. حتی روزی یکی از مشاورین نزدیک ***ظاهر شاه*** او را متوجه بیرقهای سرخ کمونیستها ساخت و گفت که این خطر است، باید چاره کرد. ولی ***ظاهر شاه*** می‌گوید که نه، بیرقهای سرخ خطر نیست، بلکه بیرقهای سبز خطر است.

نشریات وابسته به گروههای سیاسی اثر مهمی بر گسترش ذهنیت سیاسی در جامعه داشت. در دورهٔ حکومت ***محمدهاشم میوندوال***، به سخن حقوقدان و صاحب‌نظر، ***سید طیب جواد*** اجازهٔ نشر جراید آزاد و از جمله

نشریات گروههای سیاسی داده شد:

بعد از سال ۱۹۶۵ یک تعداد جراید، تعدادی زیادی نزدیک به بیست نشریه نشر شد که بعضی از آنها بیشتر از یکی دو شماره نبود، اما شش‌تای از اینها که نمایندگی از گروههای روشنفکر در نهایت چپ و بعضی از آنها از حلقه‌های لیبرال نزدیک به دولت و بعضی از آنها از بعضی اشخاص یا نهادهای نسبتاً محافظه کار نمایندگی می‌کردند، به میان آمدند. بیشتر این نشریات پایۀ ایدئولوژیک داشت، اما بودند در بین آنها یک تعداد نشریه‌های دیگری که به معیارهای فرهنگی و اجتماعی فعالیت می‌کردند و خوانندۀ بیشتری داشتند. معمولاً نشریه‌های ایدئولوژیک را هواداران و طرفدارانشان می‌خواندند و کسانی که علاقه‌مند به جریانهای سیاسی در افغانستان بودند. یقیناً نقش این نشریه‌ها در بالا بردن سطح دانش سیاسی مردم افغانستان مفید بود و در این جای شک نیست.

حکومتهای دهۀ دموکراسی حکومتهایی بودند، ناپایدار.[۱] اکثر وعده‌های

---

۱. طی سالهای ۱۹۷۳ـ۱۹۶۳، پنج نخست‌وزیری که در رأس دولت قرار گرفتند، به ترتیب دکتر محمدیوسف، محمدهاشم میوندوال، نوراحمد اعتمادی، دکتر عبدالظاهر و محمدموسی شفیق بودند.

دکتر محمدیوسف که طی سالهای ۱۹۶۳ـ۱۹۶۵ در مرحلۀ گذار به دورۀ قانون اساسی در رأس دولت انتقالی قرار داشت، در اثر حادثۀ سوم عقرب مجبور به استعفاء شد. پس از استعفای دکتر محمد یوسف، محمدهاشم میوندوال به مقام صدارت برگزیده شد. بعداً نوراحمد اعتمادی پس از استعفای محمدهاشم میوندوال در سال ۱۹۶۷ دولت جدیدی را تشکیل داد و پس از انتخابات جدید پارلمان در سال ۱۹۶۹ کابینۀ دوم خود را به وجود آورد، اما او نیز در ماه می (مه) ۱۹۷۱ از مقامش کناره گیری کرد. دکتر عبدالظاهر که پس از کناره گیری نوراحمد اعتمادی کابینه‌ای را تشکیل داد نیز در سپتامبر ۱۹۷۲ استعفا کرد و شاه محمدموسی شفیق را به تشکیل دولت جدید موظف ساخت.

آنها اجرا نشد و آرزوها برای ثبات سیاسی و پیشرفت اقتصادی تا اندازهٔ زیادی به تحقق در نیامد. به طوری که *عزیزالله واصفی* نمایندهٔ شورا در آن زمان توضیح می‌دهد، تشنج دایمی میان شورا و حکومت یکی از علل ناکامی حکومتها بود:

چون در بین ملت و در بین پارلمان و حکومت همکاری وجود نداشت، یک نوع اشتراک فکری وجود نداشت، حکومتهایی که به پارلمان می‌آمدند بعد از چند وقت سقوط می‌کردند. این بدان خاطر بود که در عصر خود یک تمرین بسیار نو و جدیدی بود که ملت به کلی آمادگی پذیرش همین شیوه‌های دموکراتیک را نداشت و بدبختانه حکومت هم چندان حاضر نبود و میل نداشت به اصول دموکراتیک مردم تن بدهد. لهذا این باعث کدورتها در بین پارلمان و حکومتها می‌شد و حکومتها سریعتر از صحنهٔ فعالیتهای خود گم می‌شدند و می‌رفتند، سلب اعتماد می‌شدند و از بین می‌رفتند. این چیزها موجب یک هرج و مرج بسیار بزرگی در افغانستان گردید.

مشکل دههٔ قانون اساسی تنها از اختلاف حکومت و شورا و درک ضعیف آنها از نقش‌شان در جامعه نشأت نمی‌گرفت. *عزیزالله واصفی* معتقد است که جامعه از درک ارزشهای دموکراسی غربی که قانون اساسی به آن متکی بود فاصله داشت:

ملت افغانستان آمادگی پذیرش آن قانون را نداشت و تا به حال هم و امروز هم در بین ملت افغانستان شخصیتهای با نفوذی[اند] که همین امروز هم ادعای این را دارند. نمی‌گویند که یک آدم، یک فرد و یک رأی مساوی است در مابین ملت افغانستان. آنها دلایلی هم می‌آورند، چنان‌که در بین ما و بعضی از ملاهایی که در افغانستان

وجود دارند یا در پاکستان بودند [مباحثاتی صورت گرفت]، آنها استدلال می‌کردند به قرآن کریم و می‌گفتند که کسی که عالم است هیچ‌گاه برابر نیست باکسی که غیرعالم است.

محمدهاشم میوندوال پس از دو سال، در نوامبر سال ۱۹۶۷ از مقامش کناره گیری کرد و خلفش ***نوراحمد اعتمادی*** گرچه در حدود سه‌سال‌ونیم در قدرت باقی ماند، او هم سرانجام وادار به استعفا شد.

در سال سوم حکومت ***اعتمادی***، روحانیون در اعتراض به سیاستهای دولت از جمله نشر شعری از ***بارق شفیعی*** در ستایش ***لنین*** رهبر انقلاب بلشویکی روسیه در جریدۀ **پرچم**، در مسجد جامع پل خشتی در کابل متحصن شدند. اما دولت در برابر خواست آنها تسلیم نشد و آنها را از مسجد اخراج کرد. ***فضل‌غنی مجدّدی*** می‌گوید:

سلطنت افغانستان در آن زمان خوف شدیدی از علمای افغانستان داشت، نسبت به این که از جوانان مسلمان داشته باشد؛ برای این که سلطنت با قوای پلیس و اطلاعاتی که داشت، می‌دانست که نهضت جوانان مسلمان یک نهضت دارای قاعدۀ ملی نیست و یک نهضت کاملاً جدید است و بیشتر افراد این نهضت وقتی که از پوهنتون خارج می‌شوند، مأمورین دولت شده، تقریباً از نهضت جوانان فاصله می‌گیرند. لاکن علمای افغانستان که در مسجد پل خشتی جمع شده بودند، برای اعتراض به گفتاری که مقام *لنین* را در جریدۀ **پرچم** بالاتر از مقام پیغمبر برده بود و هر روزی که از اجتماع آنها در مسجد پل خشتی می‌گذشت، تعداد آنها زیادتر می‌شد و از ولایات، نماینده‌ها می‌رسیدند که این باعث تشویش اعلیحضرت پادشاه سابق افغانستان شد. یک هیأتی از مسجد پل خشتی تعیین شد که

ریاست آن را حضرت ***عبدالحمیدجان مجدّدی*** از کوهستان داشت، اینان به ارگ رفتند و با پادشاه سابق افغانستان ملاقات نمودند. شاه سابق افغانستان تمام خواهشهای آنان را رد کرد و گفت که من مانند ***امان‌الله خان*** نیستم تا افغانستان را ترک کنم.

در ماه می (مه) سال ۱۹۷۱ دکتر ***عبدالظاهر*** بعد از استعفای ***نوراحمد اعتمادی*** از مقام صدارت، زمام امور را در دست گرفت. اما این حکومت بیشتر از یک سال و اندی عمر نکرد. یکی از بحرانهای مهم که حکومت جدید با آن روبه‌رو شد و نهایتاً سبب کناره گیری آن گردید، خشک‌سالی سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ در مناطق غربی و شمالی افغانستان بود. در این قحطی عده‌ای جان خود را از دست داده و عدهٔ زیادی به شهرها پناه آوردند. حکومت دکتر ***عبدالظاهر*** نیز مانند حکومتهای پیشین مجبور به استعفا شد و شاه نهایتاً ***محمدموسی شفیق*** را به مقام صدارت برگزید. او آخرین صدراعظم دوران سلطنت و دههٔ قانون اساسی بود.

فاطمه گیلانی که مسایل این دوره را تعقیب کرده و با پادشاه در مورد ***شفیق*** و حکومت او صحبت کرده است، در این زمینه می‌گوید:

من سؤال کردم از اعلیحضرت ***ظاهر شاه*** که فرق ***شفیق*** با صدراعظم‌های دیگر چه بود؟ فرمودند که کسانی بودند؛ مثل سردار ***داوود خان*** که اکثراً آدم را در مقابل عمل انجام شده قرار می‌داد، یا کسانی بودند بعد از او که هیچ نمی‌آمدند و هیچ پیشنهادی نداشتند. باید به آنها گفته می‌شد که برو این کار را بکن یا آن کار را بکن. یعنی وظیفهٔ صدراعظمی باید برایشان گفته می‌شد. ***شفیق*** اولین صدراعظمی بود که پیش قدم می‌شد، نظریه داشت، نظریه را مطرح می‌کرد و بحث می‌کرد، به خاطر این که اجازهٔ همان حرکت گرفته

شود. یعنی یک همکاری بین یک پادشاه و صدراعظم برای اولین دفعه به میان آمد.

برنامۀ حکومت **محمدموسی شفیق** در داخل متوجه اعادۀ نظم و در خارج متوجه ایجاد تعادل در مناسبات با شوروی و غرب بود و برای این کار توجه خود را به جلب کمکهای ایران و کشورهای عربی معطوف کرد.

محمدموسی شفیق کار خود را از رفع اختلافات با ایران در زمینۀ تقسیم آب رودخانۀ هیرمند آغاز کرد و در این مورد در سال ۱۹۷۲ معاهدۀ تقسیم آب هیرمند را با ***امیرعباس هویدا*** نخست‌وزیر وقت ایران به امضا رسانید. این، یک پیروزی بزرگ برای حکومت **شفیق** بود. او در سخنانی که پس از امضای معاهده ایراد کرد، گفت:

افغانستان با رعایت مصلحت ملی خود حتی در شرایط بسیار دشوار از سیستان آب مقتضی را دریغ نکرده و نخواهد کرد. اگر ما امروز بعد از یک قرن گفتن و شنیدن، راه‌گشودن گره هیرمند را می‌یابیم و بر آن به نمایندگی از دو ملت و دو پادشاه امضا می‌گذاریم، این پیروزی بدون شک از رهبری خردمند اعلیحضرتین‌شان و از آرزومندی صمیمانۀ دو مردم برای زدودن هر سببی که از آن احتمال رنجش، امروز یا فردا تصور شود، سرچشمه می‌گیرد.

معاهدۀ تقسیم آب هیرمند بیشتر منافع افغانستان را در برداشت و این امتیازی بود که دولت ایران با درک نیازمندیهای افغانستان از یک‌سو و تمایل خود ایران برای مقابله با نفوذ شوروی در منطقه، به افغانستان می‌داد. ***امیرعباس هویدا*** پس از امضاء معاهده در کابل بر برادری و دوستی افغانستان و ایران تأکید نمود:

ما چون دو برادر همزاد با یکدیگر زیسته و با هم شریک حوادث نیک بوده و حوادث بد بوده‌ایم و در جریان این حوادث همواره شما افغان و ما ایرانی باقی مانده‌ایم. پس با هم مانند دو برادر یکسان خواهیم زیست و به یاری هم بر حوادث و مشکلات پیروز خواهیم شد.

اما با وجود پیروزی حکومت **محمدموسی شفیق** برای حل مشکل صدسالهٔ آب هیرمند میان افغانستان و ایران، گروههای مخالف به بهانهٔ مصلحت ملی جبهه متحدی را علیه اقدام حکومت به وجود آوردند و حکومت را به وطن‌فروشی متهم کردند.

بخش یازدهم

۱۹۷۳ـ۱۹۷۵

جمهوری اول

صبحگاه هفدهم جولای (ژوئیه) سال ۱۹۷۳ رادیو کابل که برنامه‌های عادی‌اش را قطع کرده و به جای آن مارشهای نظامی را پخش می‌کرد، مردم را به شنیدن بیانیهٔ **محمدداوود** دعوت کرد:

هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیهٔ حقیقی اسلام موافق است، جایگزین آن گردید.

و بدین گونه فصل جدیدی در تاریخ افغانستان گشوده شد. در یک کودتای بدون خونریزی که از شامگاه روز قبل آغاز گردیده بود، بر تاریخ دویست‌سالهٔ سلطنت افغان نقطهٔ پایان گذاشته شد و شوخی تاریخ چنان بود که این کار به دستان پسر عموی حسود شاه از درون خانوادهٔ سلطنتی صورت گیرد. و اما کودتا به چه عللی واقع شد؟ خود **محمدداوود**

اصلاح‌ناپذیری و فساد رژیم گذشته را علت اقدامش می‌دانست:

> وطن‌پرستان در هر گوشه وکنار مملکت که بودند این حالت رقت‌بار وطن خود را با یک دنیا تأثر و تألم نگاه می‌کردند و مراقب احوال وطن خود بودند. مخصوصاً اردو (ارتش)، این درد را اصلاً بیشتر احساس می‌کردند و به امید این که امروز و فردا این دستگاه فاسد و فرسوده بالاخره از وضع بدبخت ملت مطلع شده و به اصلاح خود خواهد کوشید انتهای صبر و حوصله را به خرج دادند. اما نتیجه ثابت ساخت که این امیدها به کلی بیجا و رژیم و دستگاه دولت به حدی فاسد گردید که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نماند.

محمدداوود زمانی دست به کودتا زد که پادشاه سابق ***محمدظاهر شاه*** مشغول استراحت در شهر ناپل در ایتالیا بود. بعضیها فکر می‌کنند که کودتا حاصل سازشی در خانوادهٔ سلطنتی بود. اما ***محمدظاهر شاه*** می‌گوید که کودتا توسط کسانی صورت گرفت که او اصلاً تصورش را هم نمی‌کرد:

> تا زمانی که من به خاطر دارم، حرکتهایی که صورت گرفته، حرکتهایی نبودند که سبب از هم پاشی گردیده باشد. غیر از این که یک حادثه پیش آمد وکودتایی از طرف کسانی شد که کسی انتظارش را نداشت، در غیاب من شد. اصولاً معلوم نیست که طرز دید وسیعی که ما در دو دههٔ اخیر داشتیم، این سبب جریانهای بدبختی شد.

دههٔ شصت میلادی البته با آشفتگیهای زیاد سیاسی همراه بود و اما آیا این آشفتگیها سقوط سلطنت را اجتناب‌ناپذیر ساخته و اقدام برای کودتا

را توجیه می‌کرد؟ امروز بسیاری با این نظر موافق نیستند، از جمله **سید قاسم رشتیا** مورخ و شخصیت اجتماعی علت اصلی کودتا را در رقابتها و بازیهای قدرت می‌بینند:

> سقوط سلطنت به نظر من از این نقطه نظر نبود که سلطنت به افلاس رسیده باشد. بلکه از این نقطه نظر بود که حریفها فکر کردند که باید اقدام کرد و باید دیگر جلو پیشرفت را گرفت. در دورهٔ آخر [حکومت] ***موسی شفیق*** بعضی حرکات به راه افتاده بود که اگر آنها پیشرفت می‌کرد و دوام می‌کرد شاید وضعیت افغانستان از آن حالت می‌برآمد. اینجا، هم دستان خارجی و هم دستان داخلی کار کرد، [اما] اینها متوجه بودند و نگذاشتند که همین ورق بگردد. پیش از این که ورق بگردد، آنها خود همان اساس را از بین بردند.

یک عقیدهٔ رایج دیگر این است که علت کودتا را باید در تلاش شوروی برای تحکیم نفوذ آن در افغانستان و منطقه جست‌وجو کرد. ***سید طیب جواد*** محقق در زمینهٔ مسایل تاریخی و اجتماعی افغانستان می‌گوید:

> این تعبیر کلاسیک است که تمام رقابتهای سیاسی در منطقهٔ ما را در چارچوب بازی بزرگ برای کشیدن راه به آبهای گرم توجیه می‌کنند؛ اما تحقیقاتی که در سالهای اخیر صورت گرفته، نشان می‌دهد که مسکو از طریق سازمان استخباراتی نظامی شوروی یا ادارهٔ اطلاعات کل ارتش که به مخفف لاتین آن یعنی جی. آر. یو (G.R.U) معروف است، نقش مؤثری را در کودتای ۱۹۷۳ ***داوود خان*** داشته است. G.R.U زمینهٔ این را فراهم ساخت تا یک تعداد قابل توجه افسرانی که در موفقیت کودتا نقش اساسی داشتند، در کنار ***داوود خان*** قرار بگیرند. اکثر این افسران جزء سازمانی به نام ***سازمان***

> ***انقلابی قوای مسلح*** بودند که در سال ۱۹۶۴ زیر نظر G.R.U در کابل در میان افسران جوان تشکیل شده بود. همین سازمان در موفقیت کودتای ***داوود خان*** نقش اساسی داشت.

مقامات شوروی سابق البته هر گونه دخالتی را در کودتا رد می‌کنند. ***ولادیمیر باسوف***[1] استاد انستیتوی روابط بین‌المللی وابسته به وزارت خارجه روسیه و یکی از کارشناسان سابق شعبهٔ روابط بین‌المللی حزب کمونیست شوروی و وزارت خارجهٔ آن کشور می‌گوید که سقوط سلطنت دستاورد ***محمدداوود*** بود:

> اتحاد شوروی به هیچ وجه نه در سرنگونی سلطنت تأثیر داشت و نه در سرنگونی ***داوود***. با آن‌که ما همیشه از نفوذ عظیمی در افغانستان برخوردار بودیم، در تمام عرصه‌های سیاسی ـ اقتصادی و بعداً ایدئولوژیک، اما با این‌همه جریان تحولات تاریخی در افغانستان طوری است که رویدادها بیشتر در حاشیهٔ پیش‌بینی‌ها به وقوع می‌پیوندد و تا جایی که من اطلاع دارم، در سرنگونی سلطنت، ***داوود*** نقش داشت و این دستاورد ***داوود*** است. بلی ما فقط نقش غیرمستقیم داشتیم، آن هم طوری که افسران شرکت‌کننده در سرنگونی سلطنت در اتحاد شوروی آموزش دیده بودند و همین افسران هستهٔ طرحی را تشکیل می‌دادند که به کمک آن ***داوود*** توانست شاه را سرنگون کند.

کودتاگران البته بیشتر افسرانی بودند که در شوروی آموزش دیده و در

---

۱. Vladimir Basov.

آنجا با عقاید کمونیستی آشنا شده بودند. اکثر این افسران به گروه نظامی جناح **پرچم حزب دموکراتیک خلق** و عده‌ای از آنان به جناح **خلق** تعلق داشتند. در میان آنها برخی افسران مستقل چپ و عده‌ای از طرفداران شخص **محمدداوود** نیز دیده می‌شدند. انگیزه‌های متفاوت، این افسران را به کودتای هفدهم جولای (ژوئیه) کشانیده بود. اما کودتا در هر صورت بیانگر سیاسی‌شدن ارتش در نتیجهٔ همکاری نظامی افغانستان ـ شوروی و نفوذ افکار چپ مارکسیستی در کشور بود. چگونه **محمدداوود** توانست این گروه افسران را به سوی خود جلب کند؟ **عبدالحمید محتاط** یکی از فعالان کودتا که در کابینهٔ **داوود** به مقام وزارت مخابرات یا ارتباطات رسید، تماسهایش را با **محمدداوود** به خاطر می‌آورد:

من بعد از سنبله ۱۹۷۲ (شهریور ۱۳۵۱) با **محمدداوود** ارتباط پیدا کردم که او هم از طریق شبکه‌های معینی که در اردو (ارتش) داشت بعضی از افراد و اشخاص را برای یک نظام جمهوری دعوت می‌کرد و **داوود** در جریان مذاکراتی که ما داشتیم، خصوصاً دو نقطه مورد حمله او قرار می‌گرفت؛ یکی موافقت‌نامهٔ آب هیرمند که توسط صدراعظم وقت آقای **موسی شفیق** با مقامات ایرانی ختم شده بود و مسألهٔ دوم، مسأله پشتونستان بود و در سیاست داخلی بیشتر حکومت را محکوم می‌کرد که نتوانست خشکسالی‌های سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ (۱۳۵۱ و ۱۳۵۲) را حل کند.

در کودتا بیشتر افسران جوانی از ردیفهای پایین ارتش سهم داشتند. یکی از این افسران جوان **سیدمحمد گلاب‌زوی** بود که بعداً در کودتای اپریل (آوریل) سال ۱۹۷۸ نقش فعالی بازی کرد:

یک تعداد از افسرهای قوای هوایی و مدافعهٔ هوایی که در اتحاد

شوروی تحصیل نموده بودند و همان ایدئولوژی که می‌گفتند که در اتحاد شوروی فقر و بدبختی نیست بر قوای مسلح تأثیر داشت و [غیر] از آن احزاب سیاسی هم در افغانستان بودند و مبارزهٔ پارلمانی هم موجود بود و در پارلمان هم یک تعداد رهبران **حزب دموکراتیک خلق** اعضای پارلمان بودند؛ و هم در پارلمان صحبت می‌کردند و خودم هم از یک منطقه‌ای هستم که می‌دیدم به چشم خود که امکانات چقدر زیاد در آنجا موجود هست، ولی با آن‌همه مردم به فقر و بدبختی کشانیده می‌شوند. همان بود که سردار *داوود* یک تعداد افسران را به کودتا جلب و جذب می‌کرد، که من هم از طرف ***پاچا گل وفادار*** به کودتای سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) جلب شدم.

شرکت افسران چپ در کودتا و شعارهای انقلابی‌گونهٔ رژیم جدید، این تصور را پدید آورد که جناح **پرچم حزب دموکراتیک خلق** در پشت صحنه سر نخ حوادث را در دست دارد. اما ***محمدعزیز نعیم*** برادرزادهٔ ***محمدداوود*** از زبان عمویش می‌گوید که پای هیچ‌گونه قراردادی با **حزب دموکراتیک خلق** در میان نبوده است:

تا جایی که من از شخص رئیس‌جمهور پرسیده بودم که این پرسش در سال ۱۹۷۶ موجود بود؛ طوری که در افواه است و می‌گویند، یک قرارداد سری و پنهانی بین به اصطلاح **حزب دموکراتیک خلق** و قیام ۲۶ سرطان (تیر ماه)ـ ۱۷ جولای (ژوئیه) ۱۹۷۳ ـ صورت گرفته. آیا همین واقعیت دارد یا نه؟ خدا را شاهد آورد و گفت که این قطعاً واقعیت ندارد. نه آشکار و نه پنهان با اینها ارتباطی [وجود] نداشت.

شاید قراردادی وجود نداشته، اما در نخستین کابینهٔ دولت جمهوری

محمدداوود از زمرهٔ سیزده وزیر، هفت تن آنان اعضاء یا هواخواهان جدّی ***حزب دموکراتیک خلق*** بودند. با این‌همه، ***سلطانعلی کشتمند*** یکی از رهبران ***حزب دموکراتیک خلق*** و نخست‌وزیر پیشین افغانستان نیز روابط حزبش را با ***محمدداوود*** در حدود نوعی تفاهم متقابل توصیف می‌کند:

> رابطهٔ حزب با ***محمدداوود خان*** بیشتر ـ یک رابطه‌ای که اگر بوده باشد ـ تا حدود معینی ذهنی و فکری بود و هیچ‌گونه قراردادی در میان وجود نداشت. و بعداً وقتی ***محمدداوود خان*** جمهوری را اعلام کرد و به حاکمیت رسید، باز هم روابط میان ***حزب دموکراتیک خلق*** و ***محمدداوود خان*** بیشتر یک رابطهٔ رسمی بود با یک تفاهم معین متقابل.

با وجود همکاریهای ***محمدداوود*** و ***حزب دموکراتیک خلق*** او نه با بسیاری از سیاستهای این حزب موافق بود و نه نسبت به همهٔ رهبران آن خوش‌بین. ***محمداسماعیل محشور***، یکی از فعالان سابق ***حزب دموکراتیک خلق*** که با ***محمدداوود*** تماس داشت بر این نظر است که رئیس‌جمهور ***داوود*** در میان رهبران حزب بیشتر به ***میراکبر خیبر***، رهبر گروه نظامی جناح ***پرچم*** علاقه داشت تا ***ببرک کارمل***، رهبر این جناح:

> من به قراری که روحیهٔ ***داوود خان*** را دیدم و چند بار شنیدم، ***داوود خان*** کم تمایل داشت که با ***کارمل*** تماس بگیرد. او می‌انگاشت که ***خیبر*** یک آدم ملی است و با مطالعه و تصرف (اشراف) در مورد پشتونستان است ـ وشما می‌فهمید که عشق ***داوود خان*** پشتونستان بود ـ او تماسهای خود را زیادتر با ***خیبر*** تنظیم می‌کرد تا با ***کارمل***. یکی دو باری که تحمیلاً ***کارمل*** هم او را دیده بود، ***داوود خان*** حرفش همین بود؛ شماکوشش کنید که رنگ سرخ مبارزه و حزبتان را به یک

رنگ معتدل‌تر تبدیل کنید. ملیت و ملیت‌گرایی اولی‌تر از کمونیسم و انترناسیونالیسم است.

روابط **محمدداوود** با گروه دیگری از کمونیستهای طرفدار شوروی یعنی جناح **خلق** به هیچ وجه دوستانه نبود. دکتر **محمدحسن شرق** مرد شماره دوم رژیم جمهوری که ظاهراً پلی بود میان **محمدداوود** و **حزب دموکراتیک خلق**، دربارهٔ پایان تلخ اولین ملاقات میان **محمدداوود** و **نورمحمد تره‌کی** رهبر جناح **خلق** می‌گوید:

> **تره‌کی** و چند نفر از دوستانش خصوصاً **میر اکبر خیبر** که همراه من هم‌صنف (هم‌کلاس) بود، در لیسهٔ عسکری[1] (نظامی) آمدند که اگر ممکن باشد زمینهٔ ملاقات همراه **محمدداوود** مطرح شود. من این کار را کردم و با **تره‌کی** یکجا رفتم. متأسفانه وقتی که من با **تره‌کی** رفتم، **تره‌کی** اولین سؤالی که از **داوود خان** پرسید این بود که نظر شما دربارهٔ خداوند(ج) و دین اسلام چیست؟ **داوود خان** که این سؤال برایش غیرمترقبه بود، گفت؛ من به خداوند ایمان دارم و من یک مسلمان هستم. از او پرسید که دربارهٔ کسانی که به خداوند(ج) عقیده ندارند شما چه عقیده دارید؟ [**داوود خان** گفت:] این یک مسألهٔ شخصی است و نباید در گفت‌وگوهای سیاسی مورد بحث قرار بگیرد. سوم **تره‌کی** از او پرسید که من از شما و حزب ما از شما بسیار متشکر است که شما دروازه‌های روسیه را به روی افغانستان باز کردید. این حرف به مرحوم **داوود خان** بسیار بر خورد و گفت که من هیچ وقت دروازهٔ هیچ کشوری را بدون ایجاب منافع ملی وطن خود باز نکرده‌ام

---

۱. «حربی شونزی» یا لیسهٔ حربی.

وتره کی؛ به یاد شما باشد که بعد از من و بعد از دیگران حتی هر وقتی که باشد دروازه‌های افغانستان به روی تمام کشورهایی که صادقانه به افغانستان کمک کنند، باز خواهد بود و اینجا **داوود خان** اعصابش بسیار خراب شد و بدون این که تکلیفی کند به چای یا این طور چیزها، از پیش‌شان رخصت شد و رفت.

با آن که ***حزب دموکراتیک خلق*** و بخشی از محافظه کاران از استقرار نظام جمهوری استقبال کردند، اما احزاب اسلامی، گروههای چپ غیروابسته به خط مسکو و برخی از طرفداران نظام شاهی آهسته به مخالفت با رژیم جدید برخاستند. به‌علاوه، اگر شوروی از نظام جدید پشتیبانی می‌کرد، ایران، پاکستان و ایالات متحدهٔ امریکا پیروزی کودتا را علت بر هم خوردن تعادل دشواری که در دوران جنگ سرد در این منطقهٔ حسّاس جهان به وجود آمده بود، تلقی کردند.



دو ماه بعد از پیروزی کودتا، دولت ضمن آن که پاکستان را به دخالت در امور افغانستان متهم می‌کرد؛ عده‌ای از شخصیتهای رژیم گذشته را دستگیر کرد[1]. در میان دستگیرشدگان نخست‌وزیر سابق ***محمدهاشم میوندوال*** و ژنرالهای ارشد سابق، ***خان‌محمد*** معروف به ***مرستیال*** و ***عبدالرزاق*** فرمانده نیروی هوایی در زمان شاه و یک عده از وکلای پارلمان و افسران بلندپایه قرار داشتند. این گروه طوری که دکتر ***محمدحسن شرق***

---

۱. در بیست و دوم سپتامبر ۱۹۷۳ رادیوی افغانستان از بازداشت عده‌ای از مقامات ملکی (کشوری) و نظامی پیشین خبر داد که ظاهراً قصد کودتا علیه دولت را داشتند. براساس اظهارات مقامات رسمی وقت، خان‌محمد معاون سابق ستاد فرماندهی ارتش و محمدهاشم میوندوال نخست‌وزیر سابق رهبری این کودتا را به عهده داشتند.

می‌گوید متهم به توطئه برای برانداختن دولت بودند:

مرحوم ***داوود خان*** همه را خواستند و گفتند که [گروه کودتا] تحت رهبری ***خان‌محمد خان*** و ***میوندوال*** امشب ساعت دو حرکت می‌کنند به کابل. خوب، اینجا تصمیم گرفته شد که تا تمام این نفرها را دستگیر کنند و تعداد چند نفری که بود دستگیر شدند. در وقت دستگیری، ***خان‌محمد خان مرستیال***، همین طور مردانه‌وار گفت برادر صد دفعه هم که مرا [رها]کنید من کودتا می‌کنم و من به شما نه عقیده دارم و نه با مفکورهٔ شما هستم و نمی‌خواهم که شما چندتا خُردضابط[1] در افغانستان حکمروایی کنید. به گفتار او یک سلسله خط‌هایی (نامه‌هایی) از خانهٔ ***مولانا سیف‌الرحمان***[2] پیدا شده بود که به راستی به [مقاماتی در] پاکستان نوشته [بود]که ما هرچه می‌کنیم کسی معتقد نیست که ***داوود خان*** کمونیست است، ولی از آنجا نوشته بودند که شما کوشش کنید و بگویید که اینها پرچمی هستند و بسیار امکان دارد که در دستگاه **پرچم** هم بعضی کس‌ها این گپ را دامن بزنند. خوب، اینها که دستگیر شدند، همین تیپ‌های (نوارهای) دستگیرشدگان را خدمت ***میوندوال*** روان کردند. تا آن‌وقت از ***میوندوال*** [چیزی] نپرسیده بودند و ***میوندوال*** گفت که این نوارها بسیار امکان دارد که ساختگی باشد. یکی از صاحب‌منصبان (افسران) که از طرف خود ***میوندوال*** جذب شده بود، به هدایت

---

۱. در القاب نظامی افغانستان، «خُردضابط» که در پشتو «بریدگی» گفته می‌شود، همان «گروهبان» است. در کودتاهای سال ۱۹۷۳ و سال ۱۹۷۸ که در آن گروهبانها و افسران پایین‌رتبهٔ ارتش نقش داشتند، اصطلاح «خُردضابط» معمولاً از سوی مخالفان برای تحقیر افسرانی به کار می‌رفت که در نتیجهٔ کودتا سریعاً به درجات بلند ارتقاء یافته بودند.

۲. مولانا سیف‌الرحمان یکی از فعالان نهضت «جوانان مسلمان» بود.

داوود خان این دو را روبه‌رو کردند. همین صاحب‌منصب را روان کردند پیش مرحوم ***میوندوال*** و او در مقابلش قدری عصبانی شد ـ و به شما معلوم است کسی که در کودتا دستگیر شود، سرنوشت خود را می‌فهمد ـ این جوان بسیار عصبی و برافروخته می‌شود مقابل ***میوندوال*** و ***میوندوال*** چون می‌فهمید که راه دیگری نیست، همین کاغذ را برمی‌دارد و خودش می‌نویسد که بلی ما کودتا می‌کردیم و دیگر اعصابم خراب است به من اجازه بدهید، فردا گپ بزنم.

فردای آن روز، دیگر ***محمدهاشم میوندوال*** زنده نبود. دولت اعلام کرد که نخست‌وزیر سابق در زندان خودکشی کرده است. اما عده‌ای این خبر را با بی‌باوری شنیدند و بعدها شایع شد که ***میوندوال*** در اثر ضربات لگد استنطاق‌کنندگان به قتل رسیده و دستگیری او و همکارانشان فقط اقدام پیش‌گیرانه‌ای بوده برای تصفیهٔ مخالفان سیاسی.



کودتای جولای (ژوئیه) طلسم سکوت را شکسته بود. در ماههای بعدی آن‌طوری‌که ***سلطان‌محمد بنیاد***، یکی از اعضای ***نهضت جوانان*** می‌گوید، نهضت اسلامی افغانستان تصمیم به کودتا گرفت، اما نقشهٔ آنها کشف شده و رهبران نهضت یا گرفتار و یا به پاکستان متواری شدند:

در زمان ***داوود خان تحریک اسلامی افغانستان*** در داخل کابل تصمیم به یک عمل کودتا گرفت (در سال ۱۳۵۳) و این کودتا قبل از این که عمل کند، افشاء شد. وقتی که افشاء شد، دولت تصمیم گرفت که کودتاچیان را دستگیر کند، از جمله استاد ***ربانی***، استاد ***سیّاف***، مولوی صاحب ***حبیب‌الرحمان*** شهید و عده‌ای از صاحب‌منصبان ارشد اردو. استاد ***ربانی*** همین شانس را یافت که باید از کابل خارج

شود و به پاکستان هجرت کند. ولی استاد **سیّاف** که در آن زمان خواست [با استفاده] از اسکالرشیپ (کمک هزینهٔ تحصیلی) به امریکا برای تحصیل برود، از میدان هوایی (فرودگاه) به زندان انداخته شد و مولوی صاحب **حبیب‌الرحمان** هم موقعیتی پیدا کرد که شبانه از منزل خود خارج شود و خود را به [ولایت] لغمان برساند.

رهبران و فعالان نهضت اسلامی پس از شکست کودتا در پاکستان مورد استقبال و حمایت آن کشور قرار گرفتند. حکومت **ذوالفقار علی بوتو** فرصتی طلایی را به دست آورده بود تا از افغانستان که اینک به میدان جنگ سرد مبدل می‌شد[1] و همچنین از دشمن دیرینهٔ پاکستان **محمدداوود** در کابل، انتقام گیرد. **فضل‌غنی مجدّدی** یکی از فعالان نهضت‌اسلامی که با مقامات پاکستان تماس داشت آن روزها را به خاطر می‌آورد:

---

۱. سلیگ هریسن (Slegis S. Harrison) افغانستان‌شناس امریکایی در اثری که مشترکاً با دیگوکوردویز (Diego Cordevez) تحت عنوان «خروج از افغانستان» نوشته به این نکته اشاره می‌کند که چگونه پس از کودتای ۱۹۷۳، افغانستان به صحنهٔ عملیات سرّی ابرقدرتها و متحدین منطقه‌ای‌شان مبدل شد. به گفتهٔ سلیگ هریسن پس از کودتای ۱۹۷۳ سازمان اطلاعاتی ایران (ساواک) تلاش کرد تا با نفوذ کی. جی. بی. در افغانستان مقابله کند. او می‌افزاید «... تهران با استفاده از اهرم کمک سعی کرد تا داوود را جهت برکنار ساختن کمونیستهای مظنون تحت فشار قرار دهد. در عین زمان ساواک نقش پل رابطی را برای انتقال اسلحه، وسایل ارتباط و سایر کمکهای شبه‌نظامی به گروههای مخالف داوود به عهده گرفت. بخشی از این کمکها مستقیماً به وسیلهٔ ایران به قبایل ناراضی که در مناطق همجوار در مرزهای غربی افغانستان فعالیت می‌کردند، انتقال داده شد و بخشی دیگر از طریق پاکستان به گروههای زیرزمینی بنیادگرای افغان. تلاش پاکستان برای اذیت محمدداوود با رشته حملاتی به پاسگاههای دولتی در درهٔ پنجشیر که طرح آن در اسلام‌آباد ریخته شده بود، به اوج خود رسید. ساواک، سیا و افراد سازمان اطلاعاتی پاکستان همچنان در کودتاهای نافرجام سپتامبر و دسامبر ۱۹۷۳ و جون (ژوئن) ۱۹۷۴ که به وسیلهٔ نیروهای بنیادگرا حمایت می‌شد، دست داشتند.» نگاه شود به:

Out of Afghanistan, The inside story of Soviet Withdrawal, Page 16 .

در پاکستان چون ***ذوالفقار علی بوتو*** علایق نزدیکی با رژیم ***داوود خان*** در وقت صدارتش نداشت، از این جوانان استقبال کرد که بتواند از آنها به عنوان یک نقطهٔ فشار علیه ***داوود خان*** استفاده کند. جوانان مسلمان هم چاره‌ای جز این نداشتند، چون در خاک پاکستان زندگی می‌کردند، دست به بعضی اعمال در داخل خاک افغانستان زدند که به نفع ***داوود خان*** و ضرر جوانان مسلمان تمام شد. از جملهٔ این واقعات می‌توان از واقعهٔ لغمان که در تحت قیادت مولوی ***حبیب‌الرحمان*** که هم از جوانان مسلمان و هم استاد پوهنتون در فاکولتهٔ شرعیات بود، نام برد و حرکت آقای **مسعود** در پنجشیر، که هر دو حرکت ناکام ماند و نتایج بس منفی را در قضیهٔ افغانستان گذاشت و سبب شد که **جمعیت *اسلامی*** یا جمعیت آقای ***ربانی*** و حزب آقای **حکمتیار** به وجود بیاید.

بخش دوازدهم

۱۹۷۵ـ۱۹۷۸

بریدن از چپ، لغزش به راست

کودتای ناکام سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۳ و شورش سال ۱۹۷۵ گروههای اسلامی در مناطق بدخشان، پنجشیر و لغمان دولت **محمدداوود** را در موقعیت متزلزلی قرار داد. رژیم جمهوری با یک جنگ واقعی اما اعلام‌ناشده روبه‌رو گردیده بود. مخالفان با متهم کردن **داوود** و حکومت به کمونیسم و وابستگی به شوروی بر فشار خود علیه رژیم می‌افزودند. واکنش **محمدداوود** نسبت به این جنگ روانی در مراسم برافراشتن پرچم جدید ملّی نشانه‌ای از دستپاچگی رژیم بود. **محمدداوود** می‌گوید:

> در ظرف این مدت بسا چیزها دیدیم، بسا چیزها شنیدیم و بسا چیزها آموختیم. گاهی در ایمان و دیانت ما به نظر شک و تردید نگریستند وگاهی ما را فاقد ایدئولوژی قلمداد نمودند. و اما آنچه خود ما در راه خدمت به وطن خود انجام داده‌ایم، خود و وجدان ما می‌دانیم، چه کرده‌ایم و بهتر است قضاوت آن را به زمانه و تاریخ

> آیندهٔ کشور بگذاریم. اما به آنانی که ما راگاهی به این صفت وگاهی به آن صفت یاد می‌کنند، باید خاطرنشان سازم که اتهاماتشان نسبت به ما نه تنها کاملاً غرض‌آلود و عاری از حقیقت است، بلکه توهین به صفت وطن‌پرستی و تحقیر به غرور ناسیونالیزم افغان است.

مبارزهٔ گروههای اسلامی البته بخشی از یک عملیات سرّی منطقه‌ای علیه رژیم *محمدداوود* بود. پس از کودتای هفدهم جولای ۱۹۷۳ حکومت ایران و دولت *ذوالفقار علی بوتو* در پاکستان عملیات مشترکی را علیه نفوذ فزایندهٔ کمونیستها و اتحاد شوروی در افغانستان آغاز کردند. این عملیات به گفتهٔ دانشمند امریکایی *بارنت روبین*[1] از پشتیبانی ایالات متحدهٔ امریکا برخوردار بود:

> ایالات متحدهٔ امریکا کودتای *محمدداوود* را دخالت مستقیم شوروی در افغانستان تلقی نکرد. اما در آغاز نگران بود که این رویداد می‌تواند افغانستان را از سیاست بی‌طرفی متوازن آن در زمان *ظاهر شاه* و دموکراسی دههٔ ۱۹۶۰ دور سازد. به این علت امریکا از اقدامات شاه ایران در پیوند با *ذوالفقار علی بوتو*، نخست‌وزیر پاکستان، جهت خارج ساختن افغانستان از وابستگی به اتحاد شوروی وکشاندن آن به سوی نوعی اتحاد منطقه‌ای با ایران و پاکستان حمایت کرد. این استراتژی عناصر مختلفی را دربرمی‌گرفت. یکی از عناصر این استراتژی وارد آوردن فشار بر *داوود* بود که به صورت اقدامات *بوتو*، مبنی بر کمک به گروههای کوچک اسلامی که از ترس سرکوب *داوود* به پاکستان فرار کرده و در شهر

---

۱. Barnett Rubin.

پشاور استقرار یافته بودند، تجلی پیدا کرد.

استراتژی وارد آوردن فشار بر **محمدداوود** مؤثر واقع شد. او که زمانی قهرمان داعیهٔ پشتونستان به شمار می‌آمد، آماده شد تا با پاکستان راه مذاکره و سازش را در پیش گیرد.

دکتر **رحیم شیرزوی** که در سال ۱۹۷۵ سفیر دولت افغانستان در پاکستان بود، اولین پیام حسن نیت **داوود** را به **ذوالفقار علی بوتو** نخست‌وزیر پاکستان رسانید:

> **داوود خان** گفت که باید به **بوتو** گفته شود که ما یک پاکستان و افغانستان قوی می‌خواهیم. برای این که احساس ما در این است که اصل سرحد هندوستان از پاکستان عبور کرده تا هندوکش است. وقتی که من این پیام را به **بوتو** بردم، **بوتو** باورش نمی‌آمد که **داوود خان** چطور یک پاکستان و افغانستان متحد و قوی می‌خواهد.

مناسبات افغانستان و پاکستان در مسیر نوی قرار می‌گرفت. پایان تشنج آغاز شده بود. در اواسط سال ۱۹۷۶ رهبران پاکستان و افغانستان به کشورهای یکدیگر مسافرت کرده و سعی کردند تا اختلافاتشان را از جمله در رابطه با مسألهٔ پشتونستان کنار بگذارند. دکتر **رحیم شیرزوی** می‌گوید:

> **بوتو** روز پنجم جون (ژوئن) ۱۹۷۶ [برای مذاکرات به کابل مسافرت کرد] و در این مذاکرات از سر تا آخر در موضوع پشتونستان گپ می‌زدند، لکن یک کلمه هم نمی‌گفتند که طرف مقابل را تحریک بکنند. به تعقیب آن [**بوتو**] **داوود خان** را دعوت می‌کند و **داوود خان** دو ماه بعد از آن به پاکستان [می‌رود]. یک دعوت فوق‌العاده‌ای بود که

هیچ زعیم دولت را تا این حد پذیرایی نکرده بود. در مذاکراتی که طی پانزده ساعت در چهار روز صورت گرفت، ***بوتو*** به ***داوود خان*** گفت که من تو را پدر می‌خوانم و قضیهٔ پشتونستان را به هر ترتیبی که تو بخواهی من می‌خواهم که همان طور باشد. لکن فکر باید بکنید شما که یک پسر را پیش ملتش خجالت ندهید.

سیاست تفاهم با پاکستان و حل اختلافات با آن کشور به‌ویژه در مسألهٔ پشتونستان از طریق گفت‌وگو، مورد حمایت رهبران پشتون در پاکستان نیز قرار گرفته بود. ***عبدالولی خان*** یکی از رهبران برجستهٔ پشتون ملاقاتش را با ژنرال ***ضیاءالحق*** رهبر نظامی پاکستان در سال ۱۹۷۷ به یاد می‌آورد:

من در زندان بودم و آقای ***ضیاءالحق*** مرا از زندان خواست و به بیمارستان راولپندی انتقال داد. در آنجا او با من در مورد مسألهٔ افغانستان مفصلاً صحبت کرد. من برای وی گفتم که حل مسألهٔ افغانستان بسیار آسان است. هر فیصله‌ای که در مورد افغانستان می‌کنید، همین وقت آن است، زیرا سردار ***محمدداوود خان*** شخصی است که در نبود او فردا افغانستان با خانه‌جنگی (جنگ داخلی) و تباهی بزرگی روبه‌رو خواهد شد. من به ***ضیاءالحق*** گفتم که بروید و مستقیماً با وی حرف بزنید؛ او گفت که من می‌ترسم که اگر بروم، سردار ***داوود*** دربارهٔ سرزمین پاکستان ادعایی را مطرح کند. من گفتم که سردار ***داوود*** هیچ نوع ادعایی بر خاک پاکستان ندارد. بعداً ژنرال ***ضیاءالحق*** به کابل رفت و من دوباره به زندان رفتم. و وقتی که ***ضیاءالحق*** از کابل برگشت، برایم گفت که سردار ***داوود*** در ضیافت رسمی اعلان کرد که بر خاک پاکستان هیچ‌گونه ادعایی ندارد. این فیصله‌ای بود که میان دو کشور صورت گرفت. ولی بعداً نیروهایی که

طرفدار بهبود روابط افغانستان و پاکستان نبودند و تنها به این دلیل با افغانستان روابط دوستانه ایجاد کرده بودند که فردا آن را بر ضد روسیه به سنگری مبدل کنند، در این تصمیم خرابکاری کردند.

نزدیکی با پاکستان و به‌ویژه تحکیم روابط با ایران، شوروی را نگران ساخت. به گفتهٔ ***ولادیمیر باسوف***، کارشناس مسایل افغانستان در کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق، مقامات شوروی با این سؤال روبه‌رو شدند که ***داوود*** به کدام سمت می‌رود:

زمانی که ***داوود*** در صدد جست‌وجوی راه دیگری برآمد و خواست از اتحاد شوروی فاصله بگیرد، در آن زمان این حرکت او ما را نگران ساخت. به خاطر دارم که ***الکساندر پوزانوف*** سفیر شوروی در افغانستان با عدهٔ دیگری از دیپلماتها ناراحت بودند. مخصوصاً زمانی که ***داوود*** به کشورهای عربی سفر کرد و قراردادهایی را با ایران در سال ۱۹۷۵ عقد نمود، این نگرانی را بیشتر ساخت. باید گفت که بعضی از دیپلماتهای ما به این اقدامات دیپلماتیک و درست ***داوود*** توجه زیادی نشان ندادند. آنها نخواستند تا فوراً ***داوود*** را متهم به نزدیکی با غرب و ایران و دوری از اتحاد شوروی بکنند. اما تا جایی که من می‌دانم عده‌ای دیگر از دیپلماتها تشویش داشتند که ***داوود*** به کدام سمت می‌رود. ولی من می‌دانم که او به راهی رفت که نه ما می‌خواستیم و نه امریکا. البته شواهد زیادی موجود است که سازمانهای امنیتی شوروی مخصوصاً کی. جی. بی. در بارهٔ اقدامات بعدی ***داوود*** نگران بودند.

در نگرانی شوروی طوری که پروفسور **فرد هالیدی**[1] استاد دانشگاه علوم سیاسی لندن عقیده دارد، سیاست توسعه‌طلبانهٔ شاه ایران بیشتر از هر عامل دیگر اثر داشت:

اتحاد شوروی اشتباه نکرده بود. این برداشت اتحاد شوروی درست بود که *داوود* می‌خواهد خود را از لحاظ وابستگی اقتصادی و نظامی از اتحاد شوروی کنار بکشد. اتحاد شوروی حق داشت که فکر کند شاه ایران از یک خط مشی توسعه‌طلبانه پیروی می‌کند و به تمدن بزرگ ایران اعتقاد دارد. تمدنی که می‌تواند در بخش بزرگ از آسیای غیرعربی نفوذ داشته باشد. شاه در ترکیه نفوذ داشت و می‌خواست در هندوستان هم نفوذ داشته باشد، در پاکستان نفوذ داشته باشد، در افغانستان نفوذ داشته باشد و البته همهٔ حکومتهای ایران چه حکومت شاه و چه حکومت جمهوری اسلامی ایران، افغانستان را به چشم یک خویشاوند فقیر می‌نگریستند. فکر می‌کردند این حق را دارند که به افغانستان بگویند که چه بکند یا چه نکند. و بنابراین نظر شاه نسبت به افغانستان بیشتر مبتنی بر این عقیده بود که حق دارد در خط مشی‌های این کشور نفوذ داشته باشد و این کاری بود که می‌کرد. مثلاً اگر خاطرات *اسدالله عَلَم* مشاور شاه را بخوانیم، می‌بینیم که تا چه حد بحثهای شاه و توجه او در دههٔ ۱۹۷۰ به افغانستان معطوف بود. ضمناً ایران در افغانستان منافع اقتصادی هم داشت. افغانستان آب و مواد خام دارد. صحبت از این بود که از کابل به مشهد یک خط آهن کشیده شود که می‌توانست برای اقتصاد ایران سودمند باشد. به این ترتیب همهٔ این عوامل به توجه ایران به

---

۱. Professor Fred Halliday.

داشتن مداخلهٔ بیشتر در افغانستان منجر شد.

در جریان سفر ***محمدداوود*** به ایران در سال ۱۹۷۵، شاه یک وام دو میلیارد دلاری را طی ده سال برای برنامه‌های توسعهٔ افغانستان وعده داد. با این کمک، ایران عملاً اتحاد شوروی را به مثابهٔ کمک‌کنندهٔ اول افغانستان تعویض می‌کرد و بهبود مناسبات با پاکستان نیز وابستگی افغانستان را به کالاهای شوروی و ترانزیت کالاهای تجارتی از سرزمین و بنادر آن کشور کاهش می‌داد. اینها همه به معنای آن بود که شوروی اهرمهای نفوذش را در افغانستان از دست داده و افغانستان می‌توانست به یک پایگاه ضد شوروی مبدل گردد. اما ***حسین داوودی*** سفیر ایران در کابل طی سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ می‌گوید که با وجود تلاش ایران برای مقابله با کمونیسم، هدف، وارد آوردن فشار بر ***داوود*** نبود:

> ...واقعاً به این صورت نبود. ایران برای منافع خودش هم که شده مجبور بود که با تمام قوا کمک بکند که در افغانستان یک حکومت کمونیستی مستقر نشود. ولی یک مطلب مهم این بود که در دولت سردار ***داوود خان*** البته یک عده از وزرایی بودند که اینها تمایلات چپی داشتند و تمام مذاکرات را منعکس می‌کردند به روسها. این‌که با ما هر مذاکره‌ای که می‌شد، روسها هم در جریان بودند و من شهادت می‌دهم که ***داوود*** وقتی که به تهران آمد، سر میز نهار خصوصی، آنجا اظهار کردند که ما از ایران تقاضای کمک نکردیم، ولی اگر اعلیحضرت پادشاه ایران که الآن تصمیم گرفتند به افغانستان کمک کنند، با کمال میل می‌پذیریم و البته می‌دانیم که این کمکها بدون شرط است. منظورم این که این فشار به آن صورتی نبود که وادار بکند دولت افغانستان را که مطالبی را بپذیرد. ولی

> هدف خود **داوود خان** این بود که کاری ایشان بکنند که حربه را از دست کمونیستها بگیرند.

پرزیدنت **داوود** در بازگشت از ایران در ماه جون (ژوئن) ۱۹۷۵ ضمن یک سخنرانی در شهر هرات، «ایدئولوژیهای وارداتی» را در کشور محکوم کرد. این اظهارات، اشارهٔ واضحی بود به گروههای طرفدار شوروی که در به قدرت رساندن **محمدداوود** نقش اساسی را بازی کرده بودند. **محمدداوود** در اواسط سال ۱۹۷۵ با برکناری **فیض‌محمد** وزیر داخله و انتخاب **قدیر نورستانی** یک چهرهٔ سرسخت مخالف گروههای **خلق** و **پرچم** به جای او، ظاهراً گام نهایی را برای تصفیهٔ عناصر چپ از کابینهٔ دولت برداشت. پیش از این، افسرانی مانند **پاچاگل وفادار** و **عبدالحمید محتاط** از مقاماتشان به عنوان وزرای سرحدات و مخابرات برکنار شده بودند و در جریان اولین تصفیهٔ ارتش از وجود عناصر چپ، حدود ۲۰۰ تن از افسران تحصیل‌کردهٔ شوروی مناصبشان را از دست دادند. در ماه اکتبر سال ۱۹۷۵، **محمدداوود** چهل افسر چپ دیگر را نیز از مقامهایشان برکنار ساخت. قطع روابط با گروههای چپ، از جمله گروه **پرچم** یک حرکت سرنوشت‌ساز بود، هم برای رژیم و هم برای نیروهای چپ. یکی از افسران بلندپایه‌ای که شامل این تصفیه شد، **عبدالحمید محتاط** بود. به نظر او تصفیهٔ عناصر چپ از دولت و ارتش جزء یک برنامهٔ پیش‌بینی‌شدهٔ قبلی برای بیرون راندن مخالفان از صحنهٔ سیاسی بود:

> **داوود خان** دنبال فرصت می‌گشت تا بتواند رقبای خود را از صحنهٔ سیاسی بردارد. این یکی از آرزوهای **داوود خان** بود. من از آن زمان به خاطر دارم که وقتی با **قدیر** [**نورستانی**] صحبت می‌کردم، **قدیر** گفت که ما در برابر خود هفت حرکت دیگر پیش‌بینی می‌کنیم و

حرکت آخری با چپی‌هاست. ما باید با چپی‌ها برخورد قاطع کنیم. من گفتم که یعنی چه؟ گفت: یعنی با [کمک] همین چپی‌ها رقبا را از بین می‌برداریم و بعد از آن چپی‌ها را از صحنه می‌کشیم و برای ما شرایط مساعد می‌شود.

اما *حسین داوودی* سفیر پیشین ایران در افغانستان بر این عقیده است که *محمدداوود* با تصفیهٔ عناصر چپ می‌خواست از اقدام نظامی علیه دولت جلوگیری کند:

اعلیحضرت [پادشاه ایران] برایشان [پرزیدنت *داوود*] پیغام فرستادند که در میتینگ‌های مخفی که در اروپا، در سوئد، در مونیخ، عوامل کمونیست با هم دربارهٔ افغانستان دارند تصمیمهایی حاد می‌گیرند. من این پیغام را برای ایشان دادم. سفیر امریکا به ایشان اطلاع داده بود که سفارت ایران هشدار می‌دهد که رئیس‌جمهور در شرف سقوط است. اماگوشها یک خرده باد داشت به قول ماها، یعنی نمی‌شنیدند، ولی بعداً فهمیدند که این حرف درست است و حتی در مطبوعات امریکایی [این موضوع] منعکس شد.

پس از نزدیکی افغانستان با ایران، پاکستان و سایر کشورهای اسلامی، تصفیهٔ عناصر چپ از زمرهٔ عواملی به شمار می‌رفت که روابط مسکو را با کابل بیشتر متشنج ساخت. دکتر *محمدحسن شرق* معاون نخست‌وزیر در نخستین کابینهٔ دولت *محمدداوود* در این زمینه می‌گوید:

بعد از بیست‌وشش سرطان (تیر)، بعد از این که فعالیتهای *حزب دموکراتیک خلق* با فعالیتهای سیاسی دیگر احزاب از بین برده شده بود، با وجودی که شورویها مناسبات خود را با افغانستان خواستند

که به صورت نمایشی و جلادار به پیش برند، ضمناً از این کار خوششان هم نمی‌آمد. و بعد از اینکه حکومت افغانستان تصمیم گرفت تا چپی‌ها را از دستگاه دولتی، آن هم به خاطر تبلیغات ضد منافع مردمی و یا ضد جمهوریت جدا کند، شورویها ناآرام شدند. دوم، بعد از این که حکومت جمهوری توانست کمکهای بیشتر کشورهای جهان، خصوصاً کشورهای اسلامی ثروتمند را کسب نماید، شوروی به عنوان کمک‌کنندهٔ درجه اول همیشگی به افغانستان از نظر کمیت و کیفیت، داشت تحت‌الشعاع کشورهای اسلامی قرار می‌گرفت. خوششان نمی‌آمد. دیگر این‌که پروژه‌های عمرانی بزرگ از جانب ملل متحد؛ مثل نهر گورگان، چشمهٔ شفا و چندین پروژه بزرگ دیگر در سمت شمال کشور [در دست اجرا بود] که بالطبع تعدادی از متخصصین غربی در آن کار می‌کردند. این را شورویها دوستانه تلقی نمی‌کردند.

محمدداوود پس از راندن عناصر چپ در تلاش برای جلوگیری از تشنج بیشتر در روابط کابل و مسکو و درک نقطه‌نظر شوروی در قبال ***حزب دموکراتیک خلق***، به طوری که ***عزیز نعیم*** می‌گوید، در سال ۱۹۷۶ برادرش ***محمدنعیم*** را برای ملاقات با ***لیونید ایلیچ برژنف*** رهبر شوروی، به مسکو فرستاد:

پدرم به **برژنف** گفتند که، یک عده عناصری در افغانستان فعالیت می‌کنند و می‌خواهند آشوب برپا کنند و کارشکنی کنند که دولت یک روز در مقابل اینها باید موضع بگیرد. اما اینها طوری وانمود می‌سازند که گویا پشتیبانی شما را دارند. اگر این چیز حقیقت داشته باشد، این متضاد با روابط نزدیکی است که بین ما و شما وجود دارد.

دیگر ما نمی‌فهمیم که این واقعیت دارد یا ندارد؟ **برژنف** دست خود را به میز زد و گفت که قطعاً این واقعیت ندارد. ما در عقب اینها نیستیم و شما هر چیزی که با اینها می‌خواهید بکنید.

آنچه ***لیونید برژنف*** به **محمدنعیم** گفته بود، حقیقت نداشت، اما این گفته‌ها در آن زمان، ***محمدداوود*** راکه به هیچ وجه فکر نمی‌کرد رهبران گروههای **پرچم** و ***خلق*** حتی از نظر مسکو شایستهٔ حکمروایی در افغانستان باشند، تشویق کرد تا این گروهها را نادیده گرفته و قدرتش را بیش از پیش تحکیم بخشد. در حالی که تلاشها برای ایجاد حزب حاکم موسوم به ***انقلاب ملی*** آغاز گردیده بود، لویه جرگه یا مجلس مؤسسان که بیشتر آنها نمایندگان طرفدار دولت بودند، متن قانون اساسی جدید را تصویب و ***محمدداوود*** را به مقام ریاست جمهوری که ظاهراً کاندید این مقام نبود، برگزید.

بخشی از جریان لویه جرگه که ریاست آن را ***عزیزالله واصفی*** به عهده داشت، از این قرار است:

واصفی رئیس مجلس: محترمه **نجیبه** وکیل محترم هرات: آرزومندیم شاغلی (آقای) ***محمدداوود*** به صفت رئیس دولت خود را کاندید نمایند.

رئیس مجلس : خواهرک گل من، من پیشتر به خدمت شما عرض بکنم...

نجیبه وکیل هرات: به حیث رئیس‌جمهور ما آرزو داریم که خود کاندید خود را بدهند.

حاضرین: تأئید است، تائید است...

رئیس مجلس: ما از حضور شاغلی ***محمدداوود*** اگر آرزویی بکنیم و اونها قبول بفرمایند باعث افتخار من خواهد بود که اگر در مقابل

سؤال نهایت ملی افغانستان که از روحیه مجلس خودشان می‌فهمند و همین آرزوی ملت را قبول بفرمایند و کاندیدی که از طرف مردم کاندید شده‌اند آن را قبول نمایند، باعث سرفرازی ما و اعضای محترمی که اینها را پیشنهاد کردند، خواهدبود.

محمدداوود خان: من امروز خواهش اکثریت وکلای لویه جرگه افغانستان را قبول می‌کنم به یک شرط که [کف زدن حضار و گفتار آنها که خواهش می‌کنیم، خواهش می‌کنیم...] به یک شرط، تا روزی که من در خود طاقت و توان این را می‌بینم، روحاً و جسماً حس می‌کنم که من این کار را کرده می‌توانم و تا روزی که من بدانم که ملت افغانستان حقیقتاً از خط مشی خود و از خط مشی دولت خود و از چیزی که تصویب کردند، از آن پیروی می‌کنند و آن را کمک و معاونت می‌کنند، تا به آن روز که چیزی که از قدرت و توان من باشد، کوتاهی نخواهم کرد.

(... صدای حمایت حضار)[1]

تصویب قانون اساسی جدید در این لویه جرگه، زنگ خطر را برای گروههای *خلق* و *پرچم حزب دموکراتیک خلق* به صدا درآورد. در زیر چتر سیستم یک‌حزبی رئیس‌جمهور *داوود*، جایی برای آنها وجود نداشت و به همین علت هم آنها دست به کار شدند و خود را برای نبرد نهایی برای سقوط رژیم آماده کردند.

---

۱. بخشی از جریان لویه جرگه در اینجا نقل شده است.

بخش سیزدهم

۱۹۷۷ـ۱۹۷۸

حزب دموکراتیک خلق در آستانهٔ قدرت

محمدداوود پس از تشکیل لویه جرگه و انتخابش به عنوان رئیس‌جمهور، در نیمهٔ اپریل (آوریل) سال ۱۹۷۷ به اتحاد شوروی مسافرت کرد. این دومین سفر او به شوروی بعد از استقرار نظام جمهوری در افغانستان بود. ظاهراً گفت‌وگو دربارهٔ فعالیتهای گروههای **پرچم** و **خلق** که از حمایت شوروی برخوردار بودند و او را به ستوه آورده بودند، هدف اصلی این دیدار را تشکیل می‌داد. و به همین دلیل هم رئیس‌جمهور **داوود** خواستار ملاقات خصوصی با **برژنف** گردیده بود. اما پیش از این ملاقات، هنگام مذاکرات رسمی میان سران دو کشور در مسکو برخورد شدیدی رخ داد. **صمد غوث** معاون وزیر خارجه و عضو هیأت افغانستان در کتابی که تحت عنوان ***سقوط افغانستان*** نوشته، افشا کرده است که در روز دوم مذاکرات **لیونید برژنف** رهبر شوروی پس از تأکیدهایی روی روابط دو جانبه و سیاستهای عام کشورش، به **داوود** نگاه کرده و مسائلی را مطرح کرد که

حتی برای مترجم شوروی ناراحت‌کننده بود و برای حاضران مجلس غیر منتظره:

> **برژنف** شکایت کرد که در افغانستان تعداد کارشناسان کشورهای ناتو بر بنیاد طرحهای دو جانبه و همچنین در سازمان ملل متحد و سایر پروژه‌های چندجانبهٔ امداد به گونهٔ قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. او ادامه داد: اتحاد شوروی با ناخرسندی به این تحولات می‌نگرد و از دولت افغانستان می‌خواهد تا خود را از این کارشناسان که جز جواسیس مصمم برای دفاع از منافع امپریالیسم نیستند، رهایی بخشد.

با این سخنان، به گفتهٔ ***صمد غوث*** ترسی بر اتاق حکمفرما شد. بعضی از روسها به گونهٔ نمایان خجالت‌زده بودند و افغانها ناخرسند به نظر می‌رسیدند. صورت ***داوود*** گرفته و تیره شده بود. در حالی که ***برژنف*** حرفهایش را قطع کرده و گویا منتظر شنیدن پاسخ رئیس‌جمهور افغانستان بود، ***داوود*** با صدای سرد و بدون هیجان پاسخ ***برژنف*** را داد:

> او به ***برژنف*** گفت: آنچه همین حالا توسط رهبر روسیه گفته شد، هیچ‌گاه از طرف افغانها پذیرفته نخواهد شد و من این سخنان را به عنوان دخالت صریح در امور داخلی افغانستان می‌دانم.
>
> ***داوود*** اضافه کرد، ما هیچ گاه به شما اجازه نخواهیم داد که برای ما در ادارهٔ کشور ما و این که چه کسانی رادر افغانستان استخدام کنیم، دستور دهید. این که ما کارشناسان خارجی را چگونه و در کجا استخدام می‌کنیم، حق منحصر به فرد دولت افغانستان باقی خواهد ماند. در صورتی که ضرورت باشد افغانستان فقیر باقی خواهد ماند، اما آزاد در عمل و تصامیم خویش.

پس از این اظهارات **داوود** ناگهان برخاست و به سوی در خروجی سالن مذاکرات گام برداشت. **برژنف** همراه با دیگر رهبران شوروی؛ **پادگورنی** و ***الکسی کاسیگین*** نیز از جا برخاسته و با قدمهای تند به سوی **داوود** شتافت. **محمدداوود** در آستان در خروجی، آن هم در اثر اصرار **وحید عبدالله** معاون وزیر خارجه حاضر شد تا با میزبانان وداع کند. در هنگام وداع، **برژنف** موافقتش را دربارهٔ ملاقات خصوصی ابراز کرد. اما **داوود** با صدای بلندی اظهار داشت که دیگر نیازی به آن ملاقات باقی نمانده‌است.[۱]



شکی نیست که پاسخهای تند و صریح **محمدداوود** به **برژنف** بیانگر غرور و شجاعت او به عنوان رهبر یک کشور کوچک در برابر رهبر یک امپراتوری بزرگ آن روز بود، اما این واکنش با در نظر داشت تردیدهای شوروی در مورد گرایش **داوود** به راست و خودخواهی رهبر شوروی به قیمت گرانی برای سرنوشت رژیم تمام شد. **محمدنعیم** برادر **محمدداوود** و شریک رازهای قدرتش پس از این سفر در سپتامبر ۱۹۷۷ به یکی از دوستانش گفت: قمار را باختیم.[۲]

در این حال رئیس‌جمهور **داوود** با سفر به کشورهای ثروتمند عربی مانند لیبی، کویت، عربستان سعودی و مصر و همچنین یوگسلاوی، هند و پاکستان در جست‌وجوی متحدین جدید سیاسی و منابع دیگر کمک بود.

---

۱. نگاه شود به:

A. Samad Ghous, The Fall of Afghanistan, an Insider Account, Pergmon-Brassey's Internationl Defence Publisher, Washington, 1988, pp. 178,179.

۲. همان‌جا، ص ۱۹۴، از سردار محمدنعیم نقل شده است که: "The gamble is lost."

این تلاشها سرانجام به گفتهٔ ***فریداحمد مزدک***، یکی از فعالان پیشین ***حزب دموکراتیک خلق*** و بعدها معاون ***حزب وطن***، مسکو را واداشت تا با استفاده از تمام امکانات در راه سقوط رژیم ***محمدداوود*** گام بر دارد:

> تلاشهای ***محمدداوود*** از نظر مسکو تلاشهایی بود برای درهم شکستن همان موازنهٔ سنتی‌ای که در افغانستان در رقابت میان امریکا و اروپای غربی و اتحاد شوروی به وجود آمده بود. و این شکستن به اصطلاح «موازنه» را ـ به زعم خود شورویها ـ مسکو نمی‌خواست که صورت بگیرد و وقتی [شوروی] از ناحیهٔ ***داوود*** احساس خطر کرد با به‌کار انداختن همه امکاناتی که در دست داشت جلو این گرایش و این حرکت را گرفت. در حقیقت تغییراتی که در سیاست ***حزب دموکراتیک خلق*** افغانستان در قبال ***محمدداوود*** در سالهای ۱۹۷۶ ـ ۱۹۷۵ نمایان شد، انعکاس همان دگرگونیهایی بود که در سیاستهای کرملین در قبال ***داوود*** به وجود آمده بود.

پس از سفر ***محمدداوود*** به اتحاد شوروی نشانه‌های تغییر سیاست شوروی در قبال افغانستان به چشم می‌خورد و به همان اندازه‌ای که روابط مسکو و کابل به سردی می‌گرایید، به همان اندازه گروههای طرفدار شوروی نیز از ***محمدداوود*** فاصله می‌گرفتند. در این میان در جناح **پرچم** ***حزب دموکراتیک خلق*** در برخورد با رژیم ***محمدداوود*** دو مشی مخالف وجود داشت؛ مشی همکاری و ائتلاف که ***میراکبر خیبر*** خواستار آن بود و مشی ***ببرک کارمل*** مبنی بر مبارزه علیه رژیم. اما سرانجام به طوری که ***خلیل زمر*** یکی از چهره‌های سرشناس پیشین جناح **پرچم** و عضو کمیته مرکزی آن می‌گوید، این گروه در دومین کنفرانس خود، راه مبارزه علیه رژیم ***داوود*** را در پیش گرفت:

در این کنفرانس از یکی از گرایشهای داخل جناح پرچم به رهبری *میر اکبر خیبر* که معتقد به تأیید و پشتیبانی رژیم *محمدداوود* و حتی ادغام جناح پرچم به *حزب غورزنگ ملی* [حزب انقلاب ملی] *داوود خان* بود، انتقاد به عمل آمد و بدین ترتیب کنفرانس به دوگانگی و دودستگی که در جناح پرچم یکی به رهبری *ببرک کارمل* و دیگری به رهبری *میر اکبر خیبر*، در مورد چگونگی برخورد با رژیم *داوود خان* وجود داشت، نقطهٔ پایان گذاشت. اما تصمیم اساسی این بود که در کنفرانس به اتفاق آراء تصویب شد که *حزب دموکراتیک خلق* افغانستان باید آلترناتیو دولت *محمدداوود* در آینده باشد. از متن قطعنامه معلوم بود که رژیم *محمدداوود خان* باید سرنگون گردد، هرچند که در متن اسناد کنفرانس کلمهٔ سرنگونی به کار نرفته است.

استراتژی سرنگونی رژیم *داوود* که حالا هر دو گروه *پرچم* و *خلق* آن را مطرح می‌کردند، ضرورت وحدت مجدد آنها را به میان آورد. *خلیل زمر* می‌گوید:

در کنفرانس سال ۱۹۷۶ به کمیتهٔ مرکزی جناح پرچم وظیفه داده شد تا با جناح *خلق* به خاطر ایجاد حزب واحد *دموکراتیک خلق* افغانستان به توافق برسد. پس از مذاکرات طولانی که با وساطت اتحاد شوروی صورت گرفت، وحدت هر دو جناح حزب در یک حزب واحد تأمین گردید و اندک زمانی پس از آن در اپریل (آوریل) ۱۹۷۸ مطابق ۷ ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷، دولت *محمدداوود خان* ساقط شد.

در حالی که تلاش اتحاد شوروی برای ایجاد بدیلی برای تعویض رژیم **محمدداوود** در صورت لغزش کامل آن به جبههٔ راست عامل مهم وحدت مجدد ***حزب دموکراتیک خلق*** را تشکیل می‌داد، مقامات شوروی سعی داشتند تا حضور آنها در صحنه حس نشود. شاید به همین دلیل بود که تقاضا برای وحدت اولاً توسط روزنامهٔ *طریق‌الشعب*، ارگان حزب کمونیست عراق در جون (ژوئن) ۱۹۷۶ مطرح شد. فرمولی که این روزنامه برای وحدت پیشنهاد می‌کرد، بر وحدت مساوی رهبری هر دو گروه و پذیرش ***نورمحمد تره‌کی*** رهبر جناح ***خلق*** به عنوان منشی اول حزب متکی بود.

صالح‌محمد زیرّی یکی از بنیان‌گذاران ***حزب دموکراتیک خلق*** و عضو دفتر سیاسی جناح ***خلق*** می‌گوید که تهدید راست و قبول یک فرمول سازش بین هر دو جناح زمینهٔ وحدت مجدد را فراهم کرد:

> ضرورت وحدت حزب در جریان ده سال از طرف هر دو جناح حزب همیشه محسوس بود و گهگاه در کمیتهٔ مرکزی ما مطرح می‌شد. هنگامی که بعد از تشکیل حکومت یک‌حزبی ***داوود خان***، پراکندگی در حزب انقلاب ملی، اختلاف داخل دولتی و ضعف حکومت به وجود آمد، علایم سقوط رژیم به مشاهده می‌رسید؛ زیرا اقدامات کودتاها[یی] که از خارج منشاء می‌گرفت، چند بار خنثی شده بود و امکان اقدام کودتای موفق به حمایت خارج از طرف مخالفین ما بعید به نظر نمی‌رسید. لهذا ما به خاطر جلوگیری از ایجاد چنین وضعی علیه خود، به اقداماتی متوسل می‌شدیم، که اقدام عمدهٔ ما وحدت دوبارهٔ دو جناح حزب بود. ما طرح قبلی پنجاه، پنجاه رهبری پرچمی را پذیرفتیم، با یک امتیاز که منشی عمومی باید از طرف جناح ***خلق*** باشد. با این گذشتها به توافق رسیدیم.

وحدت هر دو جناح در سال ۱۹۷۷ علی‌رغم تأکید رهبران هر دو گروه بر اهمیت و ضرورت تاریخی آن، فقط زادهٔ مصلحتهای سیاسی روز بود و بسیاری به آن اعتقادی نداشتند. اما مخالفت با آن، مخالفت با سیاستهای شوروی به حساب می‌آمد. یک نمونهٔ این مخالفت که مجازات آن ده سال زندان بدون تحقیق و تشکیل دادگاه بود، سرنوشت ***خلیل زمر*** است:

> شخص خودم با تأمین وحدت هر دو جناح حزب دموکراتیک افغانستان مخالف بودم، زیرا وحدت نه در میان صفوف هر دو جناح حزب زمینه داشت و نه عده‌ای از رهبران حزب صادقانه به آن معتقد بودند. اما علی‌رغم آن وحدت هر دو جناح حزب با عجله و زیر فشار اتحاد شوروی و تعدادی از احزاب کمونیست منطقه صورت گرفت. به همین دلیل من در تابستان سال ۱۹۷۷ قبل از امضای اسناد وحدت ***حزب دموکراتیک خلق*** افغانستان از عضویت کمیتهٔ مرکزی حزب استعفا کردم و پس از تصرف قدرت توسط حزب در سال ۱۹۷۸ زندانی شدم و تا سال ۱۹۸۷ مدت ده سال را در زندان به سر بردم.

وحدت **پرچم** و ***خلق*** محدود به سازمانهای غیرنظامی بود. هر دو جناح هنوز تشکیلات نظامی خود را مستقل نگه‌داشتند. سازمان نظامی جناح **پرچم** که ابتدا ***میر اکبر خیبر*** مسئول آن بود و بعداً ***نوراحمد نور***، بسیاری از افسرانی را در بر می‌گرفت که قبل از کودتای ۱۹۷۳ با این گروه رابطه داشتند و اکثر آنها در کودتای ***محمدداوود*** شرکت کرده بودند. اما سازمان نظامی جناح ***خلق*** که کمتر شناخته شده بود، به گفتهٔ ***محمدعزیز اکبری*** یکی از فعالان این سازمان و از مسئولین پیشین ادارهٔ اطلاعات معروف به

اگسا[1]، تحت نظر **حفیظ‌الله امین** رهبر شماره دو گروه **خلق** پدید آمد:

> بعد از کوتای **داوود خان** در سال ۱۹۷۳ **حزب دموکراتیک خلق** افغانستان، البته جناح **خلق**، تصمیم می‌گیرد که سازمانهایی را در بخش قوای مسلح ایجاد بکند و کمیتهٔ مرکزی مسئولیت بخش نظامی را به **حفیظ‌الله امین** که در آن وقت عضو کمیته مرکزی حزب **دموکراتیک خلق** افغانستان بود، می‌سپارد. البته شکلش فرق می‌کرد؛ سازمانها همه‌اش مخفی بود، حوزه‌های سه نفره و دو نفره و بعضاً در بعضی واحدهای قوای مسلح، ارتباطات انفرادی حفظ می‌شد.

کودتای ۱۹۷۳ توجه همه گروههای سیاسی افغانستان را به نقش ارتش در بازیهای سیاسی جلب کرد. گروه **خلق** که رقبای پرچمی آن با شرکت در کودتای **محمدداوود** از آن پیشی گرفته بودند، بعد از سال ۱۹۷۳ به گفتهٔ **محمدعزیز اکبری** به کار گسترده در ارتش آغاز کردند که هدف از آن آمادگی برای تسخیر قدرت بود:

> گزارشی که **امین** در سال ۱۹۷۴ ارائه کرد به کمیته مرکزی [شمار اعضای حزب را در ارتش] در حدود ۴۰۰ نفر گزارش داد و این رقم بعداً تا سالهای ۱۹۷۸ ـ ۱۹۷۷ به ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر رسید واما واقعیت این بود که ما مجموعاً یک سازمان ۳۵۰ تا ۴۰۰ نفر در قوای مسلح داشتیم که قدرت آتش داشتند، یعنی قطعات زرهدار (زرهی)، قوای هوایی یعنی جایی که سلاح بود و عمدتاً در واحدهایی که در کابل

---

۱. اگسا، مخفف «د افغانستان د گتو ساتکونی اداره» یا ادارهٔ حافظ منافع افغانستان، ادارهٔ استخبارات در زمان تره‌کی.

> مستقر بود، مثل قوای ۱۵ زرهدار، قوای ۴ زرهدار، قوای ۳۷کماندو، قوای هوایی به شمول بگرام و خواجه‌رواش. حتی در گزارشی که *امین* در کمیتهٔ مرکزی در شروع سال ۱۹۷۸ داد، ادعا کرد که او حاضر است، یا می‌تواند قدرت سیاسی را به نفع *حزب دموکراتیک خلق* افغانستان از رژیم *داوود* بگیرد.

در ارتش علاوه بر افسران وابسته به *پرچم* و *خلق*، گروههایی از افسران تحصیل‌کردهٔ شوروی، وجود داشتند که در کودتای *محمدداوود* مستقلاً شرکت کرده و بعد از آن آهسته آهسته به یکی از دو گروه *خلق* و *پرچم* پیوستند. رهبر یک گروه نظامی مستقل ژنرال *عبدالقادر* رئیس ستاد نیروی هوایی ارتش بود که بعداً به سازمان نظامی جناح *خلق* پیوسته و در کودتای اپریل (آوریل) ۱۹۷۸ نقش اساسی بازی کرد:

> در چارچوب قوای هوایی و مدافعهٔ هوایی، گروپهای (گروههای) مستقلی بودند که وابستگی با هیچ‌کدام از جناحهای حزب نداشتند. ولی سمپاتیزرهایی (هوادارانی) بودیم که ما آرمان خود را ابتدا در وجود کودتای *داوود خان* می‌دیدیم و بعد تحت تأثیر تبلیغات دو جناح *حزب دموکراتیک خلق* افغانستان [قرار گرفتیم]. باید به صراحت بگویم که ما از طرف جناح *حزب خلق* دعوت شده بودیم که به حزب بپیوندیم و این مسأله یک واقعیت بود که *حزب دموکراتیک خلق* افغانستان را [به عنوان] یک ارگان سیاسی قبول کرده بودیم، به خاطر این که در خط مشی هر دو جناح حزب تفاوتی موجود نبود.

سه نیروی اصلی مخالف *محمدداوود* در ارتش عبارت بودند از سازمانهای نظامی *خلق* و *پرچم* و گروه مستقل افسران چپ. افغانستان‌شناس

امریکایی **سلیگ هریسن** بر این عقیده است که موجودیت این گروهها و نقش آنها در کودتاهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۸ با رقابت و فعالیت دو سازمان اطلاعاتی شوروی یعنی جی. آر. یو. یا سازمان اطلاعات ارتش و کی. جی. بی. یا سازمان امنیت دولتی شوروی رابطهٔ مستقیم داشت:

> مهم‌ترین موضوعی که به کودتای ۱۹۷۸ در کابل انجامید و کمتر کسی هم از آن اطلاع داشت، رقابت بین کی. جی. بی. سازمان مرکزی جاسوسی شوروی و جی. آر. یو. سازمان اطلاعات ارتش شوروی در افغانستان بود. این موضوع بسیار مهمی بود؛ به‌خصوص وقتی که معلوم شد سازمان ارتش شوروی با ارتش افغانستان در ارتباط بوده است، در حالی‌که کی. جی. بی. بیشتر با غیرنظامیان حزبی در حکومت افغانستان ارتباط داشت و نه با ارتشیان. این وضع باعث به وجود آمدن رقابتی شد که در دو واقعهٔ مهم نقش اساسی ایفاء کرد: یکی خود کودتا و دیگر شرایطی که به مداخلهٔ ارتش شوروی و اشغال افغانستان انجامید. در آن زمان سازمان اطلاعات ارتش شوروی از یکی از جناحها در ارتش افغانستان حمایت می‌کرد، یعنی جناح مهم‌تر در ارتش که جناح خلقی به رهبری *حفیظ‌الله امین* بود و به طور محرمانه و بدون کنترل کی. جی. بی. در حال سازمان‌یافتن بود. در واقع در ارتش سه گروه از افسران کمونیست به وجود آمد. بزرگترین آن، گروه خلقی به رهبری *حفیظ‌الله امین* و بعد گروه پرچمی‌ها به رهبری *میر اکبر خیبر* که با جی. آر. یو. یا سازمان اطلاعات ارتش شوروی ارتباط داشت و جی. آر. یو. به طور جداگانه با گروه دیگر از افسران ارتش هم در ارتباط بود؛ که ژنرال *عبدالقادر* رئیس ستاد نیروی هوایی ارتش که در کودتا نقش اساسی ایفاء کرد، یکی از آنها بود.

سازمانهای نظامی **خلق** و **پرچم** در جلب افسران و تدارک کودتای اپریل (آوریل) ۱۹۷۸ به طوری که ژنرال ***نبی عظیمی*** ـ که هم در کودتای ۱۹۷۳ شرکت داشت و هم در کودتای ۱۹۷۸[1] ـ عقیده دارد؛ از فقدان یکپارچگی و نظم از یک‌سو و ضعف رهبری ارتش یا اردو از سوی دیگر برای جلب افسران به سوی خود و راه‌اندازی قیام سود بردند:

> در آن زمان واحدهای ارتش به کانونهای پرشور بحث و تبادل افکار دربارهٔ مسایل سیاسی و اجتماعی روز مبدل شده بود؛ و از جملهٔ جریانات سیاسی آن وقت ***حزب دموکراتیک خلق*** افغانستان مبارزهٔ بی‌امان خود را به‌خصوص بعد از سفر ***محمدداوود*** به ایران، به خاطر جلب و جذب افسران اردو آغاز کرده و ادامه می‌داد. در اثر این تلاشها، بالاخره اردو روحیهٔ یکپارچگی، همبستگی نظامی، انضباط ودسپلین خود رااز دست می‌دهد ودر عوض آهسته آهسته نشانه‌ها و تمایلات سرکشی، طغیان و شورش و نوعی از دموکراسی در اردو پدیدار می‌شود. برای ادارهٔ چنین اردویی متأسفانه ***داوود خان*** هیأت رهبری بسیار ضعیفی راکه در رأس آن مرحوم دگرژنرال ***غلام‌حیدر رسولی*** بود، موظف ساخته بود.

در حالی که ارتش به محل سربازگیری سیاسی گروهها مبدل شده بود، پرزیدنت ***داوود*** از این واقعیت بی‌خبر ماند و به گفتهٔ پروفسور ***فرد هالیدی*** از مدرسه علوم سیاسی دانشگاه لندن، قدرت مخالفانش را به‌درستی

---

۱. ژنرال محمدنبی عظیمی خاطرات خود را در اثری زیر عنوان «اردو و سیاست در سه دههٔ اخیر» که در سال ۱۹۹۷ در پاکستان نشر شده، منعکس کرده است.

ارزیابی نکرد:

شاید *داوود* دو اشتباه سرنوشت‌ساز انجام داد: یکی داخلی و یکی هم خارجی. اشتباه او در داخل این بود که او قدرت دشمنانش را در ارتش و به‌ویژه در جناح *خلق حزب دموکراتیک خلق* کمتر از آنچه بود تخمین زد و اصلاً به این نیندیشید که آنها بتوانند کودتایی را به راه اندازند و او و خانواده‌اش را به قتل رسانند. و اشتباه دیگر او این بود که اجازه داد روابط با اتحاد شوروی بیش از حد تیره گردد و در نتیجهٔ این امر، دشمنان داخلی او در *حزب دموکراتیک خلق* درک کردند که اگر آنها قدرت را به دست آورند، حمایت شوروی را ـ اگر نه امداد مستقیم آن را ـ خواهند داشت. در واقع اگر *داوود* روابط خوبی با شوروی می‌داشت، خلقی‌ها به هیچ وجه به کودتا علیه او دست نمی‌زدند. گرچه تیره‌شدن مناسبات با شوروی علت اصلی کودتای سال ۱۹۷۸ نبود، اما این کار به دیگران اجازه داد تا از این وضع به سود خود استفاده کنند. من فکر می‌کنم *داوود*، مانند بسیاری از رهبران در این گوشهٔ جهان از جمله *آیت‌الله خمینی*، شاه ایران، *حفیظ‌الله امین* و دیگران نقش عوامل بین‌الملل را در تحولات داخلی پُر بها داد و از آن تعبیر نادرستی کرد. او مانند دیگران درک نکرد که چه وقت و در چه حدی باید اتحادی را درهم شکست. *داوود* فکر می‌کرد که ایرانی‌ها و امریکا اساساً از او حمایت خواهند کرد. اما آنها این کار را نکردند و این اشتباه تاریخی او بود.

بخش چهاردهم

۱۹۷۸

پایان خونین جمهوری محمدداوود

در میان تنش فزایندهٔ سیاسی داخلی و تعمیق بحران در روابط با اتحاد شوروی، روز هفدهم اپریل (آوریل) سال ۱۹۷۸ ***میر اکبر خیبر*** نظریه‌پرداز و یکی از رهبران ***حزب دموکراتیک خلق*** به قتل رسید. ***عبدالکریم میثاق*** یکی از اعضای دفتر سیاسی ***حزب دموکراتیک خلق*** در آن زمان از واکنش اولیهٔ حزبش نسبت به آن واقعه می‌گوید:

> من خودم در آن وقت در واصل‌آباد کابل می‌نشستم. نیمهٔ شب پشت دروازهٔ ما زنگ زده شد. رفتم پشت دروازه. گفتم کیستی؟ گفت: من ***نجیب*** هستم. در آن زمان دکتر ***نجیب‌الله*** مسئول کمیتهٔ شهر کابل بود در حزب. او گفت که شما را ***تره‌کی*** صاحب خواسته است و گفته که بیایید! من گفتم که چرا، خیریت است در این نیمه‌شب؟ گفت که ***خیبر*** شهید شده، ترور شده در پهلوی مطبعه در کابل. خوب، خلاصه در آنجا جمع شدیم. در همین شب پلنوم دایر شد. در پلنوم

بعد از تأثر و این گپهایی صورت گرفت؛ فیصله به این آمد که ما جنازهٔ خیبر را دفن می‌کنیم با یک شوی حزبی (نمایش حزبی) نه به شکل تظاهرات، بلکه شکل تشییع جنازه. به این اساس یک کمیسیون مقرر کردند که در آن من بودم، ***نوراحمد نور*** بود، ***بارق شفیعی*** بود، ***صالح‌محمد زیرَی*** بود[1] و ما چهار نفر را وظیفه دادند که شما ترتیبات همین کفن و دفن و تشییع جنازه را بدهید.

در روز نوزدهم اپریل (آوریل) مراسم تشییع جنازه و تدفین ***میر اکبر خیبر*** به یک نمایش بزرگ قدرت مبدل شد. نزدیک به پانزده هزار تن از اعضا و طرفداران ***حزب دموکراتیک خلق*** جنازهٔ ***خیبر*** را تا به گورستان شهدای صالحین تشییع کردند. آنها هنگام عبور از برابر سفارت امریکا سکوت مراسم را با شعارهای ضد امریکایی درهم شکستند و در گردهمایی بزرگی بر گور ***خیبر*** رهبران این حزب به شمول ***تره‌کی*** و ***کارمل*** طی سخنرانیهای سیاسی دولت ***محمدداوود*** را به مبارزه طلبیدند و گفتند که به خاطر هر قطرهٔ خون ***خیبر*** انتقام خواهند گرفت. این سخنان از سویی اعلام جنگی بود علیه پرزیدنت ***داوود*** و از سوی دیگر آغاز فاجعه‌ای که پایانش ناپیدا بود. هنوز هم کسی درست نمی‌داند که قاتل ***میر اکبر خیبر*** چه کسانی یا گروههایی بودند، پلیس ***محمدداوود***؟ ***حفیظ‌الله امین***؟ گروه ***ببرک کارمل***؟ ***حزب اسلامی گلبدین حکمتیار*** و یا سازمان امنیت شوروی کی. جی. بی.؟ اما کسی که سعی کرد از این حادثه فوراً سود برد ***حفیظ‌الله امین*** مسئول سازمان نظامی جناح ***خلق*** بود. ***صالح‌محمد زیرَی*** یکی از

---

۱. عبدالکریم میثاق، نوراحمد نور، بارق شفیعی، صالح‌محمد زیرَی اعضای دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق پس از وحدت گروههای پرچم و خلق در سال ۱۹۷۷ بودند.

رهبران *خلق* در این زمینه می‌گوید:

> تصمیمی قبلاً وجود داشت و عبارت از این بود که هرگاه رهبری تحت ضربه بیاید و مخصوصاً دفتر سیاسی و به‌خصوص *تره‌کی* صاحب زندانی شود، معنایش این است که بعد از این ممکن است برای سی، چهل سال دیگر جنبش جوانان روشنفکر از بین برود. از این لحاظ این موضوع [روشن شده بود]که هرگاه این (*تره‌کی*) به زندان رفت ، نظامیان می‌توانند اقدام کنند و *امین* از این استفاده کرد.

در فردای پس از قتل *میراکبر خیبر*، *حفیظ‌الله امین* اعضای سازمان نظامی جناح *خلق* را به گفتهٔ *محمدعزیز اکبری* که با او در رابطهٔ مستقیم بود؛ به حالت آماده‌باش در آورد:

> *امین* به طور مشخص وظایفی را به تمام مسئولین نظامی سپرد که وضع فوق‌العاده است و احتمال دارد که رژیم *داوود* در صدد حمله به *حزب دموکراتیک خلق* افغانستان باشد و یا بخواهد که رهبران *حزب دموکراتیک خلق* افغانستان را توقیف بکند و *امین* وظایف مشخصی سپرد که در صورت زندانی شدن رهبران و یا در صورت زندانی شدن خودش سازمان نظامی باید قدرت سیاسی را بگیرد.

قدرت‌نمایی *حزب دموکراتیک خلق* ظاهراً *محمدداوود* را که از قتل *خیبر* تکان خورده بود، به‌شدت عصبانی ساخت. شام بیست‌وپنجم اپریل (آوریل) ۱۹۷۸، رادیوی افغانستان دستگیری برخی از رهبران *حزب دموکراتیک خلق* از جمله *نورمحمد تره‌کی* و *ببرک کارمل* را اعلام داشت. اما عده‌ای دیگر از این رهبران یا در خانه‌هایشان توقیف شده و یا پنهان

شدند. در این میان ***حفیظ‌الله امین*** رهبر سازمان نظامی جناح ***خلق*** بدواً در منزلش تحت نظارت قرار گرفت. او از نیمه‌شب ۲۵ اپریل تا ساعت ۱۱ صبح ۲۶ اپریل وقت کافی در اختیار داشت، تا دستور و نقشهٔ اقدام نظامی را توسط پسرش ***عبدالرحمان*** به ***سیدمحمد گلاب‌زوی*** عضو رابط با افسران مسئول کودتا برساند. ***سید محمد گلاب‌زوی*** می‌گوید:

> چهارشنبه ۶ ثور (اردیبهشت ماه) پسر ***حفیظ‌الله امین***، ***عبدالرحمان***، به خانهٔ ما آمد، ساعت شش صبح، گفت که شیرآقا (پدر خود را شیرآقا می‌گفت) در محاصره است و ***تره‌کی*** صاحب و دیگر رهبران را به زندان انداخته‌اند و به ***سید محمد*** بگو که به رفقا بگوید که صبح (فردا) انقلاب را شروع کنند. همان بود که در بخش قوای مسلح که من مسئولیت داشتم و در بعضی از قطعاتی (واحدهایی) هم که من مسئولیت نداشتم، من [این دستور] را تا ساعت یک شب به تمام قطعات رساندم، به قوای هوایی و مدافع هوایی و قطعات زمینی. بسیار باران هم بود و دستور حزب [این بود که] صبح هرکس که به قطعات خود برسد انقلاب را شروع کند.

رهبری کودتا را ***محمداسلم وطنجار*** از نیروهای زرهی و ***عبدالقادر*** از نیروهای هوایی به عهده داشتند. ژنرال (در آن وقت دگروال یا سرهنگ) ***عبدالقادر*** رئیس ستاد نیروهای هوایی شام بیست‌وششم اپریل شبکهٔ افسران خود را آمادهٔ عمل کرد:

> بعد از این که ضربه به رهبری حزب وارد آمد، در شش ثور (بیست‌وششم اپریل) ساعت تقریباً شش بعدازظهر به ما دستور آمد که نظامیان می‌توانند عمل کنند. چون موضوع پلان قبلاً به دفتر سیاسی طرح شده بود و داده شده بود؛ به این اساس، به ارگانهای

مربوطه خود که مطابق پلان قبلی آماده بود ساعت هشت فردای همان روز که هفت ثور باشد، دستور دادیم که مطابق پلانی که قبلاً آماده شده است، شما عمل کنید.

صبحگاه بیست‌وهفتم اپریل (آوریل) ۱۹۷۸ مطابق هفتم ثور (اردیبهشت) سال ۱۳۵۷ قیام نظامی علیه دولت ***محمدداوود*** آغاز شد.

در حالی که نیروهای زرهی تحت رهبری ***اسلم وطنجار*** به سوی مرکز شهر حرکت کرده بودند، رهبر دیگر کودتا دگروال (سرهنگ) ***عبدالقادر*** را در مقر فرماندهی‌اش بازداشت کردند:

پلان طوری بود که قوای چهار زرهدار (نیروی چهارم زرهی) حرکت می‌کند. در قسمت فاضل بیگ[1] قسمتی از این قوا به قوای هوایی می‌آید و بخشی دیگر این قوا به سرک عمومی برای وظایف دیگر خود؛ که برای این حادثه قوایی راکه از قوای چهار، ***اسلم وطنجار*** ترتیب کرده بود، تنها یک تانک خود ***اسلم وطنجار*** بیرون شد و برآمد و دیگران اگر برآمده بودند از قوای چهار زرهدار در آن وقت پشت سر او نبودند، به تنهایی خودش آمده بود. یک فَیْر (شلیک) به سر وزارت دفاع کرد و چون دید که پشت سرش کسی نیست، به طرف قوای چهار زرهدار رفت و ما به انتظار این بودیم که باید قوای چهار زرهدار به میدان هوایی برای ما، قسمتی از آن بیاید ولی آن قسمت نیامد. در این وقت من از طرف قوای هوایی دستگیر شدم و تحت مراقبت قرار گرفتم.

---

۱. محلی در غرب شهر کابل.

پس از حملهٔ تانکی به مقر فرماندهی نیروهای هوایی، *عبدالقادر* که در آنجا تحت نظارت بود، از ساختمان فرار کرد و با هلیکوپتر به فرودگاه بگرام رفت. او از آنجا حملات هوایی را علیه کاخ ریاست جمهوری آغاز کرد. این حملات نهایتاً پیروزی کودتاگران علیه دولت پرزیدنت **داوود** را تضمین کرد. *عبدالقادر* می‌گوید:

> در همین وقت که من تحت مراقبت گرفته شدم، بین ساعت یک تا یک‌وسی از قوای چهار زرهدار دو زرهپوش آمد و طبق پلانی که قبلاً بود که بالای قوماندانی قوای هوایی و مدافع هوایی فیر صورت بگیرد، این فیر به جای منزل (طبقه) اول به منزل پایینی صورت گرفت و تصادفاً من به همان منزل اسیر بودم. با همین فیر واسطه زرهی، هرج و مرج رخ داد و ما توانستیم در همین فرصت فرار کنیم و به طرف ایستگاه میدان هوایی که در آنجا یک زرهپوش دیگر ایستاده بود، به طرف آن برویم. من با همان زرهپوش به شهر کابل آمدم. در فاصلهٔ نیمهٔ راه من *اسلم وطنجار* را با تانک ملاقات کردم. خوب، مناسبات ما چون با هم دوستانه بود، با سروصدا گفتم که چرا قوای تو به وقت نرسید. بعد، من [برگشتم] به همان زرهپوش آمدم و تا رسیدن به میدان، هلیکوپتری که توسط یکی از همکاران ما آماده شده بود، با آن پرواز کردم به طرف میدان هوایی (فرودگاه) بگرام.

کودتاگران از ضعف فرماندهی ارتش به‌خوبی سود بردند. اشتباهات ***غلام‌حیدر رسولی*** وزیر دفاع به گفتهٔ جگرن (سرگرد) ***ضیاء مجید*** فرمانده پیشین گارد ***محمدداوود***، یک عامل مهم پیروزی کودتا بود:

> ***حیدر رسولی*** شبی که رهبران جناح **پرچم** و ***خلق*** دستگیر و زندانی

شدند، صبح آن در تمام قطعات (واحدهای) نظامی امر داد که شما سلاح‌کوت[1] کنید؛ محافل موزیک و ساز را به راه بیندازید، به خاطر این‌که خلقی‌ها و پرچمی‌ها زندانی شدند؛ در حالی که باید احضارات (آماده‌باش) نظامی می‌داشت. علاوه بر این، از قوای چهار زرهدار، برای او تلفن شد و برایش گفته شد که طوری که خبر داریم در شهر کابل شاید حوادثی به وجود بیاید. به ما اجازه بدهید که ما یک سه عراده تانک را به طرف شهر کابل حرکت بدهیم؛ در حالی که سی‌وچهار عراده تانک به سوی شهر کابل حرکت کرده بود و ***حیدر رسولی*** خبر نداشت. وقتی که از حربی پوهنتون[2] تانکها گذشت به طرف یکه‌توت[3] نزدیک کابل شد، ***حیدر رسولی*** عوض این که اقدامات جدّی کند یک نفر از مأمورین وزارت دفاع را روان کرد که اینها را بگویید که نیایند و او ***مولاداد*** بود، رئیس اداری وزارت دفاع. ***مولاداد*** که رفته بود تهدید شده بود و او فرار کرد و بعد از آن از قطعهٔ انضباط یک صاحب‌منصب را روان کرد، ***جهانگیر*** قوماندان قطعهٔ انضباط را. او در آنجا کشته شد و تمام قطعات تانک آمد و دور ارگ را اشغال کرد. وقتی ***حیدر رسولی*** متوجه شد که اولین مرمی (گلوله) توپ به دفتر او فیر شد و با لباس افرادی (سربازی) با یک موتر جیپ از آنجا فرار کرد و می‌خواست برود به طرف فرقه (لشکر) هشت که در راه موتر او با یک موتر تاکسی اکسیدنت (تصادف) کرد و سرش پرخون شد و وقتی که در فرقهٔ هشت رسید، در حالی که یک قطعه زرهپوش حاضر بود که حرکت کند و از نظام‌قراول (پاسگاه

---

۱. سلاح‌کوت: انبار کردن سلاح.

۲. دانشگاه نظامی در ساحه‌ای موسوم به پل‌چرخی در شرق شهر کابل موقعیت داشت.

۳. محلی در شرق کابل.

تشریفات) برآمده بودند، وقتی که وزیر دفاع را سر خونْ‌پُر دیدند، قطعات پس برگشتند. و حیدر رسولی رفت به تپهٔ تاج‌بیگ[1] و از تپهٔ تاج‌بیگ با رئیس ارکان (رئیس ستاد ارتش) گریختند و در خانهٔ باغبان‌باشی تپهٔ تاج‌بیگ در چهل‌ستون[2] پنهان شدند؛ تا صبح که کودتا موفق شد و اینها را دستگیر کردند.

نظامیان کودتا را به پیروزی رساندند. اما آنهایی که بعداً قدرت را به دست گرفتند، کجا بودند؟ صبحگاه بیست‌وششم اپریل (آوریل) یک روز بعد از گرفتاری ***ترەکی*** و ***کارمل***، سایر رهبران و فعالان ***حزب دموکراتیک خلق*** که مخفی شده بودند، در وضع آشفته‌ای قرار داشتند. این گروه در شهر نو کابل گرد هم آمدند تا نحوهٔ برخوردشان را با وضع جدید تعیین کنند. ***عبدالکریم میثاق*** نیز در میان این گروه بود:

> در شهر نو[3] جمع شدیم. من و ***لایق*** و ***بارق شفیعی*** و ***قدوس غوربندی***[4] و ***نور***، در خانهٔ یک عضو حزب که ***حبیب‌الله کارگر*** بود و بکس‌سازی (کیف‌سازی) می‌کرد، در آن وقت. خوب، منتظر این بودیم که اطلاعات چه می‌آید. خوب، بالاخره به این نتیجه رسیدیم که با حزب تماس بگیریم تا اطلاعات از درون بیاید. با حزب تماس گرفتیم، ***سرور منگل*** و ***داوود رزمیار***[5]، اینها را پیدا کردیم. اینها اطلاعات می‌آوردند که چه گپ است، در درون شهر تشنج است،

---

۱. روستایی در جنوب غرب شرق شهر کابل.
۲. تپه‌ای با قصری تاریخی در منتهی‌الیه جنوب شهر کابل.
۳. شهر نو، از مناطق عصری (مدرن) و ثروتمندنشین که در شمال غرب شهر موقعیت دارد.
۴. عبدالقدوس غوربندی عضو کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق بعد از وحدت سال ۱۹۷۷.
۵. سرور منگل و داوود رزمیار از فعالان جناح پرچم.

وضع چنین است و گیر و گرفت (بازداشت و توقیف کردن) شروع است و در خانه‌های ما که نفرها را روان کردیم، کُل خانه‌های ما محاصره [بود]، درون خانه تماماً تلاشی (جست‌وجو) شده و کتابها همه برده شده و خلاصه که پلان همین [بود] که همه اعضای حزب باید گرفته شوند. در اینجا به این فکر افتادیم که حالی ما چه کنیم؟ خوب، اینجا دو نظر به وجود آمد. یک تعداد گفتند که خود را تسلیم می‌کنیم به پلیس. در خانهٔ خود می‌رویم؛ طبعاً که پلیس آنجا هست ما را می‌برد. و یک تعداد گفتند که نه، ما این کار را نمی‌کنیم. در آن جمله من و ***نوراحمد نور*** گفتیم که ما خود را تسلیم نمی‌کنیم برای این‌که گپ معلوم است وقتی که برویم، می‌گیرند و بندی می‌کنند و تماماً حزب برباد می‌شود. و ***بارق شفیعی، لایق*** و ***قدوس غوربندی*** گفتند که نی، ما می‌رویم و استدلال آنها این بود که ما اگر بیشتر پنهان شویم معنایش این است که بیشتر خلاف قانون عمل کردیم و باز اگر ما گیر بیفتیم جرم ما زیادتر می‌شود.

شامگاه بیست‌وششم اپریل (آوریل) و اوایل روز بیست‌وهفتم اپریل (آوریل) در حالی که افسران قیام نظامی را آغاز کرده بودند، اعضای دفتر سیاسی ***حزب دموکراتیک خلق*** که دستور کودتا به نام آنها صادر شده بود، از آنچه در بیرون می‌گذشت، اطلاعی نداشتند. ***عبدالکریم میثاق*** می‌گوید:

ما و ***نور*** بالاخره آمدیم به خانهٔ ***رزمیار*** در شش‌درک[1] و ***رزمیار*** را گفتیم که چه گپ است، کی بندی شد؟ گفت که تنها کشتمند و

۱. محلی در مرکز شهر کابل.

نجیب[1] بندی نشدند و در خانهٔ یک عضو حزب هستند، در کوته‌سنگی. باز ما به او گفتیم که برو آنها را اینجا بیاور. آنها را آوردند و ما در مشوره بودیم که چه کنیم. در اثر مشوره به اعضای حزب دستور همین طور داده شده از طرف ما ـ چون هنوز کمیتهٔ مرکزی نیست و جلسه صورت نمی‌گیرد ـ هرکس که در هر جای هستند کوشش کنند که خود را به پلیس ندهند. همین روز، هفت ثور است که صدای یک انفجار به گوش آمد. و ما به *رزمیار* گفتیم که تو برو برادر [ببین] که چه گپ است. او رفت و دوباره آمد، گفت؛ والله یک تانک آمده در پیش روی وزارت دفاع، سر وزارت دفاع فیر کرده. خوب، حالی ما در بین هم در شور و در صحبت هستیم که کی هست؟ خوب، دیگر صدا آمد!

و بعد از آن صدای تانکها می‌آید که از طرف پل‌چرخی[2] می‌آمد به طرف شهر. *رزمیار* را گفتیم که تو برو اطلاعات را بیاور. رفت و گفت تانکها است که از طرف پل‌چرخی می‌آیند به طرف شهر و به طرف رادیو می‌روند. این را که گفت، من گفتم که والله این حزب خود ماست. خلاصه همین بود که تقریباً ساعت هفت شد و رادیو را می‌شنوم که نغمهٔ اَتَن (رقص ملی) شد، بعد از نغمهٔ اتن صدای [حفیظ‌الله] *امین* شنیده شد که گفت خاندان سلطنتی سقوط کرد و قدرت به دست شورای نظامی افتاد و حالا قادر (کلنل *عبدالقادر*) و *اسلم وطنجار* گپ می‌زنند.

***

---

۱. سلطان‌علی کشتمند یکی از بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق، عضو دفتر سیاسی بعد از وحدت ۱۹۷۷ بود و نجیب‌الله در آن وقت عضو کمیتهٔ مرکزی حزب بود.

۲. پل‌چرخی منطقه‌ای در غرب کابل است. زندانی نیز در این منطقه ساخته شد که به زندان پل‌چرخی معروف است.

هفتم ثور (اردیبهشت) ساعت پنج عصر بود که کودتاگران رادیو افغانستان را گرفتند.

برنامه‌های عادی رادیو قطع شد و پخش آهنگهای ملی ادامه یافت. ساعت هفت شب ***حفیظ‌الله امین*** اعلان کرد که اینک ***محمداسلم وطنجار*** اعلامیهٔ نظامی شورای انقلابی را به اطلاع مردم می‌رساند. ابتدا صدای ***حفیظ‌الله امین*** به گوش رسید[۱] و سپس ***اسلم وطنجار*** گفت:

> برای اولین بار در تاریخ افغانستان به آخرین بقایای سلطنت، ظلم و استبداد و قدرت خانوادهٔ نادری پایان داده شد و تمام قدرت دولتی به مردم انتقال یافت. قدرت دولتی اکنون در دست شورای نظامی ـ انقلابی است.

اما مقاومت گارد ***داوود*** هنوز ادامه داشت و ***داوود*** به گوش خود خبر کشته‌شدن خود را می‌شنید.



صبح زود بیست‌وهشتم اپریل مطابق هشت ثور یا اردیبهشت رئیس‌جمهور ***داوود***، همکاران و خانواده‌اش در کاخ ریاست جمهوری‌اند؛ غافل از این که رهبران ***حزب دموکراتیک خلق*** دربارهٔ مرگ یا زندگی او گفت‌وگو دارند. ***عبدالکریم میثاق*** می‌گوید:

---

۱. گرانو اوریدنکو توجه وکری! د نظامی انقلابی شورا اعلامیه، جگرن اسلم وطنجار د زرهدارو د قوا جگرن (سرگُرد) اوروی:

وطنجار به پشتو گفت: «د لمری زل لپاره په تاریخ کی د سلطنت ظلم، استبداد، وروستنی بقایا او د نادر خان دکورنی قدرت پای ته ورسید او تول دولتی قدرت ولس لاس ته ورسید. او اوس دولتی قدرت نظامی انقلابی شورا په لاس کی ساتی...»

متن فارسی اعلامیهٔ کودتا به وسیلهٔ سرهنگ عبدالقادر خوانده شد.

سؤال این بود که **داوود خان** از بین برده شود یا **داوود خان** زنده باشد؟ یک بخش از کمیته مرکزی می‌گفت که **داوود خان** زنده باشد و کشتن او یک مسئولیت تاریخی دارد. [بهتر است] او آورده شود در رادیو و بگوید که اقداماتی که صورت گرفته درست است، من **حزب دموکراتیک خلق** را تأیید می‌کنم و بخش دیگری می‌گفت که این خودش یک اشتباه تاریخی خواهد باشد، به مجردی که صدای **داوود خان** را زنده مردم بشنوند، شاید قیامها به نفعش صورت بگیرد و این قیام ناکام شود. در این دو طرح دو نفر عمده زیاد بحث می‌کردند یکی **دستگیر پنجشیری** بود و یکی هم **کارمل** بود.

هنوز به درستی معلوم نیست که روز بیست‌وهشتم اپریل (آوریل) و هفتم ثور یا اردیبهشت در کاخ دقیقاً چه گذشت. ولی آنچه واضح است این است که پس از پایان مقاومت گارد رئیس‌جمهور، **امام‌الدین** افسر کماندو وارد کاخ شده و به اتاقی رفت که در آن **محمدداوود** و خانواده‌اش قرار داشتند. **محمدعزیز نعیم** برادرزاده رئیس‌جمهور فقید **محمدداوود** می‌گوید:

مادرم واقعات را به چشم دیدند و خلاصه‌ای از آن گزارشات این است که در لحظات آخر یک افسر داخل می‌شود و به **محمدداوود خان** مرحوم می‌گوید که باید شما تسلیم شوید. **محمدداوود خان** جواب می‌دهد که شما این امر را از طرف کی دارید؟ و او جواب می‌دهد که از طرف **قادر** دارم. **محمدداوود خان** جواب می‌دهد که من غیر از خدا به کسی دیگری تسلیم نمی‌شوم و تا آخرین گلوله من حاضر هستم برای مبارزه.

لحظاتی بعد صدای شلیک متقابل از کاخ ریاست جمهوری برخاست.

عبدالکریم میثاق می‌گوید:

یک صاحب‌منصب آمد که از دستش خون می‌آمد؛ دستش خون‌چکان بود و در مقابل اعضای کمیته مرکزی سلامی زد[۱] وگفت که من نامم ***امام‌الدین*** است و عضو حزب هستم. من در درون ارگ بودم، رفتم به [کاخ] گلخانه و ***داوود خان*** راگفتم که چون قدرت به ***حزب دموکراتیک خلق*** انتقال کرده خودت وظیفه داری که تسلیم شوی. یک دخترش همراهش بود و ***عبدالاله***[۲] هم همراهش بود. ***داوود خان*** سر من فیر کرد. وقتی فیر کرد، دستم را زخمی ساخت. در این وقت دخترش خواست مانع شود که فیر نکو (شلیک نکن!) که او هم فیر می‌کند، اگر تو فیر کردی او هم فیر می‌کند، گفت که در این وقت سر دخترش هم فیر کرد و سر من هم فیر کرد و در این وقت من هم کلاشینکوف راکشیدم و زدم و کُلشان را از بین بردم.

و چنین بود داستان کشتاری دیگر در تاریخ انتقامجوییهای سیاسی افغانستان. ***محمدعزیز نعیم*** می‌گوید:

و همین بود که جریان گلوله‌باری از هر دو طرف شد و در نتیجه مرحوم ***محمدداوود خان*** و برادرشان مرحوم ***محمدنعیم خان*** و هفده نفر دیگر از اعضای خانواده‌شان به‌شمول پسرانشان و دو دخترشان جام شهادت را نوشیدند. چند هفته بعد از این واقعه، مأمور وزارت خارجه بریتانیا که در شعبهٔ افغانستان وظیفه داشت به نام ***رمزی***، برای اظهار تسلیت پیش من آمد، نسبت به این واقعه‌ای که به خانوادهٔ من رخ داد و در ضمن گفت که یک راپور (گزارش) از

---

۱. ادای سلام نظامی

۲. عبدالاله معاون صدراعظم و وزیر امور خارجه.

سفیرشان آقای *کُرک* رسیده و در این راپور از ملاقات تعارفی که با *ببرک کارمل* به عمل آمده بود، یاد شده و به قرار گفتهٔ *رمزی* در راپور نوشته شده بود؛ ببرک گفته که ما در مقابل یک عمل انجام یافته قرار گرفته بودیم.

و اما از همان آغاز سؤال این بود که چه کسی کودتا کرد، روسها؟ یا افغانها؟ صرف نظر از این که روسها در کودتا مستقیماً شرکت داشتند یا نه؛ آنچه واضح است این است که آنها از نقشهٔ کودتا آگاه بودند. ***محمدعزیز اکبری*** از فعالین سازمان نظامی جناح *خلق* در این زمینه می‌گوید:

سیدمحمد گلاب‌زوی که یکی از فیگورهای (چهره‌های) به‌اصطلاح مهم در انقلاب ثور بود و کسی بود که به اصطلاح دستور انقلاب ثور را از *امین* گرفت و به تمام سازمانهای نظامی ابلاغ کرد، صبح هفت ثور با شورویها تماس گرفت، یعنی به اصطلاح دستوری [را] که از *حفیظ‌الله امین* یا مسئول کمیته مرکزی دریافت کرده بود، به شورویها ابلاغ کرد.

اما ژنرال *قادر* رهبر کودتا می‌گوید که شورویها در قیام اپریل (آوریل) هیچ‌گونه دخالتی نداشتند:

من به صراحت اعلام می‌کنم و به شما به صراحت می‌گویم که در این هیچ نوع نقشی شورویها عملاً نداشتند. البته، ما انکار نمی‌کنیم که ما در زمان تحصیل در شوروی چیزهایی را آموخته بودیم و دیده بودیم؛ ولی ما از خود اراده‌ای داشتیم، به خاطر وطن، به خاطر آرمانی که در سر داشتیم، به خاطر سعادت تلاش ما بود و با هم یکجا شده بودیم. این مسأله با شورویها هیچ نوع ربطی نمی‌تواند داشته

باشد.

کودتای اپریل (آوریل) ۱۹۷۸ یا ثور ۱۳۵۷ نقطهٔ آغاز تحولی بود که در آن به دوران به حکومت محمدزایی‌ها پایان داده شد و یک گروه جدید وارد قدرت گردید. اما در همین حال این کودتا نقطه آغاز جنگی بود که بعدها با دخالت اتحاد شوروی گسترش و ادامه یافت.

بخش پانزدهم

۱۹۷۸-۱۹۷۹

حزب دموکراتیک خلق در قدرت



هشتم ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷: کودتای ثور به پیروزی رسیده است. قتل پرزیدنت *داوود*، به نظام جمهوری نقطهٔ پایان گذاشت. در فردای کودتا، شورای نظامی انقلابی رهبری کشور را به دست گرفت. دگروال[۱] *عبدالقادر* و جگرن[۲] *محمداسلم وطنجار*، در رأس این شورا بودند، اما *حفیظ‌الله امین*، مرد شماره دوم و مسئول بخش نظامی گروه *خلق* فرماندهی اصلی را در اختیار داشت.

از نخستین ساعات پیروزی، مبارزهٔ قدرت میان افسران شورای نظامی و رهبران *حزب دموکراتیک خلق* از یک سو، و دو جناح رقیب *خلق* و *پرچم*

---

۱. سرهنگ اول، عبدالقادر در زمان کودتا سرهنگ نیروهای هوایی بود، بعداً به مقام ژنرالی ارتقا یافت.

۲. جگرن، سرگُرد، محمد اسلم وطنجار بعد از کودتای اردیبهشت ۱۹۷۸ به مقامهای وزیر مخابرات، وزیر داخله و وزیر دفاع رسید و «قهرمان انقلاب» نامیده می‌شد.

از سوی دیگر آغاز شده بود. در حالی که به نظر می‌رسید شورای نظامی آماده نیست تا قدرت را به حزب بسپارد، اکثر رهبران **حزب دموکراتیک خلق** می‌خواستند تا خود زمام امور را به عهده گرفته و افسران را به پادگانهایشان برگردانند. پس از سه روز مباحثات داغ، طوری که ژنرال **عبدالقادر** رهبر کودتا می‌گوید، سرانجام افسران عضو شورای نظامی انقلابی موافقت کردند تا قدرت را به شورای انقلابی انتقال دهند:

> بعد از پیروزی، قدرت به شورای نظامی انقلابی تعلق گرفت. به خاطر این که این عمل را نظامیها رهبری کرده بودند. بر این اساس، شورای نظامی انقلابی تا تاریخ ۱۲ ثور (اردیبهشت) امورات اداری را در تمام ساحات به دست داشت. به تاریخ ۱۲ ثور از طرف دفتر سیاسی من و ***اسلم وطنجار*** خواسته شدیم و از ما پرسیدند که قدرت را به شورای انقلابی می‌دهید یا نه؟ از طرف من طرحی پیشنهاد شد که بر اساس آن ما پیشنهاد کرده بودیم که قدرت [در] زمان کوتاهی نظامی باقی بماند و بعد یک شورا [مرکب از] ده نفر [از هر ولایت] خواسته شوند و با این ده نفر از هر ولایت مشورتهایی صورت بگیرد و پس همین ده نفر به مقصد کار و امور فرستاده شود و بعد از آن حزب آهسته آهسته پایه‌های سیاسی خود را در جامعه نفوذ بدهد و بعداً به هر شکلی که [خواست] قدرت را می‌گیرد. ولی این رد شد.

به تاریخ دهم ثور یا سی‌ام اپریل (آوریل) ۱۹۷۸ بر اساس فرمان شماره اول شورای انقلابی سی‌و‌پنج نفری، که از اعضای اصلی و علی‌البدل کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک تشکیل شده بود، **نورمحمد تره کی** دبیرکل حزب به عنوان رئیس شورای انقلابی و نخست‌وزیر انتخاب شد. به دنبال آن، بر اساس فرمان شماره دوم شورای انقلابی، **ببرک کارمل** منشی دوم

حزب به مقام معاون شورای انقلابی و معاون نخست‌وزیر و نوزده تن به عضویت کابینهٔ جدید برگزیده شدند. در کابینهٔ جدید قهرمان کودتا **حفیظ‌الله امین**، مقام معاون نخست‌وزیر و وزیر خارجه را به دست آورده و سایر کرسی‌ها میان اعضای کمیته مرکزی گروههای **خلق** و **پرچم** تقسیم شد. سه‌تن از افسران کودتا نیز به کابینه راه یافتند. **عبدالکریم میثاق** عضو دفتر سیاسی حزب، که در آن زمان به مقام وزارت مالیه تعیین شده بود، نخستین جلسهٔ شورای انقلابی دربارهٔ تقسیم کرسی‌ها را به خاطر می‌آورد:

> جلسه شد در صدارت. به *امین* گفتیم چه گپ است و چه می‌کنید؟ گفت والله اینطور است که حال دیگر عسکرها (نظامیان) قبول نمی‌کنند. آنها می‌گویند که باید وزیر داخله، وزیر دفاع و اینها همه ما باشیم و *کارمل* می‌گوید که نه، باید وزیر داخله و وزیر خارجه ما باشیم و ماگفتیم که نه، این مسایل را در کمیتهٔ مرکزی طرح کنیم... خلاصه در [جریان جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی]، *کارمل* یک بیانیهٔ مفصل داد و استدلالهایی کرد که خلاصهٔ گپهایش این بود که اگر عساکر کودتا کردند به عنوان عسکر و کودتا را خودشان کردند، خودشان می‌دانند و کارشان. کابینه بسازند، هرچه می‌کنند، بکنند ما هیچ نیستیم. اگر مربوط به حزب است، آنها مکلف‌اند از حزب اطاعت بکنند. پس ما و شما باید اصول خود را معین بکنیم که ما چه هستیم؟ ما حزب هستیم و یاکودتاچی (کودتاگر) هستیم یاکودتاچی‌ها از ما جداست. خوب، بالاخره این گپها در دارالانشاء (دبیرخانه) و دفتر سیاسی طرح شد. سرانجام به این نتیجه رسیدند که وزیر خارجه و معاون صدراعظم *امین*، وزیر داخله *نوراحمد نور*، وزیر دفاع *عبدالقادر*، وزیر مخابرات و معاون صدراعظم *وطنجار* می‌باشد.

تقسیم قدرت میان گروههای **خلق** و **پرچم** به یک جدال واقعی مبدل شد. گروه **خلق** از همان آغاز کودتا به عنوان گروه پیروزمند ظاهر گردید، در حالی‌که گروه **پرچم** ابتکار سیاسی را عملاً از دست داده و ***حفیظ‌الله امین*** رقیب دیرینه‌اش ***ببرک کارمل*** را به کمک افسران کودتا تحت فشار قرار داد تا با قبول عضویت افسران **خلق** در شورای انقلابی به برتری جناح **خلق** گردن نهد.

فشار افسران کودتا، ***ببرک کارمل*** را وادار کرد تا از ادعای وحدت برابر و سهم مساوی در قدرت با گروه **خلق** صرف نظر کند. **غلام‌دستگیر پنجشیری** عضو دفتر سیاسی و وزیر آموزش و پرورش در نخستین کابینهٔ دولت خلقی می‌گوید:

> کاندیدهای کمیتهٔ مرکزی قبلاً به قصر گلخانه دعوت شده بودند. ***اسلم وطنجار*** و ***گلاب‌زوی***[1] هر دو در عقب اتاق جلسه به صورت مسلح به پا ایستاده بودند. ***کارمل*** مایل بود که به رسم اعتراض جلسه را ترک کند. اما هنگامی که چشمانش به سیماهای خشماگین افسران مسلح افتاد، بی‌درنگ به سوی میز جلسه برگشت و گفت حالا به حقایق اوضاع پی بردم. پیشنهاد می‌کنم تا اعلامیه‌ای را صادر کنید که دیگر **پرچم** به عنوان یک فراکسیون متساوی‌الحقوق حزب وجود ندارد.

اتحاد لرزان **خلق** و **پرچم** پس از پیروزی کودتا چند ماهی بیش ادامه

---

۱. سیدمحمد گلاب‌زوی یکی از فعالان کودتای ثور که بعد از کودتا به مقام وزارت مخابرات رسید. گلاب‌زوی در دههٔ هشتاد میلادی در رژیم ببرک کارمل و در اوایل حکومت نجیب‌الله وزیر کشور و پرقدرت‌ترین شخصیت جناح خلق به شمار می‌رفت.

نیافت. تسلط خلقی‌ها، به‌ویژه طرفداران *امین*، در نهادهای اصلی قدرت مانند وزارت دفاع، دستگاه جدیدالتشکیل امنیت یا ادارهٔ «اگسا» و پلیس و همچنان واحدهای با اهمیت ارتش در کابل و ولایات مهم کشور، مواضع رهبری **پرچم** را به شدت تضعیف کرد. در جولای (ژوئیه) ۱۹۷۹ ببرک *کارمل* و پنج تن از رهبران دیگر **پرچم** در مقامهای سفارت به خارج از کشور فرستاده شدند.

اتحاد شوروی که از نخستین روزهای کودتا به عنوان حامی اساسی رژیم *حزب دموکراتیک خلق* ظاهر شد، سعی داشت تا از انشعاب مجدد هر دو گروه جلوگیری کند. **گنریخ پولیکوف**[۱] که آن روزها تازه مسئولیت افغانستان در شعبهٔ روابط بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی به او سپرده شده بود، می‌گوید، حزب کمونیست شوروی رهبران رژیم جدید را در مورد خطرِ انشعاب هشدار داد:

> کمونیستهای اتحاد شوروی همیشه از انشعاب حزب هراس داشتند. *باریس نیکولای‌ویچ پاناماریوف*[۲] در مورد وحدت هر دو شاخهٔ حزب دیداری داشت با رهبران *حزب دموکراتیک خلق* افغانستان. بعداً کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی طی نامه‌های جداگانه، چندین بار از رهبران *حزب دموکراتیک خلق* افغانستان خواست تا وحدت هر دوگروه را حفظ کرده و اجازه ندهند تا دشمنان انقلاب از اختلافات آنها سوء استفاده نمایند.

تلاش اتحاد شوروی برای حفظ وحدت **حزب دموکراتیک خلق** به

---

۱. Genrikh Polikov.

۲. Boris N. Ponomariev عضو مشاور دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و مسئول شعبهٔ روابط بین‌المللی.

نتیجه‌ای نرسید. **محمدعزیز اکبری** که پس از کودتا ریاست امنیت داخلی را در ادارهٔ اگسا به عهده گرفته بود، مدعی است که اتحاد شوروی سیاست دوگانه‌ای داشت:

> **پاناماریوف** تنها نیامد. با **پاناماریوف** یک گروپی از اعضای روابط بین‌المللی حزب کمونیست شوروی و همچنان از کمیتهٔ امنیت دولتی شوروی (کی. جی. بی.) نیز با آنها آمده بودند، که از جمله معاون **اندروپوف** و معاون کمیتهٔ امنیت دولتی هم در ترکیب هیأت بود که اینها با پرچمی‌ها، با **کارمل** و رهبران **پرچم** جداگانه دیدار کردند و با **تره‌کی** و **امین** هم جداگانه ملاقاتهایی انجام دادند و پیام «بیروی سیاسی» حزب کمونیست شوروی را به رهبران افغانستان ابلاغ کردند. اما در کنار او **کریچکوف**[1] که البته اسم مستعار داشت ـ در آن وقت **الکساندروف** ـ هم با رهبران جداگانه دیدار کرد و سیاست خلقی‌ها را تأیید کرد. در آن وقت **امین** و **تره‌کی** توضیحاتی به اینها دادند و البته **کریچکوف** بیشتر سیاست خلقی‌ها را تأیید کرد.

با پشتیبانی اتحاد شوروی از سیاست رهبران **خلق**، آنان دیگر مانعی نمی‌دیدند تا آخرین بقایای مخالفان و رقبای خود را در حزب، دولت و ارتش تصفیه کنند.

در ماه اگست (اوت) ۱۹۷۸، ژنرال **عبدالقادر** وزیر دفاع، **شاهپور احمدزی**، لوی درستیز یا رئیس ستاد کل ارتش و عده‌ای دیگر که بیشتر با

---

۱. Vladimir Khrychkov، معاون کی. جی. بی. و مسئول امور جاسوسی خارجی. بعداً رئیس کی. جی. بی. شد.

پرچمی‌ها رابطه داشتند، بازداشت شدند. در این میان، بازداشت ژنرال ***عبدالقادر*** رهبر انقلاب به اتهام خیانت علیه انقلاب، تعجب بسیاریها را برانگیخت. ژنرال ***عبدالقادر*** می‌گوید:

برای من در وزارت راپوری آمد که میدان هوایی شهر کُندُز توسط مخالفین دولت گرفته شده و این بعداً فهمیده شد که این توطئه‌ای بود که ***امین*** به راه انداخته بود و از ***شاهپور احمدزی*** ـ خدا مغفرت کند ـ که لوی درستیز (رئیس ستاد کل ارتش) بود و استادم بود خواهش نمودم تا در مورد این راپور فرقه (لشکر) ۲۰ نهرین که دربارهٔ آن از کُندُز تلفن شده بود و آنها راپور داده[اند] که میدان هوایی کُندُز گرفته شده، شما بگویید سند رسمی روان کنند.

بعد تلگرامی را به ما روان کردند به همین مضمون که میدان هوایی کُندُز توسط مخالفین گرفته شده و روز قبل از همان روزی که من دستگیر [شوم] به ساعت هفت، آن را به ***ترهکی*** بردم و گفتم که این موضوع بوده و عملیات خود را هم تشریح کردم. غُند (هنگ) ۳۲ بالاحصار را به احضارات نمبر یک (آماده‌باش شماره یک) آوردم، قوای هوایی، ترانسپورت (حمل و نقل) را به حال احضارات آوردم تا غُند ۳۲ بالاحصار راکه قطعهٔ فعال وکماندویی بود در میدان کُندُز دیسانت (پیاده) کنیم؛ اول کُندُز را از محاصره خلاص کنیم، بعداً فعالیت محاربوی (جنگی) را انجام دهیم.

و بعداً فهمیده شد که قوماندان غُند ۳۲ بالاحصار به نام ***محمددوست***، که یکی از پیروان ***امین*** بود، توسط ***امین*** شاهد کشیده شده بود که من به او وظیفه دادم تا به حالت احضارات نمبر یک درآیند. در همین لحظه که من راپور می‌دادم ***امین*** با دو سه نفر دیگر که ***اسلم وطنجار*** با او یکجا بود، آمدند، در سالن حرمسرای مقر

تره‌کی. و چون *تره‌کی* موضوع را از نگاه نظامی نمی‌فهمید، این راپور را به *اسلم وطنجار* داد تا بخواند که چیست. *اسلم وطنجار* آن را خواند. *امین* به تلفن مراجعه کرد و [وانمود کرد که] با کُندُز تماس گرفت و دوباره به *تره‌کی* گفت که خیر و خیریت است، این یک توطئه است. تمثیل نمود که این یک عمل توطئه است و به قوتهایی که احضارات داده شده به منظور ترتیب کودتا بوده است.

[هرچه] تأکید کردیم این یک سند رسمی است، ولی سند رسمی را کسی قبول هم نکرد و طرف توجه هم قرار نگرفت. دوباره به وزارت آمدم و بعد از دقایقی تلفن به صدا درآمد و گفتند که شما را *تره‌کی* خواسته است. بعد از چند دقیقه زمانی که خواستم به ارگ داخل شوم، مشاهده نمودم که دو موتر پر از افسران مسلح ایستاده‌اند وقتی که به قصر گلخانه داخل شدم، کسی به نام *سیدداوود ترون* که یکی از سرسپرده‌های *امین* بود، مرا دعوت نمود به منزل (طبقه) پایینی که دفتر کار *امین* بود. وقتی که من داخل اتاق شدم به عقب سرم ضربه وارد کرد و [من از هوش رفتم] و در همان جا سه چهار نفر مرا به زیر زمینی کشانیدند.

***

تصفیهٔ مخالفان، به رهبران *خلق* اعتماد به نفس بیشتری داد. شور و شوق پیروزی رهبران جدید را فرا گرفته بود. در حالی که صدها تن از افراد جناح **پرچم** و عدهٔ بزرگی از افراد غیروابسته به جرم فعالیتهای ضدانقلابی به زندانها تحویل داده می‌شدند، دستگاه تلویزیون که تازه به کار آغاز کرده بود، همه روزه تصاویر هزاران دختر و پسر جوان مدارس و دانشگاهها و کارمندان دولت را پخش می‌کرد که به نشانهٔ همبستگی با دولت در میتینگ‌ها و تظاهرات شرکت می‌کردند.

ستایش از *تره‌کی* به عنوان رهبر کبیر انقلاب و *امین* به عنوان فرمانده شجاع انقلاب در رأس سرود و سخن قرار داشت.

کودتای ثور سرآغاز انقلابی اعلام شد که باید جامعهٔ افغانی را از ریشه دگرگون می‌کرد. شعار نان، کالا، خانه، برابری و عدالت در در و دیوارها و جاده‌ها همه جا نقش بسته بود. اگرچه رهبران رژیم هرگونه بر چسپ کمونیستی را نسبت به **حزب دموکراتیک خلق** و انقلاب ثور رد می‌کردند، اما ریشه‌کن کردن فئودالیزم و گذار به جامعهٔ بدون استثمار انسان از انسان، هدف استراتژیک رژیم اعلام می‌شد. ***نورمحمد تره‌کی*** در نخستین بیانیه‌اش ضمن توضیح خطوط اساسی وظایف دولت جدید از آغاز تحول انقلابی در جامعه سخن گفت:

> قیام انقلابی هفتم ثور در واقع انقلاب پیروزمند خلق افغانستان است، نه یک کودتا. شورای انقلابی و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان که حاکمیت اقشار و طبقات دموکراتیک را تمثیل می‌کند، گسترش و تحکیم اهداف انقلاب ملی ـ دموکراتیک را، به حمایت و اشتراک توده‌های وسیع خلق، وظیفهٔ خود می‌شمارد.

اصلاحات رژیم که بر سه محور اصلی تحکیم دولت، اصلاحات ارضی و مبارزه با بی‌سوادی اتکاء داشت، ظاهراً به رژیم امکان می‌داد تا به کمک یک دولت قوی و ارتش مجهز و وفادار، از مخالفت با انقلاب جلوگیری کرده، میلیونها دهقان را به حمایت از دولت فراخوانده و با گسترش ایدئولوژی جدید، حیطهٔ نفوذ روحانیون را محدود کند. ***صالح‌محمد زیرَی*** عضو دفتر سیاسی و وزیر کشاورزی و اصلاحات ارضی در نخستین کابینهٔ دولت جدید بر این نظر است که اصلاحات رژیم با آنکه هدفهای درستی را بازتاب می‌داد، به علت مداخلهٔ خارجی و نارسایی در طرز اجرای آن

واکنشهای مخالف را پدید آورد:

> فرمان شماره شش، دهقانان را از قروض سی ملیارد افغانی معادل یک ملیارد دلار معاف ساخت و صدها هزار جریب[1] زمین گروشدهٔ دهقانان کم‌زمین را در اختیار مالکین اصلی‌شان قرار داد. فرمان شماره هشتم به ۲۷۰ هزار خانوار دهقانی به طور رایگان زمین توزیع کرد. فرمان شماره هفت تساوی حقوق مرد و زن را مطابق با منشور حقوق بشر، برای جلوگیری از ازدواجهای اجباری، جهزیه‌های کمرشکن و منع ازدواجهای دختران نابالغ اعلان کرده بود. به‌علاوه، آغاز نکردن برنامهٔ سوادآموزی در جامعه‌ای که ۹۰ درصد مردان و ۹۸ درصد زنان آن بی‌سواد بودند، گناهی نابخشودنی بود، در حالی که طلب علم از نظر اسلامی بر زن و مرد فرض است. ولی این اصلاحات مفید اجتماعی ـ اقتصادی به خاطر نبودن زمینهٔ مساعد اجتماعی و مداخله بیرونی، طرز اجرای آن، پی‌درپی بودن و عجله در پیاده‌کردن آنها، باعث نارضایتی و عکس‌العمل مخالفین گردید.

مخالفتها تنها محدود به واکنش علیه شیوهٔ اجرای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی نبود. تصمیم دولت در مورد تغییر پرچم سه رنگ تاریخی افغانستان به پرچم سرخ که سمبول کمونیسم به شمار می‌رفت و تعویض نشان دولتی محراب و منبر به کلمهٔ **خلق**، به گفتهٔ پروفسور **حسن کاکر**، استاد سابق تاریخ در دانشگاه کابل، مخالفت علیه دولت را تشدید کرد:

> به مجردی که حکومت خلقی روی کار آمد، در وهلهٔ اول مردم نمی‌فهمیدند که این خلقی‌ها چه کسانی هستند و چگونه سیاستی

---

۱. «جریب» واحد مساحت زمین است، معادل ۲۰۰۰ متر مربع.

دارند. یک چکچکهٔ (شایعهٔ) عمومی شد که ملحدین و کمونستها اقتدار را گرفته‌اند. اما آن موقع که **تره کی** هیأتها را [نزد خود] خواست، تشریح کرد که این مردم که قدرت را گرفته‌اند وطنداران شما هستند؛ برادران و پسران شما هستند و برای شما خدماتی را انجام می‌دهند [و این] موج مخالفت را [کم کرد]. وقتی که بیرق را بلند نمود و بیرق هم با رنگ سرخ [شبیه] به بیرق کمونیستها و شورویها، از آن به بعد یقین مردم کامل گردید که اینان کمونیستها هستند و همان سیاست و راه و روش شوروی را دارند. بنابراین همان سیاست را پیاده می‌کنند. از همان لحظه مخالفت مردم نسبت به دولت شدیدتر و محسوس‌تر شد.

تغییر سمبول‌ها، هم‌چنین سرود ملی را نیز در بر می‌گرفت... اما اصلاحات رژیم **خلق** علی‌رغم نیاز جدّی جامعهٔ افغانی به تغییر و دگرگونی، از نظر **بارنت روبین** دانشمند و محقق امریکایی که مسایل افغانستان را دنبال می‌کند، آن نوع اصلاحاتی نبود که افغانستان به آن نیاز داشت، چرا که این اصلاحاتی بود اجباری و مغایر اعتقادات مردم:

اینها اصلاحاتی بود که بسیاری آرزو می‌کردند به مردم فقیر کشور که در روستاها زندگی می‌کردند، کمک کند و سرانجام همین مردم فقیری که در روستاها به سر می‌بردند همراه با عده‌ای از رهبران سنتی مخصوصاً رهبران مذهبی‌شان علیه اجرای این اصلاحات به‌پا خاستند و آنها را متوقف کردند. به نظر من درک این نکته مهم است که این مخالفت به این دلیل نبود که این اصلاحات ضرورت نداشت. در واقع این اصلاحات بسیار ضروری بود و مردم افغانستان از حیث تفکر آن قدر عقب‌مانده نبودند که ضرورت این اصلاحات را

درک نکنند. من فکر می‌کنم که برای اجرای بسیاری از اصلاحات در افغانستان نه تنها از جانب روستاییان فقیر، بلکه از سوی بسیاری از روحانیون که لزوم تغییرات را احساس می‌کردند و حتی بعضی از رهبران قبیله‌ای حمایت کافی وجود داشت. اما آنها نمی‌توانستند از این نوع اصلاحات اجباری حمایت کنند که نحوهٔ اجرای آن طوری بود که فقط به حل مشکلات محدود نمی‌شد، بلکه با بعضی از اعتقادات عمیق آنها مخصوصاً با اسلام مقابله می‌کرد.

رژیم *خلق* بر این باور بود که با یورش به مراکز سنتی قدرت، می‌تواند برگشت‌ناپذیری انقلاب را تضمین کند. اما این کار با مقاومت روبه‌رو شد و به قدرت رهبران قومی و مذهبی مشروعیت بخشید.

بخش شانزدهم

۱۹۷۸-۱۹۷۹

مخالفت با اصلاحات و تندرویهای رژیم جدید

رژیم *خلق* با اجرای اصلاحات اجتماعی ـ اقتصادی می‌خواست افغانستان کهن را نابود کند. اما تندروی و افراط در اعمال اصلاحات، و عدم رعایت سنتها و اعتقادات مردم نارضایتی‌های گسترده‌ای را در میان گروههای مختلف به وجود آورد. از نظر ***محمدموسی توانا***، یکی از بنیان‌گذاران جنبش اسلامی، فقدان تجربه و کوتاه‌نظری رژیم سبب تندروی آن گردید:

> آنها بیشتر فریفتهٔ قدرت اتحاد شوروی شدند. آنها فکر کردند در هر جای که روسیه قدم گذاشته است، قدمهایشان راکسی برداشته نتوانسته است (دیگر نمی‌توان او را بیرون کرد). تجربهٔ کافی نداشتند. بُعدِ نظر (دوراندیشی) نداشتند. فکر کردند که در افغانستان بعد از این نیز نام اسلام ختم است. آنها مغرور شدند و بنابراین مقدسات اسلامی را زیر پا گذاشتند. به نظر من همین رهبران حکومت *خلق* و *پرچم* اگر ریش گذاشته، لُنگی (دستار) به

سر می‌نهادند و در سخنرانیهای خود بسم‌الله و الحمدلله می‌گفتند و بعضی کارهای بسیار تند را انجام نمی‌دادند، مثلاً تقسیم اراضی و زنان را به زور [از خانه] بیرون آوردن و یا اگر مدارسی را تأسیس می‌کردند که در آن زنان درس می‌خواندند [چنین نمی‌شد]. همین حالا هم زنان در اکثر مناطق [درس] می‌خوانند که به آنها کسی اعتراضی، انتقادی ندارند، مگر آنها حتی زنان پیر را به کورس‌های (دوره‌های) سوادآموزی کشاندند که این مخالف سنتهای افغانها هم بود، غیراز این که تندروی آنها بود.

با آنکه اصلاحات می‌توانست اساسی را برای تفاهم میان دولت و سایر گروههای روشنفکر ایجاد کند، اما افراط گرایی، تمایلات تکروانه و خشونت، روشنفکران راست و چپ را نیز در مقابل رژیم *خلق* قرار داد. دکتر *عبدالغفور روان‌فرهادی* یکی از چهره‌های شناخته‌شدهٔ علمی و سیاسی افغان می‌گوید، رهبران رژیم در میان روشنفکران محبوبیتی نداشتند و با واکنش مخالف آنها روبه‌رو شدند:

تنهاکسانی که به صورت حزبی داخل *خلق* و *پرچم* بودند، آنها شروع کردند به پشتیبانی از هر موضعی که گرفته می‌شد و کودتای ثور را تأیید کردند. در حالی که مشکلات زیاد بود چون که در سلیقهٔ پشتیبانی از کودتای ثور هم بین روشنفکران مختلف در افغانستان تفاوت زیاد بود. شخصیت *نورمحمد تره کی* هیچ‌گونه شباهتی به یک روشنفکر معقول نداشت و از طرف دیگر، شخصیت *حفیظ‌الله امین* هم فکر می‌کنم سنگین و دشوار بود، برای این که او را روشنفکر حقیقی از روی صداقت به عنوان یک لیدر (رهبر) قبول کند. بنابراین شما دیدید که چه شد که عدهٔ زیادی از روشنفکران چپی

هم به زندان افتادند. یعنی که من می‌توانم بگویم که کودتای ثور با یک واکنش بسیار ناگوار روشنفکران افغانستان از هر جمله چه مارکسیست، چه غیرمارکسیست، چه اسلامی، چه ناسیونالیست روبه‌رو شد و در حقیقت می‌توانم بگویم که یک تجربهٔ بسیار منفی تاریخ قرن بیست بود.

رژیم جدید از همان فردای کودتا تحکیم قدرت را مهم‌ترین وظیفهٔ خود دانست. برای نیل به این هدف سیاست سرکوب و ترور در دستور کار دولت قرار گرفت. بازداشتهای جمعی از اوایل سال ۱۹۷۸ شروع و سال بعد به اوج خود رسید. در کابل علاوه بر منسوبین خانوادهٔ سلطنتی، بازداشت فعالان سیاسی گروههای مختلف، از جمله اعضای جنبش اسلامی، مائویست‌ها، پرچمی‌ها، اعضای گروه ***افغان ملت*** و گروه ***طاهر بدخشی*** و ***بحرالدین باحث*** آغاز شد.

برعلاوه، گروههای اجتماعی مانند محصلان، استادان، افسران ارتش، کارمندان دولت، رهبران بعضی از گروههای قومی؛ مانند نورستانی‌ها، هزاره‌ها، بدخشانی‌ها که علیه دولت به قیام دست زده بودند، عمدتاً هدف دستگیریها و حملات دولت قرار گرفتند. اما در خارج از کابل بزرگان قومی و مذهبی و افراد عادی قربانیان سرکوبها بودند. یکی از کسانی که از این خشونتها جان به سلامت برد، ***محمدثانی دهاتی***، اهل بدخشان، بود:

بار اول من در شهر نو پیش انجمن آلمانیها یک منزل شخصی بود از دوستان ما، آنجا دستگیر شدیم. پنج نفر بودیم. باز ما را انتقال دادند به اگسای وقت [که] به نام کام بعدها مسمی شد[1]. مدت پنج شب و

۱. اگسا؛ مخفف «د افغانستان د گتو ساتکونی اداره» یا ادارهٔ حافظ منافع افغانستان، اداره

پنج روز در آنجا جریان تحقیقات مقدماتی خود را سپری کردیم. بعداً ما را انتقال دادند به دهمزنگ[۱]. سه ماه و یازده روز در زندان دهمزنگ [قلعهٔ جدید] بودیم. بعد از سه ماه و هجده روز باز ما را به محبس پل‌چرخی[۲] انتقال دادند. بلاک (بند) سیاسی، می‌گفتند؛ اول بلاک چهار خطرناک، بعداً به بلاک سیاسی، آخر به بلاک دو مسمی شد و سه ماه و هجده روز را در یک سلول به تنهایی سپری کردم. بعد از سه ماه و هجده روز مدتی به اتاقهای [عمومی] ما را انتقال دادند که مدتی بیش‌تر از یک‌ونیم سال را در اتاقهای عمومی با دیگر افراد سپری کردیم.

دستگیرشدگان یا به کشتارگاه معروف به پولیگون پل‌چرخی و یا به زندان پل‌چرخی فرستاده می‌شدند. میان مرگ و زندگی فاصلهٔ کوتاهی بود. زندان پل‌چرخی خود یک شکنجه‌گاه به شمار می‌رفت. ***محمدثانی دهاتی:***

زندانیها حق نداشتند با هم صحبت بکنند. زندانیها حق نداشتند در محوطهٔ زندان آزادگشت وگذار بکنند. طی ۲۴ ساعت یک بار جهت رفع ضرورت می‌توانستند بیرون بروند و هر روز زندانی‌ای را که می‌آوردند، کسی نمی‌توانست از او جست‌وجو و سؤال کند که به چه اتهام آورده شده، چه جرم داشته و در کجا دستگیر شده و اصلاً

استخبارات در زمان تره‌کی. کام (کمیته امنیت ملی): همان اداره که در زمان حفیظ‌الله امین تغییر نام داده شد.

۱. زندان دهمزنگ که در بخش غربی شهر کابل موقعیت داشت، از زندانهای قدیمی رژیم شاهی بود.

۲. زندان پل‌چرخی که در شرقی‌ترین بخش شهر کابل موقعیت دارد و در زمان سردار محمدداوود در دههٔ پنجاه اعمار شده بود و وحشتناک‌ترین زندان شهر کابل است.

باشندهٔ (اهل) کجاست.

معلوم نیست چه تعدادی در دوران حکومت بیست‌ماههٔ خلقی به قتل رسیده و یا زندانی شدند، ولی پس از برکناری **ترهکی**، دولت **حفیظ‌الله امین** یک لیست دوازده‌هزار نفری کشته‌شده‌ها را اعلام کرد، تا نشان دهد که مسئول بازداشتها و کشتارهای خودسرانه، **ترهکی** بوده است. اما **سیدمحمد گلاب‌زوی** یکی از فعالان کودتای ثور که بعدها عضو دفتر سیاسی و وزیر داخله گردید، مدعی است که مسئولیت کشتارها و سرکوب را **امین** به عهده داشت:

> برخورد در مجموع با مردم بسیار زشت بود. همان کلتور (فرهنگ) و عنعنات (آداب و رسوم) مردم را در نظر نگرفته با مردم عمل می‌کردیم. بدون محکمه بندی کردن، بدون محکمه کشتن، بدون محکمه فراری کردن و یا بدون محکمه اموالش را ضبط کردن. این در هیچ قانون دنیا نیست. یک اشتباه در هفت ثور همین بود. این را به صراحت می‌گویم؛ مسئول این مسایل تنها [**حفیظ‌الله**] **امین** بود. مثالی برایتان بگویم در مورد **موسی شفیق** که صبح آمد، عمل انجام شده بود[1]، او را به شهادت رسانده بودند. یا **نوراحمد اعتمادی**[2] را، من و **ترهکی** صاحب سرِ چای نشسته بودیم، **امین** آمد و گفت؛ **ترهکی** صاحب والله، بچه‌ها این طور یک کار را کرده‌اند. از دست **ترهکی** صاحب پیاله (استکان) افتید (افتاد). گفت چرا، اینها مردم ملی بودند. خوب، موقتاً در آنجا می‌نشاندی‌شان (موقتاً در زندان

---

۱. منظور قتل سرّی محمدموسی شفیق آخرین نخست‌وزیر دوران سلطنت است.

۲. نوراحمد اعتمادی یکی دیگر از نخست‌وزیران سابق نیز در دوران حکومت خلقی بازداشت شد و به شکل سرّی به قتل رسید.

می‌بودند). گفت اینها را چرا به شهادت رسانیدید. گفت والله بچه‌ها این کار راکردند! من گفتم؛ *امین* صاحب فردا تاریخ است، در مورد تاریخ چه می‌گویی؟ او به پشتو گفت: «**سید محمد** جانه وایی هر سوک تاریخ په خپله گته نوشته کوی». می‌گوید هرکس تاریخ را خود به نفع خود نوشته می‌کند. گفت: من که نباشم هر چه می‌کنند [بکنند]. متأسفانه این طور بود.

و اما در حالی که بعضیها ادارهٔ امنیت یا اگسا و به‌ویژه رئیس آن ***اسدالله سروری*** را مسئول کشتارها و خشونت می‌دانند، ***محمدعزیز اکبری*** که در آن زمان رئیس بخش داخلی اگسا بود، می‌گوید مسئولیت سرکوبها به دوش رهبری حزب بود:

برداشت من این است که در مجموع رهبری حزب مسئول است. بعلاوه رهبری حزب، چرا خود *تره‌کی* هم در یکی از بیانات خود می‌گوید که؛ «سوک چه په تیاره توطئه کوی په تیاره محو یی کی.» (کسی که در تاریکی علیه ما توطئه می‌کند در تاریکی محوش کنید.) یا مثلاً در یکی از بیانات دیگر خود می‌گوید که «زه د اخوانیانو په ضد جهاد اعلانوم» [یعنی] من در مقابل اخوانی‌ها جهاد اعلان می‌کنم و این تقریباً صلاحیت را به آخرین قدمهٔ (رده) حزب انتقال می‌دهد. یعنی در آنجا صرف اگسا و سازمان و ***سروری (اسدالله سروری*** رئیس اگسا) مطرح نبود، از منشی سازمان اولیهٔ وُلسوالی (شهرستان) و علاقه‌داری (بخشداری) گرفته تا سطح وزراء، صلاحیتِ گرفتن و زدن و توقیف کردن داشتند. در موارد زیادی از گرفتن و اعدام‌کردن‌ها به نظر من *امین* تصمیم می‌گرفت، چراکه کار این سازمان رابالاخره *امین* بررسی می‌کرد، یعنی *امین* بود که به اصطلاح

تصمیم نهایی را می‌گرفت. *امین* البته در شروع، معاون صدراعظم بود و **تره کی** فرصت بررسی همه مطالب را نداشت.

سیاست سرکوب و ترور به گفتهٔ **بارنت روبین** افغانستان‌شناس امریکایی از ساده‌انگاری و برخورد مکانیکی رژیم نسبت به مسایل پیچیدهٔ اجتماعی مایه می‌گرفت:

> اساساً آنها می‌خواستند گروههایی راکه در میدان قدرت رقیب خود می‌دانستند، از میان بردارند و همه را به زندان بیندازند و همین امر نشان می‌دهد که درک و دریافتی که آنها از جامعه داشتند، بسیار ساده‌انگارانه، سطحی‌نگرانه و از لحاظی مغایر با اخلاق انسانی بود. به این معنی که آنها فکر می‌کردند که توده‌های مردم زندانی عناصری ناباب شده‌اند یا گروههای ناصالح آنها را به اسارت خود در آورده‌اند و اگر آنها کارگزاران این گروهها را بکشند، آن‌وقت مردم از تصوّرات کاذب خود دست برخواهند داشت و با گروه جدیدی که می‌خواهد آنها را رهایی بخشد، متحد خواهند شد و این طرز فکر نشان‌دهندهٔ آن است که آنها از طبیعت و خصلت جامعه و فرهنگ افغانستان هیچ شناختی نداشتند.

خشونت و فشار سبب مقاومت شد. اگرچه در شروع، مقاومت محدود بود، اما آهسته آهسته آتش طغیان و شورش در مناطق روستایی، جایی که نماینده‌های دولت و خلقی‌های جوان در مقابل مردم و رسوم و سنتهای آنان قرار گرفته بودند، شعله‌ور شد. بی‌امنی به شهر کابل و سایر شهرهای مهم نیز سرایت کرد. اولین شورش بزرگ در منطقهٔ نورستان رخ داد. در آغاز ماه مارچ (مارس) ۱۹۷۹ شورشیان نورستان، کنترل منطقهٔ کامدیش

را در قسمت علیای درهٔ کُنَر به دست گرفته و نورستان را آزاد اعلام کردند. طی ماههای بعدی دامنهٔ شورش به ولایات پکتیا، ننگرهار، کاپیسا، ارزگان، بادغیس، بلخ، غزنی و هرات کشانیده شد. با آغاز مقاومت در داخل، علمای دینی و جوانان وابسته به جنبش اسلامی که قبل از کودتای ۱۳۵۷ در کشور همسایه پاکستان متمرکز شده و مبارزات مسلحانه را علیه دولت **محمدداوود** آغاز کرده بودند، مقاومت برون‌مرزی را به وجود آورده و سعی کردند تا رهبری و کنترل قیامهای مردمی را به دست گیرند.

قاضی ***محمدامین وقاد*** یکی از رهبران جنبش اسلامی می‌گوید آنها پس از کودتای هفت ثور جلسهٔ علماء و شخصیتهای دینی را برگزار کرده و مشترکاً تصمیم گرفتند که علیه رژیم ***تره‌کی*** مقاومت کنند:

> زمانی که کودتای ثور به حمایت روسها به پیروزی رسید، علمای افغانی در مدارس پاکستان گرد هم آمده و مشورت کردند که چه کاری باید انجام دهند. سکوت یا سازش را اختیار کنند، یا به مقاومت بپردازند. تصمیم بر آن گرفتند که به مقاومت بپردازند. نخستین بار یک عالم روحانی را به منطقهٔ زیرک ولایت پکتیا فرستادیم. وی در نماز جمعه مردم را به قیام فرا خواند. بعد در منطقهٔ شیگل کُنَر قیام را راه انداختیم و مناطقی را اشغال کردیم که اسلحه نیز به دست ما رسید. در ماه جوزای (خرداد) ۱۳۵۷ عملاً در ولایات پکتیا، ننگرهار و کنر واکنشها نسبت به کودتای ثور (اردیبهشت) شکل گرفت و جهاد آغاز شد. در این زمان شخصیتهای علمی و سیاسی نیز افغانستان را ترک می‌گفتند، به ما می‌پیوستند و صفوف مقاومت را گسترده‌تر می‌ساختند.

در همین حال، با گسترش شورش در داخل کشور، مردم هزارهٔ اهل تشیع

در مناطق مرکزی و شمال افغانستان دست به قیام زده و علماء و گروههای مذهبی شیعه که عمدتاً هزاره و قزلباش بودند و پس از انقلاب اسلامی ایران در این کشور مستقر شده بودند، به سخن حجت‌الاسلام **محمد محقق**، یکی از فعالان مقاومت شیعیان افغانستان، اعلام موجودیت کرده و پشتیبانی‌شان را از قیامهای داخل کشور اعلام کردند:

> قیامهای مسلحانهٔ مردم افغانستان در سال ۱۳۵۷ برای اولین بار از مناطق کوهستانی شمال افغانستان، منطقهٔ چارکنت و درهٔ صوف آغاز شد و سراسر نقاط مرکزی و کوهستانی شیعه‌نشین را فراگرفت، و بعد هم قیام سرایت کرد به دیگر مناطق افغانستان. در جریان این فعل و انفعالات نظامی و مسلحانه در داخل، همزمان با این تحولات، گروههای مبارز شیعی که در مقر رهبرانشان در جمهوری اسلامی ایران بودند عمدتاً، ابراز موجودیت کردند و از این قیام مسلحانهٔ مردم افغانستان در داخل کشور پشتیبانی نمودند.

مقاومت، شخصیتهای روحانی و پیرهای طریقت را نیز به صحنه کشاند. ***صبغت‌الله مجدّدی*** از دودمان حضرات شوربازار[1] کابل که حدود یکصد تن از اعضای خانواده‌اش توسط دولت خلقی بازداشت و به قتل رسیده بود، فتوای جهاد را علیه رژیم ***خلق*** اعلام کرده سعی کرد تا رهبری مذهبی

---

۱. دودمان روحانی معروف کابل که در منطقهٔ شوربازار کابل مستقر بودند، در جریانهای سیاسی کشور در قرن گذشته نقشهایی ایفاء کردند. نخست حضرت شمس‌المشایخ یکی از چهره‌های بارز این دودمان در تشدید جنبشهای آزادیخواهی زمان شاه‌امان‌الله در سرحدات افغانستان نقش مهمی ایفاء کرد. اما در زمان زمامداری شاه، برادر او حضرت فضل عمر مجددی جد حضرت صبغت‌الله مجددی معروف به نورالمشایخ، کسی بود که در قطار مخالفان و مبلغان ضد رژیم امانی درآمد و به صورت سرّی و علنی علیه او به مبارزه پرداخت.

جنبش مقاومت را به دست گیرد:

وقتی که کمونیستها آمدند، سُچّه (خالص) کمونیستها بودند. من همان روز استعفا کردم. از دانمارک آمدم و در پاکستان اعلام جهاد کردم. اعلام جهاد الحمدلله به توسط من شده و به امضاء من. ***استاد ربانی*** هم به عنوان معاون من کار می‌کرد. **حکمتیار** هم یک دفتر بسیار کوچکی داشت در آن وقت و بعد از آن با وجودی که در دست ما چیزی نبود، توانستیم که بسیار پیشرفتها در امور جهاد شود و در بسیار جاها کمونیستها را شکست دادیم و الحمدلله جهاد در افغانستان جاری شد.

به دنبال شورشها در نورستان، کنر، پکتیا، هزاره‌جات و بدخشان در تابستان و زمستان سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ اولین قیام بزرگ شهری در هرات صورت گرفت. ***محمدظاهر عظیمی*** از همرزمان نزدیک تورَن[1] ***اسماعیل خان*** که رهبری قیام را به عهده داشت، قیام خونین هرات را که در بیست و چهارم حوت (اسفند) ۱۳۵۷ برابر با پانزدهم مارچ (مارس) ۱۹۷۹ آغاز شد، چنین به یاد می‌آورد:

در واقع قیام از ۲۳ حوت (اسفند) از وُلسوالی غوریان آغاز شد. در شهر هرات یک روز قیام به تأخیر افتاد، از ۲۴ حوت قیام آغاز شد. روز ۲۴ حوت مردم از روستاهای اطراف شهر با بیرقهای سبز و دستمالهای سبز که به چوبهای مختلف یا به وسیله‌های مختلف بسته می‌کردند با بیل و کلنگ به داخل شهر آمدند و از پیش روی خود مأموریتها (پاسگاههای پلیس)، پستهای امنیتی دولت را

---

۱. سروان.

برمی‌داشتند، با شعارهای‌الله اکبر و لااله‌الاالله. دشمن هم از طرف دیگر با قوای منظم توپ و تفنگ [مقابله می‌کرد]. به داخل جاده‌ها به هر طرف اجساد افتاده بودند. موج خون روان بود. روز دوم فرقهٔ (تیپ) هفده هرات هم که تعدادی از افسران به رهبری ***محمداسماعیل خان*** و ***بسم‌الله خان*** ـ که به صفت قوماندان فرقه از بین کسانی که فرقه را آزاد ساخته بودند تعیین شده بود و در همان عملیات کشته شد ـ و ***نورمحمد خان*** که در همان‌جا دستگیر و کشته شد و ***علاءالدین خان*** و ***سردار خان*** جگرن که آمر (رئیس) توپچی بود، فیصله کردند که یک تعداد افسران را دستگیر کنند. یک تعداد را کشتند و فرقه ۱۷ هم به مردم پیوست. ساحه (عرصه) قیام ۲۴ حوت از داخل هرات بیرون شد به ولایات فراه، نیمروز، غور، بادغیس و قسمتی از ولایت فاریاب رسید و این ولایتها آزاد شد. قطعات عسکری را در همین ولایات هم مردم اشغال کردند که تقریباً ۲۰۰ کیلومتر مربع در حین قیام آزاد شد.

گرچه قیام هرات به شدت سرکوب شد، اما اثر آن به گفتهٔ ژنرال **عظیمی** بر سرنوشت جنبش مقاومت بسیار بزرگ بود:

این قیام توانست که از نظر روانی یک نوع اطمینان را برای ادامهٔ مبارزه در افکار عمومی به وجود بیاورد. از نظر تجهیزات هم سلاح و امکانات وسیع تقریباً از تمام همین شش ولایت از قطعات [اشغال شده] به دست آمد و به دسترس مردم قرار گرفت و باعث شد که همین سلاح و همین امکانات در ادامهٔ قیام مؤثر باشد. در واقع یک چراغی بود فراراه قیام در سرتاسر کشور، به تصور من.

پس از قیام هرات، جنبش مقاومت یا مجاهدین هرات و اطراف آن را به پایگاه مهمی در مبارزه علیه رژیم مبدل کرد. در این مبارزه تورن *اسماعیل خان* رهبر مجاهدین منطقه نقش مهمی داشت:

> ما به شما فرزندان صدیق افغانستان عزیز اطمینان می‌دهیم از آنجایی که از تمام سرزمین ملت مظلوم ما، موسفیدان، مجاهدین باشهامت، علماء و روحانیون با چشم‌گریان به خاطر آرمان شهدا و به خاطر آزادی افغانستان دراین قلب افغانستان جمع شدند، این خود نویدی از پیروزی ملت مؤمن افغان خواهد بود.
> (صدای حضار: تکبیر، الله‌اکبر، الله‌اکبر...)

در حالی که پس از سرکوب هر شورشی، منطقهٔ دیگر سر به شورش برمی‌داشت، مردم شیعهٔ کابل علیه دولت به پا خاستند. این قیام که از منطقهٔ چنداول[1] کابل روز دوم سرطان (تیر) ۱۳۵۸ آغاز شد، پیش از همه واکنشی بود علیه برخورد خشن دولت نسبت به شیعیان و بازداشت رهبران و علمای دینی آنان. یکی از شرکت‌کنندگان قیام چنداول، *محمد یوسف جویان* بود:

> بعد از این که علمای جمعیت تشیع افغانستان مثل آیت‌الله *سیدسرور واعظ*، حجت‌الاسلام والمسلمین آقای *ناصر*، آقای *عالم*، *محمداسماعیل مبلغ*، آیت‌الله شیخ *محمدامین افشار* و بعضی از علمای دیگر دستگیر شدند، مردم تشیع کابل تحریک می‌شوند علیه رژیم کمونیستی در کابل وکم‌کم زمینهٔ قیام مهیا می‌گردد. من در تاریخ دوم سرطان (تیر) وقتی صبح از خواب بیدار شدم، پدرم مرا

---

۱. محلی از شهر کهنه که بیشتر ساکنان آن هزاره‌ها و اهل تشیع هستند.

گفت که اگر توانستی به چنداول بیا. من ساعت هشت، هشت‌ونیم به چنداول رسیدم. در چنداول متوجه شدم که مردمی که من می‌شناختم از کارتهٔ سخی، از افشار و از قلعهٔ شهاده و دشت برچی[1] کم‌کم آنجا دیدم. این یک حالت غیرعادی بود. ساعت ده قبل از ظهر بود که دسته‌های بیست‌نفری، سی‌نفری از تکایا؛ اول از تکیه‌خانهٔ مرکزی برآمدند، با بیرقهای سبز شعار می‌دادند و صدای تکبیر می‌گفتند و بعضاً شعارهایی بر ضد رژیم کمونیستی، بر ضد *خلق* و *پرچم* می‌دادند. مرگ بر شوروی می‌گفتند. اینان شروع کردند به تجمع در مرکز چنداول. بعد از ظهر بود که مردم صاحب‌سلاح شدند و با همین سلاح دست‌داشته‌شان تلاش برای این بود که به طرف مرکز شهر یعنی به طرف پل باغ عمومی حرکت کنند. وقتی که از چنداول خارج می‌شوند، مقابل خود عساکر گارد منظم ریاست جمهوری آن زمان راکه با وسایط زرهی و با سلاحهای بسیار مدرن آمده بودند [می‌بینند] و در اینجا زد و خورد شروع می‌شود و هلیکوپترها از بالا هدف می‌گیرند و تقریباً در حدود دوصد تا دوصد و پنجاه نفر در اینجا کشته می‌شوند و قیام سرکوب می‌شود. شب متوجه شدم که آن‌قدر موج دستگیری زیاد است که حتی آنها با جیپ نه که با سرویسهای (اتوبوسهای) ۳۰۲ بزرگ که سرویسهای بنز ساخت ایران بود، آمده بودند در کوچه‌ها و تنها از کوچهٔ ما در حدود سیزده نفر را همان شب گرفتند. بعد از این که شام شد، تقریباً در حدود دو تا دونیم هزار نفر را بازداشت کردند و بعد از بازداشت،

---

۱. کارته سخی، افشار، قلعهٔ شهاده و دشت برچی، مناطق شیعه‌نشین که قسمتهای شمال غرب و جنوب غربی شهر را در بر می‌گیرد.

تیرباران کردند و از بین بردند و قیام در همین‌جا ختم شد.

گسترش شورش، رژیم را سراسیمه ساخت. در همین حال اتحاد شوروی که از حامیان اصلی رژیم به شمار می‌رفت، در مورد آیندهٔ رژیم نگران شد و از همین روزها در کابل و مسکو امکان دخالت نظامی اتحاد شوروی در افغانستان، مورد بحث قرار گرفت.

بخش هفدهم

۱۹۷۹-۱۹۸۰

از قیام هرات تا قتل تره‌کی

قیام هرات در هفدهم مارچ (مارس) ۱۹۷۹، رهبری شوروی را تکان داد. همان روز اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی به دستور **برژنف** وخامت اوضاع را در افغانستان در جلسهٔ ویژه‌ای بررسی کردند.

در حالی که دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی از هرگونه کمک به افغانستان حمایت نمود، امکان فرستادن نیرو و دخالت مستقیم نظامی را در آن لحظه رد کرد.

روز دوشنبه نوزدهم مارچ (مارس) **لئونید برژنف** دبیر کل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی از خانهٔ ییلاقی‌اش در حومهٔ مسکو به ساختمان کمیتهٔ مرکزی حزب آمد. به مدت دو روز گفت‌وگوهای دشواری دربارهٔ افغانستان صورت گرفت.

در همین حال، *الکسی کاسیگین*[1] نخست‌وزیر شوروی که روز قبل با **نورمحمد تره‌کی** صحبت کرده بود، اعضای دفتر سیاسی را از پیشنهادات **تره‌کی** مطلع ساخت:

> من دیروز دو بار با رفیق *تره‌کی* گفت‌وگو کردم. او گفت که همه چیز از هم فرو می‌پاشد و لازم است تا ما نیرو بفرستیم. وی افزود، اوضاع در افغانستان بسته‌به‌اوضاع هرات‌است. هرگاه‌ما هرات‌رااز‌دست بدهیم، آن‌گاه همه چیز برباد خواهد رفت... به نظر رفیق *تره‌کی* فراریانی که از رژیم جدید ناراضی‌اند بعدها دست به دست هم داده و به کابل یورش خواهندآورد. آن‌گاه دولت‌وی سرنگون خواهدگردید،به همین علت او خواهش می‌کند تا ما با اعزام نیرو به‌کمک آنان بشتابیم... [از *تره‌کی*] پرسیدم ما چه باید بکنیم تا تدبیرهای سیاسی را با اقداماتی که جنبهٔ نظامی دارند هماهنگ سازیم؟ *تره‌کی* پاسخ داد که شما نشانه‌های افغانی‌را به‌روی‌هواپیماها و تانکهای‌خود زده و از آن سوی مرز به هرات سرازیر کنید. من گفتم که این کار از جانب اتحاد شوروی به‌مثابهٔ‌تجاوز به‌افغانستان قلمداد‌خواهد‌شد... من‌به‌اطلاع‌او رساندم که ما برآنیم تا به افغانستان کمکهای همه‌جانبه ارائه‌کرده و مشاوران و کارشناسان‌بیشتری‌اعزام‌کنیم، البته‌برای‌ما لازم است تا افغانستان را به مثابهٔ یک دولت متحد خود نگهداریم، افزون بر آن لازم است به پاکستان در رابطه‌با غیرمجاز بودن مداخله در افغانستان جداً هشدار بدهیم. برخورد مشابهی با ایران نیز [باید] انجام یابد. باید یادداشتهایی‌هم‌به [*آیت‌الله*] **خمینی** و هم به ***بازرگان*** فرستاده شود.[2]

---

۱. Aleksey Kosygin.

۲. «ارتش سرخ در افغانستان»، بوریس گروموف Boris Gromov فرمانده عمومی نیروهای

دفتر سیاسی تصمیم گرفت تا **نورمحمد تره‌کی** در روز بعد به مسکو بیاید. پس از گفت‌وگوی مفصل **تره‌کی** با **کاسیگین**، شب بیستم مارچ (مارس ۱۹۷۹) **برژنف**، **تره‌کی** را در دفتر کارش در محلهٔ میدان قدیمی مسکو پذیرفت. **برژنف** در این دیدار مستقیماً دربارهٔ موضوع اصلی به گفت‌وگو پرداخته و از **تره‌کی** خواست تا به اوضاع در کشور سر و سامان بدهد:

> نه اعزام سپاهیان لازم است، نه طرح علنی موضوع عدم اعزام آنان... با این‌که از ایران و پاکستان هزاران خرابکار مسلح به کشور اعزام شده و سیل جنگ‌افزارها و مهمات سرازیر می‌گردد، مرز هم‌چنان که باز بود همان‌گونه باز است. البته باید متوسل به هر کاری شد تا ارتش در موضع دولت انقلابی قرار داشته باشد[1].

تقاضا برای کمکهای نظامی و اقتصادی چندین بار مطرح شد. رهبران افغان می‌خواستند تا با کمک شوروی با هرگونه تهدید علیه خود مقابله کنند. اما هر دو جانب به گفتهٔ **گنریخ پولیکوف** مسئول افغانستان در شعبهٔ روابط بین‌المللی حزب کمونیست شوروی، برداشتهای مختلفی از چگونگی کمکهای نظامی داشتند:

> رهبران افغانستان مسألهٔ کمکهای نظامی و یا شرکت نیروهای شوروی را چندین بار مطرح کردند. تا جایی که من می‌دانم، چنین تقاضاهایی از سوی *تره‌کی* و حتی *امین* سیزده بار صورت گرفته بود. البته این تقاضاها تعجب‌آور نبود، چراکه فعالیتهای دشمنان داخلی

شوروی در افغانستان، ترجمهٔ عزیز آریانفر، آلمان ص ۳۲ـ۳۳.

۱. «ارتش سرخ در افغانستان»، ب. گروموف، ص ۵۰.

انقلاب شدت یافته و اردوگاههای نظامی در پاکستان فعال بودند. در واقع مسألهٔ مداخله از خارج به‌هیچ‌وجه یک ادعای معمولی نبود و به یک عامل واقعی در زندگی سیاسی مبدل شده بود. پاسخ رهبری حزبی ما به این تقاضاها بسیار محتاطانه بود. البته ما تأکید می‌کردیم که ما همیشه آمادهٔ کمک نظامی به افغانستان هستیم؛ اما برداشت ما از این کمکها با برداشت رهبران افغانستان متفاوت بود. در آن زمان این مسأله مطرح نبود که نیروهای ما از مرز عبور کرده و در داخل افغانستان مستقر شوند. از نظر ما کمک نظامی شوروی باید متوجه استحکام ارتش افغانستان می‌بود و یا هم نیروهای ما می‌توانستند در فرودگاه بگرام، شیندند یا در منطقهٔ شمال استقرار یابند.

از آغاز مقاومت، ستاد مخالفان دولت افغانستان در پاکستان و ایران استقرار یافته بود؛ اما دولتهای پاکستان و ایران ادعاهای مقامات افغانستان و اتحاد شوروی را در مورد دخالت آنها در جنگ داخلی افغانستان و پرورش و مسلح ساختن مخالفان دولت رد می‌کردند. یکی از رهبران اصلی مخالفان افغان در پاکستان ***گلبدین حکمتیار*** بود. او می‌گوید پاکستان و امریکا در موقعیتی قرار نداشتند که در آن زمان در جنگ افغانستان درگیر شوند:

پاکستان با کابل روابط تنگ داشت و از طرف دیگر پاکستان در وضعی قرار نداشت که بتواند با رژیمی تصادم کند که مورد حمایت اتحاد شوروی وقت بود و امریکا هم در این مرحله در موضعی قرار نداشت که بتواند اقدامی بکند. در زمان کمونیستها افسران نظامی متعهد به ***حزب اسلامی*** در اردو به من پیام فرستادند که ما آمادگیهای کافی برای تغییر رژیم داریم؛ ولی معلومات ما این است

که روسها حتماً قوای خود را به کابل می‌فرستند. در صورتی که ما با این پدیده مواجه شدیم ببینیم که عکس‌العمل دنیا چه خواهد بود؟ من به کسی وظیفه دادم که با امریکایی‌ها در این رابطه صحبت کند، ببیند که عکس‌العمل آنها چه خواهد بود. [جیمی] کارتر رئیس‌جمهور بود. سفیر امریکا در پاکستان در جریان ملاقاتی که با یکی از نماینده‌های حزب داشت، و این جریان برای آنها گفته شده بود، آنها بعد از چند روزی که مهلت خواستند، گفتند جواب واشنگتن این است که اولاً ما گمان نمی‌کنیم که روسها قوای خود را به افغانستان بفرستند و مرتکب اشتباه شوند. ثانیاً اگر روسها قوای خود را به افغانستان فرستادند، عکس‌العمل ما این خواهد بود که مذاکرات سالت دو متوقف خواهد شد و ماکمکهای فنی و مواد غذایی و غله را به مسکو متوقف خواهیم کرد.

ایران نیز ادعاهای دولت افغانستان، مبنی بر دست داشتن در قیام هرات را بی‌پایه می‌خواند. دکتر ***چنگیز پهلوان*** استاد دانشگاه [در تهران] و صاحب‌نظر در امور افغانستان بر این باور است که این ادعاها مبالغه‌آمیز بود:

موقعی که انقلاب اسلامی ایران در واقع به پیروزی رسید، یک فضای خیلی عمومی و جذابی برای نیروهای اسلامی در منطقه به وجود آمد. ایران در واقع در موقعی که قیام هرات رخ داد طبیعی است که به جنبش اسلامی در افغانستان متمایل بود. اما من فکر می‌کنم مقداری از تبلیغاتی که از طرف حکومت چپ افغانستان علیه ایران صورت می‌گرفت، مقدارش غلو بود، برای این که یک فضای ضد ایرانی که در افغانستان بود زمینه می‌داد برای این که برخی به

> هرحال [در مورد] همبستگی‌های بین ایران و افغانستان در آنجا مبالغه بکنند. واقعیت این است که در همان موقع هم مسألهٔ پاکستان با افغانستان خیلی قوی‌تر بود چون ایران به علت این‌که در رویارویی با امریکا قرار گرفته بود و مسایل زیادی با امریکا داشت، تمایلی به این نداشت که یک جبههٔ گسترده‌ای در شرق ایران به صورت نامطمئن در واقع مسأله‌زا بشود برای ایران.

اوضاع در افغانستان رو به وخامت می‌گذاشت. در اوایل سپتامبر ۱۹۷۹ ***نورمحمد تره‌کی*** دبیرکل ***حزب دموکراتیک خلق*** و رئیس شورای انقلابی که برای شرکت در جلسهٔ سران کشورهای غیرمتعهد به هاوانا رفته بود، در برگشت، هنگام توقف در مسکو با رهبران شوروی دیدار خصوصی داشت. گفته می‌شد که در این دیدار ضرورت ائتلاف مجدد ***خلق*** و ***پرچم*** و کنار گذاشتن ***امین*** مطرح شد. دکتر ***شاه‌ولی*** معاون نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه که عضو هیأت بود، می‌گوید به او اجازه داده نشد تا در این گفت‌وگوها شرکت کند:

> پلانی وجود نداشت که ***تره‌کی*** بعد از بازگشت خود از هاوانا در مسکو توقف کند یا باکسی دیدار کند. وقتی که هیأت افغانی در هاوانا بود در کنفرانس سران غیرمنسلک (غیرمتعهد)، جانب شوروی به ***تره‌کی*** اطلاع داد که لازم است با **برژنف** در مسکو ملاقات کند. ***تره‌کی*** بعد از آن به من گفت ما در مسکو توقف داریم و مستقیماً به کابل نمی‌رویم، آنجا ملاقات با **برژنف** است. ***تره‌کی*** با **برژنف** تنها ملاقات کرد و حتی به من هم [چیزی] نگفت. بعد از آن ما در تلویزیون اتحاد شوروی

دیدیم **گرومیکو**[1] و **برژنف** با **تره‌کی** در مذاکرات شرکت داشتند.

پس از دیدار با **برژنف** همان‌گونه که ***عزیز اکبری*** عضو دیگر هیأت مدعی است، ***تره‌کی*** شدیداً ناراحت بود و به نظر می‌رسید که شورویها نگرانی خود را در مورد ***حفیظ‌الله امین*** با او در میان گذاشته بودند:

ملاقات ***تره‌کی*** تقریباً سه تا سه‌ونیم ساعت با **برژنف** [دوام کرده] بود. وقتی که برگشت، من اولین کسی بودم که به اقامتگاهش رفتم. ***تره‌کی*** عصبی بود بسیار، ناآرام بود و خیلی هم ناآرام. به من خُلّص (با صراحت) گفت که شورویها اسناد زیادی در مورد *امین* دارند. من از او نپرسیدم که چه نوع اسناد.

تره‌کی بعداً در دیداری با اعضای ***حزب دموکراتیک خلق*** در مسکو سخنانی ایراد کرد که در عمل اعلام جنگ با *امین* بود. ***عزیز اکبری***:

روز بعدش در حدود شش‌صد یا هفت‌صد نفر اعضای حزب را از کمیته‌های حزبی مسکو و شهرهای نزدیک جمع‌آوری کردند و ***تره‌کی*** با محصلین صحبت داشت. در آن صحبت ***تره‌کی*** غیرارادی بالای *امین* یک حمله کرد. در حالی که خودش هم متشنج بود، گفت: در حزب ما یک دانهٔ سرطان است که این باید کشیده شود، علاج شود. وقتی‌که سرطان در وجود باشد، وجود درد دارد و آدم نمی‌فهمد. من این دانهٔ سرطان را تشخیص کرده‌ام و حزب را علاج می‌کنم. این اشاره‌ای بود مستقیماً به *امین*. در آن جلسه در پهلوی

---

۱. Andrei Gromiko وزیر خارجهٔ وقت شوروی.

من *سیدداوود ترون*[۱] نشسته بود. *سیدداوود ترون* هم عضو هیأت بود. او برای من گفت تو منظورش را از دانهٔ سرطان فهمیدی؟ من گفتم نه، من نفهمیدم. به من گفت که منظورش *امین* صاحب است. البته *سیدداوود ترون* هم با مقامات شوروی و کمیتهٔ امنیت دولتی یا کی. جی. بی. روابطی داشت و *ترون* هم، یک ساعت تا یک‌ونیم ساعت غیبت داشت. من فکر می‌کنم که شورویها به *ترون* هم بعضی مسایل را انتقال داده بودند و *ترون* هم این مسایل را قبل از برگشت *تره‌کی* به کابل به *امین* اطلاع داده بود، یعنی *امین* در جریان قرار گرفته بود.

در کابل طرفداران *تره‌کی و امین* در برابر هم قرار گرفته بودند. *امین* وزارت دفاع را کنترل می‌کرد و افسران واحدهای اصلی ارتش به او وفادار بودند. اما عده‌ای از افسران مهم در کودتای ثور مانند *اسدالله سروری*، *محمداسلم وطنجار*، *سیدمحمد گلاب‌زوی* و *شیرجان مزدوریار* که در رأس ریاست امنیت یا اگسا و وزارتهای داخله، مخابرات و سرحدات قرار داشتند، از *تره‌کی* حمایت می‌کردند.[۲]

امین هنگام ورود *تره‌کی* به کابل، با استقبال بی‌نظیر از او نشان داد که هنوز هم قدرت واقعی در دست اوست. *تره‌کی* حین فرود آمدن از هواپیما هنگام روبوسی با *امین*، به گفتهٔ دکتر *شاه‌ولی*، از وی پرسید که سایر وزرا کجا هستند؟

---

۱. سید داوود ترون فرمانده ژاندارم و پولیس و بعداً رئیس دفتر تره‌کی و از افسران نزدیک به حفیظ‌الله امین.

۲. از این چهار وزیر به نام «گروه چهار نفری» (Gang of Four) یاد شده است. این چهار نفر متهم بودند که قصد داشته‌اند امین را سرنگون ساخته و راه را برای تشکیل دولتی هموار کنند که تره‌کی در رأس آن باشد و کارمل نخست‌وزیر آن.

بعد از احوال‌پرسی *تره کی* به *امین* گفت که دیگر وزرا را چه کردی؟ البته این به شکل مزاح بود. لاکن یک گپ غیرطبیعی به نظر من آمد. *امین* خنده کرد و گفت [تمام] وزرا جور و سالم هستند و انتظار تشریف‌آوری شما را دارند. بعداً *تره کی* به ارگ رفت، در آنجا با اعضای کابینه مختصراً [دربارهٔ] جریان مسافرت خود به هاوانا و مسکو چیزهایی گفت و اعضای کابینه همگی رفتند.

یازدهم سپتامبر:

از همان نخستین لحظات ورود *تره کی* به کابل، مبارزهٔ قدرت میان *تره کی* و *امین* به شدت بالا گرفت. *امین* می‌خواست رئیس ادارهٔ اگسا و سه تن از وزرای وفادار به *تره کی* را، که تهدید مستقیمی را برای قدرت او به وجود آورده بودند، برکنار کند. *تره کی* با این اقدام *امین* مخالف بود.

دوازدهم سپتامبر:

رهبری شوروی اوضاع را در کابل با دقت زیر نظر داشت. به ***پوزانوف***[1] سفیر شوروی، ژنرال ***گوریلف***[2] مشاور ارشد نظامی، ژنرال ***ایوانوف***[3] نمایندهٔ ادارهٔ امنیت شوروی یا کی. جی. بی. در کابل و ***پاولوفسکی*** رئیس هیأت بلندپایهٔ نظامی شوروی که مشغول دیدار از کابل بود، دستور داده شد تا با *تره کی* و *امین* دیدار کنند[4]. ژنرال ***گوریلف***:

ما به مقامات رهبری اتحاد شوروی در مورد نبودن وحدت میان *امین*

---

۱. Alexander Puzanov

۲. Lieutenant General L.N. Gorelov

۳. Lieutenant General B.S Ivanov

۴. از اواسط اگوست (اوت ۱۹۷۹) هیأت نظامی شوروی به ریاست ژنرال ایوان پاولوفسکی (Ivan Pavlovskiiy) معاون وزیر دفاع شوروی مشغول دیدار از کابل بود.

و *تره کی* گزارش دادیم. دفتر سیاسی حزب (ح. ک. ش.) به ما دستور داد تا با *تره کی* و *امین* ملاقاتی صورت گیرد. سفیر از *تره کی* تقاضای ملاقات نموده ما با هم به دفتر *تره کی* رفتیم. در آنجا دیدیم که *امین* نیست. سفیر در جریان صحبت با *تره کی* می‌خواست در مورد رفتار *امین* صحبت کند، اما با در نظر داشت روابط نزدیک *تره کی* و *امین* به صورت کنایه‌آمیزی به او گفت رفتار *امین* عادی نیست. *تره کی* گفت رفیق سفیر ناراحت نباشید او فرزند من است، من به او اعتماد دارم، بین ما وحدت خواهد بود.

سیزدهم سپتامبر:

رادیوی دولتی برکناری رئیس اگسا و سه تن از وزرای مخالف *امین* را اعلام کرد. مقامات شوروی طوری که ژنرال **گوریلف** می‌گوید، دوباره به کاخ ریاست جمهوری آمده و خواستند تا با *تره کی* و *امین* در مورد برکناری وزرا صحبت کنند:

روز بعد دوباره نزد او رفتیم. گفتیم: رفیق *تره کی*! شما دیروز در مورد وحدت رهبری حزب وعده کردید. ببینید چهار وزیر را برکنار کردند، این به نفع کار نیست. آن وقت او برخاست و به *امین* تلفن کرد و از او خواست تا به ارگ بیاید.

چهاردهم سپتامبر:

امین بنا به تقاضای *تره کی* و سفیر شوروی به حرمسرای ارگ یا کاخ ریاست جمهوری آمد. در مدخل ورودی حرمسرا، راننده‌ها و محافظین سفیر و سایر مقامات شوروی در کنار ماشینهایشان ایستاده بودند.

ماروزوف[1] که در آن زمان معاون ستاد کی. جی. بی. در کابل بود به نقل از مأموران کی. جی. بی. در صحنه می‌گوید، *امین* از ماشین خود پیاده شد و پشت سر محافظینش به سوی پله‌های کاخ گام برداشت:

> *امین* داخل حیاط شد. چیزی احساس کرده بود و شاید خود او وضع را متشنج کرده بود. او ابتدا از آمدن به ارگ خودداری کرده بود، هرچند سفیر، ژنرال *ایوانوف*، *گوریلف* و *پاولوفسکی* در آنجا بودند. بعد از اصرار زیاد و حتی بعد از این که سفیر سوگند یاد کرد که هیچ حادثه‌ای اتفاق نخواهد افتاد، سرانجام او حاضر شد که به داخل ارگ بیاید. کارمندان گروه ویژهٔ امنیتی ما که ماشینهای هیأت نمایندگی ما را همراهی می‌کردند، شاهد این صحنه بودند. آنان در همان نزدیکی ایستاده بودند که ماشین *امین* داخل شد. اول محافظین *امین* پیاده شدند و از طریق پله‌ها به طبقهٔ دوم رفتند. *امین* در عقب آنها بود. هنوز *امین* پای خود را روی اولین پله نگذاشته بود که صدای شلیک گلوله‌ها شنیده شد.

و اما در حالی که شلیک گلوله‌ها ادامه داشت، در داخل کاخ، **تره‌کی** و هیأت شوروی وحشت‌زده شدند. ژنرال **گوریلف** می‌گوید:

> صدای تیراندازی بلند شد. دود باروت به هوا برخاست. خانم **تره‌کی** داخل اتاق شد و فریاد زد *امین*، *ترون*، *امین*، *ترون*... من به طرف پنجره رفتم. دیدم *امین*، *ترون* راکه روی زمین افتاده بود و در حالی که همه آستینهایش پُر از خون بود به طرف خود می‌کشد. **تره‌کی** دروازه را بازکرد و صدا زد *ترون*، *ترون*، *ترون*. من از این صداها چیزی

---

۱. Alexander Morozov.

نفهمیدم. *تره‌کی* گفت توطئه‌ای در راه است.

سید داوود ترون رئیس دفتر *تره‌کی* که به *امین* وفادار بود، به قتل رسید و یک تن از محافظان *امین* زخم برداشت. اما *امین* همراه با محافظانش از صحنهٔ تیراندازی خود را بیرون کشیده و کاخ را ترک گفت. ***ماروزوف***:

یکی کشته شد. دومی که دستش زخمی شده بود، پایین دوید، دست *امین* راگرفت، در ماشین نشستند و با هم حرکت کردند.

معلوم نیست چه کسانی تیراندازی را آغاز کردند، محافظین ***تره‌کی*** و یا *امین*؟ اما *امین* پس از فرار از حرمسرا به کاخ دلگشا رفته، ارتباطات ***تره‌کی*** را با خارج قطع کرد و فرماندهی امور را به دست گرفت.

پانزدهم سپتامبر:

رادیوی افغانستان انتخاب *امین* را به مقام دبیر کل ***حزب دموکراتیک خلق*** و رئیس شورای انقلابی و نخست‌وزیر اعلام کرد.

در حالی که *تره‌کی* هنوز در حرمسرا در محاصره بود، مقامات شوروی به گفته ***ماروزوف*** معاون ستاد کی. جی. بی. در کابل به سرنوشت ***تره‌کی*** که شاید با مداخلهٔ آنها از قتلش جلوگیری می‌شد، علاقه‌ای نشان ندادند:

تره‌کی در اسارت *امین* افتاد و اعلام شد که *تره‌کی* بیمار است. در یکی از جلسات صبحانهٔ سفارت، سفیر به ما گفت که دیداری با *امین* داشته و *امین* ضمن این دیدار به او گفته که اگر میل دارد می‌تواند هر وقتی که خواسته باشد با *تره‌کی* دیدار کند. سفیر از چنین ملاقاتی خودداری کرد. اگر سفیر با *تره‌کی* ملاقات می‌کرد، شاید *امین تره‌کی* را به قتل نمی‌رساند.

حفیظ‌الله امین در مقام فرمانروای جدید بار مسئولیت سرکوبها و مظالم گذشته را به دوش *تره‌کی* انداخته و برای جلب اعتماد مردم شعار قانونیت، مصونیت و عدالت را پیش کشید:

> خلق زحمتکش ما با خنثی ساختن هر توطئهٔ امپریالیزم و سرکوب نمودن هر تجاوز دشمنان انقلاب و از بین بردن هر عنصر منافی تکامل مطلوب انقلاب، به پیش می‌روند. تمام عناصر و سازمانهای خودخواه و بدنام که زحمتکشان ما را به تشویش انداخته بودند، نابود شدند.

در شامگاه هشتم اکتبر ۱۹۷۹ *تره‌کی* در محل اسارتش در کوتی باغچهٔ ارگ یا کاخ ریاست جمهوری به قتل رسید.

قتل *تره‌کی*، *امین* را نیز در سراشیب سقوط قرار داد. *حزب خلق* که با سیاست سرکوب و فشار نیروهای سیاسی و اجتماعی را از خود دور کرده و با جنگ داخلی روبه‌رو بود، از درون دچار دودستگی شد و اتحاد شوروی که حمایت آن ضامن بقای رژیم به حساب می‌آمد، اعتماد خود را نسبت به *امین* از دست داد.

بخش هجدهم

سپتامبر ـ دسامبر ۱۹۷۹

حکومت صد روزهٔ امین

حفیظ‌الله امین پس از تصرف کامل قدرت در سپتامبر ۱۹۷۹ با دو مسألهٔ عمده روبه‌رو شد: مناسبات با اتحاد شوروی و جنگ داخلی در حال گسترش. در واقع پیروزی ***امین*** بدون آگاهی شوروی و خلاف ارادهٔ آن صورت گرفته بود. ***امین*** با بازداشت و سپس قتل ***تره‌کی***، شوروی را غافلگیر ساخت. در چنین وضعی جلب اعتماد شوروی برای ***امین*** کار دشواری بود، اگرچه گروه او قدرت واقعی را در ارتش و دولت در اختیار داشت.

در همین حال شورش گسترش می‌یافت و دولت کنترل راهها و شاهراه‌ها را از دست داده و قدرت آن روز تا روز به مراکز ولایات و وُلُسوالی‌ها[1] محدود می‌شد. ***گلبدین حکمتیار***، رهبر ***حزب اسلامی***

---

۱. شهرستانها، فرمانداریها.

افغانستان، می‌گوید رژیم شانسی برای بقا نداشت و نیروهای مقاومت آماده بودند تا قدرت را به دست گیرند:

سقوط رژیم حتمی بود. همهٔ اطراف و ولسوالی‌ها آزاد شده بود. مقاومت به کابل رسیده بود. ما فعالیتهای خیلی قوی و منظمی در داخل کابل داشتیم. اختلافات شدید و حاد درونی حزب *خلق* هم بین پرچمی‌ها و طرفداران *ببرک کارمل* و *تره‌کی*، بین *امین* و *تره‌کی* هم زمینه را مساعد می‌ساخت. واقعیت امر این است که رژیم در حالت نزع قرار داشت و هیچ شانسی برای بقایش وجود نداشت. اگر قوای روسی وارد افغانستان نمی‌شد، باید در چند هفتهٔ آینده رژیم به دست مجاهدین سقوط می‌کرد.

پیروزی در جنگ داخلی بدون کمک نظامی اتحاد شوروی ممکن نبود. اما برای اجتناب از جنگ باید راه سازش جست‌وجو می‌شد. در تلاش برای برون رفت از بن‌بست، *امین* باب تماس و مفاهمه را با امریکا باز کرد. دکتر *شاه‌ولی* معاون نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه در زمان *حفیظ‌الله امین*:

باید گفته شود که با دیگر کشورهای غرب روابط ما نرمال (عادی) باقی مانده بود، [به استثنای] امریکا. بعد از قتل سفیر امریکا در ماه فبروری (فوریه) ۱۹۷۹ بعد از این که *دابس*[۱] از طرف گروگان‌گیرها گرفته شد و در رهایی او از طرف دولت افغانستان اقدامات صورت گرفت و او در ضمن همین حوادث به قتل رسید، بعد از این سیاست امریکا در مورد افغانستان تغییر کرد. امریکایی‌ها بعضی کمکهای

۱. Adolph Dubs، سفیر ایالات متحدهٔ امریکا در کابل که در چهاردهم فبروری (فوریه ۱۹۷۹) به وسیلهٔ یک گروه مخالف دولت برای چند ساعت به گروگان گرفته شد و پس از آن‌که پلیس سعی کرد تا او را با استفاده از نیرو آزاد کند، به قتل رسید.

خود را متوقف کردند. *امین* می‌خواست که روابط خود را با امریکا عادی بسازد و خودش در کابل با شارژدافیر (کاردار) و زمانی که ما هم در هیأت افغانی در سی‌وچهارمین جلسهٔ اجلاس عمومی ملل متحد در نیویورک با معاون وزارت خارجه امریکا دیدار کردیم، موضوع بهبود روابط امریکا و افغانستان را در آنجا مطرح کردیم و این موضوع در جریان قرار داشت.

یک گام اساسی دیگر به گفتهٔ دکتر *شاه‌ولی* بهبود روابط با پاکستان بود:

بعد از ۲۶ سنبله (شهریور) دو نامه یکی برای *آقاشاهی*[1] و یکی برای رئیس‌جمهور پاکستان *ضیاءالحق* ارسال گردید و نیات افغانی به خاطر بهبود روابط بین هر دو کشور به جانب پاکستان گوشزد شد. قبلاً هم روابط و مذاکراتی صورت گرفته بود و جانب پاکستان حاضر شده بود که مذاکرات را در سطح بالاتر یعنی در سطح وزرای خارجه، انجام بدهد و موافقت شد که *آقاشاهی* به کابل بیاید که این، یک هفته قبل از هجوم اتحاد شوروی بود. لکن متأسفانه هوا خراب شد. دید در میدان هوایی کابل وجود نداشت. مسافرت *آقاشاهی* تا هفتهٔ بعد به تعویق افتاد.

امین با وضع دشواری روبه‌رو بود. نزدیکی با امریکا و پاکستان می‌توانست از اقدام شوروی علیه او جلوگیری کند. اما ژنرال *ضیاءالحق* رئیس‌جمهور پاکستان برای حل اختلافات با دولت کابل عجله‌ای نشان نمی‌داد.

---

۱. وزیر خارجهٔ وقت پاکستان.

هدف *امین* از نزدیکی با پاکستان طوری که بعد از تجاوز شوروی به افغانستان ادعا شد، ایجاد یک حکومت ائتلافی با مخالفان و تصفیهٔ کمونیستها بود. اما *گلبدین حکمتیار* این ادعا را رد می‌کند:

من صادقانه عرض کنم که هیچ نوع رابطه‌ای، ارتباطی با *امین* نداشتم. هیچ نوع مذاکره‌ای با او صورت نگرفته، نه مستقیم، نه غیرمستقیم، نه توسط هیأتها، هیچ نوع مذاکره‌ای نبوده و برای شما صادقانه بگویم که *امین* فقط یک هفته قبل با پاکستان تماس گرفته بود. این جریان را هم مرحوم *ضیاءالحق* برای ما گفت که *امین* پیام فرستاد؛ ولی زمانی این پیام برای ما رسید که دیگر ما نمی‌توانستیم جواب آن را بدهیم.

نزدیکی کابل با پاکستان در زمانی مطرح می‌شد که کمکهای پاکستان و افغانستان به نیروهای مخالف هر دو کشور ادامه داشت. در حقیقت با وجود ادعاهای شوروی و افغانستان در مورد حمایت گستردهٔ پاکستان از شورشیان افغان، دولت *تره‌کی* و *امین* نیز به گفتهٔ *عزیز اکبری* ــ که در اوایل حکومت *امین* به مقام ریاست ادارهٔ امنیت یا ادارهٔ کام برگزیده شد ــ با پشتیبانی از مخالفان پاکستان، دولت ژنرال *ضیاء* را تحت فشار قرار داده بودند:

به دستور شوروی، رهبران *حزب دموکراتیک خلق* هم تماسهایی را با مخالفین رژیم ژنرال *ضیاءالحق*، برقرار ساختند؛ از آن جمله با *پیپلز پارتی* (حزب مردم) *بوتو*. از خانم *بی‌نظیر بوتو* دعوت کردند که به کابل بیاید. او هم به کابل آمد و من شخصاً مهماندار خانم *بوتو* بودم. او در قصر نمبر دوم (شماره دو) زندگی می‌کرد. یک سلسله مذاکرات با اینها شد و از بلوچها (رهبران مخالف بلوچ) هم دعوت شد

که به کابل بیایند. یک مانور را کابل شروع کرد. البته، یک مقدار سلاح هم به حزب *بوتو*، *پیپلز پارتی*، انتقال داده شد و اینها نمایشی یک چند انفجار را سازمان دادند در پاکستان تا *ضیاءالحق* را مجبور بسازند که سیاست خود را در قبال افغانستان تغییر بدهد. بالاخره *ضیاءالحق* خودش آمد به کابل و در پغمان با *تره‌کی* دیدار کرد. در جریان یک ملاقات کوتاه من بودم که *تره‌کی* به *ضیاءالحق* گفت که اگر شما مخالفین ما را در آنجا نگاه کردید (نگه‌داشتید) ما هم می‌توانیم که برای شما مشکلات ایجاد کنیم.

گزارشها در مورد تلاشهای دولت افغانستان برای بهبود روابط آن با پاکستان و امریکا در مسکو ترس از یک *انور سادات* دیگر را به وجود آورد.

تصور می‌شد که ممکن است *امین* مانند *سادات* در مصر به امریکایی‌ها رو، آورده مناسبات خود را با شوروی قطع و مشاورین شوروی را از کشور اخراج کند. شاید هم به این علت پس از قتل *تره‌کی*، سازمان امنیت شوروی یا کی. جی. بی. به قول *محمدعزیز اکبری* به ایجاد ائتلافی میان طرفداران *تره‌کی* و *ببرک کارمل* که در مسکو گرد آمده بودند، کمک کرد. این ائتلاف تحت رهبری *ببرک کارمل* با حمایت شوروی، خود را برای تعویض *امین* آماده می‌کرد:

البته سه نفر *اسدالله سروری*، *اسلم وطنجار* و *سیدمحمد گلاب‌زوی*، به خانهٔ مشاور شوروی پناهنده می‌شوند. *شیرجان مزدوریار* در همان وقت با فامیل خود در پغمان به استراحت رفته بود وقتی که از پغمان پس می‌آید، گرفتار می‌شود و زندانی می‌شود. *اسدالله سروری* و این [دو نفر] دیگر بالاخره توسط کی. جی. بی. سازمان امنیت

شوروی و با شیوه‌های مختلف که مخصوص خودشان بود از افغانستان خارج می‌شوند. طوری که بعداً من اطلاع یافتم، از قول ***سروری***، اینها یک‌مدتی در تاشکند بودند و بعداً انتقال داده می‌شوند به یک‌کشور دیگر، بلغارستان. البته در بلغارستان روسها از اینها بعضی اسناد تحریری می‌گیرند، مبنی بر کمک. بعداً اینها می‌آیند به مسکو. در مسکو ***اندروپوف***[1] که در آن وقت رئیس سازمان امنیت بود، به اینها ابلاغ می‌کند که غیراز شما یک گروه دیگر هم از ***حزب دموکراتیک خلق*** است در اینجا که از ما تقاضای کمک کرده است. بالاخره در مسکو اینها با ***کارمل*** توسط شورویها یکی می‌شوند و با هم دیدار می‌کنند و بعد از آن ***کارمل***، ***سروری*** و ***وطنجار*** و ***گلاب‌زوی*** مشترکاً برنامه‌ای را به شورویها ارائه می‌کنند.[2]

گروه رهبری ضد ***امین*** که بعداً با تهاجم شوروی وارد افغانستان شدند به گفتهٔ ***عزیز اکبری***، یک گروه هشت‌نفری بود که در رأس آن ***ببرک کارمل*** قرار داشت:

واقعیت این است ـ مثلی که **نجیب** (پرزیدنت **نجیب‌الله**) در یکی از جلسات گفته بود ـ شوروی روی هشت نفر قمار زد. این هشت نفر ***ببرک کارمل***، ***اناهیتا*** [***راتب‌زاد***]، ژنرال ***گل‌آقا***، ***عبدالوکیل*** و ***نوراحمد***

---

۱. Yuri Andropov رئیس کی. جی. بی. و بعداً دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۸۲ـ۱۹۸۴).

۲. در روزهایی که رهبری شوروی در مورد دخالت نظامی در افغانستان تصمیم می‌گرفت، ببرک کارمل و عده‌ای از رهبران جناح پرچم که از مقاماتشان به عنوان سفیر برکنار شده بودند و برخی از رهبران و فعالان جناح خلق به شمول سه افسر نامبرده در مسکو بودند و با مقامات شوروی تماس داشتند.

نور بودند و سه نفر از بخش خلقی‌ها [اسدالله] سروری، [محمداسلم] وطنجار و [سیدمحمد] گلاب‌زوی بودند و شورویها عمدتاً به همین هشت نفر اتکاء کردند.

ببرک کارمل و سایر رهبران پرچم که در نخستین ماههای انقلاب ثور برکنار شدند، از اواسط سال ۱۹۷۹ همزمان با تشدید شورشها علیه تندرویهای رژیم خلقی مجدداً طرف توجه مقامات شوروی قرار گرفتند.

در اواخر اکتبر و اوایل نوامبر ۱۹۷۹ مقامات حزب کمونیست شوروی به این نتیجه رسیدند که امکانات تغییر جهت سیاسی در افغانستان به سود امریکا، وجود دارد. الکساندر اگنتوف[1] مشاور امور خارجی لئونید برژنف می‌گوید که در مسکو ترس از تبدیل شدن افغانستان به یک پایگاه ضد شوروی گسترش می‌یافت:

> دخالت وسیع و بلاواسطهٔ ایالات متحدهٔ امریکا، پاکستان و چین باعث این بیم و هراس در مسکو شد که افغانستان به جای ایران از دست رفته، به پایگاه جدید نظامی امریکا در حاشیهٔ آسیای میانه اتحاد شوروی و مرزهای جنوبی ما مبدل خواهد شد.

علی‌رغم تردیدهای اولی در مورد درگیری مستقیم در رویدادهای افغانستان، سرانجام شوروی تصمیم گرفت تا به افغانستان نیرو بفرستد. وخامت اوضاع و قتل تره‌کی در تجاوز شوروی به افغانستان، نقش عمده داشت؛ اما تصمیم در مورد هجوم نظامی در یک حلقهٔ کوچک گرفته شد، برژنف و سه یا چهار تن دیگر. گیورگی کورنینکو[2] در آن وقت معاون اول

---

۱. Andrey Alexanderov - Agentev.　　۲. Georgi M Kornienko.

وزیر خارجهٔ شوروی بود:

> تا آن‌جایی که من می‌دانم، تصمیم در مورد فرستادن نیرو به افغانستان در دایرهٔ خیلی محدودی اتخاذ شده بود، نه در جلسهٔ دفتر سیاسی. در آن دایرهٔ محدود **برژنف**، **اندروپوف**[۱]، **استینوف**[۲] و **گرومیکو**[۳] شرکت داشتند و من مطمئن هستم که **سوسلوف**[۴] نیز در آنجا حضور داشت.

بسیاری از اعضای دفتر سیاسی از هجوم نظامی شوروی به افغانستان از طریق رادیو اطلاع یافتند. ***ادوارد شواردنادزه***[۵] در زمان ورود نیروهای شوروی به افغانستان عضو علی‌البدل دفتر سیاسی بود:

> من و **گورباچف** در مرکز گرجستان بودیم که از ورود نیروهای شوروی به افغانستان آگاه شدیم. ما از آنجایی که اعضای دفتر سیاسی بودیم، باید از این امر اطلاع می‌داشتیم. در آن وقت ما فوراً گفتیم که این یک اشتباه عمده است و از همان روز برای ما واضح بود که باید به این جنگ پایان داد.

و اما به نظر می‌رسد که امریکا هم مانند اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی از تصمیم در مورد فرستادن نیروها به افغانستان قبلاً اطلاع نداشت. ***استیو گاستر***[۶] از ادارهٔ امنیت ملی ایالات متحدهٔ امریکا در اواخر سالهای ۱۹۸۰ می‌گوید:

---

۱. Yuri Andropov رئیس کی. جی. بی.

۲. Dimitry Ustinov وزیر دفاع.

۳. Andrei Gromiko وزیر خارجه.

۴. Mikhail Suslov عضو دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی.

۵. Eduard Shevardnadze عضو علی‌البدل دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی در آن‌وقت.

۶. Steve Gaster.

جلسهٔ نهایی که اقدام به اشغال افغانستان در آن تأیید شد، احتمالاً در سومین هفتهٔ ماه نوامبر تشکیل شد. در آن موقع علاوه بر مقامات شوروی مقاماتی از بلوک شرق نیز در کابل بودند که مرتباً به مقامات امریکایی می‌گفتند که اشغال افغانستان صورت نخواهد گرفت و همین موضوع تا حد زیادی عدم آمادگی امریکا را برای اتفاقاتی که بعداً افتاد توجیه می‌کند. به عبارت دیگر کاردار سفارت شوروی و مقامات آلمان شرقی به مأمورین سفارت امریکا می‌گفتند: «ما می‌دانیم که اگر افغانستان را اشغال کنیم، یک مشکل را حل کرده‌ایم، ولی مشکل دیگری به وجود خواهد آمد» و اظهارات آنها کاملاً منطقی به نظر می‌رسید و این طراحان سیاست و افراد به‌خصوصی در شورای امنیت ملی و جاهای دیگر بودند که اطلاعات رسیده را این طور تعبیر کرده‌اند که شاید تهدید بیشتر متوجه ایران است تا افغانستان و هدف نهایی آنها ایجاد بندری در آبهای گرم یا تصرف حوزه‌های نفتی است و یا این که از فشار نظامی خود در درازمدت برای به زانو در آوردن ایران یا پاکستان استفاده خواهند کرد.

آمادگی نهایی برای هجوم در ماه دسامبر آغاز شده بود. بر اساس دستورهای شفاهی وزیر دفاع شوروی مارشال *استینوف*، در قلمرو فرماندهی نظامی ترکستان و فرماندهی نظامی آسیای میانه نزدیک به یک‌صد واحد رزمی، همه تحت فرماندهی ارتش جدید که ارتش چهل نامیده شد، گرد آورده شد. ارتش چهل بعداً تمام نیروهای مهاجم شوروی را در افغانستان در خود متشکل می‌کرد.

به تاریخ ۲۴ دسامبر در گردهمایی هیأت رهبری وزارت دفاع شوروی

اعلام گردید که رهبران اتحاد شوروی تصمیم گرفته‌اند تا به افغانستان نیرو بفرستند.

بی.بی.سی. دو روز قبل از لشکرکشی شوروی دربارهٔ نگرانی امریکا پیرامون افزایش نیروهای شوروی در افغانستان خبر می‌داد و روز بیست و هفتم دسامبر، کودتا در کابل به سرخط خبرهای جهان مبدل شد.

۲۷ دسامبر ۱۹۷۹:

هواپیماهای نظامی شوروی یکی پس از دیگری در فرودگاههای نظامی کابل و بگرام به زمین می‌نشست. سایر نیروهای شوروی که دو روز قبل، از بنادر حیرتان و تورغندی گذشته بودند، به سوی کابل، هرات، قندهار و غزنی در حرکت بودند. اما در این روز ***حفیظ‌الله امین*** همه اعضای دفتر سیاسی را برای صرف ناهار به اقامتگاهش در کاخ تاج‌بیگ دعوت کرده بود. اولین غذایی که برای مهمانان آوردند، سوپ بود. ***عبدالکریم میثاق*** عضو دفتر سیاسی و وزیر مالیه در میان مهمانان قرار داشت:

> **پنجشیری**[۱] [جهت تداوی] بعداز بیست‌وپنج سنبله (شهریور) به شوروی رفته بود. و دو سه روز قبل از شش جدی (دی) به افغانستان برگشت. روز شش جدی *امین* او را مهمان کرد و همه ما را هم به آن حساب مهمانی کرد. آنجا رفتیم. خلاصه نان خوردیم و در سوپ چیزهایی را انداخته بودند. بعد از آن که نان خلاص (تمام) شد، آمدیم، اما در وقتی که سوپ را می‌خوردند؛ یگانه کسی که نخورد دستگیر **پنجشیری** بود که گفت مرا دکتر توصیه کرده، چون من مرض قلبی دارم، باید چیزهای چرب زیاد نخورم. من گفتم این

---

۱. دستگیر پنجشیری عضو دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق.

سوپ است، چربی ندارد. گفت به هر صورت مرا گفته‌اند که نخوری. ما خوردیم، تماماً اعضای دفتر سیاسی و از جمله *امین*.

پس از مسمومیت *امین* و رهبران بلندپایه حزب و دولت، مسئولین کاخ فوراً خواستار کمک طبی شدند. دکتر *الکسی‌یف* پزشک سفارت شوروی از اولین کسانی بود که برای نجات رهبران به کاخ آورده شد:

داخل سالون پذیرایی می‌شویم و می‌بینیم که چند نفر در وضعیت مختلفی خوابیده‌اند؛ یکی روی صندلی، دیگری روی فرش، یک نفر در حالی که یک پایش روی صندلی و پای دیگرش روی زمین است، در حالت بیهوشی افتاده است. در واقع آنها بعد از صرف نهار به طور دسته‌جمعی مسموم شده بودند. اینها شخصیتهای بلندپایهٔ کشور بودند که *امین* هم در میان آنها قرار داشت.

وضع *امین* وخیم‌تر از همه بود، اما طوری که دکتر *الکسی‌یف* می‌گوید او به‌زودی حوالی ساعت هفت شب به هوش آمد و سعی کرد بداند که چه واقع شده است:

امین در میان آنها وضع بسیار وخیمی داشت. به دشواری نفس می‌کشید، خُر خُر می‌کرد و چانه‌هایش افتاده بود. خلاصه در حالت اغماء و بیهوشی کامل بود. پس از آن که به هوش آمد، دیگر به دستگاه تنفسی نیازی نداشت. آن را قطع کردیم. او فوراً گوشی تلفن را برداشت، ولی خط تلفن خاموش بود. حرکاتش هنوز حالت عادی نداشت. متوجه شد که مصیبتی رخ داده است و هرچه زودتر باید چاره‌ای بجوید. ساعت نزدیک هفت شام بود.

امین هنوز در بستر بیماری بود و وضعش کم‌کم بهبود می‌یافت که شلیک گلوله‌ها به اقامتگاه او در کاخ تاج‌بیگ آغاز شد. واحد ضربتی ۳۳۳ کی. جی. بی. کاخ را هدف قرار داده بود، اما اعضای خانوادهٔ او طوری‌که خانمش می‌گوید، نمی‌دانستند که حمله کنندگان چه کسانی هستند:

> چندین دکتر آمدند، و به *امین* دارو و سروم زرق کردند، تا این که کم‌کم وضعیت شوهرم را تحت کنترل آوردند. حوالی ساعت هفت بود، از اتاق خارج شده و وارد یکی از دهلیزهای بزرگ کاخ شدم. در سمت غربی صدای شلیک مهیبی به‌گوش آمد. من به طرف اتاقی که *امین* در آن بود، دویدم، دیدم که *امین* نیز از جای خود برخاسته بود، از من پرسید که چه شده؟ گفتم؛ شلیک شده، به دیوارها شلیک کرده‌اند. تا همین حرفها راگفتم، *امین* از جایش برخاست و از اتاق به دهلیز آمد. به مجرد آمدن به دهلیز صدای شلیکها شدید شد و از چهار طرف شلیک صورت می‌گرفت. با شدت شلیکها همه بیدار شدند، به آنهاگفتم از طبقهٔ سوم به طبقه دوم برویم. همهٔ ما به طبقهٔ دوم پائین شدیم. همسران *صالح‌محمد زیرَی* و دکتر *شاه‌ولی* نیز با ما بودند. در دهلیز نشستیم. در کاخ سه زینه (پله) بود. پسرم *عبدالرحمان*، یک نوهٔ کاکای (عموی) *امین* و محافظش گربز در زینه‌ها موضع گرفتند و من برایشان اسلحه آوردم. آنها از زینه‌ها به خارج کاخ شلیک می‌کردند و ما نمی‌دانستیم چه کسانی شلیک می‌کنند. در پایین من از شوهرم *امین* پرسیدم کی است که شلیک می‌کند؟ او به *جان‌داد* فرمانده گارد دستور داد که با احتیاط به منزل (طبقه) سوم رفته و ببیند که کی حمله کرده است. وقتی *جان‌داد* برگشت، گفت برای من طوری معلوم می‌شود که روسها هستند، *امین* گفت نه!

نیروهای شوروی با درهم شکستن مقاومت به‌زودی داخل کاخ شـده و ب
محض ورود به سوی کودکان و زنان شلیک کردند. یک تن از مهاجمین ک
تـصویر *امـین* را در دست داشت، بـه سـوی او نشـانه گـرفت. هـمسر *ام*
می‌گوید:

تا وقتی که مهمات داشتیم، هیچ کس نتوانست وارد کاخ شود. ع
زیادی از مهاجمین کشته شدند. ما نمی‌دانستیم که روسها هستن
وقـتی مـهمات مـا تـمام شـد، آنـها داخـل کـاخ شـدند. بـه مـحض
داخل‌شدن با ماشیندار یا مسلسل به چهار طرف شلیلک کردند.
اثر این شلیکها به دخترانم ***ملالَی*** و ***گـلالَی*** و پسـرم ***خـوازک*** گـلو
اصابت کرد. در حالی که آنها عکس *امین* را به دست داشتند، به سو
دخترم *غُتَی* رفتند. *غُتَی* به آنها گـفت چـرا شـلیک مـی‌کنید، *امـ*
صاحب اینجاست. گفتند که *امین* کـجاست؟ در ایـن حـال مـتو
شدند که *امین* آنجا نشسته است. بر او شلیک کردند. بعد از آن پسر
و دخترانم زخمی شدند و وقتی دیدند کس دیگری بـاقی نـماند
خاموش شدند.

با قـتل ***حـفیظ‌الله امـین*** بـه دورهٔ حکـومت صـد روزه او پـایان داده شـد.
بیست ماه پس از هفتم ثور (اردیبهشت ۱۳۵۷) این سومین رهبر افـغانست
بود که در مبارزه خونین قدرت جان خود را از دست می‌داد. اما ایـن بـار ب
دست سربازان خارجی که بـه کشـور مسـتقل هـمسایهٔ خـود هـجوم آور
بودند.

بخش نوزدهم

۱۹۷۹ـ۱۹۸۶

هجوم شوروی و دولت ببرک کارمل

این‌جانب ببرک *کارمل* به مناسبت سقوط مرگبار و واژگون شدن رژیم فاشیستی *حفیظ‌الله امین* این جاسوس سفّاک امپریالیسم امریکا و دیکتاتور جبّار و عوام‌فریب، به شما وطنداران عذاب‌دیده، مسلمانان مستضعف افغانستان که تاکنون در زیر یوغ جلّاد آدمکش و شیّاد تاریخ، *حفیظ‌الله امین* و امینی‌ها قرار داشتید درود می‌فرستم و شادباش می‌گویم.

رک *کارمل* قدرت را در سایهٔ نیروهای شوروی به دست گرفت. او در
امگاه بیست‌وهفتم دسامبر ۱۹۷۹ مطابق ششم جدی ۱۳۵۸ در
خنرانی‌ای که از یک فرکانس رادیویی خارجی نزدیک به رادیو
غانستان پخش شد، پایان سلطهٔ *امین* را اعلام داشت. هجوم نیروهای
وروی به افغانستان و تعویض قدرت در کابل هنوز در سر خط خبری

جـهان قـرار داشت و مـقامات شـوروی سـعی داشـتند تـا دخـالتشان ر
افغانستان توجیه کنند.

[اخبار بخش فارسی بی‌بی‌سی]:

اینجا لندن است، رادیوی بی. بی. سی.: اتحاد شوروی دربارهٔ کود
دیروز افغانستان اظهار نظر کرده است. در کودتای دیروز افغانس
حفیظ‌الله امین رئیس‌جمهور آن کشور برکنار و سپس اعدام شد.

تـجاوز شـوروی بـه افـغانستان واکـنش شـدیدی را در سـراسـر جـ
برانگیخته بود.

در هـمان لحـظه‌های ورود نـیروهای شـوروی، **جـیمی کـار**
رئیس‌جمهور امریکا اعلام داشت که شـوروی بـاید بـرای تـجاوز خـو
افغانستان بهای مشخصی بپردازد.

پرزیدنت ***کارتر*** در اولیـن روزهـای هـجوم، طـی یک رشـته اقـدام
سمبولیک، تـحریمهای اقـتصادی را عـلیه اتـحاد شـوروی اعـلام داشـ
تصمیم گرفته شد که امریکا در بـازیهای المـپیک ۱۹۸۰ در مسکـو شـر
نکند. **زبیگنیو برژینسکی**[۲] مشاور امنیت ملی پـرزیدنت ***کـارتر*** در طـرح
سیاست سخت‌گیرانه علیه اتحاد شوروی و سنگین سـاختن بـهای دخـ
نظامی آن در افغانستان نقش مهمی داشت:

وقتی که نیروهای اتحاد شوروی وارد افغانستان شدند، دیدگاه
مورد قبول قرار گرفت و بنابراین برای اولین بار در تمام دوران ج
سرد، ما بـه طـور فـعال شـروع کـردیم بـه حـمایت از یک مـقاو

---

۱. Jimmy Carter.

۲. Zbigniew Brzezinski.

مسلحانه در مقابل نیروهای شوروی. در این حالت، هدف حما
این جنبش مقاومت دیگر نفرات ارتش سرخ بود و ما نیز به د
غیرمستقیم در این حملات درگیر شدیم. این یک گام و تص
بی‌سابقه بود. نتیجهٔ آن هم درهم‌شکستن و از پای درآور
نیروهای شوروی بود. درست برعکس نمونهٔ ویتنام که در آنجا، آن
حمایت از ویتنامی‌ها به جنگ نیروهای ما آمدند. اگر ما قاطعا
مجاهدین حمایت نمی‌کردیم، احتمال داشت که شوروی آن
شکست دهد و باز هم می‌گویم که ما خود را به حمایت از مجاهد
متعهد کردیم و این واقعاً یک تصمیم بی‌سابقه بود.

برژینسکی در رأس یک هیأت امریکایی در اوایل فوریه ۱۹۸۰
پاکستان سفر کرد و در دیداری از درهٔ خیبر در نقطهٔ مرزی پاکستا
افغانستان به خبرنگاران و عکاسان اجازه داد تا از او که یک تفنگ سا
چین را به سوی افغانستان نشانه گرفته بود، عکس‌برداری کنند؛ ژ
معنی‌داری که نشان می‌داد امریکا در برابر دخالت شوروی در افغانس
بی‌طرف نیست.

موضع امریکا در مخالفت با شوروی به‌زودی از حمایت بزرگو
منطقه و جهان برخوردار شد. تمام کشورهای غربی، چین، پاکستا
عربستان سعودی به جبههٔ مخالف شوروی در افغانستان پیوس
افغانستان به مهم‌ترین میدان جنگ سرد مبدل شد. اعضای سازمان
در اواخر نوامبر ۱۹۸۰ با یکصد و یازده رأی موافق و بیست و دو
مخالف و دوازده رأی ممتنع، تجاوز خارجی را به افغانستان مح
کردند و خواستار خروج نیروهای خارجی از این کشور شدند.

اما شوروی تأکید داشت که دخالت نظامی آن فقط به هدف کمک

انستان صورت گرفته است. **لئونید برژنف** که به دلیل بیماری و کهولت
ن، با مشکل اتحاد شوروی را در آن روزها اداره می‌کرد، در یک
خنرانی هم‌زمان با دخالت شوروی در افغانستان نقش ارتش شوروی را
ح‌جویانه خواند. [صدای **لئونید برژنف**]:

نیروهای ما علیه ملتهای دیگر به‌کار نرفته و هیچ‌گاه به‌کار نخواهد
رفت.

ف نظر از این اظهارات و تلاش برای قانونی جلوه‌دادن دخالت نظامی
افغانستان، طوری که پروفسور **فرد هالیدی** از مدرسهٔ علوم سیاسی
نگاه لندن می‌گوید، ترس از ایجاد یک دولت دشمن در کابل، علت
ی هجوم شوروی به افغانستان بود:

از شوروی بیش از ده بار دعوت شده بود تا نیروهایش را بفرستد. اما
این بدان معنی نیست که روسها دربارهٔ مداخلهٔ سال ۱۹۷۹ حقیقت
را می‌گویند، چراکه یقیناً *حفیظ‌الله امین* از آنها دعوت نکرده بود که به
دارالامان[1] بیایند و او را بکشند. آنها دعوت نشده بودند تا آنچه را
انجام دهند که انجام دادند. آنها دعوتهای گذشته را برای دخالت
نظامی مورد سوءاستفاده قرار دادند. البته، *کارمل* نیز کسی نبود که از
نیروهای شوروی بخواهد تا به افغانستان بیایند. تصمیم در مسکو
گرفته شد و از او خواسته شد با این تصمیم موافقت کند و او این کار را
کرد. بنابراین تصمیم دخالت نظامی، تصمیم روسها بود در واکنش

نظور قصر تپهٔ تاج‌بیگ محل اقامت و فرماندهی حفیظ‌الله امین است که در دارالامان در
ت جنوب غرب شهر کابل قرار داشت. این احتمال موجود است که روسها بعد از مرگ تره‌کی،
الله امین را به نام حفظ امنیت وی وادار ساختند تا مقر خویش را از ارگ ریاست جمهوری به
ٔ جنوب‌غربی شهر منتقل سازد.

به وخامت اوضاع در افغانستان. اما چرا روسها دست به دخالت نظامی زدند؟ آنها با اهداف تعرضی دست به این کار نزدند. آنها این کار را نکردند که بعداً پاکستان، هند و یا جای دیگر را اشغال کنند. آنها به این دلیل به افغانستان هجوم بردند که اولاً استقرار یک رژیم اسلامی و ضدکمونیستی در افغانستان مواضع آنها را در آسیای میانه در خطر قرار می‌داد. ثانیاً آنها از یک اصل عمومی پیروی می‌کردند و آن جلوگیری از سقوط رژیمهای کمونیستی بود. طوری که در سال ۱۹۵۶ در مجارستان و سال ۱۹۶۸ در چکوسلواکی عمل کردند.

یم جدید تحت رهبری ***ببرک کارمل*** در فردای پس از هجوم شوروی
ش کرد تا با میانه‌روی و اعلام سیاستهای معتدل، اعتماد از دست رفتهٔ
دم را نسبت به ***حزب دموکراتیک خلق*** و دولت احیاء کند، اما رویدادهای
ی نشان داد که به‌دست‌آوردن اعتماد مردم در شرایط حضور نیروهای
رجی به آن سادگی نیست که رهبران جدید تصور می‌کردند.
در اواخر فبروری (فوریه) ۱۹۸۰ برابر با سوم حوت (اسفند ماه)
۱۳، مردم کابل در نخستین نمایش ضد نیروهای مهاجم به جاده‌ها
ختند. ***سید قبادشاه*** یکی از شرکت‌کنندگان تظاهرات سوم حوت، این
ز را به یاد می‌آورد:

> یک روز پیشتر از سوم حوت، شبنامه‌ها و پیامهایی از جانب احزاب اسلامی، مثل ***حزب اسلامی***، ***جمعیت اسلامی***، ***حرکت اسلامی***، ***سازمان نصر*** و بعضی از احزاب دیگر که فعالیتهایشان در شهر کابل به شکل مخفیانه جریان داشت [پخش گردید]. دیدن عسکرهای روس به مردم آمادگی ذهنی داد. آنان فعال‌تر شدند، مردم را به قیام

دعوت کردند. البته منظور احزاب در این قیام این بود که قیام
شکل مسالمت‌آمیز یا اعتراض‌گونه با گفتن الله‌اکبر بر سر بامهای
ادامه دهند تا فریاد اعتراض اینها به گوش جهانیان برسد؛ ولی
مردم و حالت روانی مردم قسمی بود که ابتکار عمل از دست ا
رفت و به عوض این که احزاب کنترل این قیام را به دست بگ
برعکس خودشان دنباله‌رو خشم مردم شدند و مجبور گردید
مردم یکجا حرکت کنند.

تظاهرات سوم حوت سرکوب شد. اما چند ماه بعد دختران مدار
دانشگاه کابل علیه دولت و هجوم شوروی دست به اعتراض زدند. ش
واحدی یکی از شرکت‌کنندگان تظاهرات ضد دولتی در دانشگاه کابل بو

ما توسط شب‌نامه‌هایی که در ساحهٔ پوهنتون کابل پخش می
اطلاع یافته بودیم که تمام شاگردان مکاتب به همراهی محص
پوهنتون کابل به طرف شهر می‌رویم، اما پیش از این که
تظاهرات منسجم شود و تمام شاگردان مکاتب با هم یکجا ش
توسط هلیکوپترها و از طرف سازمان جوانان پوهنتون از ط
فاکولتهٔ ساینس (دانشکدهٔ علوم) و بعضی فاکولته‌های دیگر
نزدیک فاکولتهٔ ساینس بود به شاگردان شلیک شد. در ضمن
زخمی شدم و دو دوست دیگرم **ناهید** و **وجیهه** شهید ش
مداوای من شخصی و به صورت مخفی در خانه صورت گرفت

با آن که دامنهٔ اعتراضها محدود بود، نشان می‌داد که حاکمیت ج

آسیب‌پذیر است و شاید هم به همین علت طوری که **ولادیمیر شبرشین** رئیس بخش خارجی کی. جی. بی. (در سال ۱۹۸۹) می‌گوید نیروها شوروی پس از ورود به افغانستان متوجه شدند که راهی برای برگش فوری ندارند:

تصادف و مسایل انسانی نقش بزرگتری نسبت به خِرَد بازی کر اندیشهٔ اولی این بود تا حضور نیروهای شوروی نشانه‌ای باشد مبن بر حمایت اخلاقی از رژیم جدید، اما نیروهای ما در جنگ افغانستا درگیر ماندند و به اشغال این کشور دست زدند.

در زمانی که مقاومت مسلحانه گسترش می‌یافت و دولت با انزوا گستردهٔ بین‌المللی روبه‌رو بود، بحران اقتصادی و اجتماعی نیز بر ب مشکلات رژیم می‌افزود. ***سلطانعلی کشتمند*** عضو دفتر سیاسی که در س ۱۹۸۱ به مقام نخست‌وزیر برگزیده شد و ده سال در این مقام باقی ماند می‌گوید دولت می‌خواست که در ادامهٔ اصلاحات از اشتباهات گذش جلوگیری کند:

شرایط در کشور بسیار دشوار بود. از یک طرف جنگ داخلی از قب آغاز گردیده بود و [از طرف دیگر] یک اقتصاد ویران شده، یَ کسر بودجهٔ عظیم و وضع ناهنجار در امور اقتصادی و اجتماعی رژیم گذشته به میراث مانده بود. حل و فصل تمام این مسایل ک دشواری می‌طلبید. تمام سعی بر این شد که قانونیت در عرصهٔ دول احیاء شود. تعداد زیادی از قوانین دموکراتیک طرح شد و هم‌چنا اشتباهاتی که در گذشته صورت گرفته بود، بر پایهٔ طرح قوانین جد

---

۱. Viladimir Shibershin.

و تحلیلهای دقیق، سعی شد که رفع شود. مثلاً مسأله اصلاحات ارضی و پلان پنج‌ساله که طرح شده بود و غیرواقع‌بینانه بود، لغو شد. به جای آن پلانهای کوتاه‌مدت یک‌ساله که بیشتر جنبهٔ برنامه‌ای داشت، در عمل گذاشته شد. هم چنان سعی شد که یک سیستم ادارهٔ جدید حکومت به‌وجود بیاید.

حکیم موقعیت زنان به سخن **شفیقه رزمنده** یکی از فعالان جنبش زنان ک دستاورد مهم بود:

زن افغانستان در هیچ نظام و رژیمی حقوق و آزادیهای کنونی را نداشته. حقوق ما نه تنها در روی کاغذ و در صفحات قانون است، بلکه با تدابیر مشخص عملی دولت ما، گام‌به گام عملی می‌شود. زن افغان امروز حق اشتراک مساوی را در تمام عرصه‌های زندگی دارد، در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی. امروز چهار صد زن افغان به عنوان نماینده‌های مردم در ارگانهای قدرت مردمی فعالیت می‌کنند. زنهای افغان عالی‌ترین پستهای حزبی ـ دولتی را اشغال کرده‌اند، در رهبری سازمانهای اجتماعی نقش دارند و قانون اساسی موقت ما، مواظبت از زن را به عنوان مادر و هم‌چنان از خانواده و از کودکش را به عهدهٔ دولت گذاشته است.

ـا گروههای مخالف، اقدامات دولت را برای آزادی زنان تبلیغات وروی‌ها می‌خواندند. ***فریده احمدی*** یکی از فعالان ***جمعیت انقلابی زنان*** ***غانستان***:

تا زمانی که روسها به اشغالگری خود در افغانستان ادامه می‌دهند، ما فکر می‌کنیم که هیچ رفُرم یا طرحی که برای آزادی زن در کادر یک

تجاوز، در کادر تجاوز نظامی یک اجنبی [ارائه شود] نمی‌تواند مناف
زنان افغانستان در او نهفته باشد. این همه تبلیغاتی است که روسه
به کار انداخته‌اند. رفُرمهایی که به نام آزادی زن ساخته‌اند، اینه
صرفاً ماهیت تبلیغاتی داشته و عمیقاً ضد زن است و امروز با
سنگین جنگ را زنان متحمل شده‌اند و بیشترین قربانی تجاو
روسها، زنهای قهرمان افغانستان هستند.

تقویت نقش حزب به عنوان نیروی رهبری‌کنندهٔ جامعه بر اساس مدل
اتحاد شوروی و سایر کشورهای کمونیستی از نظر رهبری جدید رژیم
عامل مهمی در سازمان‌دهی جامعه به شمار می‌رفت. ***نجم‌الدین کاویانی*** ک
در آن وقت مسئول تشکیلات کمیتهٔ مرکزی حزب بود، می‌گوید:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان که بر زمینه‌های قبلی تاریخی
ایجاد شده بود، به‌طور کل بخشی از برنامه و شعارهای آن با مشکلات
روزمرهٔ زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم نزدیکتر بود، بیشتر قابل
لمس بود و روی‌هم‌رفته حزب از فعالیت منسجم و شیوه‌های جدید
کار برخوردار بود. دیگر این که روشن است حزب یک حزب حاکم
بود؛ در اساسنامه خویش نیز سهولتهایی را در امر پذیرش به وجود
آورده بود و از امکانات و سهولتهای بیشتر برخوردار بود.

در همین حال تلاش برای جلب گروههای مختلف مردم به دور
سیاستهای حزب از طریق ایجاد شبکهٔ سازمانهای اجتماعی به گفتهٔ
فریداحمد مزدک که در آن وقت دبیر اول سازمان جوانان حزب بود، در
دستور کار دولت و حزب قرار گرفت:

طرح ایجاد سازمانهای اجتماعی و از طریق آن ایجاد یک جبهه به هر

نامی که باشد، اصلاً قبل از سالهای هشتاد (۱۹۸۰ م) مطرح بود، ولی به صورت عملی‌تر بعد از سالهای هشتاد مطرح شد و گام‌به گـام در ایجاد سازمانهای اجتماعی، برای بسیج بخشهای مختلفی از اقشار جامعهٔ افغانستان کار و تلاش صورت گرفت، هدف این تلاشها عمدتاً منظم ساختن ساحهٔ (حوزهٔ) تأثیر حزب در میان مردم بود. در بین جوانان، در بین زنان، در اصناف مختلف جامعه، حزب تأثیر معین خود را داشت. این ساحه در وجود سازمانهای مشخصی باید انسجام پیدا می‌کرد و این سازمانها در یک اتحاد درونی خودشان با ***حزب دموکراتیک خلق*** باید جبهه‌ای را می‌ساختند. منتها تصوری راکه ما از جبهه داریم که در بین آن نیروهای مختلف باید متشکل شوند، نیروهای در خطهای مختلف فکری متشکل شوند، نیروهای حتی در اکثر موارد مخالف با هم ولی در یک تعداد اصول موافق بـا هـم، متشکل شوند، چنان جبهه‌ای را نمی‌توانست این جبهه افاده بدهد، من فکر می‌کنم که در حدود چهارصد تا پانصد هزار نفر مجموعاً در سازمانهای شامل ***جبههٔ ملی پدر وطن*** بـه نـحوی از انـحاء مـتشکل بودند.

به قدرت رسیدن ***ببرک کارمل***، پرچـمی‌ها بـه نـیروی مسـلط در حـزب و ولت مبدل شدند، در حالی که آن بخشی از خلقی‌ها کـه مـخالف ***حـفیظ‌الله ین*** به حساب می‌آمدند، متحد آنها باقی ماندند. و اما اتـحاد جـدید ***پـرچـم خلق*** بر چه اساسی استوار بود؟ ***نجم‌الدین کاویانی*** می‌گوید:

وحدت خلقی‌ها و پرچمی‌ها در تـمام مـراحـل از پـختگی لازم و از صداقت کافی برخوردار نبود و شکننده بود. عوامل فـراوانـی وجـود داشت که وحدت خلقی‌ها و پرچمی‌ها را در مراحل گوناگون شکننده

می‌ساخت. وقتی که حال نگاه می‌کنیم و حقایق زیادی بر مسأله صحه گذاشت، شیوه‌های دیگری از اتحاد و ائتلاف را [می‌توانستیم] جست‌وجو [کنیم].

ی از رهبران بلندپایهٔ *خلق*، *صالح‌محمد زیری* بود که در دوران *ببرک* *ل* مقام خود را به عنوان عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیتهٔ مرکزی حزب ط کرد. او می‌گوید با خلقی‌ها به مثابهٔ یک متحد نابرابر برخورد شد:

با تجاوز شوروی، اکثریت مطلق اعضای بیروی سیاسی و کمیتهٔ مرکزی خلقی، اعدام، زندانی و بیکار شدند و یا بی‌صلاحیت بودند و کادرها و صفوف خلقی‌ها حیثیت مأمورین عادی و حتی بدتر از آن را داشتند.

رغم ادعاهای رسمی در بارهٔ وحدت حزب، خلقی‌ها و پرچمی‌ها در م این دوره مشغول مبارزهٔ جدّی علیه یکدیگر بودند. اما حضور روی مانع رویارویی آنها می‌شد.

مهم‌ترین هدف شوروی و رژیم *کارمل* را در مرحلهٔ اول فرو نشاندن ی مقاومت در روستاها و تحکیم قدرت دولتی در شهرها تشکیل ی داد. برای دستیابی به این اهداف به گفتهٔ **بارنت روبین**، محقق کایی، وسایل مختلفی از سرکوب تا تبلیغات به کار گرفته شد:

در اوایل دوران *ببرک کارمل* و اشغال افغانستان به وسیلهٔ نیروهای شوروی، دولت اولاً طرح انقلاب اجتماعی را در روستاهای افغانستان کنار گذاشت و به جای آن تلاشهای خود را متوجه ایجاد یک دستگاه قابل اعتماد حزبی و دولتی در مناطق تحت کنترل خود

در شهرهای عمده، خصوصاً کابل کرد. برای نیل به این اه
سیاستهای مختلف جهت فرو نشاندن آتش جنگ و تحکیم ا
در مناطق مختلف به‌کار گرفته شد. در کابل و در شهرهای ع
تحت کنترل دولت، خاد[1] یا دستگاه امنیت با شبکه‌های خبر
آن که در گذشته وظیفهٔ آنها محدود به تشخیص افراد مخالف د
بود، تلاشهای گسترده را برای سربازگیری و آموزش با هدف ا
یک نسل جدید از افغانها که به نظام نو وفادار باشند، آغاز کرد.
این کار باید امنیت شهرها، مواصلات و شبکهٔ ارتباطات خصو
مناطق نزدیک به اتحاد شوروی که کمکهای نظامی و اقتصاد
آنجا می‌رسید، تأمین می‌شد. در چهارچوب سیاست آرام‌سا
مناطق روستایی، دولت سعی کرد به رهبران قبیله‌ای و مذه
دیگران در صورتی که از انقلاب پشتیبانی کنند، امتیاز ده
همین حال اقدامات نظامی و اطلاعاتی، مشترکاً برای آرام‌سا
روستاها به‌کار می‌رفت، اما بیشتر به فعالیتهای نظامی اتکاء م
چون دستگاه امنیتی در این مناطق وجود نداشت.

درحالی که ارتش شوروی و واحدهای ارتش افغانستان بار اصلی جنگ
مجاهدین را به دوش می‌کشیدند، توجه ویژه‌ای به تحکیم دستگاه ام
یا خاد معطوف شد. خاد که تحت رهبری دکتر **نجیب‌الله** رهبر آیندهٔ ح
و دولت و به کمک کی. جی. بی. به سازمان پرقدرتی مبدل شد، ا
عمدهٔ سرکوب در شهرها و نیروی مهمی در مبارزه علیه مقاومت به ش
می‌رفت.

---

۱. خاد، خدمات اطلاعات دولتی یا سازمان اطلاعات که در سال ۱۹۸۰ تأسیس شد.

پروفسور **حسن کاکر** استاد سابق تاریخ در دانشگاه کابل که در دوران **ببرک کارمل** زندانی بود، می‌گوید دستگاه خاد که زیر نظر مستقیم مشاوران شوروی فعالیت می‌کرد، از قدرت عظیمی برخوردار بود:

خاد اگرچه در ذات خود یک ریاست در داخل صدارت بود، اما صلاحیت و قدرت خاد از هر وزارتی در آن وقت به مراتب بیشتر بود، چراکه به وسیلهٔ خاد اعضای خاد می‌توانستند، به خیال من صلاحیت داشتند که غیر از **ببرک کارمل** دیگر هر نفر دیگری راکه در حکومت و دولت در زیر سیطره و قدرت آنها قرار داشت، اینها صلاحیت داشتند و امر داشتند و می‌توانستند که عملاً آنها را بندی کنند. خاد در زیر ادارهٔ مستقیم مشاورین اتحاد شوروی بود که تعداد آنها در آنجا زیاد بود و خود مستنطقین هم اساساً سؤالاتی که از محبوسین می‌کردند، اینها اصلاً به هدایت مشاورین می‌کردند، اما وقتی که من در آنجا بندی بودم، مشاورین مستقیماً محبوسین را در آنجا نمی‌دیدند حضور نمی‌داشتند، فقط سؤالات را به آنها می‌دادند.

و در چنین جوّی بود که جنگ روز به روز شدت می‌یافت. بمباران روستاها همراه با سرکوب و فشار، گروههای بیشتری از مردم را وامی‌داشت تا خانه و کاشانه‌شان را ترک گفته و به شهرها و یا کشورهای همسایه پناه ببرند. در همین حال جنبش مقاومت به جنبش سراسری مبدل شده و روز به روز از حمایت بیشتر بین‌المللی برخوردار می‌گردید.

بخش بیستم

۱۹۷۸_۱۹۸۰

جنبش مقاومت

مقاومت علیه رژیم کمونیست بدون یک رهبری واحد ملی آغاز شد. گروههای اسلامی و افسران وابسته به آن، فعالین مائویست، روشنفکران و رهبران قومی در محلات، رهبری اولین شورشها و قیامهای مسلحانه را علیه دولت ***نورمحمد تره‌کی*** و ***حفیظ‌الله امین*** به عهده داشتند.

جنبش اسلامی که پس از حملات مسلحانه علیه دولت ***محمدداوود*** در سال ۱۹۷۳ در پاکستان تمرکز یافته بود، مهم‌ترین نیرویی بود که پس از پیروزی کودتای ثور تلاش کرد تا رهبری جنبش مقاومت را در دست گیرد.

در حالی که عدهٔ زیادی از روحانیون و شخصیتهای مذهبی بعد از کودتای ثور به پاکستان رفتند، در اولین ماههای پس از کودتا دو گروه ***جمعیت اسلامی افغانستان*** تحت رهبری ***برهان‌الدین ربانی*** و ***حزب اسلامی افغانستان*** تحت رهبری قاضی ***محمدامین وقاد***، و بعداً ***گلبدین حکمتیار***،

اتحادی را تحت رهبری مولوی ***محمدنبی محمدی*** نمایندهٔ سابق پارلمان، به وجود آوردند. قاضی ***محمدامین وقاد*** در آن وقت رهبر ***حزب اسلامی*** بود:

> در اثر کودتای ثور، ***حزب اسلامی*** و ***جمعیت اسلامی*** که به طور جداگانه فعالیت داشتند، وارد مذاکراتی شدند و تلاش برای تفاهم آغاز گردید تا سرانجام در نوزدهم سنبله ۱۳۵۷ در مسجد مدینه واقع سکندرپور پیشاور حزب جدیدی زیر نام ***حرکت انقلاب اسلامی*** اعلام شد. پس از این، ***حزب*** و ***جمعیت*** منحل خوانده شدند. من و استاد ***ربانی*** از رهبری مستعفی شدیم و همهٔ ما از جمله مهاجرینی که تازه آمده بودند، به رهبری مولوی ***محمدنبی محمدی*** در رأس ***حرکت انقلاب اسلامی*** بیعت کردیم. این حزب باید رهبری جهاد را در دست می‌گرفت.

و اما این اتحاد به علت اختلافات دیرینه میان ***برهان‌الدین ربانی*** و ***گلبدین حکمتیار*** به‌زودی از هم پاشید. به سخن ***محمدابراهیم ورسجی*** یکی از فعالان سابق نهضت اسلامی، دست کم پنج گروه اسلامی در پاکستان شکل گرفت:

> استاد ***ربانی*** و ***صبغت‌الله مجدّدی***، ***جبههٔ نجات ملی*** را در زمستان سال ۱۳۵۷ به وجود آوردند. منظورشان از ایجاد ***جبههٔ نجات ملی*** افغانستان این بود که حضرت ***مجدّدی*** به [عنوان] یک شخصیت میانه‌رو و معتدل اگر در رأس این جبهه قرار بگیرد و جبهه هم که یک جبههٔ ملی است، سبب می‌شود که غرب زیاد احساس نگرانی نکند و ما را حمایت کند. ***جبههٔ نجات ملی*** ساخته شد. مولانا ***محمدنبی*** وقتی دید که حزب و جمعیت راه خود را پیمودند، در تماس با مولانا

مفتی محمود رهبر ***جمعیت‌العلمای اسلام*** در پاکستان، ***حرکت انقلاب اسلامی*** را به حیث (به عنوان) گروه خودش سر و سامان داد و ***مفتی محمود*** هم این گروه را تشویق کرد. ***حرکت انقلاب اسلامی*** و ***جبههٔ نجات ملی*** و ***حزب اسلامی*** و ***جمعیت اسلامی*** افغانستان، چهار گروه به نام اسلام و به اصطلاح گروههای جهادی علیه ***تره‌کی*** در سال ۱۳۵۷ در پاکستان ساخته شد. در سال ۱۳۵۸ مولانا ***محمد یونس خالص*** که عضو ***حزب اسلامی*** بود، از ***حزب حکمتیار*** انشعاب کرد و گروههای دیگری هم که با ***حکمتیار*** رقابت داشتند، آقای ***خالص*** را در انشعابش از ***حزب اسلامی*** افغانستان تشویق کردند که ***حزب اسلامی*** دو ***حزب اسلامی*** شد، ***حزب اسلامی*** آقای ***خالص*** و ***حزب اسلامی*** آقای ***حکمتیار***.

ضرورت هماهنگی فعالیتهای مسلحانه و همکاری میان گروههای متعدد در مناطق مختلف، در سال ۱۹۸۰ زمینه را برای اتحاد پنج گروه مقاومت، مساعد کرد. اما عمر این اتحاد نیز بسیار کوتاه بود. ***محمدابراهیم ورسجی***:

استاد ***سیّاف*** که عضو سابقه‌دار نهضت جوانان مسلمان بود، وقتی که بعد از اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی به پیشاور تشریف آورد، تلاش کرد که این گروهها را با هم متحد بسازد. اما اتحادی صورت نگرفت و ***حکمتیار*** و استاد ***ربانی*** که [در رأس] دو گروه اصلی بودند، متحد شده نتوانستند. بعداً بدون ***حکمتیار***، که اشتراک نکرد، ***جمعیت اسلامی***، ***حزب اسلامی خالص*** و گروه ***پیر سید احمد گیلانی*** که در سال ۱۳۵۸ ساخته شده بود (***محاذ ملی***)، ***جبههٔ نجات ملی صبغت‌الله مجدّدی*** و ***حرکت انقلاب اسلامی*** جمع شدند و ***اتحاد اسلامی*** برای آزادی افغانستان را ساختند و استاد ***سیّاف*** را در

رأس *اتحاد اسلامی* برای آزادی افغانستان قرار دادند. این اتحاد هم مثل اتحاد آقای **حکمتیار** و آقای *ربانی* اتحاد پایدار ثابت نشد از هم پاشید. *اتحاد اسلامی* افغانستان را استاد **سیّاف** به حمایت بیرونی که عربها برایش کردند به عنوان حزب شخصی خود حفظ کرد و تا الان هم در سیاست جهادی افغانستان این *اتحاد* حضور دارد.

همزمان با استقرار تنظیم‌های اسلامی در پاکستان، گروههای سیاسی شیعه رهبری مقاومت را در میان اهل تشیع افغانستان به دست گرفتند. **حیات‌الله بلاغی** یکی از رهبران نهضت مقاومت شیعیان افغانستان می‌گوید:

از سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ به بعد یک جنبش اسلامی در کابل به وجود آمده بود که سه تا مرکزیت عمده داشت. عمدتاً روحانیون در گروه یا *سازمان نصر* افغانستان و تعدادی از روشنفکران در آغاز به نام *مجاهدین خلق افغانستان* بعداً به نام *جبههٔ مستضعفین* افغانستان، جمعی از روشنفکران باز هم به پیش‌آهنگی جمعی از روحانیون متشکل شدند در جریانی به نام *جبههٔ متحد انقلاب اسلامی* افغانستان. تعدادی از این عناصر متشکل شدند در تشکیلاتی به نام *پاسداران جهاد اسلامی* افغانستان و بعد از کودتا (۱۳۵۷) البته احزاب و سازمانهای دیگر شیعه هم به وجود آمدند که من‌جمله ما می‌توانیم از *حرکت اسلامی* به رهبری *آیت‌الله محسنی* یاد کنیم و در تابستان سال ۱۳۵۸ یک جریانی در داخل افغانستان به وجود آمد به نام *شورای انقلابی اتفاق اسلامی* افغانستان و جمع دیگری از روحانیونی که در خارج بودند و از یک روشن‌بینی برخوردار بودند تحت رهبری شخصی به اسم *علی افتخاری* جریانی

را به وجود آوردند به نام *نهضت اسلامی* افغانستان. جمعی از علمای افغانستان تحت یک تشکل خاصی به نام *اتحادیهٔ علما* تحت رهبری آیت‌الله *قربانعلی محقق* که فعلاً یکی از مراجع تقلید هستند، متشکل گردیدند و جمعی دیگری هم تحت رهبری یک روحانی دیگر تحت عنوان *دعوت اسلامی* افغانستان، مجموعاً هشت، نُه تا جریان و حزب سیاسی بعد از کودتای هفت ثور به وجود آمد.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در فبروری (فوریه) ۱۹۷۹ اثر مهمی بر جنبش مقاومت به‌ویژه جنبش مقاومت اهل تشیع افغانستان گذاشت.

در حالی که گروههای اسلامی در ایران و پاکستان مورد حمایت قرار گرفتند، به گروههای ملی‌گرا از جمله طرفداران شاه سابق افغانستان در فعالیتهای مسلحانهٔ ضد شوروی نقشی داده نشد.

در سال ۱۹۸۱ پاکستان تنها هفت گروه یا تنظیم اسلامی را به عنوان گروههای مقاومت، به رسمیت شناخت. این اقدام پاکستان گروههای هفتگانه را به یگانه مجرای دریافت پول و اسلحه مبدل کرد. فرمانده *عبدالحق* از فرماندهان *حزب اسلامی* مولوی *محمدیونس خالص* می‌گوید:

مشکل ما این بود که احزاب پول، اسلحه و امکانات داشتند و مردم ناگزیر بودند از احزاب پیروی کنند، به جای این که احزاب از مردم. به همین ترتیب بود که ساختار سیاسی ما بر اساس نادرستی بنا شد. تعدادی از این احزاب، احزاب نظامی بودند که در جای دیگر ایجاد شده و سرنوشت مردم افغانستان در دست آنها قرار گرفته بود. این احزاب چندگانه باکشورهای مختلف روابط برقرار کردند و برای بقای قدرت خود منازعات راگاه به شکل قومی و زمانی به صورت مسایل زبانی و یا مذهبی مطرح کردند. موجودیت هشت، نُه گروه مسلح

نظامی در حالتی که یک ساختار مرکزی سیاسی وجود نداشت به معضل بزرگی مبدل شد که بالاخره سبب بر باد رفتن کشور گردید.

کمکهای خارجی به مجاهدین پس از تجاوز شوروی پیوسته افزایش می‌یافت. در حالی که امریکا مسئولیت تهیه و تدارک پول و اسلحه را به عهده گرفته بود، پاکستان با پناه‌دادن به مجاهدین و مهاجرین افغان، خطر تبدیل شدن به دولت خط مقدم را در مقابله با اتحاد شوروی پذیرفت و یک رکن مهم را در اتحاد استراتژیک علیه اتحاد شوروی به وجود آورد.

همکاریهای امریکا و پاکستان در پشتیبانی از مقاومت افغانها ابعاد مختلفی داشت. *زلمی خلیل‌زاد* که در سالهای ۱۹۸۰ مشاور وزارت خارجهٔ امریکا بود، می‌گوید:

ابعاد اساسی همکاری بین امریکا و پاکستان دربارهٔ افغانستان چند چیز بود: اول این که امریکا نقش بزرگی را در [جلب] همکاری بعضی کشورها بازی کرد. در این قسمت به‌خصوص [سهم] عربستان سعودی بسیار مهم بود که تقریباً نصف مصارف نظامی کمک به مجاهدین از طرف این کشور تأدیه می‌شد. دوم این که امریکا در خرید اسلحه برای مجاهدین ورساندن آن اسلحه به پاکستان [نقش] داشت. سوم این که امریکا رابطهٔ خود را با پاکستان هم تقویت کرد تا به پاکستان اطمینان بیشتری بدهد که کمکهای بیشتری را برای مجاهدین اجازه بدهد. پاکستان و امریکا در قسمت مسایل بین‌المللی و سیاسی موضوع افغانستان هم همکاری خود را بیشتر ساختند، به‌خصوص در قسمت بحث دربارهٔ افغانستان در ملل متحد و در بحثها و کوششها برای پیدا کردن یک راه حل سیاسی. پایهٔ اساسی توافق و یا تفاهم بین امریکا و پاکستان این بود که امریکا

قبول کرد که به مجاهدین کمک کند و پاکستان حاضر شد اجازه بدهد که این کمکها به مجاهدین برسد، اما امریکا موافقت کرد که در تقسیم این کمک، به پاکستان تا اندازهٔ زیادی آزادی داده شود تا این کشور در این قسمت نقشی داشته باشد.

سپردن توزیع اسلحه به پاکستان، دست این کشور، به‌خصوص سازمان اطلاعات ارتش آن آی. اس. آی. را در اثرگذاری بر جنگ و سیاستهای بعدی افغانستان کاملاً باز گذاشت. این تصمیم کمک کرد تا به گفتهٔ ***انتونی های‌من*** محقق بریتانیایی، آی. اس. آی. و رهبری آن با استفاده از فرصت به‌دست‌آمده گروههای مورد نظر خود را در جنبش مقاومت تقویت کنند:

سازمان اطلاعات ارتش پاکستان یا آی. اس. آی. و رهبران آن که ژنرالهای تندرو ارتش پاکستان بودند، به طرز شگفت‌آوری نه تنها مصرف مقدار زیادی پول و اسلحه راکه از خارج داده می‌شد کنترل می‌کردند، بلکه هم‌چنان صلاحیت کامل توزیع آن را به هر گروهی که خود می‌خواستند، داشتند. حالا می‌دانیم که توزیع کمکها به گروههای مقاومت بر آن اساسی صورت نگرفت که با امریکا و عربستان سعودی توافق شده بود. این آی. اس. آی. بود که تصمیم گرفت قسمت بزرگ کمکها را به نیروهای مورد نظرش یعنی ***حزب اسلامی گلبدین حکمتیار*** و چند فرمانده مجاهدین بدهد. به این ترتیب می‌بینیم که عملیات توزیع اسلحه و پول مانند همهٔ عملیاتهای مشابه از مسیر اصلی آن خارج شده در دست گروههای معینی قرار گرفت.

برخی از رهبران، از محدودیت کمکها برای تنظیمهایشان شکایت

داشتند، ***صبغت‌الله مجدّدی*** رهبر ***جبهۀ نجات ملی*** اسلامی افغانستان می‌گوید به دلایل سیاسی برای آنها اسلحه کافی داده نمی‌شد و به گروه او تنها سه درصد کمکها می‌رسید:

> از همه جا ما خواهش کردیم، کمکها آمد. از راه پاکستان آمد، اما در توزیع آن برای ما سه درصد می‌دادند برای دیگران ۲۰ ـ ۲۵ درصد می‌دادند. همین مسئله بود که ***عبدالرحمان اختر*** که در وقت ***ضیاءالحق*** رئیس آی. اس. آی. بود، و قوماندان کلان (فرمانده ارشد) بود و شخصیت دوم در پاکستان بود، او به یک هیأت امریکایی که آمده بود و این هیأت از نزدشان پرسان کرده بود (از آنها پرسیده بود) که چرا شما برای ***مجدّدی*** کم کمک می‌کنید، ما ***مجدّدی*** را می‌شناسیم، سوابقش را تاریخش را و خاندانش را که در افغانستان نفوذ زیاد دارند. او گفته بود که اگر به ***مجدّدی*** ما زیاد کمک کنیم، اکثریت مردم به دور ***مجدّدی*** جمع می‌شوند، یک قوت مرکزی پیدا می‌شود و این قوت مرکزی مثل .P.L.O (***سازمان آزادیبخش فلسطین***) برای ما یک مصیبت می‌شود. او یک جواب بسیار بی‌منطق و بی‌معنی داده بود.

کشورها و جنبشهای عربی از همان آغاز مقاومت به عنوان حامیان عمدۀ مجاهدین ظاهر شدند. عربستان سعودی پس از امریکا دومین کشور کمک‌کننده به مجاهدین بود. در همین حال هزارها تن از تندروان عرب طوری که دکتر ***شریف فایض*** می‌گوید به صفوف مجاهدین در جبهات جنگ افغانستان پیوستند:

> بعضی از دول عرب بعد از تهاجم قوای شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ در محور امریکا علیه شوروی قرار گرفتند. البته تهاجم

شوروی به افغانستان تهدیدی علیه منطقهٔ خلیج فارس تعبیر می‌گردید؛ بنا بر آن، کشورهای خلیج به رهبری عربستان سعودی به حمایت مجاهدین افغانستان آغاز کردند. در مصر، ***انورالسادات*** علناً حمایت خود را از مجاهدین افغانستان اعلان کرد و دروازه‌های زندانها را به روی افراطیون باز کرد و به آنها اجازه داد که به مجاهدین افغانستان بپیوندند. اما عجیب است عناصری از میان همین افراطیون عرب از دو گروه ***جماعت اسلامی*** و الجهاد، ***انورالسادات*** را به قتل رسانیدند. به‌هرصورت در حدود ده‌هزار عرب که تعداد زیادی از آنها از گروههای افراطی و از بعضی گروههای کوچکتر تروریست بودند، به پاکستان و افغانستان سرازیر شدند.

گروههای مسلح مجاهدین در زمان هجوم نیروهای شوروی، کنترل بسیاری از مناطق روستایی، راهها و شاهراهها را در دست داشتند؛ اما تجاوز خارجی با برانگیختن روحیات ملی و احساسات اسلامی مردم سبب شد که نیروهای بیشتری به صفوف مجاهدین بپیوندند.

جنگ علیه نیروهای شوروی و رژیم شدت می‌یافت و با گذشت هر روز، مجاهدین نیز تجربه و امکانات بیشتری به دست می‌آوردند. فرمانده ***عبدالحق*** دربارهٔ مراحل مختلف تجارب مجاهدین می‌گوید:

نخست عملیات پاکسازی صورت گرفت و همه کسانی که بر آنها گمان کمونیست‌بودن یا همکاری با کمونیستها وجود داشت، از روستاها تصفیه شدند تا مجاهدین بتوانند در روستاها آزادانه گشت‌وگذار کنند.

سپس قطع رابطهٔ شهر و روستا از قطع تلفن و ویران‌کردن پلها آغاز شد. زمانی که اسلحه به دست آمد، ما به ماشینها و وسایط

انتقالات دولتی که میان شهر و روستا رفت و آمد داشت، حمله می‌کردیم و بدین‌گونه این وسایط را یا از بین برده یا ضبط می‌کردیم و سربازان دولت را نیز بازداشت می‌کردیم.

مرحلهٔ سوم آغاز حملات بر واحدهای اداری دولتی در روستاها بود و به‌ویژه زمانی که روسها تجاوز کردند، مردم نیز احساساتشان را نشان داده به قیام دست زدند و سربازانی که روحیهٔ ضد روسی داشتند، به مجاهدین پیوستند. مجاهدین در روستاها مراکزی ایجاد کردند که در نتیجه روستاها از سوی دولت زیر حمله قرارگرفته و بمباران شد. مجاهدین ناگزیر شدند به‌کوهها پناه ببرند و در آنجا محلات فرماندهی برای پیشبرد عملیات جنگی ایجاد کنند. در این حالت واحدهای ارتش دولت به‌این مراکز مجاهدین درکوهها حمله کرده و با هواپیماها آن مراکز را بمباران می‌کردند. اما بخش نهایی مبارزهٔ مجاهدین بخش حملات بزرگ مجاهدین بر شهرها بود، که مرحلهٔ پیشرفتهٔ نبرد به شمار می‌آمد.

تشدید جنگ، نیروهای شوروی را که می‌خواستند جبهات عمدهٔ مجاهدین را نابود کنند، به شدت عمل وا می‌داشت. یکی از این جبهات، درّهٔ پنجشیر در شمال شرق کابل بود که نیروهای شوروی دوازده بار سعی کردند کنترل آن را به دست گیرند. فرمانده ***احمدشاه مسعود*** که رهبری جنبش مقاومت را در درهٔ پنجشیر در شمال شرق کابل به عهده داشت، در آن سالها به این عقیده بود که باید آتش جنگ را علیه نیروهای شوروی تا اخراج آنان زنده نگه‌داشت:

روسها، من این قسم فکر می‌کنم که، تقریباً خیلی سلاح خطرناک خود را در افغانستان استعمال کردند. شما بمبارد (بمباران) روسها

را خود به چشم دیدید، هلیکوپترهای جنگی‌شان را می‌بینید، طیاره‌های سو ۲۴ و طیاره‌های مدل جدیدشان را می‌بینید که بمبارد می‌کنند. حالا اگر ما بتوانیم از منابع دیگری سلاح به دست آوریم و به همان تناسبی که روسها خود را تقویت می‌کنند، به همان تناسب ما از طرف دیگر جایها تقویت شویم، این جنگ همه‌اش به نفع ما می‌باشد. دوم این که ما کامیابی را در این نمی‌بینیم که جنگ در افغانستان خاموش باشد. کامیابی در این است که ما جنگ را بتوانیم در افغانستان هر قدر بیشتر ضد روسها شدیدتر بسازیم. آن وقت است که شاید روسها حاضر شوند که افغانستان را ترک کنند یا اقلاً به مذاکره حاضر شوند.

جنگ چریکی و کوهستانهای صعب‌العبور، نیروهای شوروی را به گفتهٔ *الکساندر لیخوفسکی*[1] ژنرال ارتش شوروی در افغانستان به تجدید نظر در تاکتیکهای آنها واداشت:

تاکتیکهای ما با مرور زمان بهتر می‌شد و شیوه‌های تازه‌ای را به کار می‌بردیم، نظیر ایجاد گروههای ضربتی در چهارچوب کندکها و یا گردانها که به کمک سایر بخشهای ارتش مانند توپخانه و خمپاره‌انداز تقویت می‌شدند. ما با استفاده از این گروههای ضربتی و مهاجم سعی در پیروزشدن کردیم. بعداً عدم تأثیر این شیوه نیز آشکار شد، زیرا تا زمان رسیدن گروه ما به نقطهٔ مورد نظر، مجاهدین از آنجا فرار می‌کردند یا در خانه‌ها پناه گرفته و اسلحه‌شان را مخفی می‌کردند. در نتیجه تصمیم بر آن شد که گروههای ویژهٔ همیشه

---

۱. Alexander Lyakhovsky.

آماده ایجاد شوند. این گروهها بعد از دریافت اطلاع دقیقی در مورد حضور مجاهدین در محلی، بر آنها از طریق هوا ضربت وارد کرده و به تعقیب آن چتربازان توسط هلیکوپترها برای محاصره کردن مجاهدین به محل اعزام می‌شدند. در این حالت و با استفاده از این شیوه و اطلاعات دقیق، پیروزیهای بیشتری نصیب ما می‌شد.

ایجاد واحدهای ویژه و استفاده از تاکتیکهای پیشرفته، وضعیت جبهات جنگ را به سود نیروهای شوروی تغییر نداد، چرا که یک عامل مهم دیگر یعنی روحیه قوی افغانها در جنگ علیه نیروهای خارجی و شجاعت و آمادگی آنها برای قربانی‌دادن نادیده گرفته شده بود. (یکی از سرودهای مجاهدین):

ای قوم فتنه گستر! بسیار بی‌حیایید
افغانستان آزاد، یکبار رفت بر باد
بر جور و ظلم و بیداد تا چند می‌فزایید
ای روسهای کافر...

در همین حال، تشدید جنگ با بمباران روستاها و تعقیب و سرکوب بیشتر مخالفان در شهرها همراه بود. هرچه دامنهٔ جنگ گسترش می‌یافت، به همان اندازه بر تعداد کشته‌ها، زخمی‌ها و معلولین افزوده می‌شد. فشار جنگ در همین حال صدها هزار تن را وادار کرد تا خانه و کاشانه‌شان را ترک گفته به پاکستان و ایران بروند.

بخش بیست و یکم

۱۹۸۵-۱۹۸۸

بن‌بست جنگ

جنگ و تجاوز خارجی سبب فرار میلیونها افغان به سرزمینهای مجاور در خاک پاکستان و ایران گردید. اولین موج مهاجرت پس از کودتای ثور شروع شد. اما پس از دخالت نظامی شوروی حدود سه میلیون پناهندهٔ افغان به پاکستان و حدود دو میلیون تن دیگر به ایران رفتند. پذیرش گروه بزرگ مهاجرین در کشورهای همسایهٔ پاکستان و ایران، بار سنگینی بود بر دوش اقتصاد هر دو کشور.

سرنوشت مهاجرین افغان در اردوگاههای پناهندگان در سالهای هشتاد یکی از دردناک‌ترین فصول تراژدی جنگ افغانستان به شمار می‌رود. ***بهروز آفاق*** خبرنگار بخش فارسی بی. بی. سی. در آن سالها دیداری داشت از اردوگاههای پناهندگان در شهر پیشاور پاکستان:

ـ اسم من منیر است. من در پاکستان غریبی می‌کنم. از افغانستان دوازده سال می‌شود که به پاکستان آمدیم. از دست حکومت ظالم

آمدیم، از دست روسها...

بهروز آفاق:

سرگذشت منیر سرگذشت میلیونها پناهندهٔ افغان است که از وطن جنگ‌زدهٔ خود گریخته‌اند و در کشورهای همسایه غریبی می‌کنند. در پاکستان خیلی از آنها مقیم پیشاور شده‌اند. از یکی دو فرسخ مانده به پیشاور اردوگاههای پناهندگان در دو طرف جاده شروع می‌شود. تا چشم کار می‌کند آلونکهای گِلی یک طبقه است که بامهایشان از پشت خاکریز جاده پیداست. جابه‌جا مردهای افغان که کلاههای بزرگ پتانی (پکول[1]) به سر و پتوهای خاکی‌رنگ به دوش دارند، بهت‌زده در کنار جاده نشسته‌اند. بیشتر آنها در همین اردوگاهها یا به قول خودشان کمپهای مهاجرین زندگی می‌کنند:

یک مهاجر:

زندگی ما اینجا بسیار سخت است. از این پس زیاد سخت می‌شود که گرمی اینجا می‌آید. همین کمپ (اردوگاه) پاکستان بسیار گرمی دارد.

بهروز آفاق:

منیر در کمپ کچه گَلَی[2] زندگی می‌کند. خیلی از اهالی این کمپ اهل جلال‌آباداند، بعضی‌ها همین سال پیش که در جلال‌آباد جنگ بود، آمده‌اند. خیلی دیگر مثل **حاجی شیرین** سالهاست که در کچه گَلَی زندگی می‌کنند.

---

۱. کلاه مخصوصی که برخی از اقوام پشتون یا دیگر اقوام ساکن جنوب و شرق افغانستان به سر می‌گذارند.

۲. منطقه‌ای در ایالت شمال غربی پاکستان که در آن اردوگاههایی برای پناهندگان افغان ساخته شده است.

یک مهاجر دیگر:

نام من *حاجی شیرین* است. از خوگیانی جلال‌آباد هستم و پدر من *حاجی سیدآجان* نام داشت. ۱۲ سال شده که از افغانستان آمدیم و مهاجر شدیم و از دست همین *تره‌کی*. تا حالا همین‌جا هستیم.

بهروز آفاق:

چرا آمدید؟

مهاجر:

از دست بمباری و ظلم و ستم و کفر اینجا پناه آوردیم، به خاک اسلامی پاکستان.

جنگ سبب مهاجرت صدها هزار افغان شده بود. اما به طوری که **سید طیب جواد** پژوهشگر مسایل اجتماعی و سیاسی می‌گوید، عوامل دیگری نیز سبب ترغیب مهاجرت می‌شد:

عواملی که باعث تشویق مهاجرت می‌شد، عقیدهٔ مردم به جهاد و نجات وطن و تبلیغات مؤثر مجاهدین مبنی بر افضلیت و ضرورت هجرت از دار کفر بود. این تبلیغ عوامل اقتصادی، سیاسی و نظامی هم داشت؛ زیرا از یک طرف مهاجرین ذخیره بزرگی از سربازان داوطلب را برای مجاهدین تشکیل می‌دادند و از جانب دیگر سرچشمهٔ درآمد پول و سلاح را برای احزاب اسلامی و کشور میزبان فراهم می‌کردند. عامل دیگر مشوق هجرت، فروپاشی سلطهٔ دولت بر مرزهای جنوب و غرب کشور بود که مهاجرت دایمی یا فصلی را به پاکستان یا ایران آسان و کم‌خطر می‌ساخت.

مهاجرت تنها محدود به روستاییانی نبود که در اثر بمبارانها و درگیریهای

خونین از سرزمین آبایی خود به اردوگاهها آمده بودند. هزارها تن از قشر تحصیل‌کرده و روشنفکر نیز در همین سالهای جنگ و تجاوز خارجی کشور را ترک کردند.

شاعر بزرگ استاد ***خلیل‌الله خلیلی*** که پس از تجاوز شوروی به پاکستان پناه برد و در همان‌جا در خاک غربت دیده از جهان فرو بست، شعرهای واپسین سالهای زندگی‌اش را به توصیف اندوه غربت و حماسه‌های رزمندگان ضد شوروی، وقف کرده بود:

من بی وطن که دور ز آغوش مادرم
بنشسته‌ام در آتش و در خون شناورم
برگم که تُندباد فگنده به هر برم
گردم که حادثات نشانده به هر درم
خورشید نیزه‌دار فلک می‌برد فرو
هر صبحدم به دیدهٔ تر نیش خنجرم
خاکی که پروریده مرا، دوستان! کجاست؟
من خاک دیگران چه کنم؟ خاک بر سرم
شد روزها که نیست نوازشگر ضمیر
گلبانگ آسمانی الله اکبرم
من راست می‌نگارم و این چپ‌نگارها
خواهند آشنا به حروف مزوّرم

در حالی که سیل مهاجرین کشور را ترک می‌کردند، پایانی برای جنگ و خونریزی پیدا نبود. کشور به یک جبههٔ جنگ مبدل شده بود و تلاشهای شوروی و دولت ***ببرک کارمل*** برای نفوذ در قلب و ذهن مردم و منزوی‌کردن نهضت مقاومت به نتایج زیادی نرسید.

آرتیم بورویک[1] روزنامه‌نگار شوروی می‌گوید که آنان افغانستان را از پشت شیشهٔ تانکها می‌دیدند و سخن به جایی کشید که حتی از بچه‌های کوچک نیز می‌ترسیدیم:

چندین بار جنگ در یک نقطه، ارتش را بی‌روحیه می‌ساخت. ما عمدتاً منطقه‌ای راکنترل می‌کردیم که زیر تانکهای ما قرار داشت. ما از پشت شیشه‌های ضدگلولهٔ تانکها و نفربرهای زرهی خود به افغانستان و به چهرهٔ مردم آن که به سوی ما می‌نگریستند، نگاه می‌کردیم. در پایان جنگ تمام نیروهای ما به نوعی اختلال روانی دچار می‌شدند. افسران و سربازان ما حتی از کودکان می‌ترسیدند. من به خاطر می‌آورم هنگامی که یک هلیکوپتر ما در منطقهٔ بگرام فرود می‌آمد، کودکی به طرف محلی که هلیکوپتر باید می‌نشست دوید و می‌خواست چیزی را به داخل هلیکوپتر پرتاب کند. خلبان فکر کرد که او می‌خواهد بمبی را به سوی ما پرتاب کند. او فوراً راکتی را به سوی آن کودک شلیک کرد و کودک پارچه پارچه شد. وقتی از هلیکوپتر فرود آمدیم، دست آن کودک را یافتیم که نه بمب، بلکه سنگی را محکم گرفته بود و این وحشتناک بود.

افغانستان آخرین و مهم‌ترین کارزار جنگ سرد بود. برتری تکنیکی و قدرت نظامی شوروی و امریکا در میدانهای جنگ افغانستان ظاهر می‌شد. تلاشهای نیروهای شوروی برای شکست مجاهدین با استفاده از سلاحهای پیشرفتهٔ هوایی و زمینی، واکنش مشابه ایالات متحدهٔ امریکا و

---

۱. Artem Borovik روزنامه‌نگار روسی و مؤلف آثاری در مورد افغانستان که در اوایل سال ۲۰۰۰ میلادی در یک سانحهٔ هوایی کشته شد.

سایر حامیان مجاهدین را برمی‌انگیخت. پابه پای تشدید جنگ در اوایل نیمهٔ دوم سالهای هشتاد، ایالات متحدهٔ امریکا سلاحهای جدید، از جمله راکتهای استینگر را در اختیار مجاهدین گذاشت. **سلیگ هریسن** محقق مسایل افغانستان می‌گوید:

کمکهای تسلیحاتی امریکا در آغاز بر اساس سیاست انکار ظاهراً موجه صورت می‌گرفت. به عبارت دیگر باید نشان داده می‌شد که امریکا هیچ گونه کمکی به مجاهدین نداده است و سلاحهای آنها از سلاحهای ساخت شوروی است که مجاهدین در جریان جنگ از دولت به غنیمت گرفته‌اند. در واقع سلاحهایی که در اختیار مجاهدین قرار می‌گرفت، سلاحهای ساخت شوروی بود که یا به شکل دست دوم از بازارهای خاورمیانه به دست می‌آمد یا از کشورهایی که قبلاً سلاحهای شوروی را به دست آورده بودند و یا از کشورهایی مانند چین و مصر که نمونهٔ سلاحهای شوروی و حتی انواع جدید مشابه آن را تولید می‌کردند. اما رهبران مجاهدین و حامیان آنها در امریکا به‌طور فزاینده‌ای به این اعتقاد رسیدند که سلاحهایی که به مجاهدین در چارچوب سیاست انکار به ظاهر موجه داده می‌شد، به اندازهٔ کافی سلاحهای پیشرفته نیست و آنها می‌خواستند که سلاحهای ساخت امریکا مانند راکتهای چشم سرخ و بعداً استینگر در اختیار مقاومت قرار گیرد. پس از بحثهای زیاد سرانجام در زمان تصدی پرزیدنت **ریگان**[1] در سال ۱۹۸۶ این سیاست جدید مورد تأیید قرار گرفت.

---

۱. Ronald Reagan.

با ادامهٔ جنگ به نظر می‌رسید که شوروی و دولت **ببرک کارمل** به سالهای زیادی نیاز دارند تا کنترل کامل خود را بر سراسر کشور گسترش داده و به رویارویی در داخل خاتمه دهند. ادامهٔ بحران در افغانستان رهبری شوروی را به تفکّر مجدد در مورد افغانستان وامی‌داشت. از نظر **ولادیمیر باسوف** که در آن سالها عضو شعبهٔ روابط بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود، پیروی کورکورانه از اتحاد شوروی و نبود یک برنامهٔ مستقل ملّی در کابل، یکی از عوامل ادامهٔ بحران بود:

> باید بگویم که یکی از اشتباهات بزرگ رهبران افغانستان بعد از **محمدداوود** این بود که آنها کمتر خصلت افغانی داشتند و نشان می‌دادند که به شوروی و تجارب روسیه نزدیک‌ترند تا کشور خودشان. به همین علت آنها نتوانستند یک سیاست مستقل ملّی را پیش برده و برای اتحاد شوروی هم برنامهٔ مشخصی را ارائه نمایند. در حقیقت آنها موضع مشخصی در رابطه با مسایل کشورشان نداشتند. به‌خصوص تراژدی دورهٔ **کارمل** در این بود که او همواره ما را سایه‌وار دنبال می‌کرد. او تمام مشورتها را از مشاوران ما می‌گرفت. اضافه بر این، رهبران افغان اتحاد شوروی را به مثابهٔ سپر بلا استفاده کردند و همهٔ امور را به ما محوّل نمودند. به نظر می‌رسد که آنها در برابر کشور و حوادث خونینی که در آنجا جریان داشت مسئولانه برخورد نمی‌کردند.

در حالی که بحران ادامه داشت، تعداد مشاورین شوروی در افغانستان که اغلب نقش تصمیم‌گیرنده داشتند، افزایش می‌یافت. **ولادیمیر باسوف** می‌گوید:

> تعداد مشاورین شوروی به شکل نجومی افزایش می‌یافت. مشاورین

شـــوروی در بـــخشهای ارتش، وزارت داخـــله (وزارت کشـور)، کی. جی. بی.، بخش حزب، بخش اقتصادی و حـتی دیـپلوماتیک مشغول بودند. کار به جایی رسید که از مـا تـقاضا بـه عـمل آمـد تـا مشاورینی را در امور مذهبی جهت تنظیم روابط دولت و اسلام به کابل بفرستیم. ما در شعبهٔ روابط بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی بر این عقیده بودیم تا تعداد مشاورینی راکه عدهٔ زیادی از آنها به دردکار در آنجا نمی‌خوردند، کاهش دهیم.

افزایش مشاوران و توسعهٔ فعالیتهای نظامی علیه نـیروهای مـقاومت، هـیچ یکی به اعادهٔ ثبات و پایان فوری جنگ کـمک زیـادی نکـرد. یـافتن یک راه حل سیاسی نیز برای ختم بحران آسان به نظر نمی‌رسید.

مسکـو بـه یک راه حـل تـنها زمـانی تـوجه جـدّی نشـان داد کـه پس از درگذشت ***لئونید برژنف*** و جـانشینش ***کـنستانتن چـرنینکو***، ***یـوری انـدروپوف*** زمام امور را در نوامبر ۱۹۸۲ به دست گرفت.

زمامداری ***انـدروپوف*** دو سـال و انـدی بـیش ادامـه نـیافت. جـانشین او ***میخائیل گورباچف*** یکی از رهبرانی بود که با دخالت شوروی در افـغانستان مخالف بود. **دیگو کـوردوویز**[1] فـرستادهٔ ویـژهٔ دبـیر کـل سـازمان مـلل بـرای افغانستان کـه تـحت رهـبری او مـذاکـرات غیرمستقیم مـیان افـغانستان و پاکستان در ژنو آغـاز شـد، مـی‌گوید، انـتخاب ***گـورباچف***[2] اثـر قـاطعی بـر خروج نیروها داشت:

دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی در رابطه با اشغال افغانستان مشکـلات زیـادی داشت. براسـاس اسـنادی کـه مـن بـعداً بـه آن

---

۱. Diego Cordoviz.

۲. Mikhael Gorbachev.

دسترسی یافتم، می‌توان گفت که اختلافات زیادی در رهبری حزب کمونیست در این زمینه وجود داشت. من تلاش کردم تا از این اختلاف نظرها سود برده و آنهایی را کمک کنم که خواهان بیرون‌کشیدن نیروهای شوروی از افغانستان بودند و فکر می‌کردند که دخالت نظامی آنها یک اشتباه بزرگ بوده است. البته ***گورباچف*** بسیار قاطع بود. وقتی او به قدرت رسید، می‌خواست تا روابط خود را با امریکا بهبود بخشد و از نظر او خروج از افغانستان پیش‌شرطی بود برای بهبود روابط با امریکا. اما نظامیان با او جداً مخالف بودند، چرا که نظامیان بر این عقیده بودند که آنها نمی‌توانند با سرافکندگی از افغانستان خارج شوند و خروج نیروها تحت یک موافقت‌نامه و بدون جنگ پیروزمندانه‌ای برای آنها مایهٔ شرمساری بود.

با وجود فشار نظامیان و گروههای تندرو، ***میخائیل گورباچف*** در ماه نوامبر (۱۹۸۵) ***ببرک کارمل*** و عدهٔ دیگری از رهبران ***حزب دموکراتیک خلق*** را از تصمیم شوروی در مورد خروج نیروهای آن کشور تا بهار سال آینده، مطلع ساخت. ***سلطانعلی کشتمند*** همراه با عدهٔ دیگری از رهبران ***حزب دموکراتیک خلق*** افغانستان از جمله دکتر ***نجیب‌الله*** رهبر آیندهٔ حزب و دولت در این جلسه شرکت داشت:

در این ملاقات رهبری شوروی و رهبری ***حزب دموکراتیک خلق*** افغانستان مواضع و نظریات خود را به یکدیگر توضیح دادند. ***گورباچف*** در رابطه با امکان خروج قوای شوروی از افغانستان در همین ملاقات اشاراتی به عمل آورد.

سؤال:

می‌گویند در همین صحبت، ***گورباچف*** گویا چنین معلوم می‌شد که

با نظریات *کارمل* موافق نیست و حتی پیشنهادش را در مورد یک ملاقات خصوصی رد کرد؟

جواب:

تا جایی که من شاهد ملاقات بودم، در یک فضای بسیار خوب پایان یافت و صحبتها بسیار صریح و روشن مطرح می‌شد. *کارمل* هم به صراحت تمام نظریات خود را مطرح کرد و همچنین **گورباچف** بیشتر روی مسایل جهانی، جلوگیری از جنگ، از یک جنگ هسته‌ای و حل مسایل جهانی زیاد صحبت کرد. این طور چیزی معلوم نشد که دلیل بر این امر باشد. این بیشتر افواهات و شایعات بعدی است. بعضی‌ها صحبتهایی کردند به خاطر موضعهای شخصی خود و حقیقت ندارد.

سؤال:

می‌شود بگویید در این جلسه سخنان آقای *کارمل* چه بود؟

جواب:

سخنان *کارمل* تمام مطالبی است که بعد از این جلسه به عنوان تزهای ده گانهٔ *کارمل* که بسیار مشهور است نشر شد، اعلام شد و انعکاس یافت. *کارمل* در همان زمان طرفدار نرمش جدّی بود و خواستار حل مسأله از طریق صلح‌آمیز بود.

سؤال:

و این که می‌گویند *کارمل* نمی‌خواست نیروی شوروی خارج شود؟

جواب:

نه! این حقیقت ندارد. اصلاً در آنجا اشاراتی به عمل آمد و مسأله با صراحت و بسیار وسیع مطرح نشد، به بحث گذاشته نشد، بحث بسیار طولانی نشد که اظهار نظرهای زیادی در این مورد صورت

بگیرد.

سؤال:

ولی شما حس می‌کردید که بعد از این جلسه ممکن است...

جواب:

...که شوروی تصمیم دارد.

سؤال:

تصمیم دارد که چه؟

جواب:

تصمیم دارد که نیروهای خود را از افغانستان خارج بسازد.

سؤال:

این را رسماً در آنجا نگفتند؟

جواب:

خوب افاده شد و صراحت داشت مسأله.

سؤال:

ولی در مورد این که می‌خواستند شاهد یک رهبری جدید در افغانستان باشند؟

جواب:

این مسأله به طور قطع در آنجا مطرح نشد و هیچ صراحت نداشت.

سؤال:

اصولاً سیاستهای اتحاد شوروی در آن لحظه بر محاسبهٔ دقیق اوضاع افغانستان بنا نهاده شده بود یا این که می‌خواستند صرفاً از افغانستان خارج شوند؟

جواب:

نه، اگر صرف این مسأله می‌بود، پس از خروج قوای شوروی حاکمیت

در افغانستان باید فوراً سقوط می‌کرد. ولیکن به این سادگی نبود. البته جداً می‌خواستند که از طریق یک مصالحه مسأله حل و فصل شود و از طریق صلح‌آمیز مسأله جنگ در افغانستان پایان بپذیرد و حل شود.

شوروی از همان اولین ماههای انتخاب ***گورباچف***، سیاست پشتیبانی از انقلاب [ثور] را در افغانستان کنار گذاشت. ***گورباچف*** جنگ افغانستان را «زخم خونین» خواند و برای مداوای این زخم، در چهارم ماه اپریل (آوریل) ۱۹۸۶ ***ببرک کارمل*** استعفایش را از مقام دبیر کل **حزب دموکراتیک خلق** اعلام کرد.

پس از استعفای ***ببرک کارمل***، دکتر ***نجیب‌الله*** عضو دفتر سیاسی حزب و رئیس پیشین ادارهٔ امنیت (خاد) به سمت دبیر کل **حزب دموکراتیک خلق** که مقام اول کشور بود، انتخاب گردید. ***کارمل*** به‌زودی از ریاست شورای انقلابی نیز برکنار و به اتحاد شوروی فرستاده شد. دکتر ***نجیب‌الله*** با به‌دست گرفتن قدرت، شعارهای انقلابی را یک سو گذاشته و با اعلام سیاست مصالحهٔ ملی آمادگی خود را برای مذاکرات و تشکیل یک حکومت ائتلافی با مخالفان اعلام کرد:

> ده سال است که افغانستان در میان آتش و دود و شلیکها، از مسلسلها گرفته تا راکتها، توپها و بمبهای طیاره‌ها و اینها می‌سوزد، بعضی‌ها می‌گویند ما افغانستان را به حمام خون مبدل می‌سازیم، ولی ما و شما شاهد هستیم که همین اکنون ملت افغانستان در حمام خون می‌غلتد. من فکر می‌کنم که فرزند واقعی این وطن و خدمتگذار واقعی به مردم خود نباید چنین غیرمسئولانه ندا یا آواز برکشد که من افغانستان را در حمام خون می‌جوشانم. بلکه برعکس

باید دست و آستین بالا بزنیم و مردم افغانستان را از حمام خون نجات بدهیم. از این تنور داغ و سوزان بیرون بکشیم‌شان.

سیاست مصالحهٔ ملی پوشش آبرومندانه‌ای را برای عقب‌نشینی نیروهای شوروی فراهم می‌کرد. در واقع مسکو و کابل می‌خواستند تا خروج نیروها به سقوط دولت در کابل منتج نگردد. با وجود اعلام سیاست مصالحهٔ ملی تقریباً دو سال طول کشید تا زمینه برای امضای موافقتنامه‌های صلح میان افغانستان و پاکستان در ژنو مساعد شود. **دیگو کوردووز** فرستادهٔ ویژهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد که پس از شش سال میانجیگری زمینه را برای امضای موافقتنامه‌های ژنو مساعد کرد، می‌گوید هدف او خروج نیروهای شوروی بود و نه تنظیم مسایل آیندهٔ کشور:

یگانه مأموریتی که من داشتم این بود که مذاکرات را در مورد خروج نیروها پیش ببرم. من به هیچ وجه وظیفه‌ای نداشتم تا دربارهٔ آینده افغانستان گفت‌وگوهایی را به راه اندازم. اما این مسأله مهمی بود و به این جهت من به ابتکار خود پیشنهادهایی را در مورد آینده افغانستان مطرح کردم. در جولای (ژوئیه) ۱۹۷۸ من پیشنهاد کردم تا لویه جرگه‌ای برگزار شده و دولتی با پایه‌های وسیع را به وجود آورد که فوراً بعد از خروج نیروهای شوروی قدرت را در دست گیرد. اما متأسفانه دو ابرقدرت از این پیشنهاد من حمایت نکردند، چرا که نگرانی شوروی این بود که چگونه از افغانستان خارج شود و برای امریکا چیزی مهم‌تر از خروج شوروی مطرح نبود. به هر حال شوروی تعهدات خود را کاملاً عملی کرد و از افغانستان خارج شد. اما متأسفانه دخالت خارجی در افغانستان پایان نیافت و شرایط طوری

شکل گرفت که وضع مصیبت‌بار کنونی به وجود آمد.

عـقب‌نشینی نـیروهای شـوروی از مـاه مـی (مـه) سـال ۱۹۸۸ آغـاز و در پانزدهم فبروری (فوریه) ۱۹۸۹ پایان یافت. افغانستان اولین کـارزار جـنگ سرد بود که شوروی در آن شکست خـورد. طـی سـالهای جـنگ سـرد سـه میلیون انسان در سراسر جـهان جـان خـود را از دست دادنـد. صـدها هـزار افغان جزء این قربانیان بودند. اما شوروی نیز برای جـنگ افـغانستان بـهای گزافی پرداخت: سیزده هزار کشته، سی‌وپنج هزار زخـمی و مـیلیاردها دلار ضایعات مادی.

بخش بیست و دوم

۱۹۸۸ـ۱۹۹۰

خروج نیروهای شوروی

زمانی که عقب‌نشینی نیروهای شوروی از افغانستان در اوایل سال ۱۹۸۸ شروع شد، طرفهای درگیر در افغانستان به تلاشهای سازمان ملل جهت به‌راه انداختن گفت‌وگوهای سیاسی واکنش سردی نشان دادند. در آن هنگام **دیگو کوردووز** فرستادهٔ ویژهٔ دبیر کل سازمان ملل برای افغانستان و جانشینش **بنون سیوان**[1] امکانات تشکیل حکومت فراگیر و قابل قبول برای

---

۱. پرز دکویار (Perez de Cuellar) دبیر کل سازمان ملل متحد بعد از انتخابش به این مقام در سال ۱۹۸۱، دیگو کوردووز (Diego Cordovez) معاون دبیر کل سازمان ملل را به عنوان فرستادهٔ شخصی‌اش برای افغانستان تعیین کرد. دیگو کوردووز طی سالهای ۱۹۸۸ ـ ۱۹۸۱، در به ثمر رساندن مذاکرات ژنو میان افغانستان و پاکستان و خروج نیروهای شوروی نقش مؤثری داشت، اما پیشنهاد او در مورد حصول یک راه حل سیاسی برای بحران افغانستان به کمک سازمان ملل به نتیجه‌ای نرسید. در ماه اگوست (اوت) ۱۹۸۸ دیگو کوردووز سمت خود را به دلیل انتخابش به مقام وزارت خارجهٔ کشورش ترک گفت و بعد از چند ماه بنون سیوان (Benon Sevon) دیپلمات قبرسی و مسئول سیاسی ادارهٔ UNGONAP وظایف او را به عنوان فرستادهٔ ویژهٔ دبیرکل سازمان ملل برای افغانستان به عهده گرفت.

افغانها را با دولتهای پاکستان، امریکا، شوروی، افغانستان و گروههای مجاهدین، شاه سابق و شخصیتهای مستقل افغان مورد بحث قرار دادند. اما عجلهٔ شوروی برای خروج از افغانستان و باور مخالفان دولت کابل به سقوط فوری رژیم پس از عقب‌نشینی نیروهای شوروی، مانع هرگونه توافق صلح‌آمیز شد.

همزمان با خروج آخرین سربازان شوروی در فبروری (فوریه) ۱۹۸۹، گروههای مجاهدین شورای مشورتی‌ای را در شهر راولپندی پاکستان تشکیل دادند که هدف آن ایجاد یک دولت موقت انتقالی بود. این دولت به گفتهٔ ***صباح‌الدین کشککی*** از مسئولان ***شورای فرهنگی جهاد*** درآن زمان، باید ظرف یک ماه قدرت را در افغانستان به دست می‌گرفت:

> وظایفی که برای اینها، از طرف خود شورای مشورتی در راولپندی داده شد، این بود که اینها ظرف یک ماه خود را به افغانستان منتقل بسازند و در افغانستان مستقر شوند و باز در ظرف شش ماه الی یک سال انتخابات را دایر کنند و زمام امور را در کابل به دست بیاورند. وظیفهٔ دوم اینها این بود که در مناطق آزاد که تحت تسلط مجاهدین [بود]، برای اسکان مجدد مهاجرین افغانستان زمینه مساعد شود. اینها دستگاه اداری و بوروکراسی را ایجاد کنند که بتواند از کمکهای بین‌المللی به طور مؤثر استفاده کند و در عین حال به طور موازی به جهان نشان بدهند که این حکومت مجاهدین یک حکومت مؤثر است و می‌تواند از عهدهٔ وظایفی که به آن سپرده شود بدر آید.

دولت دکتر ***نجیب‌الله*** در کابل، برخلاف پیش‌بینی‌ها و توقع مجاهدین، فوراً پس از خروج قوای شوروی سقوط نکرد. در روزهایی که گروههای

مقاومت مشغول مباحثه دربارهٔ حکومت انتقالی بودند، **نجیب‌الله** سعی داشت تا مواضعش را مستحکم سازد. او حالت اضطراری را اعلام کرد و دفاع از پایتخت و شهرها در برابر حملات مجاهدین در دستور روز قرار گرفت. اختلافات در جنبش مقاومت و برتری نظامی رژیم، دو عاملی بود که دولت **نجیب‌الله** از آن سود می‌برد. اما در همین حال مجاهدین برای سقوط دولت، حملهٔ بزرگی را در جلال‌آباد آغاز کردند. این جنگ با مقاومت شدید نیروهای دولتی روبه‌رو شد. دکتر **نجیب‌الله** در آن روزها مدعی بود که دستگاه اطلاعات ارتش پاکستان و کماندوهای این کشور مسئول حمله به جلال‌آباد اند:

> در نتیجهٔ یک پلان منظّم و ترتیب‌داده‌شده از جانب استخبارات نظامی، یکجا با شرکت کماندویی و میلیشیایی، یک هجوم دسته‌جمعی نیروهای مخالف از جوانب مختلف و گوناگون به شهر جلال‌آباد صورت گرفت که آنها علاقه‌مند بودند در ظرف دو الی سه روز شهر جلال‌آباد را تسخیر کنند.

نیروهای دولتی حملهٔ مجاهدین را در جلال‌آباد عقب زدند. پیروزی در این جنگ، به دولت **نجیب‌الله** اعتماد به نفس بخشید و روحیهٔ ارتش و طرفداران دولت را تقویت کرد. ***نصرالله صافی***[1] یکی از فرماندهان مجاهدین، ناکامی مجاهدین در جنگ جلال‌آباد را ناشی از نبود یک رهبری واحد سیاسی و نظامی و ناتوانی آنها در گذار از جنگ چریکی به جنگ منظم می‌دانست:

---

۱. نصرالله صافی یکی از افسران سابق ارتش بود که اندکی پس از کودتای آوریل ۱۹۷۸ با واحد نظامی تحت فرماندهی خود در ولایت کنر به مجاهدین پیوست. با رحمت‌الله صافی فرمانده دیگر مجاهدین اشتباه نشود.

ما نتوانستیم در طی این مدت زعامت (رهبری) واحد سیاسی پیدا کنیم که این زعامت واحد سیاسی طبعاً به ما یک محل فرمانده واحد می‌داد. البته عوامل دیگری هم وجود دارد؛ مثلاً قطعات منظمی باید تشکیل می‌شد که این کار باید در جریان جنگهای چریکی در یک مرحله‌ای از جنگهای چریکی باید شروع می‌گردید. متأسفانه این کار نشد و بعد از این که روسها رفتند ما باید [در زمان معینی] قطعات منظم تشکیل می‌دادیم چراکه ما از یک جنگ چریکی به یک جنگ منظم می‌رفتیم و در کنار این، ما باید تعلیم و تربیت جنگهای منظم را به مجاهدین خود و به فرماندهان خود می‌آموختیم. هماهنگی بین جبهات مختلف باید به وجود می‌آمد. چون این کارها صورت نگرفته بود، اردوی رژیم کابل به مدافعهٔ خود دوام داد.

جنگ جلال‌آباد نقطهٔ آغاز تلاش برای برانداختن رژیم **نجیب‌الله** بعد از خروج نیروهای شوروی بود. در اوایل مارچ (مارس) سال ۱۹۹۰ در تلاش دیگری، کودتای خونینی در کابل به وقوع پیوست که رهبری آن را ***شهنواز تَنَی*** وزیر دفاع رژیم به عهده داشت:

رژیم **نجیب** و حکومت **نجیب** به خود متکی نبود و به بیگانه متکی بود. به همین دلیل بود که برای ***حزب دموکراتیک خلق*** افغانستان و مردم افغانستان قابل قبول نبود. راه سیاسی راکه در پیش گرفته بود، مورد پسند حزب، ارتش و مردم افغانستان نبود. همچنان ساختار اردوی افغانستان را از بین برد و آن را به ساختار خادیستی، قومی و میلیشیایی و همچنان گارد شخصی تبدیل کرد و همه امتیازات مادی و معنوی ارتش را به این ساختارها و تشکیلات

شخصی، قومی و میلیشیایی داد. در نتیجه ما مجبور شدیم در مقابل نجیب قیام کنیم.

اما کودتا سرکوب شد و کودتاچیان به پاکستان فرار کردند. شکست کودتا اگر هم یک پیروزی برای **نجیب‌الله** به شمار می‌رفت؛ اما مواضع **حزب دموکراتیک خلق** را تضعیف کرد. رهبر کودتا ژنرال *تَنی* و متحدین عمدهٔ او یک گروه مهم جناح *خلق* حزب حاکم بودند که به مجاهدین پیوستند.

در همین حال پرزیدنت **نجیب‌الله** سعی داشت تا از پیروزیهایش به سود تحکیم موقعیت سیاسی خود استفاده کند. در اوایل سال ۱۹۹۰ حالت اضطراری لغو شده، **حزب دموکراتیک خلق** با برنامه و اساسنامهٔ معتدل‌تری به **حزب وطن** مبدل گردید و حکومتی با شرکت شخصیتهای غیروابسته به **حزب دموکراتیک خلق**، تشکیل گردید. **نجیب‌الله** امیدوار بود که نرمشهای سیاسی و ایستادگی رژیم در برابر حملات مخالفان آن، پس از خروج نیروهای شوروی، سیاست حامیان مجاهدین به‌ویژه امریکا را در مورد رژیم او تغییر دهد. اما به طوری که ***زلمی خلیل‌زاد*** مشاور وزارت خارجهٔ امریکا در آن زمان می‌گوید، تغییر فوری سیاستهای امریکا کاری بود دشوار:

امریکا مثل یک کشتی بزرگی است که بسیار وقت را می‌گیرد که دایرکشنش (مسیرش) را به اصطلاح تغییر داد. به فکر من روسها این طور با یک عجله برآمدند (بیرون آمدند) که پیش از این که یک تغییری در سیاست [امریکا] روی کار بیاید آنها برآمدند. یکی از مشکلات سیاست امریکا به صورت عموم، به فکر من این است که به‌زودی تغییر نمی‌پذیرد. وقت می‌گیرد تا سیاست خود را از یک راه به یک دیگر به پیش ببرد. در قسمت افغانستان دلیل مشکل عدم

> تغییر، همین بود که بحث می‌شد که این سیاست فعلی که ما داریم موفق است، چرا باید یک سیاست موفق را تغییر داد؟

پاسخ رهبران مجاهدین به تقاضای دکتر **نجیب‌الله** برای گفت‌وگو و سازش نیز منفی بود. ***گلبدین حکمتیار*** رهبر ***حزب اسلامی*** افغانستان در آن وقت تأکید داشت که مذاکره با **نجیب‌الله** ممکن نیست:

> موضع ما ثابت است و هرگز تغییر نخواهد کرد. در کنفرانسی که **نجیب** و شرکای جرمش، ***ظاهر شاه*** و حکمرانان سابقه در آن شرکت کنند، ما هرگز شرکت نخواهیم کرد. تقریباً همه مجاهدین در این نظر با هم موافقند که با **نجیب** هیچ نوع مذاکره‌ای ممکن نیست.

مجاهدین نه تنها با هرگونه پیشنهاد کابل برای گفت‌وگو و سازش مخالف بودند، بلکه بسیاری از آنها طرح ایجاد یک حکومت فراگیر با شرکت نمایندگان دولت کابل، طرفداران شاه سابق و روشنفکران مستقل را که سازمان ملل خواستار آن بود، نیز رد می‌کردند. ژنرال ***حمید گل***[۱] رئیس سابق دستگاه اطلاعات ارتش پاکستان آی. اس. آی. می‌گوید طرح ایجاد حکومت فراگیر به معنای آن بود که مجاهدین را از ثمرات پیروزی محروم سازند و پاکستان با این کار مخالف بود:

> من فکر می‌کنم دخالت وسیعاً وجود داشت. از خارج تلاش بسیار صورت گرفت تا مجاهدین را از ثمرهٔ پیروزی محروم سازند. مجاهدین می‌خواستند خود حاکم شوند و پیروزی از آن خودشان باشد؛ زیرا آنها بودند که مشتاقانه زندگیشان را در این راه گذاشتند،

---

۱. Hamid Gul.

آنها بودند که قیام کردند. اما وقتی که موضوع حکومت در افغانستان مطرح می‌شد به استثنای پاکستان هیچ کشور خارجی دیگری نمی‌خواست که مجاهدین به کابل بروند و حکومت را در دست بگیرند. خارجی‌ها می‌خواستند کسان دیگری زمام امور را در دست بگیرند. آنها دربارهٔ *ظاهر شاه*، تکنوکراتها، این نوع یا آن نوع حکومت و دولتی با پایه‌های وسیع (دولت فراگیر) سخن می‌گفتند؛ اما نظریهٔ دولت با پایه‌های وسیع یک تقلب بود، یک تقلب بزرگ. آیا باید مجاهدین با کمونیستهای پیشین در کنار هم قرار می‌گرفتند و دولتی را تشکیل می‌دادند؟ آیا آنها با پناهندگان سیاسی و روشنفکرانی متحد می‌شدند که اشتباهات آنها افغانستان را به مصیبت طولانی و شدید گرفتار کرده بود؟ از این رو آنچه قدرتهای غربی در ذهن داشتند این بود که دولتی با پایه‌های وسیع یک دولت غیرمذهبی خواهد بود و به این ترتیب باعث سرد شدن جوش و حرارت اسلامی و کاهش اعتماد اسلامی به این پیروزی بزرگ خواهد شد.

اما صرف نظر از این دیدگاه پاکستان، در اولین و آخرین همه‌پرسی‌ای که در آستان خروج نیروهای شوروی، در اردوگاههای مهاجرین توسط ***سید بهاءالدین مجروح*** رئیس مرکز اطلاعاتی افغان انجام داده شد، اکثریت مهاجرین خواستار حکومتی تحت رهبری *ظاهر شاه* بودند. ***سید بهاءالدین مجروح*** می‌گوید:

مردم عوام، مجاهدین یا مهاجرین به طور عموم چه شخصی را در نظر [داشتند]، خود ما هیچ دلیل و سندی نداشتیم. در این همه‌پرسی اکثر مردم اسم پادشاه سابق افغانستان را ذکر کردند و در

درجهٔ دوم اسم بعضی از قوماندانهای داخل و لیدرهای سیاسی تنظیم‌های سیاسی مجاهدین افغانستان را ذکر کردند؛ اما در پرسشهایی که کردیم، بیشتر نام شاه سابق افغانستان ذکر شده بود.

این همه‌پرسی به بهای جان ***سید بهاءالدین*** مجروح تمام شد. او را گروه نامعلومی به قتل رسانید. اما چرا طرحهای مختلف در داخل و خارج افغانستان برای آغاز مذاکرات سیاسی و ایجاد حکومتی فراگیر با واکنش منفی گروههای مجاهدین روبه‌رو شد؟

دکتر *عبدالغفور روان‌فرهادی* می‌گوید اوضاع طوری شکل گرفته بود که قبول مصالحه با رژیم کابل از سوی هر گروهی به معنای خودکشی سیاسی بود:

> برای مجاهدین یک دشواری بزرگی واقع شده بود. در حقیقت مجاهدین مثل زمان انقلاب ثور که یک رقابت شدید بین *خلق* و **پرچم** بود تا هر کدامش خود را بهتر دوست اتحاد شوروی نشان بدهد، ما در مرحله‌ای می‌رسیم ـ که البته من خودم از امریکا در شورای مشورتی راولپندی رفته بودم و آنجا من حس کردم ـ که مجاهدین هم در حقیقت هر کدامشان مسابقه می‌دادند که ما هیچ وقت موافقتی با مارکسیستها نخواهیم داشت. یعنی به‌حدّی اوضاع تیره شده بود و به‌حدّی آبها توفانی بود که فکر می‌کنم اگر کسی اعلان می‌کرد که ما حاضر هستیم با نجیب مصالحه کنیم، خودبه‌خود یک خودکشی سیاسی می‌کرد.

محمدموسی توانا یکی از رهبران نهضت اسلامی حالا بر این نظر است که اتحاد با ***نجیب‌الله*** ضروری بود:

من خودم در همین لحظات خیلی قانع هستم که اگر ما همراه دکتر نجیب ـ تاجایی که من خبر دارم خیلی گذشتهایی داشت به خاطر اسلام، به نفع اسلام ـ متحد می‌شدیم ما با این روز و با این بدبختی‌ها روبه‌رو نمی‌شدیم. من این گپ را حالا می‌فهمم و درک می‌کنم. لکن این که چه چیزی مانع شد، من فکر می‌کنم یک چند درصد نداشتن بُعد نظر (دوراندیشی) ما و در عین حال تأثیر اضافه‌تر، درصدی بیشتر را حکومت پاکستان باعث شد.

محمداسحاق گیلانی رئیس شورای تفاهم و وحدت ملی افغانها، که در پیشاور فعالیت می‌کند، عقیده دارد که رد آشتی ملّی با منافع کشور مطابقت نداشت:

متأسفانه آواز آشتی ملّی بسیار ناوقت (دیر) بلند شد و این وقتی بود که قوای روسی برآمده بود[ند] و بیگانه‌ها در تنظیم‌ها و در بین مجاهدین به اندازهٔ کافی نفوذ پیدا کرده بودند و مستقلانه کسی نمی‌توانست تصمیم بگیرد وگرنه یکی از اشتباهاتی که شد این بود که افغانها باید به این آشتی ملی توجه می‌کردند. نه این که رهبری دکتر نجیب را قبول می‌کردند، ولی به خاطر نجات وطن خود، چون سیستم اداری و نظامی مملکت از هم نپاشیده بود، باید لبیک گفته می‌شد و سرش منظم کار می‌شد و افغانستان را نجات می‌دادند.

دکتر ***نجیب‌الله*** در سخنرانیهایش تلاشهای کشورهای خارجی را برای ایجاد اختلاف میان افغانها، علت مخالفت با سیاست آشتی ملی می‌دانست:

ما باید این ملت را متفق بسازیم و نگذاریم که خواستهای دشمنان ما

در افغانستان تحقق بپذیرد. من برای شما می‌گویم که این جنگ و مبارزهٔ صرف در برابر این دولت و *حزب دموکراتیک خلق* افغانستان نیست. این مبارزه در حقیقت امری علیه افغانستان و مردم افغانستان است که به هر ترتیبی که شده، به شکلی از اشکال، به نحوی از انحاء باید این ملت تحقیر، توهین و تعجیز شود. در اینجا سؤال در برابر انسان افغانستان یا افغان مطرح بحث است و علیه وطن آبایی و اجدادی ما افغانستان مطرح است.

در حالی که همه از مخالفت با آشتی سخن می‌گفتند، تماسهای مخفیانه میان کابل و عده‌ای از رهبران تنظیم‌ها ادامه داشت. عده‌ای از فرماندهان داخلی نیز با دولت تماس داشتند. هدف از این تماسها چه بود؟ **فریداحمد مزدک** معاون اول *حزب وطن* می‌گوید:

مصالحه، ایده‌هایش عمدتاً در بیرون تنظیم شد و در فضا و اتموسفر (جو) تفاهم میان شوروی و امریکا به وجود آمد. این ایده‌ها در درون جامعهٔ افغانستان متناسب با واقعیت جامعهٔ افغانستان و وضع همان زمان توانست برنامه‌ای را به وجود بیاورد که بعدها به نام برنامهٔ مصالحهٔ ملی معروف شد. تماسهای هیأت اجرائیه که معمولاً توسط دکتر **نجیب** گزارش داده می‌شد، تماسهایی در سطوح بلند [بود]. مثلاً با رهبری *حزب اسلامی* آقای **حکمتیار**، تماس در سطح عالی با میانجی‌گری برخی از کشورها و نهضتهای عربی، سازمانهای کشورهای عربی تأمین شد. تماس با رهبران تنظیم‌های به اصطلاح معتدل که در آن وقت به نام تنظیم‌های سه گانه معروف بودند مثل *محاذ ملی*، *نجات ملی*، *حرکت اسلامی محمدی* در سطوح بالا تأمین شد.

به طوری که **فریداحمد مزدک** می‌گوید، آغاز گفت‌وگوهای علنی، بدون توافق کشورهای دخیل در مسألهٔ افغانستان یعنی امریکا، پاکستان، عربستان سعودی، ایران و شوروی و تشویق یک روند سیاسی به وسیلهٔ آنها، ممکن نبود:

> دو عامل، به اصطلاح در کم‌اهمیت ساختن این تماسها نقش بازی کرد. یکی این‌که در پشت سر تمام این تنظیم‌ها و نیروهایی که با هم تماس می‌گرفتند، کشورها و قدرتهای معین خارجی قرار داشتند، از ***حزب دموکراتیک خلق*** افغانستان گرفته تا هر تنظیم اسلامی که در این پروسه مشغول تماس و تبادل نظر با همدیگر بودند. به توافق رسیدن بیشتر ناشی می‌شد از این‌که کشورهایی که پشت سر این سازمانها و تنظیم‌ها هستند، چگونه می‌توانند به هم نزدیک شوند و به توافق برسند. عامل دومی این بود که در درون دولت ما، در درون رژیم، برنامهٔ منسجمی وجود نداشت تا بر اساس آن وظایف خود و وظایف مخالفین خود را در یک سیستم اشتراک مساعی که باید بر اساس آن دولت نو بتواند به وجود بیاید، معین کنیم. یک عده به چنین تماسها و مصالحه معتقد نبودند، عده‌ای هم که معتقد بودند [ولی] مکانیزمی راکه بتواند این مصالحه را به وجود بیاورد، در دست نداشتند. یک عده هم فکر می‌کردند که خوب، مصالحه شاید یک بازی باشد، یک شکل نو مبارزه علیه تنظیم‌های جهادی باشد و یک راه جدیدی باشد برای تحکیم پایه‌های قدرت دولت در میان مردم.

راههای نیل به صلح در افغانستان البته محدود به پیشنهادهای کابل نبود. طرح پادشاه سابق افغانستان برای تشکیل لویه جرگه و پیشنهادهای

جداگانهٔ شخصیتهای افغانی جهت برگزاری کنفرانسهای مشابه می‌توانست اساس مهمی را برای تلاشهای صلح به وجود آورد. برخی از رهبران مجاهدین مانند **سیداحمد گیلانی**، در آن زمان خواستار تشکیل لویه جرگه و یا شورای بزرگ مردم از طریق انتخابات بودند. اما به این خواستها کسی وقعی نگذاشت:

> ما در کوشش هستیم که یک لویه جرگه یا شورای بزرگ منتخب مردم افغانستان را دایر کنیم تا بر اساس آن رهبری و حکومت از طرف این شورا تثبیت و انتخاب گردد. ما می‌خواهیم شورای بزرگ مردم افغانستان باشد، و واقعاً اگر یک شورای منتخب مردم افغانستان دایر گردد، تصویب و فیصلهٔ آنها قاطع می‌باشد.

در واقع برای پایان‌دادن به جنگ به گفتهٔ پروفسور **محمداصغر**، رهبر نهضت رستگاری افغانستان راهی جز مذاکره و سازش وجود نداشت:

> جنگ افغانستان بدون این که از راه مذاکره حل شود، از راه جنگ و خونریزی نمی‌تواند حل شود. باید دروازهٔ مذاکره باز شود. اما برای مذاکره، انعطاف‌پذیری لازم است و همین انعطاف‌پذیری در عمل باید نشان داده شود. هم از طرف حزب در اینجا و هم از طرف مجاهدین در آنجا. ادامهٔ جنگ، جز تباهی و برباد دادن ملت افغانستان نتیجهٔ دیگری ندارد.

اما عدم آمادگی افغانها برای مذاکره و سازش به همان رویدادهای دردناکی انجامید که شخصیتهای اجتماعی آگاه، مانند پروفسور **محمداصغر**، از آن می‌هراسیدند.

بخش بیست و سوم

۱۹۹۱_۱۹۹۲

فروپاشی رژیم نجیب‌الله

تلاشهای مجاهدین برای سرنگون کردن حکومت **نجیب‌الله** پس از خروج نیروهای شوروی، یکی پس از دیگری به ناکامی می‌انجامید. اما ادامهٔ کمکهای شوروی و امریکا و سایر کشورهای منطقه به طرفین جنگ و امیدواری مخالفان **نجیب‌الله** برای پیروزی نظامی، مانع عمده را در برابر یک راه حل سیاسی به وجود آورده بود.

سقوط شهر مرزی خوست در ماه مارچ (مارس) ۱۹۹۱ روحیهٔ گروههای مجاهدین راتقویت کرد. دو ماه بعد از سقوط خوست، دبیرکل سازمان ملل طی یک اعلامیهٔ پنج ماده‌ای ضرورت نیل به یک راه حل سیاسی را در افغانستان مطرح کرد که بتواند زمینه را برای قطع جنگ، ایجاد حکومت فراگیر، برگشت مهاجرین و بازسازی افغانستان فراهم کند.

طرح صلح سازمان ملل در زمانی مطرح شد که رژیم کابل فکر می‌کرد

سیاست آشتی ملی آن بدیلی ندارد و خواسته‌های مردم را منعکس می‌سازد. دکتر **نجیب‌الله** در آن زمان گفت‌وگویی داشت با **باقر معین** از بخش فارسی بی بی سی:

طرحهای ما انتخاب صلح است و ما پیشنهادات مشخصی داریم. از آتش‌بس گرفته تا ایجاد یک شورا، تا ایجاد یک حکومت ائتلافی و تا ایجاد به اصطلاح یک قانون اساسی و رفتن به طرف یک انتخابات.

سؤال:

خوب، فکر می‌کنید که اگر خواسته باشند این‌انتخابات را جلو بیاورند و یک سازمانی مثل سازمان ملل یا یک هیأتی از کشورهایی که سازمان ملل انتخاب کند و بگویند که در افغانستان باید انتخابات آزاد برقرار شود، مخصوصاً در مناطقی که تحت‌کنترل دولت هست، آیا شما با یک چنین انتخاباتی موافقت خواهید کرد؟

جواب:

ما در سرتاسر کشور برای انتخابات آزاد بر مبنای اصل دموکراتیک معتقد بوده‌ایم و حاضر و آماده هستیم، مشروط بر آن که در قدم اول، آتش‌بس در سرتاسر کشور توسط همین سازمانهای بین‌المللی نیز تأمین گردد. زیرا در زیر گلوله‌باران و آتش توپ و طیاره‌ها نمی‌توان انتخابات عادلانه و دموکراتیک را دایر نمود.

سؤال:

اگر برای رسیدن به صلح در افغانستان، آقای رئیس‌جمهوری، تنها راه استعفای شما و رفتن حزب حاکم باشد، نظر شما راجع به این چه خواهد بود؟

جواب:

من فکر می‌کنم که این سؤال را دهها بار اگر مبالغه نشود جواب

داده‌ام. اصلاً کنار رفتن این شخص یا آن شخص یا این سازمان یا آن سازمان سیاسی نمی‌تواند مسألهٔ افغانستان را حل و فصل کند. اکنون وقت آن فرا رسیده است که ما نه با کناررفتن‌ها بلکه با کنارآمدن‌های نیروها بتوانیم مسألهٔ سیاسی افغانستان را حل و فصل کنیم. اگر صلح در وطن من تأمین گردد، ما نه تنها برای ترک گفتن مقامات خود بلکه برای از دست دادن جانهای خویش نیز حاضر هستیم.

آیندهٔ جنگ و صلح تنها در گرو ارادهٔ افغانها نبود. کشورهای خارجی که به طرفین مخاصمه کمک می‌کردند، در ادامه یا قطع جنگ نقش قاطعی داشتند. از اوایل سال ۱۹۹۱ هم در شوروی و هم در امریکا پیشنهادهایی برای قطع کمکها به گروههای درگیر مطرح می‌شد. اوضاع بحرانی اقتصادی و سیاسی در اتحاد شوروی ادامهٔ کمکهای این کشور را به کابل مشکل ساخته بود، اما رهبران کمونیست و در این میان مسئولان ارتش و کی. جی. بی. طرفدار ادامهٔ کمکها به رژیم ***نجیب‌الله*** بودند. شکست کودتای نوزدهم اگوست (اوت) ۱۹۹۱ در مسکو که رهبری آن را تندروان به عهده داشتند، زنگهای خطر را برای رژیم ***نجیب‌الله*** به صدا درآورد. ***سید طیب جواد*** صاحب‌نظر افغان می‌گوید:

کودتای نافرجام اگوست (اوت) ۱۹۹۱ شوروی که باعث برافتادن کمونیستهای تندرو از کرملین و وسیلهٔ تسریع فروپاشی شوروی شد، پشتیبانی خارجی و مواضع سیاسی ایدئولوژیک، نظامی و اقتصادی رژیم نجیب را به‌شدت تضعیف کرد. یک ماه، بعد در سپتامبر ۱۹۹۱ شوروی و امریکا مشترکاً موافقت کردند که بعد از اول جنوری (ژانویه) ۱۹۹۲ از فرستادن اسلحه به مشتریان افغانشان

دست بکشند. مسکو اعلام داشت که همزمان با قطع تحویل‌دهی اسلحه، فرستادن مواد سوخت و غلهٔ مورد نیاز رژیم کابل را متوقف و یا کاملاً محدود ساخته و کلیهٔ مشاوران نظامیش را از افغانستان بیرون می‌کشد. *الکساندر روتسکوی*[۱] معاون رئیس‌جمهور شوروی در پی تماس و دیدارهای قبلی شوروی با رهبران مجاهدین در عربستان سعودی و اسلام‌آباد در دوازدهم نوامبر ۱۹۹۱ مهماندار یک هیأت مشترک مجاهدین به ریاست پروفسور *ربانی* و مرکب از رهبران چهار گروه مقاومت مستقر در پاکستان و ائتلاف احزاب مقیم ایران بود. در اعلامیهٔ مشترکی که در ختم این دیدار در مسکو نشر شد و از نظر دیپلوماتیک معنی به رسمیت شناختن مجاهدین را افاده می‌کرد، به صراحت آمده بود که طرفین روی ضرورت انتقال تمام قدرت دولت در افغانستان به یک حکومت انتقالی مجاهدین به توافق رسیده‌اند.

مسکو انتقال قدرت را به مجاهدین پذیرفت. آیندهٔ رژیم *نجیب‌الله* نامعلوم به نظر می‌رسید. اما خود دکتر *نجیب‌الله* هنوز فکر می‌کرد که به دلیل داشتن ارتش نیرومند، اختلافات شدید مجاهدین و هراس امریکا و غرب از بنیادگرایی اسلامی، رژیمش می‌تواند پابرجا بماند. اما یک عامل مهم یعنی وحدت درونی رژیم که بقا یا فنای آن را تعیین می‌کرد نادیده گرفته شده بود.

حکومت کابل با گروه‌بندی‌ها و مبارزات جناحی درگیر بود. سقوط شوروی این مبارزات را بیش از پیش دامن زد، اگر چه به طوری که

---

۱. Alexander Rotskoy.

احمد سرور سفیر سابق افغانستان در دهلی جدید و یکی از نزدیکان دکتر **نجیب‌الله** می‌گوید، مبارزات جناحی از زمانی شدت یافت که عده‌ای از رهبران حزب حاکم با اعلام سیاست آشتی ملی موقعیت خود را در خطر دیدند:

متأسفانه بعد از این که مصالحه اعلام شد، اصلاً برداشت مثبت و همه‌جانبه از مصالحه در داخل حزب هم وجود نداشت. مثلاً ما دیدیم که در حزب جناحهای مختلف تشکیل شد و بعضی جناحها مصالحه را تعبیر کردند به این شکلی که این انتقال قدرت است. بسیار کس‌ها فکر می‌کردند که نباید که قدرت کاملاً دوباره منتقل شود. اینها می‌خواستند قدرت را به دست خود نگاه داشته باشند و این امر تأثیر منفی خود را در روند مصالحه [اعمال]کرد. ماکه دیدیم اینها با مصالحه و با تماسهایی که در بیرون گرفته می‌شد، مخالفت می‌کردند. اینها نمی‌خواستند که سمبول مصالحه با مخالفین باشند. پس مشکل حزب بود، مشکل اردو (ارتش) بود و مشکل خارجی بود.

اما ژنرال **نورالحق علومی** که در زمان دکتر **نجیب‌الله** به ریاست تنظیمیه یا فرمانداری قندهار منصوب شد، بر این نظر است که سیاستهای **نجیب‌الله** خود سبب بی‌اعتمادی و مخالفتهای گروهی در داخل حزب حاکم گردید:

دکتر **نجیب‌الله** فعلاً در قید حیات نیست، اما کارنامه‌های وی [را] می‌توان مرور کرد. با وجودی که اکثریت اعضای حزب، نیروهای مسلح، کارمندان دولت از تطبیق مشی مصالحهٔ ملی حمایت و پشتیبانی و در تطبیق آن سعی به خرج می‌دادند؛ ولی با آن همه نارساییهایی در کار زیاد رخ می‌داد. این نارساییها از چند چیز ریشه

می‌گرفت:

۱. از عملی که با دایر شدن پلنوم هجدهم، *حزب دموکراتیک خلق* افغانستان به آن تن داده بود[1]. جای رهبری را بدون ملاحظات و عواقب آن با پیمان و یا طرح با یک تعداد از اعضای دفتر سیاسی و شورویها اشغال کرده بود. این اعضای دفتر سیاسی نیز نتوانستند تا آخر وی را همراهی و حمایت نمایند.

۲. سیاست کادری نادرست در تشکیلات حزبی که از معاونین شروع می‌شد و تا رده‌های پایین‌تر ادامه می‌یافت.

۳. کار خود را بر دیگران رجحان دادن و عدم اعتماد بر دیگران.

۴. دامن‌زدن مسایل حزبی، سازمانی، قومی، لسانی، محلی و غیره از طرف وی و اکثر هیأت رهبری و عدم رسیدگی و توجه به آن.

این عوامل باعث بی‌اعتمادی و کاهش اقتدار او در بین حزب و سبب مأیوسی بسیاری از کادرها، تغییر، تبدل و سبکدوشی‌شان (برکناری‌شان) از وظیفه گردید. با این طرز تغییرات عدم همکاری متقابلی که در هیأت رهبری حزبی وجود داشت، نه تنها نتوانستیم وحدت حزبی را تأمین نماییم، سازمانها و احزاب دیگر را در یک جبهه واحد جمع نماییم، بلکه با سیاست کادری نادرست تعداد فراکسیونها، گروهها و حلقات نیز افزایش یافت. تعداد فراکسیونها، گروهها و حلقات داخلی حزبی و عدم روحیهٔ واحد و همکاری صادقانه بین هیأت رهبری نه تنها دکتر *نجیب‌الله* را وادار به کنار رفتن ساخت؛ بلکه سرآغاز یک سلسله عوامل ناگوار دیگر نیز گردید که با روی کار آمدن مجاهدین به وقوع پیوست و شدت یافت.

---

۱. منظور برکناری ببرک کارمل رهبر قبلی حزب و دولت است.

پس از توافق شوروی و امریکا در مورد قطع کمکهای تسلیحاتی به جوانب درگیر در افغانستان، سازمان ملل متحد تلاشهایش را جهت پایان‌دادن به جنگ داخلی افغانستان گسترش بخشید. ***بنون سیوان*** فرستاده ویژهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد برای افغانستان، رهبری مأموریت دشوار انتقال به صلح را به عهده گرفت.

اما طرح *سیوان* چه بود و این طرح با چه مشکلاتی مواجه بود؟ ***فریداحمد مزدک*** می‌گوید:

طرح *بنون سیوان* در آخرین دور از فعالیتهایش، ایجاد یک دولت بی‌طرف با پایه‌های وسیع بود که در عین حال این دولت اتکاء داشته باشد به همه طرفین درگیر موجود. به همین سبب طولانی‌ترین دورهٔ کار *بنین سیوان* و رفت و آمدهایش به کشورهای منطقه معطوف بر این امر بود که لیستی از کاندیدهای قابل قبول برای اکثر نیروهای طرفین را بتواند به وجود بیاورد و در حقیقت نهایی شدن این لیست پایان یک مرحله از فعالیتهای *سیوان* بود. *سیوان* توانسته بود مواضع همه طرفین، هم تنظیم‌ها، هم رئیس‌جمهور ***نجیب‌الله*** و هم ***حزب دموکراتیک خلق*** را روی توافق بر یک لیست از افرادی که بتوانند آنها اداره انتقالی در افغانستان را به وجود بیاورند، نزدیک بسازد. ولی از فعالیتهای *سیوان* بعدها وقتی سیستم و دولت ما در آستانه سقوط در همان آخرین روزهای آخر حیات خود بسر می‌برد، ما احساس می‌کردیم که *سیوان* هم در این برنامه خود چندان امیدواری جدّی نداشت. لیست نهایی شد، توافق تنظیم‌ها گرفته شد، توافق کشورهای منطقه به وجود آمد. ما بعد از تحلیلهای بسیار همه‌جانبه و جدّی همه نامهای پیشنهادی *سیوان* را تأیید کردیم. با

> برخی از تغییرات، **سیوان** توانست لیست نهایی خود را تکمیل بسازد. ولی بعدها معلوم شد که اصلاً هیچ نوع تضمینی نزد **سیوان** وجود نداشت که اشخاص شامل فهرست بتوانند جمع شوند تا یک سیستم و یک اداره و یک دولت را به وجود بیاورند.

پس از رفت و آمدهای پیاپی **بنون سیوان**، دکتر **نجیب‌الله** در هجدهم مارچ (مارس) ۱۹۹۲ آماده شد تا قدرت را به یک حکومت انتقالی که بر اساس طرح سازمان ملل به وجود آید، بسپارد:

> بر اساس تفاهم در گردهمایی افغانی، از طریق پروسهٔ ملل متحد برای تشکیل یک حکومت انتقالی در کابل، تمام قدرت و صلاحیت اجرایی از همان روز اول دورهٔ انتقالی به حکومت انتقالی منتقل گردد.

در زمانی که دکتر **نجیب‌الله** آماده می‌شد تا قدرت را به یک حکومت موقت انتقال دهد، برخی از نیروهای مسلح رژیم، راه خود را از او جدا کردند. مناسبات میان دکتر **نجیب‌الله** و ژنرال **عبدالرشید دوستم** فرمانده نیروهای شبه‌نظامی ازبک در شمال به تیرگی گراییده بود. ژنرال **دوستم** می‌گوید، اختلافات میان آنها از آنجا آغاز شد که دکتر **نجیب‌الله** از تقویت نیروهای او در هراس افتاد:

> یک روز ما به دفتر دکتر **نجیب** رفتیم و از مأموریتی آمده بودیم که در آن قطار (کاروان) قندهار را، به قلات رسانده بودیم. خیلی تلفات و ضایعات دادیم. دکتر **نجیب** بسیار عصبی به من گفت در فرقه‌ات چند هزار نفر است؟ من گفتم بالاتر از چهل هزار نفر است. گفت، چه پلان داری، این قدر نفر را در فرقه تنظیم کردی؟ من گفتم دکتر

صاحب **نجیب**! اگر شما ما را در پهلویتان داشته باشید، بالاتر از چهل هزار نفر می‌شه. ما کار می‌کنیم، در بین مردم می‌رویم، ولایتها، ولسوالیها را آزاد می‌سازیم و آنها را در فرقه تنظیم می‌کنیم. گفت ما از پلانهای شما خبر داریم و گفت ***اسلام کریموف*** در تاشکند غُر بزند، **دوستم** ـ عین همان کلام را که ما می‌گویم همین‌طور گفت ـ هم در شمال غُر بزند، **نجیب** گفت این را تحمل کرده نمی‌تواند. من گفتم دکتر صاحب ما ازبک افغانستان هستیم، رئیس‌جمهور ما شما هستید، ***اسلام کریموف*** رئیس‌جمهور ازبکستان است، ما ازبک هم باشیم، مربوط به افغانستان هستیم. ما هیچ نوع روابط با ***اسلام کریموف*** نداریم. همین طور گفتم و راستی [روابطی] هم نداشتیم، نو ازبکستان استقلال خود را گرفته بود.

هنگامی که بی‌اعتمادی بر روابط دکتر ***نجیب‌الله*** و ژنرال **دوستم** سایه انداخته بود، فرماندهان جدیدی برای رهبری مناطق شمال تعیین شدند، اقدامی که واکنش ژنرال **دوستم** و متحدینش را برانگیخت:

دکتر **نجیب** تصمیم گرفت یک تعداد کادرهای شمال را به اصطلاح برطرف کند. در اینجا به نام ***جمعه اثک*** یکی را آورد به صفت آمر زون شمال (فرمانده نظامی ـ سیاسی مناطق شمال) تعیین کرد و شروع کردند اینها به برطرف کردن کادرهای شمال؛ مثل شهید ژنرال صاحب ***مؤمن***[1] و یک تعداد کسان دیگر را در نظر داشت که برطرف بکند و **اثک** دلخواه خود را برای قطعات اینجا، در ولایات اینجا به اصطلاح تعیین کند و برای ***تاج‌محمد***[2] وظیفه داده شد که ترور مرا

---

۱. ژنرال مؤمن فرمانده نیروهای دولتی مستقر در حیرتان.

۲. تاج‌محمد یکی از متحدین نزدیک دکتر نجیب‌الله در آن زمان رئیس خاد ولایت بلخ بود.

طرح کند.

احمدسرور سفیر سابق افغانستان در دهلی نو می‌گوید، تعیین مقامات رهبری شمال فقط بهانه‌ای بود برای ژنرال **دوستم** و برخی از نیروهای شمال تا برای بقای خود با مجاهدین متحد شوند:

> اصلاً تغییر و تبدیل بعضی از مقامات رهبری شمال هیچ نوع نقشی در موضع‌گیری ژنرال **دوستم** نداشته. ژنرال **دوستم** تصمیم خودش را گرفته بود و شاید بقای خود را در همین می‌دید که با نیروهای شمال متحد شود و در شمال باقی بماند. قیام ژنرال **مؤمن** فقط یک بهانه‌ای به دست مخالفین بود و شاید هم این بهانه تقریباً درست شده بود از طرف مخالفین تا شکل اوضاع به ترتیبی پیش برود که یک بهانه به دست آنها بدهد تا به صورت علنی آنها در موضع مقابل با مرحوم دکتر ***نجیب‌الله*** قرار بگیرند.

به دنبال چندین تلاش برای جلوگیری از اتحاد ژنرال **دوستم** و برخی نیروهای دولت با مجاهدین در شمال افغانستان، ژنرال ***محمدنبی عظیمی***[1] از سوی رئیس‌جمهور ***نجیب‌الله*** موظف شد تا در جشن نوروز به شهر مزار شریف[2] رفته با ژنرالهای شورشی امکانات سازش را جست‌وجو کند. اما این تلاش نیز به نتیجه‌ای نرسید. ژنرال ***محمدنبی عظیمی*** می‌گوید:

> در آنجا من سعی کردم که این مسایل از طریق صلح‌آمیز حل و فصل

---

۱. ژنرال محمدنبی عظیمی در آن زمان معاون اول وزیر دفاع و قوماندان عمومی گارنیزیون کابل بود.

۲. شرکت مقامات بلندپایهٔ دولتی در مراسم برافراشتن علم روضه شاه ولایت‌مآب حضرت علی(ع) در جشن نوروز یک رسم دولتی بود.

شود و زمینهٔ مذاکره و تفاهم بین دکتر **نجیب‌الله** و محترم **عبدالرشید دوستم** به‌عمل بیاید.

سؤال:

ولی این کار نشد؟

جواب:

متأسفانه نشد.

سؤال:

بعداز این‌که شما کابل آمدید، اوضاع پیچیده شد و برخی از نیروهای حزب علیه دکتر **نجیب‌الله** قرار گرفتند. ارتش چرا علیه دکتر **نجیب‌الله** قرار گرفت؟

جواب:

من فکر نمی‌کنم که ارتش در آن سالها علیه **نجیب‌الله** قرار گرفته باشد؛ ولی فقط ارتش به این فکر می‌کرد که چطور صلح را در افغانستان اعاده کند. ارتش فقط به این مسأله فکر می‌کرد و فعال بود. به هیچ صورت علیه **نجیب‌الله** قرار نگرفته بود.

اگر هم در آن لحظات نیروهای ارتش در کابل علیه **نجیب‌الله** قرار نگرفته بودند، در شمال ژنرال **دوستم**، ژنرال **مؤمن** فرمانده نیروهای مستقر در حیرتان و نیروهای فرقه یا تیپ ۸۰ وابسته به میلیشیاهای اسماعیلیه تحت رهبری **سید منصور نادری**، اتحاد با فرماندهان گروههای مختلف مجاهدین را گسترش می‌دادند. ژنرال **دوستم** می‌گوید او پس از دیدار با سایر فرماندهان مجاهدین، با فرمانده **احمدشاه مسعود** تماس گرفت:

اختلافات به میان آمد و ما هیأت خود را، مردم خود را و شمال را در خطر دیدیم. از رفتن به کابل به اصطلاح صرف نظر کردیم.

آهسته آهسته کار را شروع کردیم برای همه مردم، قوماندانها، قوماندانهای صفحات شمال. همین سازماندهی‌ها در صفحات شمال شد و بعد از آن که [مسایل] ما در مزار و فاریاب و سر پل و اینجاها حل شد، با **مسعود** تماس گرفتیم. تلفنی صحبت کردیم که، آمر صاحب **مسعود**! گپ از این قرار است و پلان دولت هم این است و ما اقدام می‌کنیم سر مزار، غیر از آن آمادگی است بر ما تعرض می‌شود. ما گفتیم جنگها را باید تقسیم کنیم، تو در بدخشان با ***فوزی***[1] که آنجا والی (استاندار) بود گپهایت (کارها) را هماهنگ کن و ما در قندوز نیرو داشتیم، نیروی **سید منصور** آقا (***سیدمنصور نادری***) بود، گپها را هماهنگ کنیم، تو آن طرف شروع کن کارهایت را ما این طرف.

فعالیت هماهنگ نظامی با نیروهای ***احمدشاه مسعود*** و سایر فرماندهان مجاهدین به گفتهٔ ژنرال **دوستم** فشار بمباران هوایی را تقسیم کرد و زمینه را برای تصرف شهر مزار شریف مساعد کرد:

مقصد ما همین [بود که] ضربات هوایی دولت به اصطلاح در یک نقطه فشارش نباشد، تیت (پراکنده) شود. همین پروگرام بود. باز اینها راستی هم در پل امام‌بکری شروع کردند [به حمله] به قطعات ما، ما پستهایی داشتیم که به خاطر پایپ لاین (لوله‌های گاز) شبرغان بود. عصر تانک، توپچی، طیاره‌هایش بمباران را شروع کرد. بعد از آن ما هم یک تعداد تقریباً ۲ـ۳ هزار نفر را به همراه ۲۰ عراده تانک حرکت دادیم طرف پل امام‌بکری، و تانکهای ما حرکت کرده

---

۱. ژنرال همایون فوزی معاون و سخنگوی ژنرال دوستم.

می‌رفت. دیگر روز [عصر] بود رسیدیم، پل امام‌بکری و سه چهار تانک به اصطلاح دولت در همان‌جا در موضع بود. جنگ جریان داشت. ما نفر روان کردیم. گفتیم برو بگو ژنرال **دوستم** آمده. وقتی گفتند که ژنرال **دوستم** آمده، هیچ کدام از آنها مقاومت نکردند، ما راست با تانکها و سه چهار هزار نفر داخل شهر مزار شدیم.

با ورود نیروهای ژنرال **دوستم** به شهر مزار شریف، گروههای مختلف مجاهدین نیز وارد شهر گردیدند. ***حاج محمد محقق*** فرمانده نیروهای حزب شیعهٔ ***وحدت اسلامی*** در شمال افغانستان می‌گوید:

این اتحاد وقتی شکل گرفت که در اواخر سال ۱۳۷۰ در شمال افغانستان مخالفتها و تضادها در بین اردو رشد کرد و تعدادی از اردو به طرفداری از مردم آمادهٔ قیام شدند. نامه‌ای را ما در آن زمان در اواخر سال ۱۳۷۰ از آقای ***سید حسام‌الدین حق‌بین*** دریافت کردیم که در آن نامه نوشته بود که ما آماده هستیم علیه رژیم کمونیستی به جنگ قیام کنیم و از ژنرال صاحب **دوستم** هم نام برده بود که آنها هم به این نظر توافق دارند، در صورتی که شما هماهنگی بکنید. بعد ما کسی را به نام ***حاجی سید نعمت‌الله مذهب*** مأموریت دادیم تا با ***سید حسام‌الدین حق‌بین*** که در اردو بود و فرقهٔ هشتاد را قوماندانی می‌کرد گپ بزنند. با آقای ***سید منصور نادری*** وارد صحبت شدند و بعد با ژنرال صاحب **دوستم** گپ زدند، و اینها به تفاهمات جدّی رسیدند و گزارشهایش را برای ما آوردند. ما هم از شولگره حرکت کردیم. با تفاهم دیگر مجاهدین که با ما در تماس بودند از احزاب دیگر، از برادران **جمعیت *اسلامی***، برادران ***حزب اسلامی*** از راه دیگر وارد شدیم در چمتال و نیروهای ما [در] چند قسمت از طریق

پل امام‌بکری، از طریق دولت‌آباد و از طریق حیرتان وارد شهر مزار شریف شدیم و به طور مسالمت‌آمیز بدون خونریزی شهر مزار به دست مجاهدین افتاد.

سقوط شهر مزار شریف به دست ائتلاف نیروهای پیشین دولتی و گروههای مجاهدین در شمال، آغازی بود برای پایان رژیم دکتر نجیب‌الله. نیروهای ائتلاف پس از تصرف شهر مزار شریف تسخیر کابل را هدف قرار دادند.

بخش بیست و چهارم

مارس ـ آوریل ۱۹۹۲

پایان بازی

در آخرین روزهای سال ۱۳۷۰ خورشیدی (۱۹۹۲) کابل پر از اضطراب و دلهره بود. مجاهدین پس از چهارده سال مقاومت در آستانهٔ پیروزی نهایی قرار داشتند. سقوط شهر مزار شریف به دست نیروهای ائتلاف میلیشیاها و فرماندهان پیشین دولت و گروههای مجاهدین از پایان دولت دکتر **نجیب‌الله** خبر می‌داد. پس از تصرف شهر مزار شریف، فرماندهان نیروهای مخالف دولت در شمال به تاریخ هشتم ماه اپریل (آوریل) ۱۹۹۲ شورای مشترک نظامی را برای ادارهٔ این مناطق به وجود آوردند. ژنرال **عبدالرشید دوستم** می‌گوید همهٔ فرماندهان او را به ریاست این شورا انتخاب کردند:

> تمام قوماندانهای شمال را جمع کردیم، جلسه کردیم، ما گفتیم قوماندانها! حالا مزار فتح شد، سمنگان فتح شد، فاریاب فتح شد، سر پل فتح شد، جوزجان فتح شد، مزار شریف هم فتح شد، همگی از

هر تنظیم بودند، حالا چه می‌کنید؟ پلان بعدی چیست؟ در مزار باقی می‌مانیم یا ما به خیر برویم به کمک مردم کابل و دیگر با این بی‌نظمی وضع شهر مزار خراب می‌شود. در هر کوچه یک حزب، یک قوت [است]. باید به خاطر سوق و ادارهٔ (سازماندهی) قوتها یک کسی تعیین شود که این را اداره بکند، هر کسی راکه شما تعیین می‌کنید. در آنجا بیشتر از صد نفر قوماندان بود و آنجا هم از یک تعدادی برادران و قوماندانها لیست گرفته شد و در آنجا همگی مرا رئیس شورای نظامی صفحات شمال و هم رئیس شورای نظامی ولایت بلخ تعیین کردند.

همزمان با تصرف شهر مزار شریف، ***عبدالرشید دوستم***، ***احمدشاه مسعود*** و ***عبدالعلی مزاری*** همراه با شماری از فرماندهان متحد خود در شهر جبل‌السراج در شمال کابل گرد آمده، اساس اتحادی را گذاشتند که بعداً به ***ائتلاف شمال*** شهرت یافت. در این دیدار به گفتهٔ ژنرال ***عبدالرشید دوستم*** برنامهٔ حمله به کابل مورد توافق قرار گرفت و ریاست ائتلاف به ***احمدشاه مسعود*** سپرده شد:

آنجا که رفتیم، سالنگ جنوبی سقوط کرده بود. شب ما در آنجا رسیدیم. شب رفتیم جبل‌السراج، همراه ***مسعود***. سه تا چهار روز در آنجا نشسته جلسه کردیم. تمام قوماندانهای شمال بودند و او هم قوماندانهای خود را از هر استقامت خواسته بود. آنجا در آن نشست فیصله کردیم که به کابل چطور برویم، طرح و پلان ما چه باشد؟ آنجا در آن نشست همگی ما بودیم، همین شورا، ***شورای عالی جهادی افغانستان*** نامگذاری شد و البته ما پیشنهاد کردیم، همگی نظرشان همین شد که ***احمدشاه مسعود*** به عنوان رئیس ***شورای جهادی***

افغانستان تعیین شود، *مزاری* صاحب به عنوان معاون در بخش اداری تعیین شود و در بخش نظامی هم من باشم.

پس از دیدار *احمدشاه مسعود*، *عبدالعلی مزاری* و ژنرال **دوستم** در جبل‌السراج، آنها بسیج نیروهای خود را برای تصرف کابل آغاز کردند. حدود هفتصد تن از افراد ژنرال **دوستم** اولین گروهی بود که وارد کابل شد:

هفده هزار نفر را جمع کردیم. شب اول ما توانستیم هفتصد الی هشتصد نفر را در میدان هوایی کابل پیاده کنیم. پروگرام کار ما همین طور بود که خود ما برویم در تپه‌های خواجه‌رواش[۱]، همین شب قطعات کابل را ببینیم. در اثنایی که من در طیاره بالا شده بودم، آمر صاحب مسعود بی‌سیمش آمد که پرسنل بیاید خوب است، اما خودت ژنرال دوستم به خاطر ترتیب و تنظیم کارهای شمال باشی و آنجا به اصطلاح دیگر رقم برداشت نشود، البته رهبران در همان وقت یک شورا در اسلام‌آباد داشتند. [مسعود] آن طرف تماس داشت، نمی‌دانم چطور، عصر روز بود. بعد فیصله به همین شد که یک دفعه قطعات برود، من از رفتن صرف‌نظر کردم.

در همین حال نیروهای *شورای نظار* تحت رهبری *احمدشاه مسعود* به سوی پایتخت حرکت کرده و در پانزدهم اپریل (آوریل) با همکاری بخشی از نیروهای دولتی کنترل پایگاه هوایی بگرام را به دست گرفتند، اما داخل شهر نشدند. فرمانده *احمدشاه مسعود* می‌گوید نیروهای او به این دلیل نخواستند وارد شهر کابل شوند تا سقوط کابل نه از طریق جنگ بلکه از

---

۱. تپه‌های مشرف بر فرودگاه نظامی خواجه رواش در شمال کابل.

طریق مفاهمه با شرکت همه فرماندهان و رهبران تنظیم‌ها صورت گیرد:

قوتهای جمعیت اسلامی ـ *شورای نظار* از صفحات شمال شروع شده و تا قسمت چاریکار و بگرام رسید. زمانی که عملیات تا چاریکار و بگرام رسیده بود با قوای نظامی خود داخل کابل می‌شدیم و قضیه را یک طرفه می‌ساختیم، اما ما این کار را نخواستیم بکنیم. به این دلیل نخواستیم بکنیم که دیگر احزاب مختلف در افغانستان جهاد کرده، قوماندانهای مختلفی وجود دارد، ما خواستیم که مسأله کابل از طریق جنگ فیصله نشود، از طریق مذاکره و با تفاهم با همه احزاب و قوماندانها حل شود. و به همین اساس بود که من قضیه را به رهبران و به قوماندانهای جهادی محول کردم تا در قسمت تشکیل یک حکومت اسلامی بین خود به توافق برسند.

روز سیزدهم اپریل (آوریل) دکتر **نجیب‌الله** اعلام کرد که آماده است تا آخر ماه اپریل قدرت را به حکومت انتقالی بسپارد؛ اما از حکومت انتقالی که باید قدرت را به دست می‌گرفت خبری نبود.

روز شانزدهم اپریل (آوریل) دکتر **نجیب‌الله** خواست تا از کشور خارج شود، اما افراد مسلح مخالف او مانع خروجش شدند. در حالی که نیروهای دولتی کنترل شهر کابل را در اختیار داشتند، پرزیدنت **نجیب‌الله** از فرودگاه برگشته و به دفتر سازمان ملل در کابل پناهنده شد. ***احمدسرور*** سفیر سابق افغانستان در دهلی و از نزدیکان دکتر **نجیب‌الله**، می‌گوید مخالفان **نجیب‌الله** در داخل حزب و دولت علیه او دست به کودتا زده بودند و او راهی جز فرار نداشت:

مذاکراتی که بین یک جناح حزب با بخشی از نیروهای جهادی در سمت شمال صورت گرفته بود، به توافقاتی رسیده بودند. اینها

می‌خواستند که توسط یک کودتا مرحوم دکتر *نجیب‌الله* را از بین ببرند و او را مجبور ساختند به این شکل تا با *بنون سیوان* در تماس شود و *بنون سیوان* پیشنهاد می‌کند که باید از افغانستان خارج شود. و زمانی که می‌خواست خارج شود، اینها مانع شدند و وی به ملل متحد پناه برد. وقتی که نمایندهٔ ملل متحد در داخل افغانستان بود و می‌خواست که در بیرون رفتن مرحوم دکتر *نجیب‌الله* از افغانستان مساعدت کند، پس معلوم است که یک فشار بیرونی بوده که ملل متحد موافقت کرده بود تا ایشان باید از افغانستان خارج شود. اگر یک چنین فشاری وجود نمی‌داشت، البته هیچ کس نمی‌خواهد دست به اقدامی بزند که بدون موجب بخواهد از افغانستان فرار بکند.

اما ژنرال *نورالحق علومی* یکی از فرماندهان اصلی ارتش در آن زمان، می‌گوید ارتش به اقدامی علیه *نجیب‌الله* دست نزده بود:

دولت با آن امکاناتی که داشت، نه به طرف سقوط، بلکه به طرف پلان پنج‌فقره‌ای صلح ملل متحد پیش می‌رفت. انتظار گروهی را می‌کشید که مسئولیت دورهٔ انتقالی را به عهده گیرد. قوای مسلح وظیفه داشت تا از همه امکانات برای تأمین نظم و امنیت استفاده نماید تا دورهٔ انتقال به‌خوبی سپری و خلاء قدرت ایجاد نشود. تا جایی که من می‌دانم یک بخش عمدهٔ حزب و قوای مسلح وظیفه داشتند تا آخرین مرحله‌ای که قدرت انتقال می‌نماید، حتی موقع ندهند که برای رئیس‌جمهور خوف و هراس خلق گردد، تا وی مجبور به استعفا نگردیده و مسألهٔ انتقال قدرت به شکل مناسب سپری گردد. چراها زیاد است که پرسیده شود؛ مثلاً رئیس‌جمهور چرا وادار

> به استعفا گردید؟ آیا هراسید و یا [این طور] پلان شده بود؟ چرا خواست بدون آگاهی همکاران خود و مردم عازم هند گردد؟ چرا در صورت ممانعت در میدان هوایی دوباره به قرارگاه سرقوماندانی و یا ریاست جمهوری نرفت و به دفتر ملل متحد پناه برد؟

پس از برکناری و پناهندگی پرزیدنت *نجیب‌الله* به دفتر سازمان ملل در کابل، فرماندهان ارتش و در رأس آنها ژنرال *محمدنبی عظیمی* فرمانده گارنیزیون کابل پیشنهاد او را در مورد به دست گرفتن قدرت نپذیرفتند. ژنرال *محمدنبی عظیمی* می‌گوید:

> در آن وقت البته ملل متحد که نمایندهٔ خاصش *بنون سیوان* بود طرحی داشت که یک شورای نظامی را به وجود بیاورد و در رأس آن شورای نظامی قوماندان گارنیزیون کابل باشد، ولی این طرح به صورت عینی یک طرح تقریباً ناپخته بود، به خاطر این که وزرای قوای مسلح موجود بودند و آنها می‌توانستند نقش خاصی را داشته باشند در امر و قوماندهٔ اردو و ارتش. پس در این صورت قوماندان گارنیزیون کابل چطور می‌توانست در صورت موجودیت وزرای قوای مسلح قدرت را به دست بگیرد؟

سؤال این است که میان دکتر *نجیب‌الله* و سایر اعضای رهبری حزب در آن زمان چه می‌گذشت؟ و آیا او می‌توانست به دوستان سابقش در رهبری *حزب وطن* و ارتش اعتماد کند؟ *فریداحمد مزدک* که در آن وقت معاون اول *حزب وطن* بود می‌گوید:

> چیزی به نام استعفا را هیچ وقت نجیب مطرح نکرد. معمولاً زیر فشار فعالیتهای نظامی طرف مقابل که توأم شده بود با فشارهای

بنون *سیوان* و ملل متحد و کشورهای منطقه که در حمایت از مجاهدین بودند؛ **نجیب** قدم به قدم عقب‌نشینی کرد و اعلامیه‌های متعدد را صادر کرد. این دیگر درست زمانی بود که بحران اعتماد در درون هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب عمق یافته بود. عملاً مواضع روشن متعدد وجود داشت که این مواضع به هیچ صورت نزدیک نبودند. این مواضع به‌گونه‌ای در درون رهبری حزب به وجود آمد که نیروهای حزب را به چندین دسته، به چندین خط مشی، به چندین برنامه تقسیم می‌کرد که این حالت رشد کرد، تا آخرین روزهای حیات رژیم.

پایان قدرت ***نجیب‌الله***، پایان قدرت حزب و رژیمی بود که او در رأسش قرار داشت . چه عواملی سبب شکست **نجیب** و رژیم او شد؟ ***سلیمان لایق*** که در آن زمان معاون ***حزب وطن*** بود می‌گوید:

عامل بسیار برجسته در سقوط رژیم جمهوری افغانستان عدم تفاهم غرب بود. غرب و به‌خصوص ایالات متحدهٔ امریکا آمادگی نداشت که نیروهای چپی افغانستان را که به عنوان یک واقعیت عینی در سیاست این کشور وجود داشت،به صورت کلی یا حتی قسمی در عرصه سیاسی آیندهٔ افغانستان بپذیرد.

عامل دوم، استراتژی جمهوری فدرالی روسیه در افغانستان با استراتژی اتحاد جماهیر شوروی آن وقت تفاوتهای اصولی داشت. چرخش از استراتژی شوروی به روسی با برخورد روسها به حوادث افغانستان پس از سالهای ۱۹۹۰ تعلق می‌گیرد. روسها افغانستان را از نقطه نظر منافع خود در رقابتهای منطقه‌ای و از دیدگاه حفظ مواضع خود در آسیای میانه به حساب گرفتند و از همین دیدگاه در

روند سقوط دادن حاکمیت جمهوری افغانستان در سال ۱۹۹۲ با غرب همدست شدند. گروه مدافعان طرحهای ملی و منطقه‌ای در *حزب وطن* به وسیلهٔ روسها برای سقوط دادن حاکمیت *حزب وطن* تشویق و به‌کار برده شدند. از همان سال یعنی ۱۹۹۰ به خصوص با مسافرت *برهان‌الدین ربانی* به مسکو توافقات در زمینهٔ براندازی رژیم جمهوری افغانستان روشن و مبرهن بود.

عامل سوم، به عقیدهٔ من رقابتهای میان ایران و پاکستان در زمینهٔ هژمونی منطقه‌ای است. این رقابتها مداخلات وسیع آنها را در شکل‌گیری و آراستن نیروها در داخل افغانستان و در داخل *حزب وطن* [باعث شد] و عوامل عمدهٔ دیگر را می‌توان چنین تلخیص کرد: رقابتهای قدرت در درون رهبری *حزب وطن*، وابستگی شدید یک‌جانبهٔ حاکمیت به پشتیبانی روسیه، نادرستیهای پروسهٔ ملل متحد که کشور را به صورت قصدی و عمدی به طرف خلاء قدرت حرکت می‌داد.

با آنکه رهبران بلندپایهٔ حزب و دولت هنوز پستهایشان را ترک نکرده بودند، اما با برکناری *نجیب‌الله* به آشفتگی روانی و خلاء واقعی قدرت منجر شده بود. در چنین وضعی خطر هجوم گروههای مجاهدین که در دروازه‌های شهر سنگر گرفته بودند، کابل را تهدید می‌کرد. گزارشهای رسیده از لحظات نامعلومی در پایتخت خبر می‌داد.

اخبار «جام جهان‌نما»، بخش فارسی بی. بی. سی.

دقایقی پیش *کریس باورز* خبرنگار ما (بی. بی. سی.) در کابل گزارش داد که به دنبال سقوط دکتر *نجیب‌الله* از اریکهٔ قدرت و در

گرماگرم تلاشهای سازمان ملل متحد برای دستیابی به راه حل صلح‌آمیز در افغانستان، مجاهدین شورشی نیروهای خود را در شصت کیلومتری شمال کابل متمرکز کرده‌اند. ***کریس باورز*** به دنبال گزارش مربوط به کناره گیری دکتر ***نجیب‌الله*** و تأیید این خبر از طرف ***عبدالوکیل*** وزیر خارجهٔ افغانستان ساعت ۳:۴۸ بامداد به‌وقت گرینویچ نوشت: ***فریداحمد مزدک*** گفته است که در پی برکناری دکتر ***نجیب‌الله*** دیگر مانعی بر سر راه صلح وجود ندارد و ساعت ۱۲:۵۶ بعد از ظهر به وقت گرینویچ ***کرس باورز*** به ما خبر داد ***عبدالوکیل*** وزیر خارجهٔ افغانستان به دنبال تلاشش برای دیدار با ***احمدشاه مسعود*** به کابل بازگشته است. هر چند روشن نیست که آیا این ملاقات صورت گرفته یا نه؟

اما ملاقات صورت گرفته بود. ***عبدالوکیل*** عضو دفتر سیاسی حزب و وزیر خارجه پس از برکناری ***نجیب‌الله*** با ***احمدشاه مسعود*** در شهر جبل‌السراج به مذاکره پرداخت:

دیروز و امروز با یکی از قوماندانان برجستهٔ داخلی جهاد افغانستان، ***احمدشاه مسعود*** آمر عمومی (فرمانده کل) ***شورای نظار***، ملاقاتهایی داشتیم. این ملاقات در وقتی صورت می‌گیرد که یکی از شرطهای مهم و اساسی و عمده‌ای که همیشه در برابر دیالوگ بین‌الافغانی تمام نیروهای جهادی و برادران مجاهد [در برابر] جانب دولت جمهوری افغانستان می‌گذاشتند [و آن] البته موجودیت ***نجیب‌الله*** در پروسهٔ دیالوگ و مذاکرات و حل و فصل سیاسی بود [برآورده شد]. به این نسبت [حال] که ***نجیب‌الله*** رئیس‌جمهور افغانستان نیست، اولین عکس‌العملی که از جانب قوماندانهای داخلی نشان داده شد،

ملاقات با محترم ***احمدشاه مسعود*** بود و عملاً دیالوگ بین‌الافغانی با یکی از قوماندانان برجسته آغاز شد.

در زمانی که ***عبدالوکیل*** به ملاقات ***احمدشاه مسعود*** شتافت، ژنرال **محمدرفیع** عضو دیگر دفتر سیاسی حزب و معاون رئیس‌جمهور، در منطقهٔ سرخاب لوگر با **گلبدین حکمتیار** رهبر ***حزب اسلامی*** دیدار داشت. مقامات دولت کابل، با این دیدارها می‌خواستند نشان دهند که آنها حاضرند قدرت را نه به گروه خاصی بلکه به همه گروههای مجاهدین انتقال دهند. ***عبدالرحیم هاتف*** معاون اول رئیس‌جمهور که پس از پناهنده‌شدن دکتر ***نجیب‌الله*** به دفتر سازمان ملل رسماً مقام اول کشور بود، در آن روزها تأکید داشت که انتقال قدرت به گروه معینی مطرح نیست:

> به تاریخ ۲۸ حوت (اسفند) ۱۳۷۱ (برابر با ۱۹ مارچ ۱۹۹۲) رئیس‌جمهور افغانستان بعد از مشوره با ارگانهای دولتی توافق کردند که از صلاحیتهای اجرایی خود صرف نظر می‌کنند و آن را انتقال می‌دهند به حکومت موقتی که از افغانهای بی‌طرف تشکیل یافته باشد. این پرنسیپ (اصل) را در مجموع مجاهدین و تمام اپوزسیون هم پذیرفته بود. بناءً این یک شکل توافق بوده و بعداً با تغییر وضع نظامی و سیاسی طرحها تغییر خورد. طرح اخیری که ارائه شده این است که باید قدرت به هیأت مجموع مجاهدین سپرده شود. و ما تماماً آمادگی به این داریم. ترجیحی که کدام را تأیید کنیم، کدام را نه، ابداً نزد ما مطرح نیست.

اما در لحظاتی که اوضاع در کابل به وخامت می‌گرایید، رهبران تنظیم‌های مجاهدین در پاکستان برای رسیدن به توافق دربارهٔ شورای انتقالی که باید

قـدرت را در کـابل بـه دست مـی‌گرفت مشـغول مـباحثه بـودند. آیت‌الله ***محمدآصف محسنی*** رهبر ***حرکت اسلامی*** افغانستان:

پریشب و دیروز در حـدود چـهارده سـاعت رهـبران مـجاهدین بـه شمول آقای **نـواز شـریف** و سـایر مسئولین بـلندرتبهٔ پـاکستانی جلساتی در اسلام‌آباد داشتند و در یک قسمت از صحبتها آقای **بنون سیوان** هم پریشب در اسلام‌آباد بودند. مجاهدین بـه **بـنون سـیوان** گفتند شورای بی‌طرفی راکه مجاهدین معرفی کرده بودند تـقریباً وقتش گذشته و به رژیم کابل بگویید که قدرت را به خود مجاهدین مستقیماً منتقل کنند. بالاخره ایشان پریشب رفتند کابل و دیروز ساعت ۵:۳۰ صبح از کابل تلفن کردند که من با **نجیب** صحبت کردم و او با انتقال قدرت به مجاهدین موافقت کرده، بعد غالب گروههای مجاهدین موافقت کردند که دو دو نفر از مسئولین جهادی را معرفی کنند که به کابل بروند و قدرت را از رژیم تحویل بگیرند و امنیت شهر کابل را حفظ کنند. بعد متعاقباً خبر رسید که **نجیب** یـا بـه وسـیلهٔ استعفا یا به زور از کار برکنار شده، ***بنون سیوان*** دوباره تلفن کرد که او برکنار شده و اما شورای منتخب **نجیب** مایل است که قـدرت را بـه همان بی‌طرفها بسپارد که از طرف مجاهدین مـعرفی شـده بـود و هدف عمدهٔ این جلسات تقریباً چهارده‌ساعتهٔ ما این بود که امنیت چه قسم حفظ شود و باید جان و مال و ناموس مردم در امان بماند و گزارشاتی راکه ما امروز داشـتیم، جـاهای مـهم و شـهرهای بـزرگ دیگری تقریباً تسلیم شدند و دیگر روحیه‌ای برای پاسدارهای رژیم باقی نمانده.

مباحثات برای تشکـیل حکـومت انـتقالی در پـاکسـتان ادامـه داشت. کـابل

هنوز با خطر حملهٔ گروههای رقیب روبه‌رو بود. دو گروه عمدهٔ رقیب تحت رهبری **احمدشاه مسعود** و **گلبدین حکمتیار** تلاش داشتند تا ابتکار نظامی و سیاسی را در دست گیرند. **گلبدین حکمتیار** رهبر **حزب اسلامی** تهدید کرده بود که اگر شرایط او پذیرفته نشود به کابل حمله خواهد کرد.

بخش بیست و پنجم

آوریل ۱۹۹۲

سقوط کابل

آخرین روزهای آوریل ۱۹۹۲:

رهبران تنظیم‌های مجاهدین هنوز در مورد تشکیل حکومت موقت به نتیجه‌ای نرسیده‌اند. اما در کابل آرامش حکمفرماست. گرچه مردم نگرانند، عده‌ای شهر را ترک می‌کنند، ولی بسیاری نمی‌دانند که چه کاری باید بکنند؟

مردم به تغییر رژیمهای سیاسی عادت کرده‌اند. کودتاهای پی‌درپی در دو دههٔ گذشته حداقل بساط چهار دولت را برچیده است، اما این بار سخن از کودتا نیست. هزاران تن از مجاهدین آمادهٔ حمله به کابل‌اند. برای بسیاری از آنها کابل سنگر دشمن است که به گفتهٔ ژنرال ***ضیاءالحق*** باید در آتش بسوزد. ***گلبدین حکمتیار*** رهبر ***حزب اسلامی*** مکرراً تهدید کرده است که اگر شرایط او پذیرفته نشود، روز یک‌شنبه بیست‌وپنجم اپریل (آوریل) حمله خواهد کرد. این تهدید قبل از همه متوجه رقیب او ***احمدشاه مسعود***

بود که بخش بزرگ‌تر نیروهای دولت کابل در اتحاد با او قرار گرفته بودند. در پاسخ به این تهدید **احمدشاه مسعود** از طریق ارتباط بی‌سیم از **گلبدین حکمتیار** خواست تا از حملهٔ روز یک‌شنبه به کابل صرف‌نظر کند. او به **حکمتیار** گفت حملهٔ شما سبب درگیری شدید و هرج و مرج در کابل خواهد شد:

تهدید کردید که به روز یک‌شنبه حملهٔ نظامی به کابل بکنید و من قسمی که در گذشته هم در این گپهای خود صریح بودیم، حالا هم به صراحت می‌گویم که نشود خدای ناخواسته حملهٔ شما بر کابل باعث درگیری بسیار شدیدی بین خود مجاهدین شود؛ چرا وقتی که یک طرف داخل کابل ساخته شود، گروههای مختلفی داخل کابل می‌شوند، هرج و مرجی که در کابل ایجاد می‌شود، وضع خرابی که در آنجا ایجاد می‌شود، به یقین که بگویین نگویین منجر به برخوردی بین مجاهدین خواهد شد و بهتر است که شما مسأله را همین حالا به من اطمینان بدهید که روز یک‌شنبه حمله‌ای وجود ندارد، قسمی که من از این طرف، سر این مسایل به شما اطمینان دادم که حمله‌ای وجود ندارد که ما در فکر کارهای دیگری نشویم، انشاءالله شنیده شد؟

حکمتیار:

من شنیدم، ولی من از طرف خود عرض می‌کنم که این فیصلهٔ ماست. به همهٔ جبهات هدایت صادر شده. وقتی که تهدید شده، سنجیده و دقیق انتخاب شده و تا زمانی که حالتی ایجاد نشود که در نتیجهٔ آن ضرورت عملیات را فرد فرد مجاهدین ما منتفی بشمارد، ما شاید قادر به تأخیر و تعجیل در این وقت محدث نداشته باشیم.

احمدشاه مسعود:

معنی این گپ این است که روز یک‌شنبه حتماً شما حمله می‌کنید تا من آمادگی بگیرم.

حکمتیار:

آمادگی برای چی؟

احمدشاه مسعود:

آمادگی برای دفاع از مردم کابل، زن کابل، مرد کابل، خرد و کلان کابل، آمادگی برای دفاع از همین ملت مظلوم...[1]

در این میان رهبران مجاهدین سرانجام در بیست و چهارم اپریل (آوریل) ۱۹۹۲ شورای پنجاه‌ویک نفری را در پاکستان به وجود آوردند که باید قدرت را به عنوان حکومت موقت در دورهٔ انتقال به دست می‌گرفت.

رهبری این شورا در دو ماه اول به ***صبغت‌الله مجدّدی*** و در چهار ماه بعد به ***برهان‌الدین ربانی*** محول شد. اما قبل از این که این شورا وارد کابل شود، جانشینان رئیس‌جمهور ***نجیب‌الله*** در دو خط، ارتباطشان را با نیروهای ***احمدشاه مسعود*** و ***گلبدین حکمتیار*** و برخی گروههای دیگر تحکیم می‌بخشیدند.

در بیست و پنجم اپریل (آوریل) دیگر جنگ آغاز شده بود. نیروهای ***حزب اسلامی*** از یک‌سو و نیروهای ارتش و ***ائتلاف شمال*** از سوی دیگر برای به دست گرفتن کنترل پایتخت وارد نبرد سهمگینی شدند. آرامش شهر در زیر شلیک تانکها و توپخانهٔ سنگین برهم خورده بود، جنگ وحشتناکی که کابل نظیر آن را در طول این سده به خاطر نداشت. اعضای

---

۱. این بخش گفت‌وگو تنها بخشی از یک گفت‌وگوی مفصل از طریق بی‌سیم است.

حکومت مجاهدین در پاکستان خود را برای رفتن به کابل آماده می‌کردند. ***صبغت‌الله مجدّدی*** رهبر حکومت جدید که کمیته‌ای را تحت ریاست ***احمدشاه مسعود*** برای تأمین امنیت انتخاب کرده بود، در گفت‌وگویی با بی. بی. سی. نیروهای ***حزب اسلامی*** را اخلالگر خواند:

> تا حال ما به قوماندانها اجازه نمی‌دادیم که داخل کابل شوند و اگر این طور یک کسی بخواهد هرج‌ومرج در آنجا تولید کند ما به کسی اجازه نمی‌دهیم در آنجا تخریب کنند. این حکومت هم تأسیس شده و قیادت را هم مردم قبول کرده‌اند. حکومت پاکستان هم این حکومت و قیادت را به رسمیت شناخته است. با اطلاعی که گرفتیم، بعضی مغرضین و مخربین می‌خواهند که در کابل اغتشاشی را تولید کنند و یا کاری بکنند. ما یک هیأت را تعیین کردیم تحت قوماندهٔ (فرماندهی) ***احمدشاه مسعود*** که امنیت کابل را به ذمه بگیرند. قوماندانها آمادگی خود را گرفتند و آهسته آهسته داخل کابل می‌شوند که از ورود اشخاص مخرب جلوگیری کنند.

سؤال:

> آیا علت ورود مجاهدین به داخل کابل جلوگیری از حملهٔ نیروهای ***حزب اسلامی*** بوده؟

مجدّدی:

> بلی، بلی، معلوم گپ است. از نیروهای ***حزب اسلامی*** یا خلقی‌ها یا کسانی دیگری که می‌خواهند اوضاع را در آنجا مختل بسازند.

پس از پنج روز جنگ شدید، نیروهای مشترک ***ائتلاف شمال*** و فرماندهان متحد آنها در ارتش، کنترل شهر کابل را دوباره به دست گرفتند. گرچه جنگهای پنج‌روزه پایان یافت، اما هنوز دو ائتلاف مخالف در برابر هم

صف آراسته بودند. این دو ائتلاف چگونه به وجود آمد و چگونه نیروهای دولت کابل در خطوط قومی و منطقه‌ای سرنوشت خود را با دو گروه مجاهدین پیوند زدند؟ **یارمحمد** که در آن زمان معاون اول وزیر امنیت دولتی بود، می‌گوید:

سقوط دولت البته از شمال شروع شد، با مقدمه و یا سلسله بی‌نظمی‌هایی که بعد از سقوط خوست در قوای مسلح افغانستان به وقوع پیوست. هم‌چنین، در داخل *حزب وطن* که با برجسته‌شدن یک سلسله تمایلات جناحی، لسانی، قومی و غیره همزمان بود. خوب، در ارتباط سقوط کابل می‌شود گفت که عوامل اقتصادی هم نقش خود را داشت. بعداز این که خوست سقوط می‌کند دولت شوروی هیأتی را به کابل تحت ریاست **بگلانوف** معاون نظامی آقای ***گورباچف*** روان کرد. از جانب رئیس‌جمهور ***گورباچف***، **بگلانوف** اطمینان داد که ما از لحاظ سلاح و مهمات و کمکهای مادی دریغ نمی‌کنیم. شما تلاش بکنید که پایین‌آمدن روحیهٔ قوای مسلح بعد از سقوط خوست، که در داخل حزب تأثیرات سوء خود را کرده بود، برطرف شود. با بازگشت هیأت به کشورشان، کمکهایی که وعده کرده بودند، شروع شد. اما دیری طول نکشید که در اگوست (اوت) ۱۹۹۱ خود دولت شوروی از هم فرو پاشید و تمام وعده‌هایی که به افغانستان داده بودند، در حالت تعلیق قرار گرفت. خوب، مشکلات اقتصادی را که یک طرف بگذاریم، در داخل کابل، در داخل رهبری *حزب وطن* و در داخل قوای مسلح به تعقیب خوست، [این نظر مطرح می‌شود که] بالای پکتیا [فشار وارد شود] تا جلو ورود [مخالفان] به کابل را بگیرد. فشار بالای گردیز و اطراف آن، ولسوالی سید کرم و بعضی جاهای دیگر بیشتر می‌شود و همزمان با این،

اعتراض قبایل بلند می‌شود و به‌خصوص دوستانی که در آن طرف سرحد پاکستان داشتیم، اینها اعتراضات خود را شروع می‌کنند که پشتون‌کشی می‌شود یا افغان‌کشی می‌شود. **نجیب** را تحت فشار قرار دادند و قوتهایی از فرقهٔ ۵۳ برایش بسیار گپها ساخته شد[۱]. زمانی که قطار را از گردیز انتقال می‌دادند، سازماندهی‌هایی صورت گرفت به‌خاطر [برانگیختن] اعتراض مردم که گویا اینها در خط‌السیر خود باید دست به چپاول زده باشند و یا به آزار و اذیت مردم در اطراف غزنی و در مسیر راه پرداخته‌اند. بعداً به خاطر جلوگیری از این [اعتراضات] قطعات از آنجا عقب کشیده شد، اما سلسله پلانهای دیگری به خاطر جبران این فعالیتها که در گذشته صورت گرفته بود، در شمال باید شروع می‌شد. به عبارت دیگر باید یک نیروی ذخیرهٔ مطمئن و قابل‌اعتماد برای رئیس‌جمهور در شمال تدارک دیده می‌شد. برای شما معلوم است که بزرگترین قوت دولت در شمال که ستون فقرات شمال را می‌ساخت، قوتهای (نیروهای) قومی، میلیشیایی و فرقهٔ ۵۳ **دوستم** بود. به خاطر انجام این طرح، خود رئیس‌جمهور اگر نیتی داشت به‌خاطر تصفیهٔ شمال، نمی‌فهمم و اگر نداشت اشتباه کرد. اشتباه به این ترتیب که بهانه‌هایی به دست مخالفین و رقیبهای خود داد که علیه او وسیعاً استفاده کردند. به طور مثال برکناری **مؤمن** [تاجیک] و مقرر کردن معاونش ژنرال **ستار** [پشتون] و برطرف کردن ژنرال **نظیمی** قوماندان فرقه ۱۸ دهدادی

---

۱ . فرقهٔ ۵۳ پیاده که تحت فرماندهی ژنرال عبدالرشید دوستم از میلیشیاهای عمدتاً ازبک تشکیل شده بود، مهمترین نیروی ذخیرهٔ رژیم نجیب‌الله در عملیات تعرضی بعد از خروج نیروهای شوروی در سال ۱۹۸۹ از جمله عملیات رژیم برای تحکیم مواضع آن در ولایت پکتیا پس از سقوط خوست بود.

[تاجیک] و مقرر کردن کسی به نام *رسول* به عوض او که در بین مردم به نام *رسول بی‌خدا* شهرت داشت و از پشتونهای جوزجان بود. [موجودیت] رئیس امنیت [*تاج‌محمد*] که تقریباً در بلخ همه کاره شده بود. برطرف کردن والی انجنیر (مهندس) *عزیز*، لت و کوب انجنیر *عزیز* توسط رئیس امنیت.

اینها یک سلسله عواملی بود که عکس‌العمل عامه را در برابر دولت برانگیخت و تصوراتی را در ذهن مردم ایجاد کرد که برخورد قومی صورت می‌گیرد. در پهلویش مخالفین هم استفاده می‌کردند و [می‌گفتند] که از جنوب قبایل را می‌آورند، جابه‌جا می‌کنند، این می‌کنند و آن می‌کنند. از طرف دیگر تحریکاتی به نام جنبش آزادبیگ در بین ازبکها وجود داشت. تمام اینها وضع را بسیار پیچیده ساخت.

از این پیچیدگی اوضاع، مخالفین استفاده بسیار وسیع کردند. هم رقیبهای داخل حزبی و هم مخالفین بیرونی، عمدتاً قوتهای شمال که با بعضی از گروههای مجاهدین به طور عمده با *شورای نظار* و گروههای دیگر که در اطراف بلخ بودند تفاهم ایجاد کردند [از این اوضاع استفاده کردند]. بعد از یک مرحلهٔ این ارتباطات، گپ به جایی رسید که صرف نظر از منافع حزبی و گروهی ارتباطات با مجاهدین به شکل انفرادی هم آغاز شد. همان بود که اعضای دولت دیگر بدون یک برنامه مشخص به ابتکار خود شروع به فعالیت کردند. *احمدشاه مسعود* از وضعی که در شمال به وجود آمد، استفادهٔ وسیع کرد. نفرهای خود را به‌سرعت روان کرد به مزار و اطراف کابل، تماسهای وسیعی را آغاز کردند با بعضی کسانی که در نظر داشتند. اما با *مسعود* هم نتیجه‌ای که باید منفعت گروهی در آن مطرح

می‌بود، به این خاطر به دست نیامد که **مسعود** هم حیران مانده بود که با کی معامله بکند و یک بی‌نظمی باعث این شد که به سرعت قوتها از سالنگ، جبل‌السراج، پروان، بگرام، یکی پشت دیگر سقوط کند و به دست **مسعود** بیفتد.

اما ***گلبدین حکمتیار*** رهبر ***حزب اسلامی*** بر این عقیده است که ائتلاف نیروهای دولتی با ***احمدشاه مسعود***، توطئه‌ای بود علیه جهاد که طرح آن در خارج ریخته شده بود و او می‌خواست از این توطئه جلوگیری کند:

نجیب مکرر می‌خواست که یک حکومت ائتلافی تشکیل شود. پیامهای متعددی فرستاد، با این پیشنهاد که حکومت ائتلافی در کابل ساخته شود. ولی ما نپذیرفتیم، جواب رد دادیم. هیأتهای روسی آمد و مشاورین خاص ***گورباچف***، با این پیام که اگر در کابل یک حکومت ائتلافی ساخته شود، بحران حل می‌شود. ما با حکومت ائتلافی توافق نکردیم. گفتیم در عوض باید یک حکومت غیرائتلافی موقت در کابل ساخته شود و برویم به سوی انتخابات. کمونیستها بیش از عفو عمومی مطالبه‌ای را از ملت و از مجاهدین نداشته باشند. و ممکن هم نیست، عملی هم نیست که یک حکومت ائتلافی ساخته شود. ما می‌دانستیم که حکومت ائتلافی مقدمهٔ درگیریها بین مجاهدین خواهد بود. به این خاطر خودداری کردیم، نخواستیم که دشمن به هدف خود برسد و به این خاطر، اصرار ما بر تشکیل حکومت غیرائتلافی موقت بود و **نجیب** هم بالاخره با این توافق کرد. شما به یاد دارید که ***بنون سیوان*** بعد از این که همهٔ گروههای مستقر در پاکستان در رابطه با حکومت موقت غیرائتلافی توافق کردند و لیست اعضای کابینهٔ حکومت تدوین شد و به ***بنون سیوان*** داده شد و

او با **نجیب** مذاکره کرد، آنها هم موافقت کردند. این افراد همه جمع شدند. باید با ***بنون سیوان*** یکجا از اسلام‌آباد به کابل می‌رفتند که کودتایی رخ داد، به اشاره و به ایمای کی. جی. بی. و امریکا در این دست داشت. هر دو مشترکاً در این جریان خرابکاری کردند و خواستند که یک حکومت ائتلافی در کابل درست کنند تا باعث درگیریهای داخلی بین مجاهدین شوند.

سؤال:

وقتی که این تشکیل به اصطلاح اسامبلهٔ (مجمع) مشترک که مورد نظر ***سیوان*** بود، مورد بحث قرار گرفت؛ گزارشهایی وجود داشت در مورد این که دکتر **نجیب** سعی می‌کند که با شما در تماس باشد و گویا بین برخی از قوماندانهای شما و ***نجیب‌الله*** پیش از سقوط کابل، تماسهایی برقرار شده بود. آیا تماسی دکتر **نجیب** با شما داشت؟ معامله‌ای صورت گرفته بود؟

حکمتیار:

هیچ نوع تماسی نبود و این فقط تبلیغات بی‌بنیاد و بی‌اساس است. آنهایی که کودتا را می‌خواهند توجیه کنند و ائتلاف جبل‌السراج را که یک توطئهٔ خطرناک علیه ملت، علیه اسلام و جهاد بود، این را توجیه کنند، اشتباه خود را توجیه کنند، می‌گویند که گویا ***حزب اسلامی*** [این کار را کرده باشد]. شما باور کنید که تا آخرین لحظه جواب ما برای روسها، برای **نجیب** فقط این بود که اینها بلاقید و شرط قدرت را ترک بگویند و قدرت باید به یک حکومت غیرائتلافی انتقال شود. در ظرف شش ماه انتخابات برگزار شود. شما به یاد دارید بعد از کودتایی که علیه **نجیب** صورت گرفت، ما همین موضع را داشتیم. ***سلیمان لایق*** در همین جریان توسط مخابره (بی‌سیم) با من

صحبت کرد و گفت که آقای **حکمتیار** شما بر ائتلاف چه اعتراضی دارید و ما که می‌خواهیم یک حکومت ائتلافی داشته باشیم و در جبل‌السراج در رابطه با یک حکومت ائتلافی توافق شده، شما چه اعتراضی بر ائتلاف دارید؟ من گفتم که ما ائتلاف را نمی‌پذیریم و جواب ما همین بود. وقتی که هیأت کابل هم، زمانی که من در لوگر بودم، به سرخاب آمد، جواب من به آنها این بود که شما باید قدرت را بلاقید و شرط انتقال بدهید. گفتند به کی؟ گفتم به شورای مشتمل بر قوماندانهای جبهات اطراف کابل.

سؤال:

وقتی که ائتلاف جبل‌السراج به وجود می‌آمد به گفته شما، شما را در جریان گذاشته بودند؟ با شما تماس داشتند یا نه؟

حکمتیار:

نه، ما هیچ نوع تماسی با اینها در رابطه با ائتلاف نداشتیم. بلی، آقای دوستم تماسهایی با ما گرفته بود. ولی جواب ما به او هم این بود که شما و بقیهٔ نیروها که با دولت همکاری داشتند به جای تأکید بر یک جبهه ائتلافی و حکومت ائتلافی باید بر این توافق کنید که قدرت به حکومت غیرائتلافی انتقال داده شود.

صرف نظر از این که کدام نیروها در چه زمانی وارد کابل شدند، جنگ طی روزهای ۲۵ تا ۲۹ اپریل (آوریل) به‌شدت مردم کابل و جهان را تکان داد. به نظر می‌رسید که افغانستان وارد یک جنگ جدید داخلی گردیده است. در حالی که زد و خوردها ادامه داشت، کاروان حامل اعضای حکومت موقت روز بیست و هفتم اپریل (آوریل) شهر پیشاور پاکستان را به قصد کابل ترک کرد. اعضای حکومت علی‌رغم موانعی که به وسیلهٔ فرماندهان

حزب اسلامی در مسیر آنها یکی دو بار به وجود آمد، سرانجام روز بعد به کابل رسیدند. در گرماگرم نبرد، هنگامی که گروههای مختلف مجاهدین مواضع‌شان را در مناطق مختلف شهر تقویت می‌بخشیدند، پروفسور **صبغت‌الله مجدّدی** و اعضای حکومت موقت مجاهدین وارد کاخ ریاست جمهوری شده و طی مراسمی، قدرت رسماً از سوی جانشینان رئیس‌جمهور **نجیب‌الله** به مجاهدین تسلیم شد. در این مراسم برخی از معاونان رئیس‌جمهور، رؤسای دولت، پارلمان و دادگاه عالی و عده‌ای از ژنرالهای ارتش شرکت داشتند. **حامد علمی** روزنامه‌نگار افغان که همراه با اعضای حکومت موقت در کاروان مجاهدین از پشاور به کابل آمده بود، شاهد این مراسم بود:

حوالی ساعت چهار بعد از ظهر هشت ثور (اردیبهشت یا ۲۸ آوریل) محفل انتقال قدرت در وزارت خارجه افغانستان، تشکیل شد. عده‌ای از اعضای هیأت ۵۱ نفری گروههای جهادی به رهبری پروفسور **صبغت‌الله مجدّدی** رئیس‌جمهور انتخاب‌شدهٔ مجاهدین و بلندپایگان ملکی و نظامی (کشوری و لشکری) حکومت دکتر **نجیب‌الله** در محفل شرکت داشتند. صحنه سالن وزارت خارجه در اثر تراکم جمعیت برهم خورده بود. قرارگرفتن مجاهدین با ریشهای انبوه، عمامه به سر و لباس محلی به‌بر درکنار کابل‌نشینان منظم و آراسته صحنهٔ جالبی را به وجود آورده بود. سخنرانیهای تشریفاتی مبنی بر تسلیم‌دهی قدرت از طرف معاون رئیس‌جمهور و شخص قاضی‌القضات حکومت **نجیب‌الله** ایراد شد. پروفسور **مجدّدی** در حالی که هیچ‌گونه آمادگی برای چنین محفلی نداشت و سفری خسته کننده و طولانی را طی نموده بود، با بیانیهٔ کوتاهی قدرت را تحویل گرفت. پروفسور **مجدّدی** آرام و آهسته صحبت می‌کرد و

> برخلاف انتظار در حالی که بر کرسی ریاست جمهوری افغانستان تکیه می‌زد، بدون هیجان بیانیه‌اش را به پایان رسانید و گاهگاهی بیانیه‌اش با نعره‌های تکبیر اعضای گروههای جهادی و محافظین شخصی آنان بدرقه می‌شد. سخنرانی همان روز قاضی‌القضات افغانستان [*عبدالکریم شادان*] که در قسمتی از بیانیه‌اش گفته بود «با تشریف‌آوری شما برادران مجاهد یک‌دههٔ خونریزی در کشور به پایان رسید.» جالب بود، زیرا فردای همان روز خودش در کابل ترور گردید.

پس از چهارده سال جنگ، قدرت به مجاهدین انتقال یافت. جهاد مردم افغانستان به پیروزی رسیده بود. گرچه هنوز معلوم نبود که رهبران مجاهدین تا چه حدی خواهند توانست بر اختلافات خود غلبه کرده، راه را برای ایجاد یک نظام قابل‌قبول اسلامی هموار سازند. ***صبغت‌الله مجدّدی*** در اولین سخنرانی‌اش، پیروزی در مبارزه‌ای را که صدها هزار افغان در راه آن خون ریخته بودند، به مردم مبارکباد گفت و خواستار عفو و آشتی شد:

> نور چشمان عزیز، السلام و علیکم و رحمة‌الله و برکاته! [صدای حضار، تکبیر...] آزادی وطن عزیز را برای همه تبریک می‌گویم [صدای تکبیر حاضران]... برادرها، شکر خدای بزرگ را به جای کنید، به سجده بیفتید، دو رکعت نماز شکرانه بخوانید که الحمدلله بعد از مدت ۲۰ ـ ۲۵ سال پس به افغانستان ما حکومت اسلامی می‌آید و قایم (مستقر) می‌شود. ما برای آرامی شما کوشش کردیم که فوراً برقهایی که از کابل رفته، یک لین (خط) را دیروز بسته کردند سه لین دیگر را ممکن است امروز و فردا تکمیل شود و برای شما برق بیاید

[صدای تأیید حضار] و آب را گفتیم ـ تیل (بنزین) نبود، می‌بینید مشکل بسیار زیاد بود، دیزل (گازوئیل) نبود ـ یک چیزی دیزل پیدا کردیم که به تانکرها تا جایی که ممکن است به جاهایی که آب نیست با تانکرها آب برسانند، تا که آب برسد. [نعرهٔ تکبیر] لینهای تلفن بین‌المللی همه فعال شده، سر از امروز و فرداکار می‌کند، هر کسی که از تلفنهای بین‌المللی کار می‌گیرند (استفاده می‌کنند)، کار گرفته می‌توانند (می‌توانند استفاده کنند). [صدای حضار] به تمام مأمورین هدایت داده شده که پس به کارهای خود بروند، هر کس که هست به کار خود برود. ما کسی را غرض نداریم، ما برادر شما هستیم، می‌خواهیم همهٔ شما به کارهای خود مشغول باشید. سر از فردا معاش‌های (حقوق‌های) مأمورین هم توزیع می‌شود. مواد غذایی برایتان از خارج مقدار زیاد خواستیم، یک صد و هفتاد موتر ترک (کامیون) رسیده به سروبی، یک تعدادش تیر شده، یک تعدادی را متأسفانه همان کسانی که تخریب کرده‌اند، همان کسانی که می‌خواستند حکومت را چپه کنند[1]، آنها گشتاندند (برگرداندند)، ما قوماندانها را امر دادیم که به هر قیمت شود از پیش‌شان گرفته، روان کنند.

---

۱. منظور عده‌ای از فرماندهان مجاهدین است که با ترتیبات جدید سیاسی و نظامی مخالف بوده‌اند و جلو کاروانهای حامل مواد خوراکی را می‌گرفتند.

بخش بیست و ششم

۱۹۹۲ـ۱۹۹۶

جنگ جدید داخلی

پیروزی مجاهدین، در آخرین روزهـای اپـریل (آوریـل) ۱۹۹۲، بـه جـنگ چـهارده‌سالهٔ افـغانستان پـایان نـداد. از فـردای ایـجاد حکـومت اسـلامی، گروههای رقیب مـقاومت، مـبارزهٔ جـدیدی را آغـاز کـردند کـه هـدف آن کسب قدرت بود. در ایامی که مجاهدین سعی داشتند تـا مـوقعیت خـود را در کـابل و ولایـات تـحکیم بـخشند، کـابل بـرای مـاههای طـولانی آمـاج حـملات راکـتی مـخالفان دولت و شـلیک مـتقابل گـروههای رقـیب بـود. گزارشهایی که از کابل می‌رسید، از آغاز مرحلهٔ غم‌انگیز دیگـری در جـنگ دامنه‌دار افغانستان حکایت می‌کرد.

گزارشگران بی. بی. سی. در کابل:

کابل زیر بـاران مـوشک و آتش تـوپخانه قـرار دارد و روزانـه صـدها خمپاره به‌کوی و برزن این شهر می‌بارد... امروز ساعت ۱۰ بجه در ساحهٔ غرب کابل انداخت‌هایی (شلیک‌هایی) بین حزب وحدت و

اتحاد اسلامی [*سیّاف*] صورت گرفته و منجر به جنگ شدیدی در داخل شهر کابل شده است... نیروهای درگیر در شهر کابل و یا افرادشان می‌گویند که زد و خوردهای ما تا پیروزی نهایی، بر علیه یکدیگر ادامه پیدا خواهد کرد...

از میان این گزارشگران بی. بی. سی. دو تن، ***میرویس جلیل*** و ***محمد معصوم***، خود قربانی این جنگها شدند[۱]. در واقع حملات راکتی و درگیری گروههای رقیب تنها در شهر کابل سی هزار کشته و صد هزار زخمی به جا گذاشت. حدود نیم میلیون نفر پایتخت را ترک کردند. شهر کابل عمدتاً به ویرانه‌ای مبدل شد، میراثهای فرهنگی، آثار موزهٔ ملی[۲]، آرشیو ملی[۳]،

---

۱. میرویس جلیل خبرنگار محلی بخش فارسی بی. بی. سی. در کابل که در آن سال پس از گفت‌وگویی با گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی در راه بازگشت به کابل توسط اشخاص ناشناس به قتل رسید. محمد معصوم همکار دیگر بخش فارسی بی. بی. سی. در سانحهٔ سقوط هواپیما در مسیر مزار شریف به کابل جان خود را از دست داد.

۲. آثار موزهٔ ملی افغانستان که از حوزه‌ها و ساحات گوناگون فرهنگی از جمله بامیان، هده، غزنی، بگرام، فُندقستان را شامل می‌شد، انواع آثار؛ مانند مسکوکات، البسه، لوازم زندگی، مجسمه‌ها، زیورات، ظروف و اسلحه بود که از گِل خام، گچ، مفرغ، سنگ رخام، سنگ سماک، مرمر، عاج، افزار استخوانی، سنگ چخماق و مانند آن ساخته شده که به دوره‌های ماقبل التاریخ، دوره‌های سنگ و فلزات و دوره‌های تاریخی دورهٔ اسلامی بود که از سه‌هزار قبل از میلاد الی دورهٔ معاصر تعلق داشت. این آثار از تمدنهای یونان و باختری، یونان و رومن، ساسان و بودایی و نورستانی و شماری از نسخه‌های قلمی دوره‌های گوناگون فراهم گردیده بود که بیانگر هنر و فرهنگ چندهزار سالهٔ افغانستان و ثمرهٔ کار و کاوش دهها محقق و باستان‌شناس به شمار می‌رفت که شمار آن با نظر داشت دیپوها (انبارها) از دهها هزار اثر تجاوز می‌کرد.

۳. گنجینهٔ آرشیو ملی شامل نسخه‌های گرانبهای قلمی قرآن کریم و آثار گوناگون زبان فارسی و پشتو اعم از آثار سعدی، حافظ، مولانای بلخ، نظامی، جامی و امیر خسرو دهلوی با انواع مینیاتور و تذهیب‌کاری بود که یگانه و منحصر به فرد به شمار می‌رفت و همچنان مُهرهای قضات و فرامین سلاطین و امراء و مسکوکات کاغذی و نُسخ خطی و تاریخی و قطعات مینیاتور و مانند آن، این گنجینه را غنا می‌بخشید.

گالری ملی[1] و کتابخانهٔ عامه که هرکدام به نحوی عظمت تاریخی کشور را بازتاب می‌داد، غارت شد. کشوری با صدها هزار کشته و زخمی و اقتصادی ویران شده، اینک رابطهٔ خود را با تاریخ و گذشته‌اش نیز از دست می‌داد.



بر اساس توافق دربارهٔ تقسیم دوره‌ای قدرت، در اواخر ماه جون (ژوئن) ۱۹۹۲، دورهٔ دو ماههٔ ریاست جمهوری ***صبغت‌الله مجدّدی*** به پایان رسید و جای او را ***برهان‌الدین ربانی*** گرفت. اما ***برهان‌الدین ربانی*** در پایان دورهٔ چهار ماههٔ کارش اعلام داشت که او آماده نیست قدرت را جز به شورایی که جانشین او را انتخاب کند، به کس دیگری بسپارد. اما مخالفان او مانند ***گلبدین حکمتیار*** با این طرح موافق نبودند:

> اگر آنها می‌خواهند با ***حزب اسلامی*** تفاهم کنند، پس بفرمایند استعفا کنند. حاضر شوند تا رهبران بنشینند، یک حکومت موقت درست کنند. ما با تفاهم حاضریم. با ***ربانی*** به عنوان رئیس جمهور هرگز به تفاهم حاضر نخواهیم شد.

حکومت ***برهان‌الدین ربانی*** برای حل مسألهٔ مشروعیت قدرت، در جنوری (ژانویه) ۱۹۹۳ شورایی را به نام ***شورای اهل حل و عقد*** تشکیل داد. فرمانده ***احمدشاه مسعود*** که در آن زمان مسئولیت وزارت دفاع را به عهده داشت، برگزاری این شورا را راهی برای انتخاب زعامت ملی در کشور می‌دانست:

> تعدادی جاه‌طلب و آشوبگر که از ملت و اراده ملت تشویش دارند و

---

۱. گالری ملی مجموعهٔ نفیسی از بهترین آثار نقاشان کشور بود که طی قرن اخیر فراهم آمده بود.

فکر می‌کنند که با اتکاء به بعضی از قدرتها می‌توانند یک‌جانبه در افغانستان حکومتی را به وجود بیاورند، خواستند که اوضاع را اخلال کنند و از این منکر نمی‌شویم که در همچو دار و دسته‌هایی بعضی دستهای خارجی هم وجود دارد و طرفدار این هستند که در افغانستان همیشه آشوب برپا باشد و این ملت در حال کُشت وکُشتار یکدیگر به سر ببرند. این گروهها خواستند که وضع را قسمی ایجاد بکنند تا شورای حل و عقد دایر نشود تا به بعضی اهداف دیگری که دارند، به این ترتیب دست پیدا بکنند. اما خوشبختانه این توطئه به شکست مواجه شد و کسی نمی‌تواند جلو دایر شدن شورای حل و عقد را بگیرد و ما امیدوار هستیم که در موقعش و در زمان تعیین شده‌اش شورای حل و عقد دایر شود و خود ملت در یک فضای آرام تصمیم خود را بگیرد و خود، حکومت و زعیم آینده خود را تعیین کنند.

شورای اهل حل و عقد دورهٔ ریاست جمهوری ***برهان‌الدین ربانی*** را تمدید کرد؛ تصمیمی که مخالفان مسلح دولت از جمله ***حزب اسلامی گلبدین حکمتیار*** با آن موافق نبودند.

عهد بستن و عهد شکستن از جنگی تا جنگ دیگر ادامه داشت. در همین حال مبارزهٔ قدرت اتحادهایی را که در زمان فروپاشی رژیم ***نجیب‌الله*** پدید آمده بود، از هم می‌گسست. در جنوری (ژانویه) سال ۱۹۹۴ نیروهای ژنرال ***عبدالرشید دوستم*** راه خود را از متحد اصلی او یعنی ***احمدشاه مسعود*** جدا کردند.

نیروهای ***جنبش ملی*** ژنرال ***عبدالرشید دوستم***، ***حزب اسلامی گلبدین حکمتیار*** و حزب ***وحدت عبدالعلی مزاری***، اتحادی را به نام ***شورای***

هماهنگی به وجود آوردند. اما با وجود این اتحاد، قیام مسلحانهٔ نیروهای ژنرال **دوستم** و متحدینش با مقاومت نیروهای وفادار به دولت ***برهان‌الدین ربانی*** روبه‌رو شد. ***کسری ناجی*** خبرنگار بخش فارسی بی. بی. سی. پنج ماه پس از قیام شورای هماهنگی به کابل رفت و با رهبران مجاهدین گفت‌وگو کرد:

عملکرد مجاهدین، مردم کابل را از آنها عمیقاً مأیوس کرده است. اکثر کسانی که با آنها صحبت کردم، می‌گفتند مجاهدین طی دو سالی که از به‌قدرت‌رسیدن آنها می‌گذرد، چیزی جز جنگ، کشتار، قتل و غارت و خرابی به ارمغان نیاوردند. وقتی این را با رهبران مجاهدین در میان گذاشتم، آنها یکدیگر را مسئول دانستند. ***برهان‌الدین ربانی*** رئیس‌جمهور و رهبر **جمعیت اسلامی** توطئه‌های داخلی و خارجی را مسئول می‌داند که به قول او شمشیر برهنه را به دست زنگی مست داده‌اند.

برهان‌الدین ربانی:

البته حوادث دردناکی که واقع شد خلاف انتظار همه بود. مردم ما حق دارند که شکایت بکنند، زیرا انتظارشان غیر از این چیزی بود که واقع شد. اما یک چیزی را ناگفته نگذاریم، این حوادث دردناک دستاورد همه مجاهدین نیست، این فاجعه‌ای است که عناصر به‌خصوص، دشمنان مردم افغانستان، دشمنان جهاد و دشمنان داخلی و خارجی افغانستان خواستند که این حالت را به میان بیاورند. من در این ارتباط باید بگویم که پراکنده‌شدن سلاح به دست هر مسئول و غیرمسئول به گفته ادبیات افغانی که شمشیر برهنه را به دست زنگی مست، سلاحهای بسیار خطرناک به دست

هر مسئول و غیرمسئول سپرده شد، یقیناً مشکلات ملت ما زیاد شد. اما امیدوار هستیم که یک مرحلهٔ امن و استقرار و صلح و سلم در کشور ما به میان بیاید.

کسری ناجی خبرنگار بی. بی. سی.:

و طرف مقابل ***گلبدین حکمتیار*** نخست‌وزیر و رهبر ***حزب اسلامی*** و رهبر ائتلاف نیروهای مخالف دولت می‌گوید، آقای ***ربانی*** را ملامت نمی‌کند. ژنرالهای رژیم کمونیستی گذشته مسئول هستند.

حکمتیار:

متأسفانه برخلاف انتظار ما مجاهدین، ملت ما و همهٔ دنیا، بعد از سقوط حکومت کمونیستی و ورود فاتحانه مجاهدین به کابل، سلسلهٔ جنگها ادامه پیدا کرد. عامل این جنگ نیروهایی هستند که در گذشته جنگ را بر ملت ما تحمیل کردند. ژنرالهای کمونیست رل اساسی را در ادامهٔ جنگها بازی کردند و من **مسعود** را ملامت نمی‌کنم و من استاد ***ربانی*** را قطعاً ملامت نمی‌کنم. در واقع همان کمونیستهایی که چهارده سال با ملت جنگیدند، مسئولیت همهٔ حوادث خونین به‌دوش همانهاست.

کسری ناجی خبرنگار بی. بی. سی.:

حقیقت این است که هر دو طرف در مقاطع مختلف طی دو سال گذشته یکدیگر را متهم کردند که بازیچهٔ کمونیستهای رژیم گذشته شده‌اند و مهره‌های آن رژیم را در صفوف خود جا داده‌اند. ***عبدالعلی مزاری*** رهبر حزب شیعهٔ ***وحدت*** که متحد سیاسی ***حزب اسلامی*** است، می‌گوید کمونیستها نمی‌توانند عامل به وجود آمدن وضع فعلی باشند.

عبدالعلی مزاری:

شما می‌دانید که حتی مسأله کمونیستها در افغانستان یک بهانه است. من معتقد هستم کمونیستی الآن به آن شکل متشکلی که پشتوانه داشتند [وجود ندارد]، پشتوانه خود را از دست داده‌اند. حالا در خود روسیه حزب کمونیست متلاشی شده، اینها به عنوان یک قدرت امروز در اینجا عاملی [حساب] شده نمی‌توانند که عامل ناآرامی در افغانستان باشند. ولی مسلماً یک تعداد اینها در اینجا هستند، مردم افغانستان‌اند، می‌خواهند در اینجا زندگی بکنند، طبعاً در کنار احزاب‌اند. ولی ما می‌بینیم که قدرت‌طلبی مال شخص این آقایان است. ولی همان کسانی که در کنار خودشان بوده تا دیروز خوب بوده، امروز اگر از کنارش جدا شده، بعد علیه‌شان فتوی می‌دهند، بعد می‌گویند که اینها عامل مسایل هستند. در صورتی که آنها هیچ‌گونه توانی در اینجا ندارند که از خودشان دفاع بکنند.

کسری ناجی خبرنگار بی. بی. سی.:

از اتهامات مقابل دو طرف که بگذریم، به نظر می‌رسد که کوشش ائتلاف مخالفان که نیروهای *حزب اسلامی* آقای **حکمتیار** و نیروهای **جنبش** ژنرال **دوستم** ارکان اصلی آن هستند، درکنار زدن و سرنگون کردن دولت آقای *ربانی* موفق نبوده است و در حالی که در جبهه‌ها علی‌رغم جنگ شدید تغییر محسوسی پدید نمی‌آید، شواهدی هست که نشان می‌دهد در جبههٔ سیاسی ممکن است گشایشی صورت بگیرد.

ایجاد تحولی هم در جبههٔ جنگ و هم در جبههٔ سیاسی کاری بود دشوار. اما چرا گروههای مقاومت نمی‌توانستند به توافق برسند و راه را برای

استقرار یک حکومت قانونی قابل قبول و سرانجام صلح و تفاهم هموار کنند؟ ***افراسیاب ختک*** رهبر حزب ملی‌گرای پشتون پاکستان عدم آمادگی مجاهدین برای رهبری سیاسی را یکی از علتهای اوضاع آشفتهٔ بعد از اپریل (آوریل) ۱۹۹۲ می‌داند:

سازمانهای مجاهدین اصلاً سازمانهای جنگی بوده‌اند که برای دولتداری و یا حکومت‌سازی آمادگی یا تجربه نداشتند. در بین سازمانهای مجاهدین، جنگ‌سالارانی بودند که تجربهٔ جنگ را داشتند و شهرتی به حیث قوماندانهای جبهات مختلف داشتند. اما هیچ کس در بین آنها نبود که واقعاً یک تعداد زیاد افغانها را دور خود جمع کرده بتواند. عامل دیگر مداخلهٔ خارجی بود و در این زمینه خصوصاً کشورهای همسایه نقش مهمی داشتند. همین فکری که گویا با عقب‌نشینی قوای اتحاد شوروی ابعاد خارجی مسأله افغانستان خود به خود حل و فصل خواهد شد، فکر بسیار ساده‌ای بود؛ چراکه ما دیدیم بعد از خروج قوای اتحاد شوروی از افغانستان، کشورهای همسایه مداخلات خود را افزایش دادند. در این رابطه نقش بعضی محافل مهم دولتی حکومت پاکستان بسیار مهم بود. آنها تلاش کردند تا دولتهایی را در کابل تحمیل کنند که دولتهای دست‌نشاندهٔ خودشان باشد و در عین حال، نقش ایران هم همین طور بود. ایران هم از بعضی از سازمانهایی که با آن متحد و هم نظر بودند، پشتیبانی کرده و آنها به کمک ایران، روسیه و بعضی کشورهای دیگر تلاش کردند تا حکومتی را بر کابل تحمیل کنند.

اما دکتر ***سید عسکر موسوی*** پژوهشگر مسایل اجتماعی ـ سیاسی می‌گوید،

مردم به دولت آقای *ربانی* به چشم یک دولت ملی نگاه نکردند:

اصولاً آن چیزی که به‌نام حکومت مجاهدین در کابل به وجود آمد، در واقع سیاست گروههای هفتگانهٔ پیشاور بود که از پیشاور به کابل منتقل شد. گروههای هفتگانهٔ پیشاور در طول سالهای مقاومت هرگز بر سر هیچ موضوعی نتوانستند به توافق برسند. همین کشمکشها در کابل به شکل بسیار درنده‌تر و به شکل بسیار عریان‌تر خودش را نشان داد. مهم‌ترین دلیلی که حکومت چهارماههٔ آقای *ربانی* نتوانست مشروعیت به دست بیاورد ـ مشروعیت ملی، مشروعیت منطقه‌ای، مشروعیت بین‌المللی ـ این بود که آقای *ربانی* به هیچ وجه نتوانست که گروههای مختلف جهادی را به شکلی از اشکال، مطمئن بسازد که در یک حکومت واحد، در یک حکومت مشترک، نیاز همه رفع خواهد شد. در واقع مردم افغانستان به چیزی به نام حکومت مجاهدین با دید ملی نگاه نکرد، بلکه با دید یکی از گروههای بر سر اقتدار نگاه کرد و همین مسأله باعث شد که راه برای ظهور و موفقیت *طالبان* فراهم شود.

تعدّد گروههای مقاومت نیز یکی از عواملی بود که به گفتهٔ دکتر ***انورالحق احدی*** رهبر حزب ***افغان ملت*** مانع تشکیل یک دولت با ثبات ملی گردید:

دلیل عمده برای عدم استقرار سیاسی در افغانستان، عدم موجودیت ادارهٔ واحد در وقت مقاومت بود. وقتی که حکومت *نجیب‌الله* سقوط کرد، هرکدام از اینها خواستند که مناطق مختلف را تحت کنترل خود بیاورند؛ به خاطر این‌که فکر می‌کردند که اگر بر یک منطقه کنترل داشته باشند، در چانه‌زدن سیاسی موضع اینها بالا می‌رود و بر این اساس تعدّد تنظیم‌ها حالتی را به میان آورد که هر

کدامشان احساس عدم مصونیت می‌کرد و فکر می‌کرد که اگر خودشان عمل نکنند، طرف مقابل عمل می‌کند و بعضی مناطق را تحت‌کنترل می‌آورد و در این حالت طبعاً جنگ داخلی به میان آمد و جنگ داخلی چیزی راکه کم و بیش از دولت **نجیب** مانده بود هم از بین برد و زمینه آن را از بین برد که یک دولت با ثبات از نو تشکیل شود.

از سوی دیگر دکتر ***چنگیز پهلوان*** استاد دانشگاه در ایران و صاحب‌نظر در مسایل افغانستان می‌گوید که مجاهدین نتوانستند تغییرات در ساختار سیاسی جامعهٔ افغانی را درک کنند:

مجاهدین تا قبل از پیروزی در اساس دو هدف را تعقیب می‌کردند: نخست دفع تجاوز شوروی و سپس دفع حکومت بازمانده از این تجاوز. مجاهدین در دوران جهاد بحثهای عمقی و ژرفی را راجع به ساختار سیاسی آیندهٔ کشور در صفوف خودشان نپروراندند. هر گروه تمایلات خاص سیاسی خودش را دنبال می‌کرد و این واقعیت را در نظر نمی‌گرفت که بر اثر جهاد، جامعهٔ افغانستان وارد مرحلهٔ تاریخی دیگری شده که اجازه نمی‌دهد به‌گذشته برگشت. سه عامل بحران، من فکر می‌کنم عواملی هستند که در عناصر مشروعیت در جامعه افغانستان رخ دادند. یکی در واقع بحران در ساختار سیاسی است، یکی بحران در اندیشهٔ اسلامی است و بالاخره بحران در زعامت پشتون. با این حال من فکر می‌کنم اگر دخالت خارجی نمی‌بود مجاهدین می‌توانستند به توافق برسند.

هر چند افغانها غالباً خارجیها را مسئول مشکل خود می‌دانند، **بروس**

وانیل[1] محقق انگلیسی که پژوهشهایی را در مورد افغانستان انجام داده است، علّت مبارزهٔ قدرت میان گروههای مجاهدین را در رقابت، پول و اسلحه می‌بیند:

> آسان است کسی بگوید که تقصیر من نیست، تقصیر همسایهٔ ماست و یا تقصیر یک شخص قدرتمند. کسانی که در داخل افغانستان می‌جنگند، عمدتاً افغانها هستند. پس هر کسی که اسلحه به دست خود بگیرد، مسئول است. ولی از لحاظ دیگر باید همیشه پرسید که اسلحه و پَیْسه (پول) از کجا می‌آید؟ ولی فکر می‌کنم که یک نکتهٔ سوم هم هست که در ساختار اجتماعی افغانستان از دیر وقت رقابت بین گروهها و در داخل گروه، رقابت بین تربور[2] پشتون ـ در داخل فامیل یا بین خوانین در یک درّه یا در یک منطقه ـ این چیزی بسیار شدید بوده و این مرض اجتماعی بدتر شده. از لحاظ دیگر پیسه و اسلحه برای دوام جنگ از خارج می‌آید. این دو چیز که با هم توأم می‌شود، موضوع بدتر می‌شود.

ادامهٔ جنگ، اختلافات مداوم و ناتوانی گروههای مجاهدین در ایجاد یک حکومت ملی، کشور را در سراشیب نابودی قرار داد، و امنیت هر فرد و خانواده را در شهرها و روستاها برهم زد. در واقع هر فرمانده خرد و بزرگ، یک حکومت مستقل را در هر جا به وجود آورد و نظم و قانون، جای خود را به سلطهٔ تفنگ داد.

در چنین اوضاعی بود که در اواسط سال ۱۹۹۴ گروه جدیدی به نام

---

۱. Bruce Wannell.

۲. تربور واژه‌ای پشتو است که برای کینهٔ خاندانی در میان یک قبیله یا قوم به کار می‌رود.

طالبان با شعار مبارزه علیه غارت و بیدادگری گروههای مجاهدین شکل گرفت. در همان زمان بود که *نصیرالله بابر* وزیر داخلهٔ پاکستان از طریق مناطق جنوبی افغانستان به ترکمنستان سفر کرد. او می‌خواست تا یک کاروان تجارتی پاکستان را که مورد حملهٔ گروههای غارتگر قرار گرفته بود، از افغانستان به ترکمنستان برساند. ژنرال *بابر* می‌گوید هنگام سفرش به افغانستان، در آن ایام گروه *طالبان* دعوت او را برای وحدت و صلح پذیرفتند:

> من به ترکمنستان می‌رفتم. در مسیر راه به مجاهدین گفتم که شما قربانی دادید، خون ریختید، به تمام مردم جهان دموکرات کمک کردید، ولی همه شما را فراموش کردند، چرا که شما مشغول خانه‌جنگی (جنگ داخلی) شدید. حالا زمان آن فرا رسیده تا برای آبادی مجدد افغانستان و بهبود زندگی مردم دست و بازو بر زنید. فکر می‌کنم این سخنان من در آن وقت بر آنها اثر کرد، چون مردم از گروههای مسلح مجاهدین به ستوه آمده بودند. آنها تنها از سپین‌بولدک تا هرات حداقل پنجاه زنجیر گذاشته بودند و هر قوماندان با تهدید تانک خود از مردم پول می‌ستاند. از این رو *طالبان* قیام کردند و از آنجایی که مردم به آنها باور داشتند و با آنها متفق شدند، پیشروی کردند.

اما *طالبان* چگونه وارد صحنهٔ جنگ و سیاست افغانستان شدند؟ پروفسور *فرد هالیدی* از مدرسهٔ علوم سیاسی دانشگاه لندن عقیده دارد که گروه *طالبان* از مرده‌ریگ گروههای قبلی مجاهدین با کمک پاکستان و امداد عربستان سعودی قد بلند کرد:

> ظهور *طالبان* در ۱۹۹۴ ظاهراً یکی از پیچیده‌ترین معماها در

سیاست کنونی افغانستان شمرده می‌شود. اما من فکر می‌کنم، حالا همه می‌دانیم که *طالبان* از لحاظ رهبری با **حرکت انقلاب اسلامی** افغانستان، یکی از گروههای اولیه در اوایل سالهای دهۀ ۱۹۸۰، پیوند داشتند. گروهی که نه مثل گروه **گلبدین حکمتیار** بنیادگرا، بلکه بیشتر یک گروه سنتی بود. ثانیاً این که *طالبان* از بین پسران نوجوان و مردان جوان در مدرسه‌های پناهندگان افغان در پاکستان، با موفقیّت بسیار سربازگیری کردند. اما نکتۀ بسیار مهم در مورد *طالبان* این است که آنها به کمک پاکستان و امداد مالی عربستان سعودی به یک قدرت مؤثر نظامی در سال ۱۹۹۴ مبدل شدند. پاکستان و عربستان سعودی متوجه شدند که گروههای تحت حمایت آنها، به‌خصوص **حکمتیار** و **سیّاف**، نمی‌توانند بر دیگران مسلط شوند. از این رو تصمیم گرفتند *طالبان* را کمک کنند و *طالبان* کمکهای مستقیم و غیرمستقیم نظامی از پاکستان دریافت کردند. بنابراین حرف آخر این است که حالا رمز و سرّ بزرگی در خصوص ظهور *طالبان* وجود ندارد. آنها از آسمان نازل نشده‌اند، بلکه از یک دایرۀ نظامی، سیاسی و مالی بیرون آمدند.

طالبان پس از به دست گرفتن کنترل قندهار، در سپتامبر ۱۹۹۵ کنترل هرات را به دست گرفته و درست یک سال بعد، کابل را تصرف کردند. اولین اقدام *طالبان*، در اولین لحظات ورود به کابل، بازداشت و اعدام رئیس‌جمهور پیشین دکتر **نجیب‌الله** بود. دکتر **نجیب‌الله** ساعاتی قبل از بازداشت با خانمش **فتانه نجیب** تماس تلفنی داشت:

آخرین باری که شوهرم دکتر **نجیب‌الله** با من صحبت داشتند ۲۶ سپتامبر بود، ساعت ۵:۳۰ عصر برای من تلفن زدند مثل همیشه ما

را روحیه می‌دادند، صدایشان استوار بود، آرام صحبت می‌کردند و به آینده امیدوار بودند.

اما با وجود این، شامگاه همان روز بیست و ششم سپتامبر ۱۹۹۶ دکتر **نجیب‌الله** از پناهگاهش در دفتر سازمان ملل متحد در کابل به وسیلهٔ افراد مسلح **طالبان** بیرون کشیده شد و بعد از شبی که معلوم نیست بر او چه گذشت، جسد خون‌آلود **نجیب‌الله** و برادرش **احمدزی** صبح روز بیست‌وهفتم سپتامبر در یکی از چهارراههای شهر کابل به دار آویخته شد. پایان زندگی دکتر **نجیب‌الله** پایان فصلی در تاریخ افغانستان بود. اما جنگ در افغانستان که یکی از فصلهای غم‌انگیز تاریخ بشر است همچنان ادامه داشت.

پیوست‌ها

فهرست اشخاصی که در برنامهٔ «افغانستان در قرن بیستم» حضور دارند
گاهنامهٔ تاریخی
نامنامه
تصویرها

فهرست نامهای اشخاصی که صدای آنها
در برنامه‌های افغانستان در قرن بیستم وجود دارد

۱ . آفاق،بهروز؛گزارشگر بخش فارسی رادیو بی. بی. سی. (۱۹۸۷).

۲ . آهنگ،محمدآصف؛نویسنده و روزنامه‌نگار و از فعالان نهضت دموکراسی دورهٔ هفتم شورای ملی.

۳ . احدی،(دکتر)انورالحق؛رهبر حزب افغان ملت، استاد علوم سیاسی در دانشگاه پراویدنس ایالات متحدهٔ امریکا.

۴ . احمدزی،(دکتر)اشرف‌غنی؛استاد بشرشناسی در دانشگاه جان هاپکینز ایالات متحدهٔ امریکا.

۵ . احمدسرور؛سفیر سابق افغانستان در دهلی و از نزدیکان پرزیدنت نجیب‌الله.

۶ . احمدی،فریده؛از فعالان جمعیت انقلابی زنان افغانستان.

۷ . اعظم،رحیم‌الله؛کارمند سابق دولت.

۸ . افغانستان،احسان‌الله؛پسر شاه امان‌الله.

۹ . اکبری، محمدعزیز؛ رئیس اگسای داخلی؛ بعداً رئیس اگسا (۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۸)، سفیر افغانستان در عراق (۱۹۷۹).
۱۰ . اگنتوف، الکساندر؛ مشاور امور خارجی لئونید برژنف.
۱۱ . الکسی یف، (دکتر)؛ پزشک سفارت شوروی در کابل (۱۹۷۹).
۱۲ . الهام، (پوهاند) محمدرحیم؛ استاد سابق دانشگاه کابل.
۱۳ . امین، حفیظ‌الله؛ رئیس‌جمهور افغانستان (۱۹۷۹).
۱۴ . بابر، نصیرالله؛ وزیر داخلهٔ سابق پاکستان.
۱۵ . واصف باختری؛ شاعر، نویسنده و محقق.
۱۶ . باسوف، ولادیمیر، استاد انستیتوی روابط بین‌المللی وابسته به وزارت خارجهٔ روسیه.
۱۷ . برژنف، لئونید، رهبر شوروی (۱۹۸۲ ـ ۱۹۶۴).
۱۸ . برژینسکی، زبیگنیو؛ مشاور امنیت ملی پرزیدنت کارتر (۱۹۸۱ ـ ۱۹۷۷).
۱۹ . بلاغی، حیات‌الله؛ از رهبران گروههای مقاومت اهل تشیع.
۲۰ . بنیاد، سلطان‌محمد؛ یکی از فعالان نهضت اسلامی.
۲۱ . بورویک، آرتیم؛ روزنامه‌نگار شوروی.
۲۲ . بی‌بی سروی (مشهور به بی‌بی سنگری)؛ همسر امیر حبیب‌الله کلکانی.
۲۳ . پروین، خدیجه؛ اولین خوانندهٔ زن در افغانستان.
۲۴ . پنجشیری، غلام‌دستگیر؛ عضو دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق، وزیر فواید عامه و وزیر معارف (۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۸).
۲۵ . پولیکوف، گنریخ؛ مسئول بخش افغانستان در شعبهٔ روابط بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی (دههٔ ۱۹۸۰).
۲۶ . پهلوان، (دکتر) چنگیز، استاد دانشگاه تهران، پژوهشگر در مسایل افغانستان.
۲۷ . تره‌کی، نورمحمد، منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق و رئیس شورای انقلابی (۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۸).
۲۸ . تنی، شهنواز؛ وزیر دفاع در دولت نجیب‌الله، رهبر کودتای مارچ (مارس) ۱۹۹۱.
۲۹ . توانا، (پروفسور) محمدموسی؛ از بنیان‌گذاران نهضت اسلامی افغانستان.
۳۰ . جاوید، (اکادمیسین دکتر) عبدالاحمد؛ رئیس سابق دانشگاه کابل.
۳۱ . جلیل، میرویس؛ همکار بی. بی. سی. در کابل (۱۹۹۲).

۳۲ . جواد،سید طیب؛پژوهشگر در مسایل اجتماعی و تاریخی.
۳۳ . جویان،محمدیوسف؛یکی از شرکت‌کنندگان قیام چنداول در سال (۱۹۷۹).
۳۴ . حکمتیار،گلبدین؛رهبر حزب اسلامی افغانستان.
۳۵ . حمیدگل،(ژنرال)؛رئیس سابق سازمان اطلاعات ارتش پاکستان آی. اس. آی.
۳۶ . ختک،افراسیاب؛رهبر حزب ملی‌گرای پشتون پاکستان، معاون کمسیون حقوق بشر پاکستان.
۳۷ . خلیل‌زاد،(دکتر)زلمی؛مشاور سابق وزارتهای خارجه و دفاع امریکا، عضو موسسهٔ تحقیقاتی راند در امریکا.
۳۸ . خلیلی،(استاد)خلیل‌الله؛شخصیت اجتماعی، سیاستمدار و شاعر معروف.
۳۹ . داوودی،حسین؛سفیر ایران در افغانستان (۱۹۷۸ ـ ۱۹۷۴).
۴۰ . دوستم،(ژنرال)عبدالرشید؛فرمانده نیروهای لشکر ۵۳، رهبر جنبش ملی اسلامی در شمال افغانستان.
۴۱ . دهاتی،محمدثانی؛یکی از زندانیان دورهٔ تره‌کی ـ امین.
۴۲ . ربانی،برهان‌الدین؛رئیس‌جمهور برکنارشدهٔ افغانستان، رهبر جمعیت اسلامی افغانستان.
۴۳ . رزمنده،شفیقه؛معاون سازمان دموکراتیک زنان افغانستان (اوایل دههٔ ۱۹۸۰).
۴۴ . رشتیا،سید قاسم؛مورخ و سیاستمدار (۱۹۹۸ ـ ۱۹۱۳).
۴۵ . رشتیا،گلالی؛نوادهٔ امیر حبیب‌الله خان، همسر سید قاسم رشتیا.
۴۶ . رفیع،حبیب‌الله؛پژوهشگر و نویسنده.
۴۷ . روبین،بارنت؛ افغانستان‌شناس امریکایی.
۴۸ . روا،الیوا؛محقق و افغانستان‌شناس فرانسوی.
۴۹ . زیرَی،صالح‌محمد؛عضو دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق، وزیر صحت‌عامه و بعداً وزیر زراعت و اصلاحات ارضی (۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۸).
۵۰ . سراج،شفیقه؛دختر امیر حبیب‌الله خان.
۵۱ . سراج،عبیدالله؛برادر شاه امان‌الله که در تبعید در ترکیه به سر می‌برد.
۵۲ . سید قباد شاه؛یکی از شرکت‌کنندگان تظاهرات اعتراض‌آمیز سوم حوت (اسفند ۱۳۵۸ / فوریهٔ ۱۹۸۰) در کابل.

۵۳ . سیدمحمدحسین؛سرباز رسالهٔ شاهی در زمان شاه امان‌الله.
۵۴ . شاه‌ولی،(دکتر)؛وزیر خارجه و معاون نخست‌وزیر (۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۸).
۵۵ . شبرشین،ولادیمیر؛رئیس بخش خارجی کی.جی.بی. (۱۹۸۹).
۵۶ . شرق،محمدحسن؛دستیار محمدداوود در زمان نخست‌وزیری‌اش (۱۹۶۳ ـ ۱۹۵۳) و معاون نخست‌وزیر در زمان ریاست جمهوری او (۱۹۷۵ ـ ۱۹۷۳). نخست‌وزیر در دولت دکترنجیب‌*الله* (ژوئن ۱۹۸۸ ـ فوریه ۱۹۹۰).
۵۷ . شفیق،محمدموسی؛آخرین نخست‌وزیر دههٔ قانون اساسی (۱۹۷۳ ـ ۱۹۷۲).
۵۸ . شواردنادزه،ادوارد؛سابق وزیر خارجه شوروی و رهبر فعلی گرجستان.
۵۹ . شیرزوی،(دکتر)رحیم؛سفیر افغانستان در پاکستان (۱۹۷۵).
۶۰ . صافی،نصرالله؛یکی از فرماندهان مجاهدین.
۶۱ . طاهری،(پوهاند دکتر) رجبعلی؛استاد سابق فاکولتهٔ طب دانشگاه کابل.
۶۲ . عبدالحق؛فرمانده سابق مجاهدین.
۶۳ . عبدالقادر،(ژنرال)؛یکی از رهبران کودتای (۱۹۷۸) و وزیر دفاع (۱۹۷۸).
۶۴ . عبدالوکیل؛از رهبران حزب دموکراتیک خلق و وزیر امور خارجه (۱۹۹۲ ـ ۱۹۸۶).
۶۵ . عبدالولی خان؛فرزند خان عبدالغفار خان از رهبران پشتون در پاکستان.
۶۶ . عصمتی‌وردک،معصومه؛نمایندهٔ پارلمان در دورهٔ دوازدهم شورا و وزیر تعلیم و تربیه (۱۹۹۲ ـ ۱۹۹۰).
۶۷ . عظیمی،(ژنرال)محمدظاهر،یکی از فرماندهان مجاهدین در منطقهٔ جنوب غرب افغانستان.
۶۸ . علمی،حامد؛روزنامه‌نگار.
۶۹ . علومی،(ژنرال)نورالحق،از فرماندهان ارشد ارتش در زمان ببرک *کارمل* و دکتر نجیب‌*الله*، رئیس فرماندهی قندهار در زمان دکتر نجیب‌*الله*.
۷۰ . غازی،سلطان‌محمود؛فرزند سردار شاه‌محمود خان عم محمدظاهر شاه و نخست‌وزیر (۱۹۵۳ ـ ۱۹۴۶).
۷۱ . رضوی‌غزنوی،علی؛استاد سابق دانشگاه کابل.
۷۲ . فارانی،فاروق؛از فعالان سابق شعلهٔ جاوید، شاعر و نویسنده.
۷۳ . پویافاریابی؛نویسنده و محقق، رئیس سابق انجمن نویسندگان.

۷۴ . فایض،(دکتر) شریف؛پژوهشگر مسایل اجتماعی ـ تاریخی.
۷۵ . فرهنگ، محمدامین؛استاد دانشگاه بوخوم آلمان و رئیس دفتر پادشاه سابق افغانستان در رُم.
۷۶ . کارتر، جیمی؛سی و نهمین رئیس‌جمهور امریکا (۱۹۸۱ ـ ۱۹۷۷).
۷۷ . کارمل، ببرک؛منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق و رئیس شورای انقلابی (۱۹۸۶ ـ ۱۹۷۹).
۷۸ . کاکر، (پوهاند) محمدحسن؛استاد سابق دانشگاه کابل.
۷۹ . کاویانی، نجم‌الدین؛از فعالان سابق حزب دموکراتیک خلق و معاون حزب وطن (۱۹۹۲ ـ ۱۹۹۰).
۸۰ . کشتمند، سلطانعلی؛یکی از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان و نخست‌وزیر افغانستان (۱۹۹۰ ـ ۱۹۸۰).
۸۱ . کشککی، صباح‌الدین؛سابق وزیر اطلاعات و کلتور، مسئول شورای فرهنگی جهاد (سالهای ۱۹۸۰).
۸۲ . کوردووز، دیگو؛نمایندهٔ ویژهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد برای افغانستان (۱۹۸۸ ـ ۱۹۸۱).
۸۳ . کورنینکو، گیورگی؛معاون اول وزیر خارجهٔ شوروی (۱۹۸۸ ـ ۱۹۷۷).
۸۴ . گاستر، استیو؛کارمند ادارهٔ امنیت ملی امریکا.
۸۵ . گلاب‌زوی، سیدمحمد؛یکی از فعالان کودتای ثور (۱۹۷۸)، وزیر مخابرات (۱۹۷۸) و (۱۹۸۰)، وزیر داخله (۱۹۹۰ ـ ۱۹۸۰).
۸۶ . گوریلف، (ژنرال)؛مشاور ارشد نظامی شوروی در افغانستان (۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۸).
۸۷ . گیلانی، سیداحمد؛رهبر محاذ ملی افغانستان.
۸۸ . گیلانی، سیداسحاق؛رئیس شورای تفاهم و وحدت ملی افغانها مستقر در پاکستان.
۸۹ . گیلانی، فاطمه؛از فعالان محاذ ملی افغانستان.
۹۰ . لایق، سلیمان؛شاعر و نویسنده، از رهبران حزب دموکراتیک خلق، معاون حزب وطن (۱۹۹۲ ـ ۱۹۹۰).
۹۱ . لیخوفسکی، الکساندر؛ژنرال ارتش شوروی در افغانستان و نویسندهٔ کتاب «تراژدی و شجاعت افغان».

۹۲ . ماروزوف،الکساندر؛معاون ستاد کی.جی.بی. در کابل (۱۹۷۹).
۹۳ . مجدّدی،صبغت‌الله؛رهبر جبههٔ نجات ملی افغانستان و اولین رئیس دولت اسلامی افغانستان (آوریل-ژوئن ۱۹۹۲).
۹۴ . مجدّدی،فضل‌غنی؛از فعالان سابق نهضت جوانان مسلمان.
۹۵ . مجروح،سید بهاءالدین؛استاد سابق دانشگاه کابل، رئیس دانشگاه کابل و رئیس مرکز اطلاعات افغان که به وسیلهٔ گروههای تندرو در سال ۱۹۸۶ به قتل رسید.
۹۶ . مجروح،شمس‌الدین؛سیاستمدار، وزیر عدلیه (۱۹۶۳ ـ ۱۹۶۰).
۹۷ . مجید،(ژنرال)ضیاء؛فرمانده گارد ریاست جمهوری (۱۹۷۵ ـ ۱۹۷۳).
۹۸ . محتاط،عبدالحمید؛یکی از فعالان کودتای (۱۹۷۳)، وزیر مخابرات (۱۹۷۳)، معاون رئیس‌جمهور (۱۹۹۲ ـ ۱۹۹۰).
۹۹ . محسنی،(آیت‌الله)محمدآصف؛رهبر حرکت اسلامی افغانستان.
۱۰۰ . محشور،محمداسماعیل؛سردبیر سابق روزنامهٔ انیس، سفیر در هانوی (۱۹۹۲ ـ ۱۹۹۱).
۱۰۱ . محقق،(حجت‌الاسلام)محمد،یکی از فعالان مجاهدین شیعه.
۱۰۲ . محمداسماعیل،(تورن)؛فرمانده منطقهٔ جنوب غرب مجاهدین در سالهای مقاومت، والی هرات (۱۹۹۵ ـ ۱۹۹۲).
۱۰۳ . محمداصغر،(پروفسور)؛ رئیس سابق دانشگاه کابل، وزیر عدلیه و شهردار کابل در زمان سلطنت.
۱۰۴ . محمدداوود؛پسر عموی محمدظاهر شاه، نخستین رئیس‌جمهور افغانستان (۱۹۷۷ ـ ۱۹۷۳).
۱۰۵ . محمدظاهر(شاه)؛پادشاه سابق افغانستان.
۱۰۶ . محمدقبول؛روزنامه‌نگار و سردبیر روزنامهٔ نوای صبح (۱۹۹۱).
۱۰۷ . محمدمعصوم؛همکار بی.بی.سی. در کابل (۱۹۹۲).
۱۰۸ . مزاری،عبدالعلی؛رهبر سابق حزب وحدت اسلامی افغانستان که در سال ۱۹۹۶ به قتل رسید.
۱۰۹ . مزدک،فریداحمد؛منشی اول سازمان دموکراتیک جوانان (اوایل سالهای ۱۹۸۰)، عضو دفتر سیاسی و معاون حزب وطن (۱۹۹۲ ـ ۱۹۸۶).

۱۱۰ . مسعود،احمدشاه؛فرمانده مجاهدین، وزیر دفاع اولین دولت اسلامی افغانستان.
۱۱۱ . معین،باقر؛رئیس بخش پشتو و فارسی رادیوی بی.بی.سی.
۱۱۲ . موسوی،(دکتر) سید عسکر؛محقق در دانشگاه اکسفورد بریتانیا.
۱۱۳ . میثاق،عبدالکریم؛عضو دفتر سیاسی ح.د.خ. و وزیر مالیه (۱۹۷۹-۱۹۷۸).
۱۱۴ . ناجی،کسری؛خبرنگار سابق بخش فارسی رادیو بی.بی.سی..
۱۱۵ . ناظمی،لطیف؛نویسنده، شاعر و محقق مسایل اجتماعی، تاریخی.
۱۱۶ . نجیب،فتانه؛همسر دکتر نجیب‌الله.
۱۱۷ . نعیم،محمدعزیز؛پسر سردار محمد نعیم خان، دیپلمات و استاد سابق دانشکده حقوق در دانشگاه کابل.
۱۱۸ . واحدی،شهلا؛یکی از شرکت‌کنندگان تظاهرات ضد دولتی دانشجویان (۱۹۸۰).
۱۱۹ . واصفی،عزیزالله؛نمایندهٔ دوره‌های ۱۲ و ۱۳ پارلمان، وزیر زراعت (۱۹۷۷-۱۹۷۵) و رئیس لویه جرگه (۱۹۷۷).
۱۲۰ . وانیل،بروس؛پژوهشگر بریتانیایی.
۱۲۱ . ورسجی،محمدابراهیم؛از فعالان جنبش اسلامی.
۱۲۲ . وطنجار،محمداسلم؛یکی از دو رهبر کودتای (۱۹۷۸)، وزیر مخابرات، داخله و دفاع طی سالهای (۱۹۹۲-۱۹۷۸).
۱۲۳ . وقاد،(قاضی) محمدامین؛رهبر سابق حزب اسلامی افغانستان و یکی از رهبران مجاهدین.
۱۲۴ . ولوالجی،اسدالله؛نویسنده، محقق مسایل اجتماعی، شاعر.
۱۲۵ . هاتف،عبدالرحیم؛نماینده سابق پارلمان، معاون اول رئیس‌جمهور (۱۹۹۲-۱۹۹۰).
۱۲۶ . های‌من،انتونی؛محقق انگلیسی و نویسندهٔ آثاری دربارهٔ افغانستان معاصر، متوفی به سال ۱۹۹۹.
۱۲۷ . همسر حفیظ‌الله امین؛رئیس‌جمهور (۱۹۷۹).
۱۲۸ . یارمحمد؛معاون اول وزیر امنیت دولتی (خاد) در زمان حکومت نجیب‌الله.
۱۲۹ . یونسی،محمدظاهر؛نماینده در دورهٔ دوازدهم شورای ملی.
۱۳۰.دری،جهانگیر؛عضو اکادمی علوم روسیه و فرزند مترجم رسمی مقامات شوروی در زمان سفر شاه امان‌الله به مسکو

۱۳۱.بیسد،عبدالقیوم؛ هنرمند برجستهٔ تئاتر افغانستان

۱۳۲.اکبر،اسماعیل؛محقق و نویسنده

۱۳۳.هویدا،امیرعباس؛ نخست‌وزیر ایران

۱۳۴.هـــالیدی،فـــرد؛استاد در مدرسهٔ علوم سیاسی لندن و دارای آثاری در مورد ایران، کشورهای عربی و افغانستان

۱۳۵.زمر،خلیل؛از فعالان برجستهٔ سابق جناح پرچم ح. د. خ. ا

۱۳۶.هـریسن،سـلیگ؛خبرنگار سابق واشنگتن‌پست، یکی از دو نویسندهٔ کتاب «خروج از افغانستان»

۱۳۷.عـظیمی،نـبی؛از فرماندهان ارشد ارتش افغانستان در سالهای ۱۹۹۰ ـ ۱۹۸۰، معاون وزیر دفاع و فرمانده گارنیزیون کابل در زمان سقوط حکومت نجیب‌الله

۱۳۸.روان‌فرهادی، عبدالغفور؛دیپلمات، سفیر افغانستان در سازمان ملل متحد

۱۳۹.نجیب‌الله (دکتور)؛ رئیس حزب وطن و رئیس جمهور افغانستان (۱۹۹۲ ـ ۱۹۸۶)

گاهنامهٔ تاریخی

(سنوات مهم در تاریخ افغانستان)

● ریشه‌های تاریخی

سدهٔ هفتم قبل از میلاد

پیدایش زرتشت در شمال افغانستان کنونی

۵۳۵ ـ ۵۲۹ ق.م.

لشکرکشی *کوروش* به سرزمین افغانستان کنونی

۵۲۰ ـ ۵۱۵ ق.م.

لشکرکشی *داریوش هخامنشی* به سرزمین افغانستان کنونی

۳۳۰ ـ ۳۲۷ ق.م.

لشکرکشی *اسکندر مقدونی* به سرزمین افغانستان کنونی

۳۰۵ ق.م.
تسلط موریاها بر افغانستان کنونی

۲۶۹ ـ ۲۳۹ ق.م.
پادشاهی *آشوکا* موریا

۲۵۶ ـ ۱۷۰ ق.م.
دولت یونانو باختری در سرزمین افغانستان کنونی

حوالی ۱۳۰ ق.م.
هجوم قبایل سکایی

سدهٔ اول میلادی
دولت کوشانی

سدهٔ دوم میلادی
دولت کوشانی و سلطهٔ دین بودایی

۱۶۲ ـ ۲۰۰
پادشاهی *کانیشکا*

۲۳۰ ـ ۳۶۵
تسلط ساسانیان بر افغانستان کنونی (بار اول)

۳۶۵ ـ ۴۵۵
کیداریان

۴۵۵ ـ ۵۶۵
یفتلی‌ها (هونهای سفید)

۵۶۵ ـ ۶۴۴
تسلط ساسانیان (بار دوم)

۶۵۱
ورود نیروهای عرب به هرات و مرزهای افغانستان کنونی

۶۵۰_۶۷۰
کابل‌شاهیان و رتبیلان

۶۹۹
لشکرکشی اعراب به کابل

۸۶۱_۹۰۰
صفاریان

۸۷۵_۹۹۹
سامانیان

۹۶۰_۱۱۵۰
غزنویان

۱۰۵۵_۱۱۵۷
سلجوقیان

۱۱۵۲_۱۲۰۶
غوریان

۱۲۲۰_۱۲۲۱
خوارزمشاهیان

۱۲۲۱
لشکرکشی چنگیز خان

۱۲۴۵_۱۳۸۹
ملوک کرت

۱۳۶۳_۱۴۰۵
پادشاهی تیمورلنگ

۱۴۰۵_۱۵۰۷
تیموریان هرات

۱۵۰۴ ـ ۱۵۲۶
بابر در کابل

۱۵۲۶ ـ ۱۸۰۳
دولت مغولی هند

۱۵۰۲ ـ ۱۷۲۲
دولت صفوی ایران

سدهٔ ۱۶ و ۱۷
سلطهٔ دولت صفوی بر غرب و دولت مغولی بر شرق افغانستان

● تشکیل پادشاهی افغان

۱۷۰۹
قیام *میرویس خان* در قندهار

۱۷۱۶ ـ ۱۷۳۶
ابدالیان هرات و سلطنت هوتکی‌ها (*شاه محمود*، *شاه اشرف*، *شاه حسین*)

۱۷۳۶
تسلط *نادر شاه افشار* بر قندهار

۱۷۴۶
تشکیل سلطنت افغان به‌وسیلهٔ پشتونهای ابدالی

۱۷۴۷ ـ ۱۷۷۲
پادشاهی *احمد شاه ابدالی (درانی)*، پایتخت در قندهار

۱۷۷۲ ـ ۱۷۹۳
پادشاهی *تیمور شاه درانی*

۱۷۷۵ـ۱۷۷۶
انتقال پایتخت به کابل

۱۷۹۳ـ۱۸۱۸
پسران *تیمور شاه* (پادشاهی *زمان شاه*، *شاه محمود* ـبار اول ـ پادشاهی *شاه شجاع* ـبار اول ـ پادشاهی *شاه محمود* ـبار دوم)

۱۸۱۸ـ۱۸۳۵
کشته‌شدن وزیر *فتح خان*، جنگ داخلی و تقسیم شدن کشور به مناطق نفوذ سرداران محمدزایی

۱۸۳۶
تسلط *امیر دوست‌محمد خان* بر کابل

۱۸۳۷
پادشاهی *امیر دوست‌محمد خان* با لقب امیرالمومنین

۱۸۳۷
ورود الکساندر *برن‌تس* به عنوان سفیر بریتانیا به کابل

۱۸۳۷
ورود *ویتکوویچ* نمایندهٔ روسیه به کابل

۱۸۳۷
انعقاد معاهدهٔ سه‌جانبه میان *شاه شجاع*، *رنجیت سینگ* و هند تحت سلطهٔ بریتانیا در لاهور

۱۸۳۸ـ۱۸۴۲
جنگ اول افغان و انگلیس

۱۸۳۹ـ۱۸۴۰
ورود نیروهای مهاجم انگلیس به کابل و تسلیم شدن *امیر دوست‌محمد خان* به بریتانیا

۲۰ نوامبر ۱۸۴۱
قیام کابل

۲۳ دسامبر ۱۸۴۱
کشته‌شدن *مکناتن* نمایندهٔ بریتانیا در کابل

۱۴ـ۴ ژانویه ۱۸۴۲
نابودی ارتش بریتانیا در راه کابل به جلال‌آباد

ژانویه ۱۸۴۳
بازگشت *امیر دوست‌محمد خان* به افغانستان

۳۰ مارس ۱۸۵۵
امضاء معاهدهٔ تجدید مناسبات میان افغانستان و بریتانیا در پیشاور

۱۸۵۶
لشکرکشی ایران به هرات و اعلان جنگ بریتانیا به ایران

۲۶ ژانویه ۱۸۵۷
امضاء معاهدهٔ همکاری میان *امیر دوست‌محمد خان* و بریتانیا

می ۱۸۶۳
مرگ *امیر دوست‌محمد خان* و آغاز پادشاهی *امیر شیرعلی خان*

۱۸۶۷
شکست *امیر شیرعلی خان* و به تخت‌نشینی *امیر محمدافضل خان*

۱۸۶۷
مرگ *امیر محمدافضل خان* و پادشاهی *امیر محمداعظم خان*

۱۸۶۸
مسافرت *سید جمال‌الدین افغانی* به کابل

۱۸۶۸
پادشاهی *امیر شیرعلی خان* (بار دوم)

۱۸۷۲

صدور قرار حکمیت بریتانیا در مسألهٔ سیستان

۱۸۷۳

اعلان ولایتعهدی شهزاده *عبدالله*

۱۸۷۳

آغاز نشر جریدهٔ *شمس‌النهار*

۱۸۷۴

زندانی‌شدن شهزاده *محمدیعقوب خان*

۱۸۷۶

تسلط انگلستان بر کویته

ژوئیه ۱۸۷۸

ورود هیأت روسی به ریاست ژنرال **ستولیتوف** به کابل

۱۳ دسامبر ۱۸۷۸

آغاز جنگ دوم افغان و انگلیس

فوریه ۱۸۷۹

مرگ *امیر شیرعلی خان*

مارس ۱۸۷۹

به تخت نشستن *امیر محمدیعقوب خان*

۲۸ می ۱۸۷۹

امضاء معاهدهٔ گندمک

۲۴ ژوئیه ۱۸۷۹

رسیدن *کیوناری* سفیر انگلیس به کابل

۳ سپتامبر ۱۸۷۹

کشته‌شدن *کیوناری*

۱۴ سپتامبر ۱۸۷۹
تعرض نیروهای انگلیسی از کرم به سوی کابل

۲۱ سپتامبر ۱۸۷۹
رسیدن نیروهای انگلیس تحت رهبری ژنرال *رابرتس* به لوگر

۱۷اکتبر ۱۸۷۹
رسیدن نیروهای *رابرتس* به کابل

۱۱۲اکتبر ۱۸۷۹
استعفای *امیر محمد یعقوب خان* از پادشاهی

۱۱۳اکتبر ۱۸۷۹
تخریب بنای تاریخی بالاحصار

۲۳ دسامبر ۱۸۷۹
جنگ چهاردهی و شکست *رابرتس*

۲۳ دسامبر ۱۸۷۹
یورش ناکام نیروهای ملی بر شیرپور محل استقرار نیروهای بریتانیا

فوریه ۱۸۸۰
وارد شدن *عبدالرحمان خان* به خاک افغانستان

● تشکیل دولت مدرن افغان

۲۲ ژوئیه ۱۸۸۰
به قدرت رسیدن *امیر عبدالرحمان خان* نوادهٔ *امیر دوست‌محمد خان*

۲۷ ژوئیه ۱۸۸۰
جنگ میوند

آوریل ۱۸۸۱
خروج آخرین دستهٔ نیروهای انگلیس از قندهار

۱۸۹۲ ـ ۱۸۸۲
شورش شنواری‌ها

۱۸۸۷ ـ ۱۸۸۰
تعیین مرز افغانستان از آمو تا هریرود

۳۰ مارس ۱۸۸۰
تعرض روسیه به منطقهٔ پنج‌ده

۱۸۸۵
مسافرت امیر به هند و ملاقات با نایب‌السلطنه

۱۸۸۸ ـ ۱۸۸۶
شورش غلجاییان

۱۸۹۴ ـ ۱۸۹۱
شورش هزاره‌جات

۱۲ نوامبر ۱۸۹۳
امضاء معاهدهٔ دیورند

۱۸۹۵
مسافرت سردار *نصرالله خان* برادر امیر به لندن

۱۸۹۶
تعیین مرز واخان

۱۸۹۶ ـ ۱۸۹۵
فتح کافرستان و تغییر نام آن به نورستان

اول اکتبر ۱۹۰۱
مرگ *امیر عبدالرحمان خان*

۳ـ ۱۱ اکتبر ۱۹۰۱
اعلان پادشاهی *امیر حبیب‌الله خان* پسر *امیر عبدالرحمان خان*

۱۹۰۳
تأسیس مکتب حبیبیه

۱۰ آوریل ۱۹۰۵
قرار هیأت حکمیت انگلیس در مورد سیستان

۲۱ مارس ۱۹۰۵
امضاء معاهده بین هیأت انگلیسی و *امیر حبیب‌الله خان*

۱۹۰۶
انتشار روزنامهٔ *سراج‌الاخبار*

۱۹۰۷
مسافرت *امیر حبیب‌الله خان* به هند

۳۱ اوت ۱۹۰۷
امضاء معاهدهٔ سن‌پترزبورگ در مورد تقسیم مناطق نفوذ روس و انگلیس در آسیای میانه

۱۹۰۷
آغاز ساختمان اولین نیروگاه برق در افغانستان

۱۹۰۹
بازداشت مشروطه‌خواهان اول و اعدام عده‌ای از آنان

۱۹۱۱
کشیده شدن خطوط تلفن میان کابل و جلال‌آباد

۱۹۱۱
تأسیس جریدهٔ *سراج‌الاخبار* دوم به مدیریت *محمود طرزی*

۱۹۱۲
شورش قبیلهٔ منگل

۱۹۱۴_۱۹۱۸
بی‌طرفی افغانستان در جنگ اول جهانی

ژانویه ۱۹۱۶_سپتامبر ۱۹۱۵
ورود هیأت ترک و آلمان به کابل

۲۰ فوریه ۱۹۱۹
کشته شدن *امیر حبیب‌الله خان*

● دولت مستقل افغانستان

۲۰ فوریه ۱۹۱۹
اعلان پادشاهی امیر *امان‌الله خان* پسر *امیر حبیب‌الله خان*

مارس ۱۹۱۹
نامهٔ امیر *امان‌الله خان* به نایب‌السلطنهٔ هند در مورد استقلال کامل افغانستان

۱۳ آوریل ۱۹۱۹
اعلام رسمی استقلال و آغاز اصلاحات

۴ می ۱۹۱۹
آغاز جنگ سوم افغان و انگلیس

۲۶ می ۱۹۱۹
بمباران کابل توسط هواپیماهای انگلیس

۲۸ می ۱۹۱۹
اعلام آتش‌بس

اوت ۱۹۱۹
امضاء معاهدهٔ صلح میان افغانستان و بریتانیا در راولپندی

اکتبر ۱۹۱۹
ورود هیأت افغانستان به سرپرستی **محمدولی خان** به مسکو

۱۹۲۰
ورود مهاجران هندی به کابل. اعزام نیروهای کمکی به بخارا

۱۹۲۱
پناه‌گزینی پادشاه بخارا در افغانستان

۱۹۲۰ـ۱۹۲۱
امضاء معاهده دوستی، عدم دخالت و بیطرفی با روسیه شوروی. برقراری روابط دیپلماتیک و معاهدات دوستی با ترکیه، ایران و ایتالیا

۱۹۲۱
سفر هیأتهای افغانستان مستقل به امریکا و بریتانیا

۱۹۲۱
تأسیس اولین مدرسهٔ دخترانه به نام **عصمت** (**ملالَی**)

سپتامبر ۱۹۲۲
قرارداد باستان‌شناسی با فرانسه

۱۹۲۱ـ۱۹۲۲
فرستادن دانشجویان به فرانسه، آلمان، ترکیه، ایران، سویس و بریتانیا

۱۹۲۲
استقرار روابط دیپلماتیک و فرهنگی با فرانسه

۱۹۲۲
تأسیس لیسهٔ امانیه (استقلال)

۱۹۲۳
تأسیس لیسهٔ امانی (نجات)

۱۹۲۳ـ۱۹۲۸
تصویب اصولنامهٔ اساسی افغانستان، نظامنامهٔ جزا و سایر نظامنامه‌ها و قوانین در جهت

تحکیم نظام مشروطه

۱۹۲۴
تأسیس مکتب حکّام

۱۹۲۴
شورش قبیلهٔ منگل

ژوئن ۱۹۲۶
اختیار لقب شاه از جانب امیر *امان‌الله خان*

۱۹۲۶
رایج شدن پول افغانی و سیستم متریک

۱۹۲۷
تأسیس جریدهٔ *امان افغان*. تأسیس جریدهٔ آزاد *انیس*

دسامبر ۱۹۲۷ تا ژوئن ۱۹۲۸
مسافرت بزرگ *شاه امان‌الله* به خارج

اوت ـ سپتامبر ۱۹۲۸
اصلاحات جدید، برگزاری لویه جرگه و تصویب قانون اساسی

دسامبر ۱۹۲۸
شورش قبیلهٔ شنوار

۱۴ دسامبر تا ۱۴ ژانویه ۱۹۲۸
حملهٔ *حبیب‌الله* بچهٔ سقا به کابل. استعفای شاه و حرکت او به سوی قندهار

۱۷ ـ ۴ ژانویه ۱۹۲۸
پادشاهی *عنایت‌الله خان*

۱۸ ژانویه ۱۹۲۸ تا ۱۱۵کتبر ۱۹۲۹
پادشاهی *حبیب‌الله* خان بچهٔ سقا

۲۳ مه ۱۹۲۹
بیرون رفتن *امان‌الله خان* از افغانستان

۱۵اکتبر ۱۹۲۹
ورود *محمدنادر شاه* به کابل و اعلان پادشاهی

۳ نوامبر ۱۹۲۹
اعدام *امیر حبیب‌الله خان* (بچهٔ سقا) و همکارانش

آوریل ۱۹۳۰
محاکمهٔ *محمدولی خان* وکیل‌السلطنه

سپتامبر ۱۹۳۰
برگزاری لویه جرگه

۲۴ ژوئن ۱۹۳۱
امضای معاهدهٔ بی‌طرفی و عدم تعرض با شوروی

ژوئیه ۱۹۳۱
تأسیس انجمن ادبی کابل

اکتبر ۱۹۳۱
تصویب قانون اساسی جدید

۱۹۳۱
شورش *ابراهیم‌بیگ لقی* و اخراج او از افغانستان

۱۶ ژوئیه ۱۹۳۲
افتتاح شورای ملی

۸ نوامبر ۱۹۳۲
اعدام *غلام‌نبی خان چرخی*

۱۹۳۲
تأسیس دانشکدهٔ طب (هستهٔ دانشگاه کابل)

۶ ژوئن ۱۹۳۳
کشته شدن سردار *محمدعزیز خان* برادر *محمدنادر شاه* در برلین

۱۶ سپتامبر ۱۹۳۳

اعدام *محمدولی خان* و عدهٔ دیگری از روشنفکران

۸ نوامبر ۱۹۳۳

کشته شدن *محمدنادر شاه*. اعلام پادشاهی *محمدظاهر شاه*

۱۹۲۳

اعدام *عبدالخالق* قاتل *محمدنادر شاه*

مارس ۱۹۳۴

سپردن انحصار تجارت خارجی به شرکتهای سهامی وابسته به بانک ملی با نظارت *عبدالمجید خان زابلی*

۱۹۳۴

عضویت افغانستان در جامعهٔ ملل

۱۹۳۵

حل اختلافات مرزی با ایران با حکمیت ترکیه

۲۶ مارس ۱۹۳۶

امضای معاهدهٔ دوستی با امریکا

۳ مارس ۱۹۳۷

نشر فرمان شاهی در مورد تقویت زبان پشتو

۷ ژوئیه ۱۹۳۷

امضای معاهدهٔ سعدآباد با ایران، ترکیه و عراق

۲۶ ژانویه ۱۹۳۸

مسافرت *باقر کاظمی* وزیر خارجهٔ ایران به کابل و امضای قرارداد تقسیم آب هیرمند

۱۹۳۹ ـ ۱۹۴۵

بی‌طرفی افغانستان در جنگ جهانی دوم

● حفظ تعادل میان شرق و غرب و حرکت در جهت دموکراسی

۹ مه ۱۹۴۶
استعفای *محمدهاشم خان* و تعیین *شاه‌محمود خان* به مقام صدارت

۹ نوامبر ۱۹۴۷
پذیرفته‌شدن افغانستان به عضویت سازمان ملل

مارس ـ آوریل ۱۹۴۸
تبادل یادداشت میان بریتانیا و دولت افغانستان. تشکیل پاکستان و مخالفت افغانستان با عضویت پاکستان در سازمان ملل متحد. طرح مسألهٔ پشتونستان. انتخابات هفتم شورای ملی، انتخابات بلدیه (شهرداری) کابل

۴ ژانویه ۱۹۵۰
امضای معاهدهٔ دوستی با هند

مارس ۱۹۵۰
بازداشت *سیداسماعیل بلخی* از رهبران اهل تشیع و عده‌ای دیگر

۱۴اکتبر ۱۹۵۰
ترمیم کابینه و تشکیل گروههای سیاسی

۱۹۵۱
تأسیس جراید آزاد *افکار*، *ندای خلق*، *وطن* و *ولس*

۱۹۴۷ و ۱۹۵۱
مسافرت *شاه‌محمود خان* به امریکا برای جلب حمایت نظامی و تسلیحاتی و پشتیبانی امریکا از موضع افغانستان در قبال مسألهٔ پشتونستان

آوریل ـ مه ۱۹۵۲
انتخابات دوره هشتم شورای ملی. تظاهرات ضد دولتی و بازداشت عده‌ای از آزادیخواهان

۶ سپتامبر ۱۹۵۳
استعفای *شاه‌محمود خان* و آغاز دههٔ صدارت *محمدداوود خان*

۲۶ اکتبر ۱۹۵۳
وفات *محمدهاشم خان*

نوامبر ۱۹۵۳
مسافرت *ریچارد نیکسون* معاون رئیس‌جمهور امریکا به کابل

۱۹۵۴
عدم موافقت امریکا با دادن کمکهای تسلیحاتی به افغانستان

۲۷ سپتامبر ۱۹۵۴
اعطای وام سه‌ونیم میلیون دلاری شوروی برای ساختمان سیلو در افغانستان

۱۶ ژانویه ۱۹۵۵
برقراری مناسبات سیاسی با چین

۱۹۵۴
مسافرت *محمدنعیم خان* وزیر خارجه به کراچی برای حل مسألهٔ پشتونستان

سپتامبر ـ نوامبر ۱۹۵۵
تشکیل واحد پاکستان غربی. بحران روابط افغانستان و پاکستان. تظاهرات و تعرض به سفارت پاکستان در کابل و کنسولگری افغانستان در پیشاور. میانجیگری کشورهای اسلامی. برافراشته‌شدن مجدد پرچم پاکستان در کابل. برگزاری لویه جرگه برای بررسی مسألهٔ پشتونستان و ضرورت خرید اسلحه از خارج برای تقویت ارتش

۱۶ تا ۱۸ دسامبر ۱۹۵۵
مسافرت *بولگانین* و *خروشچف* رهبران شوروی به کابل. اعطای وام صد میلیون دلاری شوروی به افغانستان

۲۵ اوت ۱۹۵۶
امضای موافقتنامهٔ خرید اسلحه از شوروی و چکوسلواکی

۱۷ تا ۳۰ اکتبر ۱۹۵۶
مسافرت *محمدداوود* به اتحاد شوروی

اکتبر ۱۹۵۶
اعلام نخستین برنامه پنج‌سالهٔ توسعه اقتصادی و اجتماعی (پلان پنج‌ساله)

۸ تا ۱۱ ژوئن ۱۹۵۷
مسافرت *محمد وردی* صدراعظم پاکستان به افغانستان

ژوئیه ۱۹۵۷
بازداشت عده‌ای از آزادیخواهان

۱۷ تا ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۷
مسافرت *محمدظاهر شاه* به شوروی

۱۸ ژانویه ۱۹۵۸
موافقتنامهٔ مرزی با شوروی

۵ فوریه ۱۹۵۸
مسافرت *محمدظاهر شاه* به پاکستان

۱۱ تا ۲۶ فوریه ۱۹۵۸
مسافرت *محمدظاهر شاه* به هند

۵ تا ۱۳ فوریه ۱۹۵۹
مسافرت *محمدداوود* به هند

۳۱ اوت ۱۹۵۹
کشف حجاب

۱۴ سپتامبر ۱۹۵۹
مسافرت *جواهرلعل نهرو* صدراعظم هند به افغانستان

۲۲ تا ۲۴ مارس ۱۹۵۹
مسافرت *آیزنهاور* رئیس‌جمهور امریکا به کابل

۱۷ دسامبر ۱۹۵۹
مسافرت محمدداوود به بریتانیا

۲۰ تا ۲۸ دسامبر ۱۹۵۹
شورش قندهار

۱۷ مارس ۱۹۶۰
مسافرت محمدداوود به ایران

۲۶ آوریل ۱۹۶۰
وفات شاه امان‌الله در ایتالیا

۵ آوریل ۱۹۶۱
ملاقات محمدداوود با خروشچف در مسکو

۳ تا ۸ ژوئیه ۱۹۶۱
مسافرت محمدداوود به آلمان غربی

۲ سپتامبر ۱۹۶۱
شرکت محمدداوود در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد در بلگراد. افغانستان به عضویت فعال جنبش کشورهای غیرمتعهد درمی‌آید.

۶ سپتامبر ۱۹۶۱
بحران جدید در روابط با پاکستان، قطع روابط سیاسی با پاکستان

۶ تا ۲۰ سپتامبر ۱۹۶۱
مسافرت محمدنعیم وزیر خارجه به شوروی

۱۱ اکتبر ۱۹۶۱
مسافرت هیأت نظامی شوروی به افغانستان

۱۴ آوریل ۱۹۶۲
اعلام دومین برنامهٔ پنج‌سالهٔ توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی

۲۷ تا ۳۱ ژوئیه ۱۹۶۲
مسافرت شاه ایران به کابل

۱۰ مارس ۱۹۶۳
استعفای محمدداوود از مقام صدارت

● دههٔ دموکراسی

۱۳ مارس ۱۹۶۳

تعیین دکتر محمدیوسف به مقام صدارت

۲۸ مارس ۱۹۶۳

تعیین کمیسیون طرح قانون اساسی جدید

۲۸ مه ۱۹۶۳

از سر گرفتن مناسبات با پاکستان

۲ تا ۱۹ سپتامبر ۱۹۶۳

مسافرت محمدظاهر شاه به امریکا

۲ دسامبر ۱۹۶۳

امضای معاهدهٔ مرزی با چین

۲۹ فوریه ـ می ۱۹۶۴

تشکیل کمیسیون مشورتی قانون اساسی

۲۱ مارس ۱۹۶۴

تقسیمات جدید کشوری در افغانستان به ۲۷ ولایت

اول ژوئیه ۱۹۶۴

سفر کوتاه محمدایوب خان رئیس‌جمهور پاکستان به کابل

۴ اوت ۱۹۶۴

انتشار پیش‌نویس قانون اساسی جدید

۹ تا ۱۹ سپتامبر ۱۹۶۴

برگزاری لویه جرگه برای تصویب قانون اساسی جدید

۲۹ اکتبر ـ ۱۲ نوامبر ۱۹۶۴

مسافرت محمدظاهر شاه به چین

اول ژانویه ۱۹۶۵
نخستین کنگرهٔ حزب دموکراتیک خلق

۲۱ـ۳۰ آوریل ۱۹۶۵
مسافرت دکتر محمدیوسف به شوروی

۱۱ مه ۱۹۶۵
تصویب قانون انتخابات شورا

۳ـ۱ ژوئن ۱۹۶۵
مسافرت محمدظاهر شاه به فرانسه

۱۴ـ۳ اوت ۱۹۶۵
مسافرت محمدظاهر شاه به شوروی

۲۶ اوت ۱۹۶۵
آغاز انتخابات شورا

۱۴ـ۱۱ اکتبر ۱۹۶۵
اعلان نتایج انتخابات شورا و گشایش شورای جدید

۲۵ اکتبر ۱۹۶۵
رأی اعتماد به کابینهٔ دکتر محمدیوسف، تظاهرات دانش‌آموزان (حادثهٔ ۳ عقرب یا آبان‌ماه)

۲۹ اکتبر ۱۹۶۵
استعفای کابینهٔ دکتر محمدیوسف

۲ نوامبر ۱۹۶۵
رأی اعتماد به کابینهٔ محمدهاشم میوندوال

۳۱ ژانویه ۱۹۶۶
نشر جریدهٔ وحدت به مدیریت مولانا خسته

۱۰ـ۱ فوریه ۱۹۶۶
مسافرت محمدهاشم میوندوال به شوروی

۱۹ فوریه ۱۹۶۶

نشر جریدهٔ پیام امروز به مدیریت عبدالمعروف ترکمن

۱۹ـ۱۵ مارس ۱۹۶۷

مسافرت محمدظاهر شاه به پاکستان

۲۵ مارس ۱۹۶۷

اعلام برنامهٔ پنج‌سالهٔ سوم

۲۵ مارس ۱۹۶۷

مسافرت محمدهاشم میوندوال به امریکا

۵ آوریل ۱۹۶۶

نشر جریدهٔ افغان ملت ارگان حزب افغان ملت به مدیریت قدرت‌الله حداد و صاحب‌امتیازی غلام‌محمد فرهاد

۱۱ آوریل ۱۹۶۶

نشر جریدهٔ خلق ارگان حزب دموکراتیک خلق به مدیریت بارق شفیعی و صاحب‌امتیازی نورمحمد تره‌کی

۱۱ مه ۱۹۶۶

نشر جریدهٔ مردم به مدیریت غلام‌محی‌الدین تفویض و صاحب‌امتیازی سید مقدس نگاه

۲۶ ژوئن ۱۹۶۶

نشر جریدهٔ مساوات (ارگان حزب مساوات) به مدیریت محمدرحیم الهام و صاحب‌امتیازی عبدالشکور شاد

۲۶ ژوئیه ۱۹۶۶

نشر جریدهٔ پیام وحدت به مدیریت و صاحب‌امتیازی عبدالرئوف ترکمنی

۱۰ مه ۱۹۶۷

امضای موافقتنامهٔ گاز با اتحاد شوروی

۱۹۶۷

انشعاب گروههای خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق

۱۱اکتبر ۱۹۶۷

استعفای محمدهاشم میوندوال از مقام صدارت

۱۵اکتبر ۱۹۶۷

گشایش ستره محکمه (دیوان عالی)

۱۵ نوامبر ۱۹۶۷

رأی اعتماد به کابینهٔ نوراحمد اعتمادی

۱۸ فوریه ۱۹۶۸

تعیین کمیسیون اصلاحات اداری

۱۴ مارس ۱۹۶۸

نشر جریدهٔ پرچم ارگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان، مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز: سلیمان لایق.

۲۷ مارس ۱۹۶۸

نشر جریدهٔ صدای عوام ارگان حزب صدای عوام به مدیریت محمدعارف حنیفی و صاحب‌امتیازی دکتر عبدالکریم فرزان

۴ آوریل ۱۹۶۸

نشر جریدهٔ شعلهٔ جاوید ارگان حزب دموکراتیک نوین به مدیریت و صاحب‌امتیازی دکتر رحیم محمودی

۱۸ آوریل ۱۹۶۸

نشر جریدهٔ ترجمان، مدیرمسئول: علی‌اصغر بشیر، صاحب‌امتیاز: دکتر عبدالرحیم نوین

۸ مه ۱۹۶۸

نشر جریدهٔ صبا، مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز: غلام‌نبی خاطر

۱۳ـ ۳ ژوئن ۱۹۶۸

مسافرت محمدظاهر شاه به شوروی

۱اوت ۱۹۶۸

نشر جریدهٔ کمک، مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز: محمدیعقوب کمک

۲۴ سپتامبر ۱۹۶۸

نشر جریدهٔ کاروان، مدیرمسئول: عبدالحق واله، صاحب‌امتیاز: صباح‌الدین کشککی

۱۰اکتبر ۱۹۶۸

نشر جریدهٔ خیبر، مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز: محب‌الرحمان هوی

۱۳اکتبر ۱۹۶۸

نشر جریدهٔ گهیز، مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز: منهاج‌الدین گهیز

۲۸اکتبر ۱۹۶۸

مسافرت امیر عباس هویدا نخست‌وزیر ایران به افغانستان

۱۳ـ ۳ژوئن ۱۹۶۸

مسافرت نوراحمد اعتمادی به اتحاد شوروی

۱۹۶۸

گشایش رسمی تونل سالنگ زیر سلسله کوههای هندوکش به طول ۳۵۰۰ متر

۱۳ نوامبر ۱۹۶۸

تشکیل سازمان جوانان مسلمان

۲ دسامبر ۱۹۶۸

نشر جریدهٔ پروانه، مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز: امان‌الله پروانه

۱۱ دسامبر ۱۹۶۸

نشر جریدهٔ هدف، مدیرمسئول: محمدرحیم مهربان، صاحب‌امتیاز: غلام‌محمد اورمل

۳۰ دسامبر ۱۹۶۸

نشر جریدهٔ جبههٔ ملی، مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز: عبدالرب اخلاق

۱۰ مارس ۱۹۶۹

نشر جریدهٔ پکتیا، مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز: شاه‌زمان وریز

۱۹ ژوئیه ۱۹۶۹

نشر جریدهٔ اتحاد ملی، مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز: عبدالحکیم مژده

۳۰ ژوئیه ۱۹۶۹

نشر جریدهٔ سپیده‌دم، مدیرمسئول: شبیر کبیر، صاحب‌امتیاز: سید محمد بامداد

۳۰ ژوئیه ۱۹۶۹

نشر جریدهٔ افغان‌ولس، مدیرمسئول: مسافر صادق، صاحب‌امتیاز: قیام‌الدین خادم

ژوئن ۱۹۶۹

مسافرت ایندیرا گاندی نخست‌وزیر هند به افغانستان

سپتامبر ۱۹۶۹

انتخابات دورهٔ چهاردهم شورا

ژانویه ۱۹۷۰

مسافرت اگنیو معاون رئیس‌جمهور امریکا به کابل و تظاهرات علیه او

آوریل ـ مه ۱۹۷۰

تحصن علمای دینی در مسجد پل‌خشتی

۱۶ می ۱۹۷۰

استعفای نوراحمد اعتمادی از مقام صدارت

۶ ژوئیه ۱۹۷۱

رأی اعتماد شورا به کابینهٔ دکتر عبدالظاهر

دسامبر ۱۹۷۱

مسافرت محمدظاهر شاه به بریتانیا

۱۹۷۱ـ۱۹۷۲

قحطی و کم‌آبی. مرگ حدود صدهزار نفر در ولایات مرکزی و شمال شرقی

۶ سپتامبر ۱۹۷۱

نشر جریدهٔ افغان، مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز: محمدحسن ولسمل

۱۵ سپتامبر ۱۹۷۱

نشر جریدهٔ ندای حق، مدیرمسئول: غلام‌نبی زرقی، صاحب‌امتیاز: مولوی عبدالستار صدیقی

۲۶ سپتامبر ۱۹۷۱
نشر جریدهٔ ملّت، مدیرمسئول: حبیب‌الله رفیع، صاحب‌امتیاز: فدامحمد فدایی

۲۸ اکتبر ۱۹۷۱
نشر جریدهٔ روزگار، مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز: محمدیوسف فرند

۳۰ اکتبر ۱۹۷۱
نشر جریدهٔ افکار نو، مدیرمسئول: ضیاء حیدر، صاحب‌امتیاز: نورالله نورزاد

۱۵ دسامبر ۱۹۷۱
نشر جریدهٔ پیکار، مدیرمسئول و صاحب‌امتیاز: غلام‌محمد الماسک

۱۶ دسامبر ۱۹۷۱
نشر جریدهٔ شوخک، مدیرمسئول: عزیز مختار، صاحب‌امتیاز: عبدالغفار نواز

۲۵ سپتامبر ۱۹۷۲
استعفای دکتر عبدالظاهر

۱۹۷۲
قتل منهاج‌الدین گهیز مدیرمسئول روزنامه اسلام‌گرای گهیز

۷ دسامبر ۱۹۷۲
رأی اعتماد به کابینهٔ محمدموسی شفیق

۱۳ مارس ۱۹۷۳
امضای قرارداد آب هیرمند بین افغانستان و ایران در کابل

۲۱ مه ۱۹۷۳
مسافرت پادگورنی رئیس دولت شوروی به کابل

۲۲ـ۲۱ مه ۱۹۷۳
تصویب قرارداد آب هیرمند در ولسی جرگه (مجلس سفلی) و مشرانو جرگه (مجلس علیا)

۲۵ ژوئن ۱۹۷۳
مسافرت محمدظاهر شاه به اروپا

۱۹۶۵ ـ ۱۹۷۳
تظاهرات ضد دولتی توسط گروههای چپ، ملی‌گرا و اسلام‌گرا

● سقوط سلطنت و تشکیل دولت جمهوری

۱۹۷۳

۱۷ ژوئیه
قیام افسران و سربازان ارتش تحت رهبری محمدداوود صدراعظم سابق و پسرعموی شاه؛ سقوط سلطنت و تشکیل جمهوری

۱۸ ژوئیه
تعیین محمدداوود به مقام رئیس دولت و صدراعظم

۲۳ اوت
اعلام خط مشی دولت توسط محمدداوود

۲۴ اوت
استعفای محمدظاهر شاه پادشاه افغانستان از مقام سلطنت

۱۰ سپتامبر
مسافرت محمدنعیم خان برادر و فرستادهٔ خاص رئیس جمهور برای اولین بار پس از تشکیل دولت جمهوری به شوروی برای دیدار با رهبران شوروی

۲۲ سپتامبر
بازداشت محمدهاشم میوندوال نخست‌وزیر سابق و عده‌ای دیگر به اتهام کودتا

اول اکتبر
رادیو افغانستان اعلام کرد که میوندوال در سلول زندان دست به خودکشی زد.

۱۵ اکتبر
نشر «اعترافات» میوندوال و همکارانش در مطبوعات رسمی

۱۹۷۴

۳ فوریه

سفر وزرای خارجه و دفاع پاکستان به کابل برای ارائهٔ دعوتنامهٔ این کشور به رئیس‌جمهور جهت شرکت در کنفرانس کشورهای اسلامی در لاهور

۲۱ فوریه

اجلاس کشورهای اسلامی در لاهور

۴ مه

بازداشت غلام‌محمد نیازی رهبر و عده‌ای از فعالان نهضت اسلامی در کابل

۹ مه

برافراشتن پرچم جدید ملی توسط رئیس‌جمهور

۴ ژوئن

نخستین مسافرت رسمی محمدداوود رئیس‌جمهور به اتحاد شوروی

نوامبر

مسافرت هانری کیسینجر وزیر خارجهٔ امریکا به کابل

۱۹۷۵

آوریل

مسافرت محمدداوود رئیس‌جمهور به ایران

۲۲ ژوئیه

قیام گروههای اسلامی در پنجشیر و برخی مناطق دیگر

۲۷ سپتامبر

ترمیم کابینه و برکناری بعضی از افراد وابسته به گروههای چپ

۹ دسامبر
مسافرت نیکلای پادگورنی رئیس دولت شوروی به کابل

۱۹۷۶

۲۱ مارس
آغاز برنامهٔ توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی هفت‌ساله

۷ ژوئن
مسافرت ذوالفقار علی بوتو رئیس‌جمهور پاکستان به افغانستان

۲۹ ژوئن
مسافرت محمدنعیم فرستادهٔ خاص رئیس‌جمهور به امریکا

۱۱ ژوئیه
افتتاح شفاخانهٔ نظامی ۴۰۰ بستر در کابل که به کمک اتحاد شوروی ساخته شده بود.

۱۵ اوت
شرکت محمدداوود در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد در کلمبو

۲۰ اوت
فرمان رئیس‌جمهور در مورد انتخاب نمایندگان برای لویه جرگه

۲۸ دسامبر
مسافرت محمدداوود رئیس‌جمهور به پاکستان

۱۹۷۷

۲۶ ژانویه
انتشار پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری

۳۱ ژانویه ـ ۱۳ فوریه
برگزاری لویه‌جرگه برای بحث دربارهٔ قانون اساسی و انتخاب رئیس‌جمهور

۱۴ فوریه
تصویب قانون اساسی در ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده از طرف اعضای لویه‌جرگه

۱۵ فوریه
انتخاب محمدداوود به مقام رئیس‌جمهور از طرف اعضای لویه‌جرگه

۲۴ فوریه
توشیح قانون اساسی جدید توسط رئیس‌جمهور

۳۰ مارس
سنگ تهداب (زیربنای) دستگاه تلویزیون افغانستان در کابل گذاشته شد

۱۵ ـ ۱۲ آوریل
مسافرت محمدداوود به مسکو

۲۵ آوریل
دیدار محمدداوود رئیس‌جمهور از ایران؛ ملاقات با شاه ایران؛ وعدهٔ ایران برای یک وام دو ملیارد دلاری برای ساختمان خط آهن و سایر پروژه‌های اقتصادی افغانستان

۵ ژوئن
مبادلهٔ اسناد قرارداد آب هیرمند با ایران

۹ ژوئن
مسافرت ذوالفقار علی بوتو رئیس‌جمهور پاکستان به کابل

۵ ژوئیه
کودتای ژنرال ضیاءالحق در پاکستان

۳ ژوئیه
وحدت مجدد جناحهای خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق

۱۷ ژوئیه
تشکیل حزب دولتی انقلاب ملی

۱۱ اکتبر

ورود ژنرال ضیاءالحق رهبر نظامی پاکستان برای دیدار با محمدداوود به کابل

۱۶ نوامبر

قتل علی‌احمد خرّم وزیر پلان (وزیر برنامه و بودجه)

۱۹۷۸

۲۱ فوریه

مسافرت محمدداوود به بلگراد؛ دیدار با ژنرال تیتو رهبر یوگسلاوی و سفر به لیبی برای دیدار با معمر القذافی رهبر لیبی

۴ مارس

مسافرت محمدداوود به هند

۵ مارس

دیدار محمدداوود از پاکستان به دعوت ژنرال ضیاءالحق از پاکستان

۲ آوریل

آغاز مسافرت محمدداوود به کشورهای عربستان سعودی، کویت و مصر

۱۷ آوریل

قتل میر اکبر خیبر یکی از رهبران برجستهٔ حزب دموکراتیک خلق

۱۹ آوریل

تشییع جنازهٔ میر اکبر خیبر با شرکت هزاران نفر از طرفداران حزب دموکراتیک خلق در کابل

۲۶ آوریل

بازداشت رهبران حزب دموکراتیک خلق از جمله نورمحمد تره‌کی و ببرک کارمل

● حزب دموکراتیک خلق در قدرت

۱۹۷۸

۲۷ آوریل
قیام افسران مربوط به حزب دموکراتیک خلق. سقوط جمهوری محمدداوود و قتل او و ۱۷ نفر اعضای خانواده‌اش در کابل

اول مه
تشکیل دولت جدید «جمهوری دموکراتیک افغانستان». فرمان شماره یک در مورد تعیین نورمحمد تره‌کی به مقام رئیس شورای انقلابی و صدراعظم

۲ مه
فرمان شماره دو در مورد انتخاب ببرک کارمل به مقام معاون رئیس شورای انقلابی و صدراعظم

۱۴ مه
فرمان شماره سوم دربارهٔ لغو قانون اساسی محمدداوود، ایجاد دادگاههای ملکی و نظامی، و بهبود وضع کارمندان دولت و معلمان

۱۲ ژوئن
فرمان شماره چهار دربارهٔ تغییر نشان ملی و رنگ پرچم ملی، تساوی حقوق اقوام و ملیتها

۱۴ ژوئن
فرمان شماره پنج در مورد سلب تابعیت ۲۳ نفر از اعضای خانوادهٔ سلطنتی

اواخر ژوئن
تشدید اختلافات جناحهای خلق و پرچم. گروه پرچم در اقلیت قرار می‌گیرد. ببرک کارمل به عنوان سفیر به پراگ فرستاده می‌شود و سایر رهبران پرچم نیز یا به عنوان سفیر به خارج فرستاده می‌شوند و یا برکنار می‌گردند

ژوئیه
قیام نورستان و کنر

۱۲ ژوئیه
فرمان شماره شش در مورد لغو و کاهش وامهای دهقانان

۱۷ اوت
بازداشت سلطانعلی کشتمند وزیر پلان، ژنرال قادر وزیر دفاع، ژنرال محمدرفیع وزیر فواید عامه، ژنرال شاهپور احمدزی رئیس ستاد کل و عده‌ای دیگر از چهره‌های جناح پرچم به اتهام کودتا

۱۷ اکتبر
فرمان شماره هفت در مورد تساوی حقوق زن و مرد و لغو مهریه‌های بزرگ

۱۹ اکتبر
برافراشتن پرچم جدید سرخ‌رنگ با نشان جدید

۲ دسامبر
فرمان شماره هشت در مورد اصلاحات ارضی و محدود کردن حد نصاب مالکیت زمین به سی هکتار

۳ دسامبر
سفر نورمحمد تره‌کی و سایر رهبران رژیم جدید به شوروی

۵ دسامبر
امضای معاهدهٔ دوستی و همکاری با اتحاد شوروی

۱۹۷۹

ژانویه
سرکوب و فشار علیه گروههای مذهبی و حلقه‌های روشنفکر از جمله نیروهای چپ. افزایش مهاجرت به پاکستان و ایران

۱۴ فوریه
ربودن و قتل آدولف دابس سفیر امریکا در کابل توسط یک گروه مسلح

فوریه
اعدام حدود هفتاد نفر از اعضای خانوادهٔ روحانی مجدّدی

۲۰ آوریل
قتل حدود ۱۱۷۰ نفر از ساکنان دهکدهٔ کراله در کنر

۱۵ تا ۲۰ مارس
قیام هرات. اشغال هرات تحت رهبری اسماعیل خان و سرکوب قیام

۲۷ مارس
انتخاب حفیظالله امین به عنوان نخست‌وزیر و وزیر خارجه. آغاز مبارزه میان طرفداران تره‌کی و امین

مارس
اعلام جهاد توسط رهبران مجاهدین علیه رژیم

۲۳ ژوئن
قیام چنداول کابل

۸ اوت
شورش واحدهای مستقر در بالاحصار کابل

اوت
دیدار هیأت نظامی شوروی از کابل به ریاست ژنرال ایوان پاولوفسکی

۱۱ـ۱ سپتامبر
شرکت نورمحمد تره‌کی در کنفرانس غیرمتعهدها در هاوانا. ملاقات تره‌کی با لئونید برژنف در مسکو هنگام بازگشت از هاوانا

۱۴ سپتامبر
تلاش الکساندر پوزانوف برای برقراری سازش میان تره‌کی و امین. زد و خورد میان افراد تره‌کی و امین در قصر گلخانه

۱۶ سپتامبر
برکناری تره‌کی و احراز مقامش توسط امین

۶اکتبر
امین خواستار خروج پوزانوف سفیر شوروی از افغانستان می‌شود

۱۰اکتبر
اعلام مرگ تره‌کی

اکتبر
اعلام فهرست ۱۲ هزار نفری کسانی که پس از ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ بازداشت یا کشته شده بودند. حملهٔ نیروهای دولتی به مواضع مجاهدین در پکتیا

اکتبر
فرار سه وزیر طرفدار تره‌کی (اسدالله سروری، محمداسلم وطنجار و سیدمحمد گلاب‌زوی) به شوروی

نوامبر
افزایش تنش در روابط رهبری جدید رژیم و شوروی

۲۸ نوامبر ـ ۱ دسامبر
دیدار ویکتورپا پوتین معاون وزیر کشور شوروی از افغانستان

دسامبر
تلاش رژیم امین برای بهبود روابط با امریکا و پاکستان، دعوت از ژنرال ضیاءالحق رهبر نظامی پاکستان و آقاشاهی وزیر خارجهٔ پاکستان برای دیدار از کابل، ملاقات امین با آرچر بلد کاردار امریکا در کابل

دسامبر
تشکیل ارتش ۴۰ شوروی در قلمرو ترکمنستان و آسیای میانه شوروی برای هجوم به افغانستان

۲۴ دسامبر
اعلام تصمیم هجوم نظامی به افغانستان در هیأت رهبری وزارت دفاع شوروی

۲۵ دسامبر
فرود آمدن اولین واحدهای نظامی شوروی در فرودگاه بگرام

۲۷ دسامبر

لشکرکشی نیروهای شوروی به افغانستان. حمله به کاخ تاج‌بیگ و قتل حفیظالله امین

۲۷ و ۲۸ دسامبر

سخنرانی ببرک کارمل به عنوان رئیس جدید شورای انقلابی ج.د.خ.ا. و دبیرکل ح.د.خ.ا. از یک فرکانس رادیویی نزدیک به رادیوی افغانستان. ورود نیروهای شوروی به شهرهای بزرگ و شاهراههای افغانستان. لئونید برژنف رهبر شوروی دخالت نظامی شوروی را پاسخی به تقاضای رهبری افغانستان نامید و آن را در مطابقت با معاهدهٔ دوستی دو کشور توجیه کرد.

● تجاوز شوروی

۱۹۸۰

۴ ژانویه

محکوم شدن تجاوز شوروی به افغانستان توسط امریکا و اعلام تحریم ارسال غله به شوروی توسط جیمی کارتر رئیس‌جمهور امریکا

۶ ژانویه

عفو عمومی و آزاد کردن زندانیان سیاسی در کابل

۱۴ ژانویه

اجلاس فوق‌العادهٔ مجمع عمومی سازمان ملل متحد خواستار خروج کامل فوری همه نیروهای خارجی از افغانستان شد.

۱۹ ژانویه

چین مذاکرات دربارهٔ تجدید معاهده ۱۹۵۰ با شوروی را به تعویق انداخت.

۲۹ ژانویه

وزرای خارجهٔ کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی اشغال افغانستان توسط شوروی را محکوم کردند.

۶ فوریه
اعلام متوقف ساختن اصلاحات رادیکال رژیم خلق، متهم ساختن حفیظالله امین به عنوان مسئول تندرویهای رژیم گذشته و اعلام یک رشته اصلاحات در چارچوب «مرحلهٔ نوین انقلاب ثور»

۲۳ـ۱۸ فوریه
سرکوب تظاهرات و مخالفتها با تجاوز نیروهای شوروی در چند شهر عمدهٔ افغانستان از جمله در کابل

۲۸ فوریه ـ ۱۰ مارس
عملیات در کنر برای تصفیهٔ مخالفان مسلح دولت. مهاجرت حدود ۱۵۰ هزار نفر به پاکستان از این مناطق

۳ مارس
به تعلیق درآمدن عضویت افغانستان در بانک اسلامی

۱۹ مارس
تشکیل اتحاد پنج گروه مجاهدین تحت رهبری عبدالرسول سیّاف، به استثنای حزب اسلامی گلبدین حکمتیار

۴ آوریل
هیأت رئیسهٔ شورای عالی اتحاد شوروی «کمک نظامی» و «استقرار موقت نیروهای محدود شوروی» را در افغانستان مورد تأیید قرار داد. دومین پلنوم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ. برنامه عمل جدیدی را تصویب کرد که هدف آن معتدل ساختن برخی از سیاستهای تندروانهٔ رژیم خلق با هدف جلب حمایت مسلمانان میانه‌رو و کاهش خصومت علیه دولت بود. اما مجاهدین از این اقدامات استقبال نکردند.

۲۰ آوریل
انتشار و تصویب «اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان» به عنوان قانون اساسی موقت

۲۱ آوریل
تغییر رنگ پرچم از رنگ سرخ به پرچم سه رنگ سنتی و تغییر نشان دولتی

۲۹ ـ ۲۴ آوریل
تظاهرات ضد شوروی در مدارس دخترانه و دانشگاه کابل و سرکوب این تظاهرات توسط دولت

مه
اعلام پیشنهادهای دولت جدید در کابل مبنی بر یافتن یک راه‌حل صلح‌آمیز برای بحران افغانستان از طریق مذاکرات مستقیم با پاکستان، بازگشت پناهندگان به کشور و تضمین شوروی و امریکا در مورد عدم دخالت در امور داخلی افغانستان

۸ ژوئن
اعدام عبدالمجید کلکانی یکی از رهبران مشهور یک گروه مسلح چپ، اعدام تعدادی از وزرای سابق رژیم حفیظ‌الله امین

۱۵ ژوئن
اخراج کارمندان صلیب سرخ از کابل

ژوئیه
تحریم بازیهای المپیک مسکو توسط امریکا، آلمان غربی، کانادا، چین و چند کشور دیگر

ژوئیه
ایجاد سازمانهای جوانان، زنان، اتحادیه‌های صنفی، دهقانی و... در جهت تشکیل جبههٔ ملی پدر وطن

اوت
به گزارش روزنامه‌های پاکستان شمار پناهندگان افغان در پاکستان به یک میلیون نفر رسید

سپتامبر
اولین حملهٔ نیروهای شوروی به دره پنجشیر پایگاه احمدشاه مسعود فرمانده مجاهدین

۱۱ سپتامبر
قتل فیض‌محمد، وزیر اقوام و قبایل در جریان مذاکره برای جلب حمایت اقوام محلی

۲۰ نوامبر
صدور قطعنامهٔ سازمان ملل با ۱۱۱ رأی موافق، ۲۲ رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع در مورد خروج نیروهای خارجی از افغانستان

۱۹۸۱

۲ ژانویه
تقاضای صاحب‌زاده یعقوب خان وزیر خارجهٔ پاکستان از کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل متحد برای تعیین فرستادهٔ ویژه‌ای برای افغانستان

۲۸ ژانویه
سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی در اجلاس سالیانهٔ خود در شهر طایف عربستان سعودی خواستار خروج نیروهای خارجی و رعایت تمامیت ارضی و بی‌طرفی افغانستان شد

فوریه
وزرای خارجهٔ کشورهای غیرمتعهد در اجلاس دهلی خواستار خروج نیروهای خارجی و حق تعیین سرنوشت برای افغانها شدند

آوریل
سفر خاویر پرز دوکوئیار فرستادهٔ ویژهٔ کورت والدهایم دبیرکل سازمان مل متحد به کابل و اسلام‌آباد برای آغاز مذاکرات سیاسی

۲۲ آوریل
انشعاب اتحاد گروههای هفتگانه به دو گروه بنیادگرا (حکمتیار، سیّاف، خالص و ربانی) و میانه‌رو (محمدی، مجدّدی و گیلانی)

۷ ـ ۴ مه
سفر کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل متحد و خاویر پرز دوکوئیار فرستادهٔ ویژهٔ او در امور

افغانستان به مسکو جهت مذاکرهٔ رهبران شوروی برای حل مسألهٔ افغانستان

۱۱ ژوئن
انتخاب سلطانعلی کشتمند به عنوان اولین شخصیت از قوم هزارهٔ افغانستان به مقام رئیس شورای وزیران

۱۵ ژوئن
تشکیل جبههٔ ملی پدر وطن و تلاش برای تحکیم پایه‌های رژیم در کابل

۳۰ ـ ۱۵ اوت
تلاش مجدد نیروهای شوروی برای تصفیهٔ درّه پنجشیر

سپتامبر
جلب و احضار نیروهای ذخیره تا سن ۳۵ سالگی به ارتش

نوامبر
قطعنامهٔ جدید مجمع عمومی سازمان مل متحد در مورد محکومیت حضور نیروهای خارجی در افغانستان

۲۰ نوامبر
پیشنهاد صلح دولت اسلامی ایران در مورد مذاکرات میان پاکستان، ایران، اتحاد شوروی و نمایندگان گروههای مجاهدین

۱۹۸۲

۱۵ ـ ۱۴ مارس
برگزاری اولین کنفرانس سراسری ح.د.خ. در کابل برای تصویب برنامه و اساسنامهٔ جدید این حزب

۲۸ ـ ۲۶ مارس
برگزاری کنفرانس بین‌المللی همبستگی با مقاومت افغانستان در فلورانس

۲۸ ـ ۲۳ آوریل

حملهٔ نیروهای مجاهدین به نیروهای دولتی مستقر در استان مرزی خوست

۱۲ مه

افتتاح پل «دوستی» بر فراز آمودریا میان شهرک مرزی حیرتانِ و شهر ترمذ در ازبکستان

۱۷ مه

سومین حملهٔ بزرگ نیروهای شوروی به درهٔ پنجشیر

۲۸ مه

آغاز انتقال اسرای نیروهای شوروی به سویس توسط مجاهدین برای بازگرداندن به شوروی توسط صلیب سرخ

۲ اوت

افزایش دورهٔ خدمت اجباری زیر پرچم به سه سال

۱۶ اوت

اولین دیدار غیرمستقیم دیپلماتهای افغانستان و پاکستان در ژنو برای یافتن یک راه حل سیاسی با نظارت سازمان ملل متحد

اکتبر

جنگهای شدید در ولایت پکتیا در منطقهٔ پغمان در اطراف کابل

۱۵ ـ ۱۰ نوامبر

اعلام عزای ملی در کابل به دنبال مرگ لئونید برژنف

۱۹۸۳

۵ ژانویه

آتش‌بس موقت میان نیروهای شوروی و احمدشاه مسعود در پنجشیر

۸ آوریل

آغاز دور دوم گفت‌وگوهای صلح در ژنو با نظارت سازمان ملل

۸ آوریل
انتشار گزارش دربارهٔ کشتار مردم توسط نیروهای شوروی در منطقهٔ قره‌باغ در شمال کابل

۲۲ آوریل
پیشنهاد پادشاه سابق افغانستان برای تشکیل یک جبههٔ متحد از مجاهدین

اکتبر ـ دسامبر ۸۳ و فوریه ۸۴
حملات نیروهای شوروی در منطقه شمال کابل

۱۹۸۴

فوریه
تغییرات در ساختار رهبری نظامی دولت، انتخاب ژنرال نظرمحمد به عنوان رئیس ستاد کل ارتش و کاهش سن خدمت زیر پرچم به ۱۷ سال

۱۵ مارس
انتخاب فلیکس ارماکورا به عنوان گزارشگر ویژهٔ کمیسیون سازمان ملل متحد برای بررسی نقض حقوق بشر در افغانستان

۲۱ آوریل
چهارمین حملهٔ نیروهای شوروی به درهٔ پنجشیر و تشدید حملات به نیروهای مجاهدین در مناطق مختلف افغانستان

ژوئیه
مقامات پاکستان تعداد پناهندگان افغان در آن کشور را ۲۸۵۰۰۰۰ نفر اعلام کردند

۱۴ اکتبر
کنگرهٔ امریکا به رئیس‌جمهور آن کشور برای ارائهٔ کمک نظامی به مقاومت افغان اختیار داد. اختصاص ۲۸۵ ملیون دلار (دو برابر رقم سال پیش) به عملیات مخفی در افغانستان

نوامبر
دولت در کابل اعلام کرد که هفتاد کودک یتیم و بی‌سرپرست را برای آموزش به شوروی

می‌فرستد

۱۴ نوامبر

شهادت فرمانده ذبیح‌الله از فرماندهان برجستهٔ مجاهدین در مزار شریف

۱۹۸۵

ژانویه

سفر یک هیأت پارلمانی آلمان به ولایت قندهار از طریق مجاهدین و محکوم کردن نیروهای شوروی به خاطر نسل‌کشی در افغانستان. تجهیز مجاهدین به موشکهای زمین به زمین ساخت چین برای حمله به شهر کابل. افزایش جمعیت کابل از ۵۰۰ هزار نفر به ۱/۵ میلیون نفر. تعداد مهاجران افغان تا حدود سه میلیون در پاکستان و دو میلیون در ایران برآورد شد

آوریل

تلاش برای اتحاد نیروهای هفت‌گانهٔ مجاهدین در پاکستان از طریق انتخاب یک سخنگوی ادواری از میان این احزاب

مه

طرح موافقتنامه‌ای در مذاکرات غیرمستقیم ژنو بر مبنای توافق در قطع دخالت خارجی، فراهم‌کردن تضمینهای بین‌المللی، بازگشت پناهندگان به کشور و تعیین یک جدول زمانی برای خروج نیروهای شوروی از افغانستان

۱۴ اکتبر

برگزاری جرگهٔ بزرگ قبایل با شرکت نمایندگان قبایل پشتون در پاکستان در پشتیبانی از رژیم ببرک کارمل

اکتبر

صدور قطعنامهٔ جدید سازمان ملل در مورد خروج نیروهای خارجی از افغانستان

۱۹۸۶

مارس
تصمیم دولت رونالد ریگان در امریکا در مورد تهیهٔ راکتهای پیشرفتهٔ استینگر برای مقاومت افغان

آوریل
حملهٔ بزرگ نیروهای شوروی و افغانستان به پایگاه مجاهدین در ولایت پکتیا

۴ مه
پلینوم هژدهم کمیتهٔ مرکزی ح. د. خ. ا. برکناری ببرک کارمل از مقام دبیرکلی ح.د.خ.ا. و انتخاب دکتر نجیب‌الله به این مقام

۲۳ ـ ۱۴ ژوئن
اولین دیدار یک هیأت مجاهدین مستقر در پاکستان به رهبری برهان‌الدین ربانی با رونالد ریگان رئیس‌جمهور امریکا

ژوئیه
تغییرات در رهبری ح.د.خ.ا.، انتخاب تعداد بیشتری از نظامیان به عضویت کمیتهٔ مرکزی. انتخاب سیدمحمد گلاب‌زوی رهبر عمدهٔ جناح خلق به مقام وزارت کشور

۲۸ ژوئیه
اعلام خروج شش واحد از نیروهای شوروی از افغانستان توسط میخائیل گورباچف رهبر جدید شوروی

اوت
تشدید حملات نظامی مجاهدین علیه مواضع دولتی، تشکیل شورای نظار توسط احمدشاه مسعود در شمال افغانستان

۵ نوامبر
قطعنامهٔ اجلاس سالانهٔ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در محکومیت حضور نیروهای خارجی در افغانستان

۲۰ نوامبر

پلنوم بیستم کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ. برکناری کارمل از مقام ریاست شورای انقلابی. انتخاب حاجی محمد سمکنی یک شخصیت غیرحزبی به عنوان رئیس موقت دولت

۵ دسامبر

تغییرات در کابینه، برکناری ژنرال عبدالقادر از مقام وزارت دفاع و تعیین ژنرال محمدرفیع به جای او، برکناری شاه‌محمد دوست از مقام وزارت خارجه و تعیین عبدالوکیل به جای او

۱۹۸۷

۳ ژانویه

اعلام سیاست مصالحهٔ ملی توسط دکتر نجیب‌الله در تلاش برای یافتن یک راه‌حل صلح‌آمیز و تشکیل حکومت ائتلافی با مخالفان دولت در کابل

فوریه

مخالفت اتحاد هفت‌گانه با پیشنهاد آتش‌بس و مصالحهٔ ملی دکتر نجیب‌الله. عدم موافقت بیستمین اجلاس سازمان کنفرانس اسلامی در مورد دادن کرسی افغانستان به مجاهدین. حمله جنگنده‌های شوروی به اردوگاههای مجاهدین در پاکستان

مارس

عبور مجاهدین از مرز افغانستان و تاجیکستان و حملهٔ موشکی به شهر پنج در جنوب تاجیکستان. حمله متقابل نیروهای شوروی به مناطق تحت کنترل مجاهدین در افغانستان، بازداشت عبدالله شهیدوف (بعداً سید عبدالله نوری) در تاجیکستان به اتهام دعوت مردم به پیوستن به مجاهدین افغان. رسیدن به توافقهایی در مذاکرات ژنو با وجود اختلاف‌نظر در مورد مسألهٔ خروج نیروهای شوروی

مه

تلاش برای جلب نظر محمدظاهر شاه نسبت به روند مصالحهٔ ملی

۲۹ ـ ۲۳ مه
حملات شدید نیروهای شوروی به ولایت پکتیا در تلاش برای قطع خطوط مواصلاتی مجاهدین با پاکستان

مه ـ ژوئن
عملیات عمدهٔ نیروهای شوروی در قندهار

۱۱ ژوئن
سرنگونی یک هواپیمای آنتونوف ۲۶ ساخت شوروی توسط یک موشک استینگر در مسیر قندهار به کابل

ژوئیه
طرح قانون اساسی جدید در کابل

۱۹ ژوئیه ـ ۱۰ اوت
سفر سه‌هفته‌ای دکتر نجیب‌الله به مسکو

۲۰ ژوئیه
اعلام آمادگی رژیم کابل برای دادن یازده پست کابینه و معاونت ریاست جمهور به مجاهدین در حکومت مصالحهٔ ملی

ژوئیه ـ سپتامبر
انفجار بمب در شهرهای کراچی، پیشاور، مردان و راولپندی پاکستان که به قتل بیش از دویست نفر و مجروح شدن صدها تن دیگر انجامید

۱۰ ـ ۷ سپتامبر
ادامهٔ مذاکرات غیرمستقیم در ژنو میان عبدالوکیل وزیر خارجهٔ جدید افغانستان و صاحب‌زاده یعقوب خان وزیر خارجهٔ پاکستان

۳۰ سپتامبر
انتخاب دکتر نجیب‌الله به مقام رئیس شورای انقلابی و تصفیهٔ طرفداران ببرک کارمل از مقامات رهبری حزبی و دولتی

نوامبر

پیوستن صدیق‌الله برادر دکتر نجیب‌الله به مجاهدین

۳۰ ـ ۲۹ نوامبر

تشکیل لویه‌جرگه برای تصویب قانون اساسی جدید، تبدیل نام جمهوری دمکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان، ایجاد سیستم چندحزبی و پارلمان انتخابی، قبول دین اسلام به عنوان دین رسمی افغانستان

۱۹۸۸

۸ فوریه

میخائیل گورباچف اعلام کرد در صورتی‌که قرارداد ژنو تا ۱۵ مارس امضاء شود، نیروهای شوروی، افغانستان را در ۱۵ ماه مه ترک خواهند کرد.

۱۴ آوریل

امضاء موافقتنامه‌های ژنو میان افغانستان و پاکستان با تضمین شوروی و امریکا

آوریل

انتخابات برای پارلمان در مناطق تحت کنترل دولت

۴ مه

انتخاب نجیب‌الله به عنوان رهبر دولت و برکناری ببرک کارمل

۱۵ مه

آغاز خروج نیروهای شوروی از افغانستان

۱۶ مه

شکایات دولت افغانستان در مورد نقض مواد موافقتنامهٔ ژنو توسط پاکستان

۲۶ مه

تعیین محمدحسن شرق به عنوان نخست‌وزیر

ژوئن
تشکیل کابینهٔ جدید توسط محمدحسن شرق

۱۹ اکتبر
تصفیهٔ کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق از مخالفان و رقبای دکتر نجیب‌الله

۱۳ دسامبر
تعیین یولی ورنتسوف به عنوان سفیر شوروی در افغانستان

۱۹۹۰

۷ ـ ۶ مارس
کودتا علیه دولت نجیب‌الله تحت رهبری شهنواز تَنی وزیر دفاع. شکست کودتا و فرار رهبران آن به پاکستان

۱۵ آوریل
حملهٔ دو نفر از افراد مسلح علیه مقامات دولتی در هرات در جریان گردهمایی‌ای که به خاطر تسلیم شدن یک گروه مسلح به دولت تشکیل شده بود. در نتیجهٔ این حمله فضل‌الحق خالق‌یار، والی هرات زخمی شد و جلال رزمنده، معاون وزیر امنیت دولتی به قتل رسید.

۹ ـ ۷ مه
تعیین فضل‌الحق خالق‌یار به مقام صدراعظم

۲۱ مه
ایجاد شورای سراسری فرماندهان جهادی افغانستان در پکتیا

۲۹ مه
معرفی کابینهٔ جدید توسط فضل‌الحق خالق‌یار

۱۱ ژوئن
تشکیل لویه‌جرگه در کابل، تعدیل قانون اساسی و تعدیل نقش ح.د.خ. به عنوان حزب حاکم

۲۳ژوئن
بازداشت اسدالله سروری، معاون سابق رئیس شورای انقلابی در دهلی

۲۷ ژوئن
شورای دوم فرماندهان جهادی در پایگاه ژور در پکتیا

۲۹ـ۲۶ ژوئن
کنگرهٔ دوم ح.د.خ، تبدیل حزب به حزب وطن

۱۹اکتبر
آغاز سفر صبغت‌الله مجدّدی، رئیس حکومت موقت مجاهدین به مناطق شمال افغانستان

۱۱ نوامبر
اجلاس کمیسیون عالی شورای سراسری فرماندهان جهادی افغانستان به اشتراک احمدشاه مسعود در بدخشان، سفر صبغت‌الله مجدّدی به ولایت هرات

۱۹۹۱

۹ فوریه
اعزام یک گروه ۳۰۰ نفری مجاهدین به عربستان سعودی برای جنگ علیه عراق

۳۱ مارس
پیروزی مجاهدین در خوست

مارس ـ آوریل
وخامت اوضاع نظامی در کشور. سفر یک هیأت بلندپایهٔ نظامی شوروی به کابل

۱۲ـ۱۶ آوریل
دیدار غلام‌فاروق یعقوبی، وزیر امنیت دولتی با ژنرال حمیدگل، رئیس سازمان اطلاعات نظامی پاکستان، آی. اس. آی. در اروپا

۲۰ آوریل
انفجار عظیمی در شهر اسدآباد، مرکز ولایت کنر که حدود ۱۰۰۰ نفر کشته و زخمی به جا گذاشت

گذاشت

۳۰ آوریل
تصرف پایگاه مهم مجاهدین در منطقهٔ تنگی واغجان در لوگر توسط نیروهای دولتی

۱۴ مه
حملهٔ مهم نیروهای دولتی به مواضع اسماعیل خان در هرات

۱۵ مه
سقوط منطقهٔ خواجه غار به دست نیروهای احمدشاه مسعود

۱۷ مه
آغاز جنگ شدید میان گروههای مجاهدین در ولایت کنر

۲۱ مه
اعلامیهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد در مورد حل سیاسی مسألهٔ افغانستان

۲ ژوئن
تصرف مجدد شهرک خواجه غار توسط نیروهای دولتی

۲۰ ژوئن
بازگشت ببرک کارمل از شوروی به کابل

ژوئیه
عملیات نظامی در شهرک پغمان در غرب کابل. استعفای سلطانعلی کشتمند، نخست‌وزیر سابق از مقامات حزبی و دولتی‌اش

۲۲ اوت
شکست کودتای کمونیستها در شوروی و پیروزی طرفداران اصلاحات

۱۳ سپتامبر
اعلامیهٔ امریکا و شوروی موسوم به تناظر منفی در مورد قطعِ رساندن اسلحه به دولت کابل و مخالفان

سپتامبر ـ اکتبر
شرکت فضل‌الحق خالق‌یار، نخست‌وزیر در اجلاس عمومی سازمان ملل متحد و سفر به

کشورهای سویس، آلمان و ترکیه

نوامبر
دیدار هیأت مجاهدین به رهبری برهان‌الدین ربانی از مسکو

۱۵ نوامبر
موافقت‌نامهٔ هشت‌ماده‌ای مجاهدین و مقامات روسیه در مورد توقف کمکهای نظامی به دولت دکتر نجیب‌الله و انتقال قدرت به یک دولت اسلامی در افغانستان

۲۱ دسامبر
انحلال رسمی اتحاد جماهیر شوروی

● سقوط دولت نجیب‌الله

۱۹۹۲

۱۵ ژانویه
قیام افسران و سربازان ارتش در شهرک مرزی حیرتان به رهبری ژنرال عبدالمؤمن

۲۱ ژانویه
آزادی حدود ۱۰۰۰ نفر افسر و سرباز دولت که هنگام سقوط شهر خوست به اسارت مجاهدین درآمده بودند

۱۵ مارس
سقوط ولایت سمنگان به دست مجاهدین

۱۸ مارس
به دست گرفتن کنترل شهر مزار شریف توسط ائتلاف نیروهای میلیشیا تحت رهبری ژنرال دوستم و نیروهای مجاهدین. اعلام آمادگی دکتر نجیب‌الله در مورد انتقال قدرت به یک دولت موقت که بر اساس طرح سازمان ملل متحد تشکیل شود

۲۰ مارس
تشکیل سازمانی به نام جنبش ملی اسلامی افغانستان تحت رهبری ژنرال دوستم در شهر

مزار شریف

۸ آوریل
اتحاد ژنرال دوستم و احمدشاه مسعود در شمال افغانستان

۱۰ آوریل
اعلامیهٔ پطروس غالی، دبیرکل سازمان ملل متحد در مورد آمادگی گروههای درگیر در افغانستان در مورد تشکیل یک «شورای قبل از دورهٔ گذار» جهت انتقال قدرت به یک دولت موقت

۱۳ آوریل
دکتر نجیب‌الله اعلام آمادگی کرد تا پایان ماه آوریل قدرت را به یک دولت انتقالی بسپارد. سقوط شهرهای مختلف به دست ائتلاف نیروهای دولتی و فرماندهان مجاهدین. به‌دست گرفتن کنترل فرودگاه نظامی بگرام توسط ائتلاف نیروهای دولتی و فرماندهان مجاهدین

۱۴ آوریل
سقوط فرودگاه بگرام به دست ائتلاف نیروهای احمدشاه مسعود و فرماندهان پیشین دولت

۱۶ آوریل
تلاش ناکام دکتر نجیب‌الله برای خروج از کشور و پناهنده‌شدن او به دفتر سازمان ملل متحد در کابل. به دست گرفتن کنترل دولت در کابل توسط برخی از اعضای هیأت اجرائیهٔ حزب وطن و فرماندهان رژیم در همکاری با برخی از نیروهای مجاهدین

۱۷ آوریل
عبدالوکیل، وزیر امور خارجه در تلویزیون ظاهر شد و خبر پناه بردن دکتر نجیب‌الله را به دفتر سازمان ملل متحد در کابل تأیید کرد. دیدار عبدالوکیل با احمدشاه مسعود در جبل‌السراج

۱۸ آوریل
سقوط هرات به دست ائتلاف نیروهای دولتی و مجاهدین

۲۰ آوریل
سقوط شهر قندهار به دست ائتلاف نیروهای دولتی و مجاهدین

۲۲ آوریل
سقوط شهر فیض‌آباد، مرکز بدخشان به دست مجاهدین

۲۳ آوریل
دیدار ژنرال محمدرفیع، معاون رئیس‌جمهور با گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی در منطقهٔ سرخاب ولایت لوگر. سقوط شهرهای گردیز، مهترلام، جلال‌آباد و قلعه‌نو به دست ائتلاف نیروهای دولتی و مجاهدین

۲۴ آوریل
تشکیل شورای موقت مجاهدین تحت رهبری صبغت‌الله مجدّدی در پیشاور

۲۵ ـ ۲۹ آوریل
جنگ حزب اسلامی حکمتیار و ائتلاف نیروهای عبدالرشید دوستم و احمدشاه مسعود، وزیر دفاع دولت موقت مجاهدین بر سر کنترل کابل

۲۸ آوریل
ورود صبغت‌الله مجدّدی با کاروان مجاهدین به کابل، مراسم انتقال قدرت به دولت موقت مجاهدین در تالار وزارت امور خارجه

۲۹ آوریل
شکست نیروهای حزب اسلامی و استقرار آن در منطقهٔ چهارآسیاب

مه
تلاش برای اسلامی کردن کشور و ارتش. آغاز بازگشت پناهندگان به کشور

۱۳ ـ ۱۴ مه
دیدار کوزیروف، وزیر امور خارجهٔ روسیه از کابل

۱۸ مه
آمادگی سازمان ملل متحد برای کمک ۱۳۵ میلیون دلاری به افغانستان

۲۱ مه
امضای موافقت‌نامهٔ آتش‌بس میان فرمانده احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار

۲۲ مه

ارتقای ژنرال دوستم به رتبه سترژنرالی توسط صبغت‌الله مجدّدی

۶ ـ ۳ ژوئن

جنگ بین حزب شیعه وحدت اسلامی و حزب سنی اتحاد اسلامی. انتقال قدرت طی مراسمی توسط صبغت‌الله مجدّدی به شورای قیادی تحت رهبری آیت‌الله آصف محسنی

۲۸ ژوئن

تعیین برهان‌الدین ربانی به ریاست موقت دولت برای چهار ماه

۱۹ ـ ۱۸ ژوئیه

جنگ شدید میان احزاب وحدت و اتحاد اسلامی در غرب کابل

اوت

تشدید حملات راکتی توسط نیروهای حزب اسلامی حکمتیار به کابل. در اثر این حملات ظرف سه ماه ۱۸۰۰ نفر به قتل رسیدند و ۵۰۰ هزار نفر کابل را ترک کردند. بسته شدن بسیاری از سفارتخانه‌های خارجی در کابل

۲۹ اوت

آتش‌بس میان حزب اسلامی و نیروهای دولتی

۱۹ سپتامبر

تأکید ایران و پاکستان بر رعایت تمامیت ارضی افغانستان

اکتبر

مهاجرت اهل هنود افغانستان به هند و پاکستان

۱۱۳کتبر

استقرار رابطهٔ دیپلماتیک میان افغانستان و ازبکستان به دنبال سفر برهان‌الدین ربانی به تاشکند

۲۷ نوامبر

موافقت‌نامه روابط تجارتی و اقتصادی دو جانبه با ترکمنستان

۲۸ نوامبر
عضویت افغانستان در سازمان همکاریهای اقتصادی ـ اکو

دسامبر
ادامه جنگ در کابل. آسیب رسیدن به هزاران پناهنده تاجیک در اثر جنگهای گروهی در شمال افغانستان

۱ دسامبر
آغاز بازگشت پناهنده‌های افغان از ایران

۱۹ ـ ۱۵ دسامبر
پرزیدنت ربانی اعلام کرد که تنها شورای متشکل از نمایندگان مردم می‌تواند جانشین او را تعیین کند. آمادگی برای تشکیل شورای اهل حل و عقد

۳۰ ـ ۲۹ دسامبر
انتخاب برهان‌الدین ربانی به مقام رئیس‌جمهور دولت اسلامی توسط شورای اهل حل و عقد، بسیاری از تنظیم‌های مجاهدین این شورا را تحریم کردند.

۱۹۹۳

۷ مارس
موافقت‌نامه رهبران دولت اسلامی با مخالفان آن در اسلام‌آباد در مورد تعیین دورهٔ ریاست جمهوری برهان‌الدین ربانی برای ۱۸ ماه و تعیین گلبدین حکمتیار به عنوان نخست‌وزیر

۲۱ مارس
مرگ حدود صد نفر در اثر سرما و برف‌کوچ در سالنگ

۲۲ مارس
قتل سه محصل افغان در شهر دوشنبه

۳۰ مارس
جنگ سه روزه در اطراف فرودگاه قندهار میان نیروهای جمعیت اسلامی، محاذ ملی و اتحاد

اسلامی

۱ آوریل

تشکیل کمیته‌ای برای رفع اختلافات میان حزب اسلامی و جمعیت اسلامی. توافق دولت برهان‌الدین ربانی در مورد آزادی اسرای یکدیگر و بازسازی مناطق تخریب‌شده در اثر جنگ در غرب کابل. درگیری میان نیروهای دولت و تاجیکستان و تلاش صدها نفر از مجاهدین برای نفوذ در خاک تاجیکستان

۴ ـ ۳ آوریل

ارائه فهرست اعضای کابینه جدید توسط حزب اسلامی به برهان‌الدین ربانی

۹ آوریل

سفر هیأت سازمان کنفرانس اسلامی جهت ایجاد کمیته‌ای برای کنترل آتش‌بس به کابل، آغاز درگیری مجدد میان نیروهای احمدشاه مسعود و حزب شیعهٔ وحدت

۱۰ آوریل

ظاهر شدن یک گوینده زن در تلویزیون پس از منع حضور زنان در برنامه‌های تلویزیونی، آغاز فعالیت مجدد دو سینما در کابل

۱۲ ـ ۱۳ آوریل

تشدید جنگ میان نیروهای احمدشاه مسعود و حزب وحدت

۱۲ ـ ۱۳ آوریل

تقاضای دکتر نجیب‌الله، رئیس‌جمهور پیشین برای ترک کابل و تعهد او مبنی بر عدم شرکت در فعالیتهای بعدی سیاسی

۱۵ آوریل

توافق دولت ایران در مورد تهیه یک وام ۳۰۰ هزار دلاری برای ترمیم جاده هرات ـ اسلام قلعه

۱۶ آوریل

کشته شدن دو روزنامه‌نگار امریکایی در یک حادثه سقوط هلی‌کوپتر در پل خمری. حملات راکتی به بیمارستان صلیب سرخ در کابل

۲۳ آوریل

ربوده‌شدن سه دیپلمات اروپایی در سپین‌بولدک، در مرز افغانستان و پاکستان، به وسیله یک گروه وابسته به حزب اسلامی

۲۴ آوریل

سوءقصد نافرجام علیه احمدشاه مسعود

۲۵ آوریل

محاصره راههای ورودی به کابل توسط نیروهای حزب اسلامی

۲۸ آوریل

تجلیل از نخستین سالگرد پیروزی مجاهدین در هرات، مزار شریف و کابل

۱ مه

مذاکرات میان گلبدین حکمتیار و برهان‌الدین ربانی با شرکت رهبران سایر تنظیم‌ها در جلال‌آباد

۲ مه

درگیریهای تازه میان نیروهای احمدشاه مسعود و حزب وحدت

۳ مه

کشته شدن بیش از ۵۰ نفر از افراد مسلح که از افغانستان وارد کوههای جنوب شرقی تاجیکستان شده بودند

۱۰ ـ ۹ آوریل

درگیری شدید میان اتحاد اسلامی و حزب وحدت در غرب کابل

۱۱ مه

آتش‌سوزی در موزهٔ کابل در اثر درگیری مسلحانه در منطقهٔ اطراف آن

۱۲ مه

حملات شدید راکتی به کابل

۱۳ مه

آزادی سه دیپلمات اروپایی در سپین‌بولدک، ورود یک نیروی ۲۰۰۰ نفری ژنرال دوستم

برای کمک به احمدشاه مسعود در کابل

۱۶ مه
حمله بزرگ نیروهای مشترک احمدشاه مسعود و ژنرال دوستم علیه نیروهای حزب وحدت و حزب اسلامی

۱۷ مه
تقاضای دبیرکل سازمان ملل متحد از گروههای درگیر افغان برای یافتن یک راه‌حل صلح‌آمیز

۱۹ مه
توافق برهان‌الدین ربانی و گلبدین حکمتیار در مورد ترکیب دولت آینده و سپردن رهبری وزارت دفاع به یک کمیسیون مشترک

۲۰ مه
کناره‌گیری احمدشاه مسعود از مقام وزارت دفاع

۲۱ مه
صلیب سرخ اعلام کرد که طی ۹ روز بمباران راکتی کابل در ماه مه یک هزار نفر کشته و ۴۵۰۰ نفر زخمی شدند.

۲۲ مه
آغاز عملیات بازگشت پناهندگان تاجیک به کشورشان. مذاکرات رهبران تنظیم‌ها و رهبران پاکستان به شمول پرزیدنت ربانی و گلبدین حکمتیار

۲۹ مه
کشته شدن سه سرباز روسیه در مرز تاجیکستان و افغانستان در اثر یک حمله از خاک افغانستان

۳ ژوئن
تلاش اسماعیل خان، والی هرات، برای تصفیه راه هرات ـ قندهار از گروههای مسلح

۶ ژوئن
آغاز کار گلبدین حکمتیار به عنوان نخست‌وزیر در چهارآسیاب

۱۱ ژوئن
ادامه درگیری میان نیروهای دولت و حزب وحدت، دیدار معاون وزیر امور خارجه ایران از کابل

۱۳ ژوئن
زمین‌لرزهٔ شدید در کابل که بیش از ۱۰۰ نفر کشته به جا گذاشت.

۱۷ ژوئن
مراسم ادای سوگند توسط گلبدین حکمتیار به عنوان نخست‌وزیر در دارالامان

۱۹ ژوئن
مبادله اسرای میان حزب اسلامی و دولت

۲۳ ـ ۲۸ ژوئن
درگیری شدید تازه میان نیروهای احمدشاه مسعود و حزب وحدت

۲۰ ژوئن
بمباران ولسوالی حضرت امام در کُندُز توسط نیروی هوایی تاجیکستان

۳ ژوئیه
ورود ژنرال دوستم به کابل و دیدار او با برهان‌الدین ربانی، احمدشاه مسعود و عبدالعلی مزاری

۴ ژوئیه
سفر پرزیدنت ربانی برای شرکت در جلسات سازمان اکو در آنکارا

۵ ژوئیه
ایران اعلام کرد که ۶۱۵ هزار پناهندهٔ افغان از ایران به کشورشان بازگشته‌اند

۶ ژوئیه
حملات موشکی به کابل

۱۲ ژوئیه
دیدار ژنرال دوستم با گلبدین حکمتیار و امضای توافق آتش‌بس میان دو گروه

۱۷ ژوئیه
بازگشت ژنرال دوستم به مزار شریف

۲۳ ژوئیه
دیدار اسماعیل خان، والی هرات، از ترکمنستان

۴ ـ ۲ اوت
وخامت اوضاع در مرز افغانستان با تاجیکستان و ازبکستان

۷ اوت
اجلاس سران روسیه و کشورهای آسیای میانه در مسکو و تصمیم دربارهٔ افزایش نیروهای ۵۰۰۰ نفری کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به ۱۵۰۰۰ نفر در مرز با افغانستان

۱۵ ـ ۲۵ اوت
دیدار رسمی گلبدین حکمتیار به عنوان نخست‌وزیر از پاکستان، ایران و عربستان سعودی

۲۳ اوت
جنگهای گروهی در قندهار میان نیروهای جمعیت و حزب اسلامی

۲۴ اوت
تشکیل کمیسیون سه‌جانبهٔ پاکستان، افغانستان و ترکمنستان جهت بررسی ساختمان راه‌آهن عشق‌آباد ـ هرات ـ قندهار ـ کویته ـ کراچی

۳۰ ـ ۲۸ اوت
دیدار رئیس‌جمهور تاجیکستان از افغانستان

۳۰ اوت
آزادی ۵ نفر از اسرای نظامی روسیه در کابل

۳۱ اوت
آتش‌بس میان نیروهای حزب وحدت و حزب اسلامی

۷ سپتامبر
دیدار کوزیروف، وزیر امور خارجهٔ روسیه از کابل و ملاقات او با برهان‌الدین ربانی و گلبدین حکمتیار. قتل شمالی خان، معاون والی ننگرهار

۸ سپتامبر

مراسم آغاز مجدّد فعالیت دانشگاه کابل

۱۸ سپتامبر

آزادی سه نفر اسیر جنگی روسیه توسط حزب اسلامی حکمتیار، اگرچه این اسرا خواهان اقامت در افغانستان شدند

۲۳ سپتامبر

زد و خورد شدید میان نیروهای حزب وحدت و اتحاد

۲۶ سپتامبر

زد و خورد میان نیروهای اسماعیل خان و ژنرال دوستم در بادغیس

۲۷ سپتامبر

ارائهٔ طرح قانون اساسی جدید و مخالفت برخی از احزاب مجاهدین با آن

۲۹ سپتامبر

بازگشت سفیر هند به کابل

۵ـ۱۴ اکتبر

زد و خورد میان نیروهای احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار

۱۰ اکتبر

تشدید جنگ بین حزب وحدت و اتحاد اسلامی

اکتبر

رادیوی کابل آتش‌بس جدیدی را میان نیروهای حزب وحدت و اتحاد اسلامی اعلام کرد

۱ نوامبر

جنگ میان نیروهای احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار در تگاب

۱۵ نوامبر

ورود بیش از ۱۰۰۰ نفر از سربازان حزب وحدت به کابل

۱۸ نوامبر

سفر حسن ابوترابی، رهبر جبههٔ ملی اسلامی سودان به کابل برای میانجیگری میان

احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار

۲۴ نوامبر
اعلام موافقتنامهٔ جدید آتش‌بس میان نیروهای احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار

۲۷ نوامبر
قطع راه کابل ـ پیشاور توسط نیروهای حکمتیار به دنبال بمباران شدید مواضع این نیروها توسط نیروهای دولتی

۱۲ دسامبر
اعلام استعفای حکمتیار از مقام نخست‌وزیری و تعیین قاضی محمدامین وقاد به این مقام (هرچند حزب اسلامی استعفای حکمتیار را تکذیب کرد)

۱۶ دسامبر
زد و خورد میان نیروهای ژنرال دوستم و نیروهای حکمتیار در کابل

۱۷ دسامبر
دیدار برهان‌الدین ربانی از تاجیکستان

۱۹۹۴

۵ ـ ۱ ژانویه
حملهٔ مشترک نیروهای ژنرال دوستم و گلبدین حکمتیار به کاخ ریاست جمهوری و مواضع تحت کنترل احمدشاه مسعود در کابل. نیروهای وفادار به دولت، کنترل فرودگاه کابل را به دست گرفتند. بمباران مواضع نیروهای ژنرال دوستم در بالاحصار، بمباران کابل توسط هواپیماهای ژنرال دوستم، کشته شدن ژنرال مؤمن در حادثهٔ سقوط هلی‌کوپتر در شمال

۶ ژانویه
تمرکز جنگ در اطراف بالاحصار و منطقهٔ میکروریان. صلیب سرخ از ۳۳۰۰ نفر زخمی از شروع ماه ژانویه گزارش داد. صبغت‌الله مجدّدی حمایت خود را از اتحاد ژنرال دوستم و گلبدین حکمتیار اعلام داشت.

۱۰ ژانویه

تخریب مسجد پل‌خشتی در اثر زد و خوردها

۱۲ ژانویه

بمباران کاخ ریاست جمهوری توسط هواپیماهای ژنرال دوستم

۱۵ فوریه

تصمیم دولت پاکستان در مورد بستن کنسولگری این کشور در شهر جلال‌آباد

۲۰ فوریه

ربودن یک اتوبوس حامل ۷۴ شاگرد مدرسه در پیشاور و انتقال آن به سفارت افغانستان در اسلام‌آباد توسط سه نفر اتباع افغانستان

۲۳ فوریه

کشته شدن آدم‌ربایان افغان در اثر حملهٔ کماندوهای پاکستانی به سفارت افغانستان در اسلام‌آباد، تظاهرات در مقابل سفارت پاکستان در کابل و حملهٔ تظاهرکنندگان به سفارت

۲۴ فوریه

پاکستان کارمندان دیپلماتیک خود را از کابل فرا خواند

۳۰ مارس

دیدار محمود مستری، فرستادهٔ ویژهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد با اعضای شورای جلال‌آباد و بررسی طرح صلح سازمان ملل متحد

۱ آوریل

دیدارهای فرستادهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد برای افغانستان با طیف وسیعی از رهبران افغان

۳ ژوئن

برهان‌الدین ربانی طرح صلح یازده‌ماده‌ای پاکستان را رد کرد.

۳ ژوئیه

حامدالعابد، دبیر کل سازمان کنفرانس اسلامی، طرح صلح این سازمان را با رهبران گروههای افغان در اسلام‌آباد مورد بحث قرار داد.

۲۵ ژوئیه
برگزاری شورای اسلامی هرات با شرکت شخصیتهای سیاسی، علمی، فرهنگی و نظامی افغانستان

۱۲ اوت
تأکید رابین رافائل، معاون وزیر امور خارجهٔ امریکا، بر تشکیل یک دولت فراگیر در افغانستان و نقش پادشاه سابق در رهبری آیندهٔ کشور

۱۴ سپتامبر
حکومت پاکستان اعلام کرد که به‌زودی راه ترانزیتی میان پاکستان ـ افغانستان و آسیای میانه ایجاد می‌شود.

۲۱ سپتامبر
کاروان کالاهای تجارتی پاکستان به قصد آسیای میانه وارد افغانستان شد.

۲۹ سپتامبر
برگزاری اجلاسی از شخصیتهای افغان به ابتکار سازمان ملل متحد در شهر کویته پاکستان

اوایل اکتبر
کاروان تجارتی پاکستان از سوی فرماندهان مجاهدین قندهار متوقف شد

● پیدایش گروه طالبان و پیروزی آنان در جنگ با مجاهدین

۱۲ تا ۱۳ اکتبر
ظهور گروه طالبان. حملهٔ آنان به مواضع فرماندهان مجاهدین در شهرک سپین‌بولدک

۱۸ اکتبر
وزیر داخلهٔ پاکستان اعلام کرد که کاروانهای دیگر کالاهای تجارتی پاکستان راهی آسیای میانه می‌شود

۲۷ اکتبر
دیدار آصف‌علی، وزیر امور خارجهٔ پاکستان، با ژنرال عبدالرشید دوستم

۱ نوامبر

کـــاروان کـــالاهای تـــجارتی پـــاکســـتان از ســـوی فـــرماندهان مـــجاهدین در راه سپین‌بولدک ـ قندهار تاراج شد.

اوایل نوامبر

کمک طالبان برای به دست آوردن اموال کاروان تجارتی پاکستان

۱۳ نوامبر

طالبان کنترل کامل ولایت قندهار را به دست گرفتند.

بررسی راههای دسترسی به صلح در افغانستان در مجمع عمومی سازمان ملل متحد

۲۳ دسامبر

۱۹۹۵

اول ژانویه

۳۰۰۰ طلبهٔ پاکستانی پیشاور را به قصد افغانستان ترک کردند

۱۰ فوریه

تصرف ولایت میدان توسط طالبان

۱۱ فوریه

سقوط ولایت لوگر به دست نیروهای طالبان

۱۲ فوریه

محمود مستری، فرستاده ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد بـه افـغانستان، اعـلام کـرد کـه گروههای افغان در مورد تشکیل یک شورای چندحزبی توافق کرده‌انـد کـه در ۲۰ فـوریه قدرت را از برهان‌الدین ربانی تحویل خواهد گرفت.

۱۴ فوریه

سقوط مرکز فرماندهی حزب اسلامی حکمتیار در چهارآسیاب کـابل بـه دست نـیروهای طالبان

۱۷ فوریه

آغاز حملات نیروهای دولت علیه مواضع حزب وحدت اسلامی در جنوب غرب شهر کابل

۱۹ فوریه

سقوط خوست به دست طالبان

۶ مارس

حملات شدید توپخانهٔ دولت به مواضع حزب‌وحدت اسلامی در جنوب غرب کابل

۸ مارس

موافقتنامهٔ عبدالعلی مزاری، رهبر حزب وحدت با طالبان، خلع سلاح نیروهای حزب وحدت توسط نیروهای طالبان

۱۳ـ ۱۱ مارس

بازداشت و کشته‌شدن عبدالعلی مزاری توسط طالبان

آوریل ـ مه

حملهٔ نیروهای طالبان به شیندند و فراه، حملهٔ متقابل طرفداران دولت برهان‌الدین ربانی

۱ ـ ۹ آوریل

بمباران بازار شهر تالقان و مناطق مختلف در ولایات بدخشان و تخار توسط هواپیماهای روسیه

۷ آوریل

حملهٔ وسیع طالبان برای تصرف ولایت فراه

۳۱ مه

دیدار ترکی فیصل، رئیس دستگاه اطلاعات عربستان سعودی از کابل و قندهار

۱۰ ژوئن

تصمیم UNHCR و UNDP مبنی بر متوقف کردن فعالیت آنان برای پناهندگان افغان در پاکستان

۲۸ ژوئن

تصرف شهر بامیان توسط نیروهای دولت برهان‌الدین ربانی و حملات علیه نیروهای ژنرال

دوستم در ولایت جوزجان

۲ ژوئیه

دیدار ژنرال عبدالولی، پسرعمو و داماد محمدظاهر شاه، پادشاه سابق افغانستان، از پاکستان و ملاقات با فاروق لغاری، رئیس‌جمهور پاکستان

۳ اوت

نیروهای طالبان یک هواپیمای شرکت هوایی تاتارستان روسیه را به اتهام انتقال مهمات نظامی به دولت برهان‌الدین ربانی از تیرانا پایتخت آلبانی به کابل، مجبور به فرود آمدن در قندهار کردند.

۳ ـ ۲ سپتامبر

تصرف فراه و فرودگاه شیندند توسط طالبان پس از جنگهای شدید

۵ سپتامبر

سقوط شهر هرات به دست طالبان، فرار اسماعیل خان، والی هرات به ایران

۵ سپتامبر

اعتراض وزارت امور خارجهٔ دولت برهان‌الدین ربانی به سازمان ملل متحد در مورد دخالت مستقیم پاکستان در امور داخلی افغانستان

۶ سپتامبر

تظاهرات طرفداران دولت در کابل علیه پاکستان، حمله تظاهرکنندگان به سفارت پاکستان در کابل که منجر به قتل یک نفر و زخمی شدن پانزده نفر از جمله سفیر پاکستان شد. تظاهرکنندگان پشتیبانی پاکستان را از طالبان محکوم می‌کردند.

۱۰ سپتامبر

ایران به طالبان هشدار داد که از مرز عبور نکنند. دولت پاکستان خواستار عذرخواهی و ۱۵ میلیون دلار امریکایی خسارت ناشی از تخریب سفارت این کشور در کابل شد.

۱۰ سپتامبر

دولت پاکستان اعلام کرد که سفارتش را در کابل بدون عذرخواهی بی‌قید و شرط از دولت و مردم پاکستان باز نخواهد کرد. دولت برهان‌الدین ربانی این تقاضا را نپذیرفت. پاکستان

سفارت افغانستان را در اسلام‌آباد بست

۱۷ سپتامبر
دیدار آصف‌علی، وزیر امور خارجهٔ پاکستان از تهران و ریاض و گفت‌وگو دربارهٔ اوضاع افغانستان

۲۱ سپتامبر
پاکستان ۱۳ دیپلمات افغان را از این کشور اخراج کرد

۱۵کتبر
پاکستان مشروعیت دولت برهان‌الدین ربانی را در مجمع عمومی سازمان ملل متحد مورد سؤال قرار داد

۱۱اکتبر
حملهٔ بزرگ طالبان به کابل و مقاومت نیروهای دولت برهان‌الدین ربانی. تصرف مجدد چهارآسیاب توسط نیروهای طالبان

۱۲اکتبر
دولت برهان‌الدین ربانی پاکستان را به حمایت از حملهٔ طالبان در کابل متهم کرد

۲ نوامبر
سفر رابین رافائل، معاون وزیر امور خارجهٔ امریکا، جهت دیدار با رهبران گروههای افغان و افغانستان و گفت‌وگو با رهبران پاکستان

۸ نوامبر
روسیه آمادهٔ پرداخت پول جهت آزادی خدمهٔ هواپیمای این کشور شد که توسط طالبان ربوده شده و در قندهار در توقیف بود.

۱۱ـ۱۰ نوامبر
دیدار بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر پاکستان از ایران و ازبکستان برای توضیح مواضع این کشور در جنگ داخلی افغانستان. دیدار اعلام‌ناشدهٔ سردار آصف‌علی، وزیر امور خارجهٔ پاکستان از شمال افغانستان و گفت‌وگو با ژنرال دوستم

۹ دسامبر

دولت پاکستان اعلام کرد که سفارت آن کشور در جلال‌آباد گشایش خواهد یافت.

۱۹۹۶

۱۰ ژانویه

طرح صلح چهار ماده‌ای احمدشاه مسعود مبنی بر آتش‌بس، باز کردن شاهراه‌ها، مبادلهٔ زندانیان و گفت‌وگوهای صلح

۷ فوریه

دیدار ژنرال دوستم از پاکستان

۳ مارس

دیدار برهان‌الدین ربانی از ایران، ترکمنستان و ازبکستان

۴ آوریل

تعیین ملّا محمدعمر توسط گروهی از علما در شهر قندهار به عنوان امیرالمؤمنین و اعلام جهاد علیه دولت برهان‌الدین ربانی در قندهار

۸ آوریل

دیدار هنک براون، سناتور امریکایی، از کابل

۲۰ آوریل

دومین دیدار رابین رافائل، معاون وزیر امور خارجهٔ امریکا، از کابل در تلاش برای جلب رضایت رهبران افغان جهت توافق بر سر یک راه‌حل صلح‌آمیز

۲۳ مه

استعفای محمود مستری از مقام فرستادهٔ دبیر کل سازمان ملل متحد به افغانستان

۲۴ مه

موافقتنامهٔ گلبدین حکمتیار و برهان‌الدین ربانی مبنی بر قطع مخالفت علیه یکدیگر

۳۰ مه
تصرف شهر چخچران توسط نیروهای طالبان

۲۶ ژوئن
گلبدین حکمتیار که به عنوان نخست‌وزیر تعیین شده بود وارد کابل شد. طالبان به نشانهٔ اعتراض به این انتخاب، شهر کابل را مورد حملهٔ موشکی قرار دادند که در نتیجه ۶۴ نفر کشته شدند.

۱۱ ژوئیه
تعیین نوربرت هول، دیپلمات آلمانی به عنوان فرستادهٔ ویژهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد برای افغانستان

۲۳ ژوئیه
اولین دیدار یک هیأت سه‌نفری سازمان عفو بین‌الملل طی چهارده سال از افغانستان

۱۷ اوت
هفت خلبان و خدمهٔ هواپیمایی شرکت هوایی تاتارستان به شکل اسرارآمیزی با هواپیمایشان از فرودگاه قندهار فرار کردند.

۱۰ سپتامبر
کشته شدن ۶۰ نفر فرمانده ولایت ننگرهار و محافظین‌شان در نزدیکی پست مرزی تورخم

۱۱ سپتامبر
فرار حاجی عبدالقدیر، والی ننگرهار، به پاکستان، سقوط شهر جلال‌آباد به دست طالبان

۳۱ سپتامبر
محمدظاهر شاه، پادشاه سابق افغانستان، در اعلامیه‌ای ابراز کرد که به‌زودی به افغانستان بازخواهد گشت.

۲۴ سپتامبر
ورود نیروهای طالبان به سروبی در شرق کابل

۲۷ سپتامبر
کابل به دست نیروهای طالبان سقوط کرد. برهان‌الدین ربانی و گلبدین حکمتیار شهر را

ترک کردند. دکتر نجیب‌الله، رئیس‌جمهور پیشین که پنجاه سال داشت و از سال ۱۹۹۲ به عنوان پناهنده در دفتر سازمان ملل متحد بسر می‌برد، بازداشت شد و با برادرش به قـتل رسید.

۲۸ ـ ۲۷ سپتامبر
تشکیل یک شورای موقت شش نفری در کابل و اعلام نظام ناب اسلامی مورد نظر طالبان در افغانستان. محکوم کردن قتل دکتر نجیب‌الله توسط دبیرکل سازمان ملل متحد. دیـدار نوربرت هول، فرستاده دبیرکل سازمان ملل متحد، از کابل

۳۰ سپتامبر
پیشروی طالبان به شمال کابل تا دامنه‌های شاهراه سالنگ و درهٔ پنجشیر

۱اکتبر
اولین درگیری میان نیروهای طالبان و ژنرال دوستم در جنوب سالنگ

۴اکتبر
اجلاس سران کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در الماتی برای طرح تدابیر دفاعی پس از سقوط کابل به دست طالبان. به رسمیت شناخته شدن دولت طالبان از سوی پاکستان

۶اکتبر
عقب رانده‌شدن نیروهای طالبان از درهٔ پنجشیر توسط نیروهای احمدشاه مسعود

۸اکتبر
جنگ شدید میان طالبان و نیروهای احمدشاه مسعود در دهنهٔ درهٔ پنجشیر

۹اکتبر
دیدار ژنرال دوستم با برهان‌الدین ربانی در نزدیکی شهر مزار شریف. تلفات شدید طالبان در جنگهای سنگین در شاهراه سالنگ. احضار نماینده ایران در کابل توسط مقامات طالبان جهت اعتراض به اظهارات آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر مذهبی ایران در مورد طالبان.

۱۰اکتبر
دویست نفر از سربازان طالبان در دهنهٔ درهٔ پنجشیر به قتل رسیدند. ایـجاد اتـحاد جـدید شورای عالی دفاع از افغانستان موسوم به اتحاد شمال میان ژنرال دوستم، احمدشاه مسعود و

کریم خلیلی، رهبر حزب وحدت

۱۳ ـ ۱۲ اکتبر

تصرف مجدد شهرک جبل‌السراج توسط نیروهای احمدشاه مسعود، تصرف مجدد شهر چاریکار توسط نیروهای احمدشاه مسعود و کشیده شدن دامنه جنگ به ۱۵ کیلومتری شهر کابل

۱۸ اکتبر

به دست گرفتن کنترل فرودگاه نظامی بگرام توسط نیروهای احمدشاه مسعود، ورود نیروهای زرهی ژنرال دوستم به کمک احمدشاه مسعود در شمال کابل

۲۰ اکتبر

سفر ژنرال نصیرالله بابر، وزیر داخلهٔ پاکستان به شهر مزار شریف برای گفت‌وگو با ژنرال دوستم و دیدار ژنرال دوستم از کابل و قندهار

۲۴ اکتبر

ملّا محمدعمر اعلام کرد که طالبان تا آخرین قطرهٔ خون برای کنترل کابل خواهند جنگید. مسعود خواستار غیرنظامی شدن کابل شد. طالبان کنترل ولایت بادغیس را بعد از جنگ شدید با نیروهای ژنرال دوستم به دست گرفتند. شورای امنیت سازمان ملل متحد خواستار آتش‌بس و مذاکرات سیاسی و پایان سیاستهای تبعیض‌آمیز طالبان علیه زنان شد.

۲۹ اکتبر

گشایش اجلاس دوروزهٔ «دوستان افغانستان» متشکل از نمایندگان ایران، هند، چین، روسیه، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان، ترکیه، اتحادیهٔ اروپا، سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان ملل متحد در تهران

۳۱ اکتبر

جنگ شدید در بادغیس، ورود اسماعیل خان و نیروهای وی از ایران به فاریاب

۲ نوامبر

تصمیم سازمان کنفرانس اسلامی در مورد «خالی نگه داشتن» کرسی افغانستان در این سازمان

۱۲ ـ ۱۱ نوامبر

سفر برهان‌الدین ربانی به تهران و دیدار او با علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهوری اسلامی ایران

۱۴ نوامبر

دیدار یک هیأت هندی با ژنرال دوستم در شهر مزار شریف

۱۷ نوامبر

سخنگوی وزارت امور خارجهٔ امریکا اعلام کرد که امریکا در جنگ افغانستان بی‌طرف است

۱۸ نوامبر

کنفرانس یک‌روزهٔ سازمان ملل متحد دربارهٔ افغانستان در نیویورک با شرکت نمایندگان ۱۹ کشور، سازمانهای امداد بشری و سازمان کنفرانس اسلامی

۲۳ نوامبر

حملات طالبان علیه نیروهای احمدشاه مسعود در شمال کابل

۲۵ نوامبر

گفت‌وگوهای رئیس مجلس شورای اسلامی و رهبران هند در دهلی در مورد تحولات افغانستان

دسامبر

تلاش نیروهای طالبان برای عقب‌راندن نیروهای مشترک احمدشاه مسعود و ژنرال دوستم از شمال کابل

نامنامه

نام کسان

آتاترک (رک مصطفی کمال)
آسوده طهماس، عزیز، ۱۵
آشوکا، ۴۲۴
آصف علی، ۴۸۶، ۴۹۰
آفاق، بهروز، ۱۳، ۱۵، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۴۱۵
آقاشاهی، ۲۷۹، ۴۵۷
آقای موزیک (رک سید محمد حسین)
آهنگ، محمد آصف، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۴۱۵
آیزنهاور، ۴۴۰
ابراهیم بیگ لقی، ۴۳۶
ابوترابی، حسن، ۴۸۳
اثک، جمعه، ۳۶۱
احدی، انورالحق، ۴۰۷، ۴۱۵
احراری، صاعقه، ۱۴۹
احسان‌الله افغانستان، ۴۶، ۵۳
احسان خان، ۴۲
احسان (دکتر)، ۱۵۱
احمدزی، ۴۱۲
احمدزی، اشرف غنی، ۱۴، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۵۲، ۵۵، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۸۶، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۴۲، ۴۱۵
احمدزی، شاهپور، ۲۳۶، ۲۳۷، ۴۵۵
احمدسرور، ۳۶۲، ۳۷۲، ۴۱۵
احمدشاه ابدالی، ۱۹، ۴۲۶

احمدی،فریده، ۳۰۰، ۴۱۵
اختر،عبدالرحمان، ۳۱۶
اخلاق،عبدالرب، ۴۴۶
ارشاد(مولانا)، ۱۵۰
ارماکورا،فلیکس، ۴۶۴
استینوف،دیمیتری، ۲۸۴، ۲۸۵
اسکندر مقدونی، ۸، ۴۲۳
اسماعیل خان، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۴۵۶، ۴۷۲، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۹، ۴۹۴
اشرف هوتکی، ۴۲۶
اعتمادی،نوراحمد، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۴۹، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷
اعظم،رحیم‌الله، ۷۸، ۱۱۷، ۴۱۵
افتخاری،علی، ۳۱۲
افشار،محمدامین، ۲۵۶
افغانستان،احسان‌الله، ۴۱۵
اکبر،اسماعیل، ۱۲۳، ۱۳۸
اکبری،محمدعزیز، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۴۱۶
اگنتوف،الکساندر، ۲۸۳، ۴۱۶
اگنیو، ۴۴۷
الفت،گل پاچا، ۸۵، ۱۵۰
الکساندروف (کریچکوف)، ۲۳۶
الکسی یف، ۲۸۷، ۴۱۶
الماسک،غلام‌محمد، ۴۴۸
الهام،محمدرحیم، ۱۱۸، ۴۴۴
امام‌الدین، ۲۲۴، ۲۲۵
امان‌الله خان، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۶۴، ۲۵۳، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۴۱
امین،حفیظ‌الله، ۱۳۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۹، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰
امین،خوازک، ۲۸۹
امین،عبدالرحمان، ۲۸۸
امین،غُتَی، ۲۸۹
امین،گلالَی، ۲۸۹
امین،ملالَی، ۲۸۹
اندروپوف،یوری، ۲۳۶، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۳۰
انورالسادات، ۲۸۱، ۳۱۷
اورمل،غلام‌محمد، ۴۴۶
ایوانوف، ۲۶۹، ۲۷۱
بابر کورگانی، ۴۲۶
بابر،نصیرالله، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۹۴
باحث،بحرالدین، ۲۴۷

بارق شفیعی، ۱۶۳، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۴۴۴
باسوف، ولادیمیر، ۱۷۲، ۱۸۹، ۳۲۹، ۴۱۶
بامداد، سید محمد، ۴۴۷
باورز، کریس، ۳۷۶، ۳۷۷
بچهٔ سقا (رک حبیب‌الله کلکانی)
بدخشی، طاهر، ۱۳۰، ۲۴۷
بدری بیگ، ۴۴
براون، هنک، ۴۹۱
بسرژنف، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۶، ۳۳۰، ۴۱۶، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۳
برژینسکی، زبیگنیو، ۲۹۴، ۲۹۵، ۴۱۶
برکت‌الله، ۳۰
برن تس، ۴۲۷
بسم‌الله خان، ۲۵۵
بشیر، علی اصغر، ۴۴۵
بگلانوف، ۳۸۷
بلاغی، حیات‌الله، ۳۱۲، ۴۱۶
بلخی، سید اسماعیل، ۴۳۸
بلد، آرچر، ۴۵۷
بنیاد، سلطان محمد، ۱۷۹، ۴۱۶
بوتو، بی‌نظیر، ۲۸۰، ۲۸۱
بوتو، ذوالفقارعلی، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۸۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۹۰
بورویک، آرتیم، ۳۲۷، ۴۱۶
بولگانین، ۱۰۵، ۴۳۹
بی‌بی سروی (بی‌بی سنگری)، ۵۹، ۴۱۶
بیرونی، نادر، ۱۵
بیسد، عبدالقیوم، ۱۲۱
پادگورنی، ۲۰۱، ۴۴۸
پادگورنی، نیکلای، ۴۵۱
پاناماریوف، باریس، ۲۳۵، ۲۳۶
پاولوفسکی، ایوان، ۲۶۹، ۲۷۱، ۴۵۶
پرتو نادری، ۱۵
پرزدوکوئیار، خاویر، ۴۶۱
پروانه، امان‌الله، ۴۴۶
پروین، خدیجه، ۱۲۰، ۴۱۶
پنجشیری، دستگیر، ۱۳۱، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۸۶، ۴۱۶
پوتین، ویکتورپا، ۴۵۷
پوزانوف، الکساندر، ۱۸۹، ۲۶۹، ۴۵۶، ۴۵۷
پولیکوف، گتریخ، ۲۳۵، ۲۶۳، ۴۱۶
پویافاریابی، ۱۲۰، ۴۱۸
پهلوان، چنگیز، ۱۴، ۲۶۵، ۴۰۸، ۴۱۶
تائب، محمداکبر، ۴۲
تاج محمد، ۳۶۱، ۳۸۹
ترکی فیصل، ۴۸۸
ترون، سید داوود، ۲۳۸، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱
تره کی، نورمحمد، ۸۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳،

۲۹۶، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۴۴،
۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷
تفویض، غلام‌محی‌الدین، ۴۴۴
تَنَی، شهنواز، ۳۴۲، ۳۴۳، ۴۱۶، ۴۷۰
توانا، محمدموسی، ۲۴۵، ۳۴۶، ۴۱۶
تورانی، بهروز، ۱۶
تیتو (ژنرال)، ۴۵۳
تیمورشاه‌درانی، ۲۲، ۴۲۶، ۴۲۷
تیمورلنگ، ۴۲۵
ثریا (ملکه)، ۵۳
جان‌داد، ۲۸۸
جاوید، عبدالاحمد، ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۹،
۳۱، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۵۴، ۶۲، ۱۱۸،
۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۴۱۶
جلال، مسعوده، ۱۱۹
جلیل، میرویس، ۴۰۰، ۴۱۶
جواد، سیدطیب، ۱۶۰، ۱۷۱، ۳۲۵، ۳۵۵، ۴۱۷
جویان، محمدیوسف، ۲۵۶، ۴۱۷
جهانگیر، ۲۱۹
جهانگیر دُری، ۴۷
چرخی، غلام‌نبی خان، ۶۴، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۴۳۶
چرنینکو، کنستانتین، ۳۳۰
چنگیزخان، ۴۲۵
حاجی قدیر (رک عبدالقدیر)
حامدالعابد، ۴۸۵
حبیب‌الرحمان (مولوی)، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
حبیب‌الله خان (امیر)، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶،
۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۲، ۴۴، ۵۴، ۵۵، ۱۲۳،
۴۱۷، ۴۳۲، ۴۳۳
حبیب‌الله کارگر، ۲۲۰
حبیب‌الله کلکانی، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳،
۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۴۱۶، ۴۳۵،
۴۳۶
حبیبی، عبدالحی، ۲۷، ۶۳، ۸۵
حجت‌پناه، مریم، ۱۵
حداد، قدرت‌الله، ۴۴۴
حسین هوتکی، ۴۲۶
حق‌بین، سیدحسام‌الدین، ۳۶۵
حکمتیار، گلبدین، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۸۱، ۲۱۴،
۲۵۴، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱،
۳۱۲، ۳۱۵، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳،
۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۰۱،
۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۵۹، ۴۶۱،
۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲،
۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۹۱، ۴۹۲
حمیدگل (ژنرال)، ۳۴۴، ۴۱۷، ۴۷۱
حنیفی، محمدعارف، ۴۴۵
حیدر، ضیاء، ۴۴۸
خادم، قیام‌الدین، ۴۴۷
خاطر، غلام‌نبی، ۴۴۵
خالص، محمدیونس، ۳۱۱، ۳۱۳
خالق‌یار، فضل‌الحق، ۴۷۰، ۴۷۲
خامنه‌ای، سیدعلی، ۴۹۳
خان‌محمد مرستیال، ۱۷۷، ۱۷۸

ختک،افراسیاب، ۴۰۶، ۴۱۷
خرّم،علی‌احمد، ۴۵۳
خروشچف، ۱۰۵، ۴۳۹، ۴۴۱
خسته،خال‌محمد، ۱۳۲، ۴۴۳
خلیل‌زاد،زلمی، ۳۱۴، ۳۴۳، ۴۱۷
خلیلی،خلیل‌الله، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۱۲۱، ۱۳۲، ۳۲۶، ۴۱۷
خلیلی،کریم، ۴۹۴
خمینی (آیت‌الله)، ۲۱۰
خیبر،میراکبر، ۱۳۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۴۵۳
دابس،آدولف، ۲۷۸، ۴۵۵
دابس،سرهنری، ۳۸
داریوش هخامنشی، ۴۲۳
داوودخان (رک محمدداوود خان)
داوودی،حسین، ۱۹۱، ۱۹۳، ۴۱۷
داوی،عبدالهادی، ۱۴۷
دریا،فرهاد، ۱۵
دوست،شاه‌محمد، ۴۶۷
دوست‌محمدخان (امیر)، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰
دوستم،عبدالرشید، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵
دهاتی،محمدثانی، ۲۴۷، ۲۴۸، ۴۱۷
ذبیح‌الله، ۴۶۵
رابرتس، ۴۳۰
راتب‌زاد،اناهیتا، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۸۲
رادپور،شهریار، ۱۵
رافائل،رابین، ۴۸۶، ۴۹۰، ۴۹۱
ربانی،برهان‌الدین، ۱۳۵، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۵۴، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۵۶، ۳۷۶، ۳۸۵، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۷، ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۵
رزمنده،جلال، ۴۷۰
رزمنده،شفیقه، ۳۰۰، ۴۱۷
رزمیار،داوود، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲
رسول بی‌خدا، ۳۸۹
رسولی،غلام‌حیدر، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹
رشتیا،سیدقاسم، ۱۴، ۲۵، ۳۰، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۷۱، ۴۱۷
رشتیا،گلالی، ۲۳، ۴۱۷
رضاشاه، ۵۳
رضوی غزنوی،علی، ۱۵۱
رفیع،حبیب‌الله، ۴۰، ۶۳، ۷۵، ۴۱۷، ۴۴۸
رقیه‌ابوبکر (رقیه حبیب)، ۱۲۰، ۱۴۹
رمزی، ۲۲۵، ۲۲۶
رنجیت سینگ، ۴۲۷

روا،الیوا، ۴۱۷
روا،اولیوا، ۱۱۳، ۱۲۸
روان‌فرهادی،عبدالغفور، ۲۴۶، ۳۴۶
روبین،بارنت، ۱۴، ۱۳۷، ۱۸۶، ۲۴۱، ۲۵۱، ۳۰۳، ۴۱۷
روهی،صدیق‌الله، ۱۳۰
ریگان،رونالد، ۳۲۸، ۴۶۶
زابلی،عبدالمجید، ۷۷، ۸۷، ۴۳۷
زرتشت، ۴۲۳
زرقی،غلام‌نبی، ۴۴۷
زمان‌شاه‌درانی، ۴۲۷
زمر،خلیل، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵
زهما،علی‌محمد، ۱۳۰
زیرَی،صالح‌محمد، ۱۵۶، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۸۸، ۳۰۳، ۴۱۷
ستارجو، ۳۸
ستار(ژنرال)، ۳۸۸
ستولیتوف، ۴۲۹
سرابی،عبدالواحد، ۱۱۷، ۱۴۵
سراج،شفیقه، ۲۳، ۳۹، ۱۰۰، ۴۱۷
سراج،عبیدالله، ۳۱، ۳۹، ۴۱۷
سردارخان، ۲۵۵
سرورسلطان، ۳۱
سروری،اسدالله، ۲۵۰، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۴۵۷، ۴۷۱
سلجوقی،حمیرا، ۱۴۹
سلجوقی،صلاح‌الدین، ۱۲۴
سلطان‌محمدخان‌طلایی، ۱۰۲
سمکنی،حاجی‌محمد، ۴۶۷
سوسلوف، ۲۸۴
سیّاف،عبدالرسول، ۱۳۵، ۱۷۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۵۹، ۴۶۱
سیدآجان(حاجی)، ۳۲۵
سیدجمال‌الدین‌افغانی، ۲۵، ۴۲۸
سیدحسین‌نائب‌السلطنه، ۵۹
سیدقبادشاه، ۲۹۷، ۴۱۷
سیدمحمدحسین(آقای‌موزیک)، ۴۰، ۴۵، ۵۱، ۷۰، ۴۱۸
سیف‌الرحمان(مولانا)، ۱۷۸
سیوان،بنون، ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۹۰، ۳۹۱
شادان،عبدالکریم، ۳۹۴
شاد،عبدالشکور، ۴۴۴
شاه‌شجاع، ۴۲۷
شاه‌محمودخان، ۴۱، ۵۴، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۲، ۴۱۸، ۴۳۸
شاه‌ولی‌خان، ۵۴، ۷۳
شاه‌ولی(دکتر)، ۱۳۱، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۸، ۴۱۸
شبرشین،ولادیمیر، ۲۹۸، ۴۱۸
شجاع‌الدوله، ۶۴
شرق،محمدحسن، ۹۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۳، ۴۱۸، ۴۶۹، ۴۷۰

شریفی، رمضانعلی، ۱۵۰
شفیق، محمدموسی، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۴۹، ۴۱۸، ۴۴۸
شمالی خان، ۴۸۲
شواردنادزه، ادوارد، ۲۸۴، ۴۱۸
شهیدوف، عبدالله، ۴۶۷
شیرزوی، (دکتر) رحیم، ۱۸۷، ۴۱۸
شیرزوی، سلطان احمد، ۹۹
شیرعلی خان (امیر)، ۲۲، ۲۵، ۴۲۸، ۴۲۹
شیرین (حاجی)، ۳۲۴، ۳۲۵
صاحب‌زاده یعقوب خان، ۴۶۸
صافی، نصرالله، ۳۴۱، ۴۱۸، ۴۳۱
صدیق‌الله، ۴۶۹
صدیقی، عبدالستار، ۴۴۷
ضیاءالحق، ۱۸۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۶، ۳۸۳، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۷
طاهری، رجبعلی، ۱۱۴، ۴۱۸
طرزی، محمود، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۷۲، ۷۳، ۴۳۲
طنین، ظاهر، ۱۶
ظاهرشاه (رک محمدظاهرشاه)
عالم (آیت‌الله)، ۲۵۶
عبدالاله، ۲۲۵
عبدالحق، ۳۱۳، ۳۱۷، ۴۱۸
عبدالخالق، ۷۴، ۷۶، ۴۳۷
عبدالرئوف ترکمنی، ۴۴۴
عبدالرحمان خان (امیر)، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۸، ۴۳، ۷۲، ۷۸، ۱۰۰، ۱۱۶، ۲۱۶، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲
عبدالرزاق، ۱۷۷
عبدالرؤوف (مولوی)، ۲۴
عبدالظاهر (دکتر)، ۱۶۱، ۱۶۴، ۴۴۷، ۴۴۸
عبدالغفارخان، ۱۰۱، ۴۱۸
عبدالقادر، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۴۱۸، ۴۵۵، ۴۶۷
عبدالقدیر (حاجی)، ۴۹۲
عبدالله (شاهزاده)، ۴۲۹
عبدالله، وحید، ۲۰۱
عبدالمجیدخان (دکتر)، ۱۱۵
عبدالمعروف ترکمن، ۴۴۴
عبدالوکیل، ۲۸۲، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۱۸، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۴
عبدالولی خان، ۱۰۱، ۱۸۸، ۴۱۸
عبدالولی (ژنرال)، ۴۸۹
عبیدالله سندی، ۲۸، ۳۰
عزیز (انجنیر)، ۳۸۹
عزیزه گردیزی، ۱۴۹
عصمت‌الله خان، ۷۸
عصمتی وردک، معصومه، ۱۴۸، ۱۴۹، ۴۱۸
عطاءالحق خان، ۶۲
عظیمی، ظاهر، ۲۵۴، ۲۵۵، ۴۱۸
عظیمی، نبی، ۲۰۹، ۳۶۲، ۳۷۴
علاءالدین خان، ۲۵۵

عَلَم،اسدالله، ۱۹۰
علمی،حامد، ۳۹۳، ۴۱۸
علومی،نورالحق، ۳۵۷، ۳۷۳، ۴۱۸
علوی،ستاره، ۱۵
علی احمدخان، ۶۴
علی محمدخان، ۱۱۷
عنایت‌الله خان، ۳۰، ۴۳۵
غازی،سلطان محمود، ۹۰، ۴۱۸
غالی،پطروس، ۴۷۴
غبار،میرغلام محمد، ۳۶، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۱۲۹، ۱۳۰
غزنوی رضوی،علی، ۴۱۸
غلام صدیق خان، ۷۲
غلام‌نبی خان چرخی (رک چرخی)
غوث،صمد، ۱۹۹، ۲۰۰
غوربندی،عبدالقدوس، ۲۲۰، ۲۲۱
فارانی،فاروق، ۱۳۳، ۴۱۸
فانی،عنایت، ۱۵
فایض،شریف، ۳۱۶، ۴۱۹
فتح خان (وزیر)، ۴۲۷
فدایی،فدامحمد، ۴۴۸
فرزان،عبدالکریم، ۱۵۰، ۴۴۵
فرند،محمدیوسف، ۴۴۸
فرهاد،غلام محمد، ۴۴۴
فرهنگ،میرمحمدامین، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۴۱۹
فرهنگ،میرمحمدصدیق، ۳۰، ۶۹، ۸۷، ۹۰، ۱۵۰
فوزی،همایون، ۳۶۴
فیضان،فیضان‌الحق، ۱۵۰
فیض محمد، ۱۹۲، ۴۶۱
قاری‌زاده،داوود، ۱۵
قاری عبدالله، ۱۲۱
قاسم (استاد)، ۳۸، ۳۹
قذافی،معمر، ۴۵۳
قطب،سید، ۱۳۴، ۱۳۶
قطب،محمد، ۱۳۴، ۱۳۶
کارتر،جیمی، ۲۶۵، ۲۹۴، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۵۸
کارمل،ببرک، ۸۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۵۸، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۲
کاسیگین،الکسی، ۲۰۱، ۲۶۲، ۲۶۳
کاظمی،باقر، ۴۳۷
کاکر،حسن، ۱۰۲، ۲۴۰، ۳۰۴، ۴۱۹
کانیشکا، ۴۲۴
کاویانی،نجم‌الدین، ۱۳۲، ۱۵۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۴۱۹
کبیر،شبیر، ۴۴۷
کرپس،سراستیفرد، ۹۲

کُرک، ۲۲۵
کریچکوف،ولادیمیر، ۲۳۶
کریم شوقی، ۱۲۳
کریموف،اسلام، ۳۶۱
کشتمند،سلطانعلی، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۷، ۱۷۵، ۲۲۱، ۲۹۹، ۳۳۱، ۴۱۹، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۷۲
کشککی،صباح الدین، ۳۴۰، ۴۱۹، ۴۴۶
کلکانی،مجید، ۴۶۰
کمک،محمدیعقوب، ۴۴۵
کوردووز،دیگو، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۹، ۴۱۹
کورنینکو،گیورگی، ۲۸۳، ۴۱۹
کوروش، ۴۲۳
کوزیروف، ۴۷۵، ۴۸۲
کهزاد،احمدعلی، ۱۱۵
کیسینجر،هانری، ۴۵۰
کیوناری، ۴۲۹
گاستر،استیو، ۲۸۴، ۴۱۹
گاندی،ایندیرا، ۴۴۷
گربز، ۲۸۸
گرومیکو،اندری، ۲۶۶، ۲۸۴
گل آقا(ژنرال)، ۲۸۲
گلاب زوی،سیدمحمد، ۱۷۳، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۴۱۹، ۴۵۷، ۴۶۶
گلخانه(قصر)، ۲۳۴، ۲۳۸، ۴۵۶
گورباچف،میخائیل، ۲۸۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۶۶، ۴۶۹
گوریلف، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۴۱۹
گهیز،منهاج الدین، ۱۳۳، ۴۴۶، ۴۴۸
گیلانی،سیداحمد، ۳۱۱، ۳۵۰، ۴۱۹
گیلانی،سیداسحاق، ۴۱۹
گیلانی،فاطمه، ۱۶۴، ۴۱۹
لایق،سلیمان، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۷۵، ۳۹۱، ۴۱۹، ۴۴۵
لطیفی،عبدالرشید، ۱۲۱
لغاری،فاروق، ۴۸۹
لنین، ۳۷، ۱۶۳
لیاقت علی خان، ۹۳
لیخوفسکی،الکساندر، ۳۱۹، ۴۱۹
ماروزوف،الکساندر، ۲۷۰، ۲۷۲، ۴۲۰
مبلغ،محمداسماعیل، ۱۵۰، ۲۵۶
مجدّدی(خانواده)، ۴۵۶
مجدّدی،صبغت‌الله، ۲۵۳، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۲۰، ۴۶۱، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۴
مجدّدی،عبدالحمید، ۱۶۴
مجدّدی،فضل غنی، ۱۳۴، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۸۰، ۴۲۰
مجروح،سیدبهاءالدین، ۳۴۵، ۳۴۶، ۴۲۰
مجروح،شمس الدین، ۷۶، ۸۵، ۸۷، ۱۴۳، ۱۵۵، ۴۲۰
مجید،ضیاء، ۲۱۸، ۴۲۰
محتاط،عبدالحمید، ۱۷۳، ۱۹۲، ۴۲۰

محسنی،محمدآصف، ۳۱۲، ۳۷۹، ۴۲۰، ۴۷۶
محشور،محمداسماعیل، ۱۷۵، ۴۲۰
محقق،قربانعلی، ۳۱۳
محقق،محمد، ۲۵۳، ۳۶۵، ۴۲۰
محمداسماعیل، ۴۲۰
محمداصغر، ۳۵۰، ۴۲۰
محمداعظم خان(امیر)، ۴۲۸
محمدافضل خان(امیر)، ۴۲۸
محمدایوب خان، ۴۴۲
محمدحسین خان(مستوفی الممالک)، ۵۵
محمدداوودخان، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۵۲، ۳۰۹، ۳۲۹، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴
محمددوست، ۲۳۷
محمدرفیع، ۳۷۸، ۴۵۵، ۴۶۷، ۴۷۵
محمدظاهرشاه، ۷۵، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۸۶، ۳۴۴، ۳۴۵، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۷، ۴۸۹، ۴۹۲
محمدعزیزخان، ۷۳، ۷۶، ۴۳۶
محمدعمر(ملّا)، ۴۹۱، ۴۹۴
محمدقبول، ۱۱۴، ۱۴۷، ۴۲۰
محمدمعصوم، ۴۲۰
محمدنبی کاموی(مولوی)، ۱۴۶
محمدنعیم، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۲۵، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۹، ۴۵۱
محمدوردی، ۴۴۰
محمدولی خان، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷
محمدهاشم خان، ۵۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۴۳۸، ۴۳۹
محمدیعقوب خان(امیر)، ۵۶، ۴۲۹، ۴۳۰
محمدی،محمدنبی، ۳۱۰، ۳۴۸، ۴۶۱
محمدیوسف خان(سردار)، ۵۴
محمودالحسن، ۳۰
محموددرانی، ۴۲۷
محمود(مفتی)، ۳۱۱
محمودهوتکی، ۴۲۶
محمودی،رحیم، ۱۳۳، ۴۴۵
محمودی،عبدالرحمان، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰
محمودی،هادی، ۱۳۳
مختار،عزیز، ۴۴۸
مذهب،سیدنعمت‌الله، ۳۶۵
مزاری،عبدالعلی، ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۲۰، ۴۸۱، ۴۸۸

مزدک،فریداحمد، ۲۰۲، ۳۰۱، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۷۴، ۳۷۷، ۴۲۰
مزدوریار،شیرجان، ۲۶۸، ۲۸۱
مژده،عبدالحکیم، ۴۴۶
مسافرصادق، ۴۴۷
مستری،محمود، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۱
مسعود،احمدشاه، ۱۳۵، ۱۸۱، ۳۱۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۲۱، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵
مصطفی‌کمال(آتاترک)، ۵۳
معروف،آصف، ۱۵
معصوم،محمد، ۴۰۰
معین،باقر، ۱۳، ۱۵، ۳۵۴، ۴۲۱
مکناتن، ۴۲۸
ملّاعبدالله(رک ملّای‌لنگ)
ملّای‌لنگ، ۴۵، ۴۶، ۵۹
ملک‌قیس، ۷۸
منگل،سرور، ۲۲۰
منیر، ۳۲۳، ۳۲۴
مودودی(مولانا)، ۱۳۴، ۱۳۶
موسولینی، ۷۱، ۷۲
موسوی،سیدعسکر، ۱۴، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۵۹، ۴۰۶، ۴۲۱
مولاداد، ۲۱۹
مونت‌باتن(لرد)، ۹۲، ۹۳
مهربان،محمدرحیم، ۴۴۶
مهندراپرتاپ، ۳۰
میثاق،عبدالکریم، ۱۲۹، ۱۳۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۸۶، ۴۲۱
میرزمان‌خان، ۷۸
میرویس هوتکی، ۴۲۶
میرهاشم‌خان، ۴۲
میوندوال،محمدهاشم، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۹
مؤمن(ژنرال)، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۸۸، ۴۷۳، ۴۸۴
ناجی،کسری، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۲۱
نادرخان، ۵۴، ۵۷، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۱۵، ۱۲۰، ۴۳۶، ۴۳۷
نادرشاه‌افشار، ۴۲۶
نادری،سیدمنصور، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵
ناصر(حجت‌الاسلام)، ۲۵۶
ناظمی،لطیف، ۲۵، ۲۷، ۴۴، ۷۷، ۸۳، ۱۰۰، ۴۲۱
ناهید، ۲۹۸
نجیب‌الله(دکتر)، ۱۵۰، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۸۲، ۳۰۴، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳،

۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶،
۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱،
۳۹۳، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۵،
۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹،
۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۹۳
نجیب،فتانه، ۴۱۱، ۴۲۱
نجیبه، ۱۹۵
نذیر، ۱۲۲
نصرالله خان، ۲۲، ۲۳، ۳۲، ۴۲، ۵۴، ۵۵
نظرمحمد، ۴۶۴
نظیمی (ژنرال)، ۳۸۸
نعیم،محمدعزیز، ۲۸، ۲۹، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۷،
۶۹، ۷۱، ۷۲، ۸۶، ۹۱، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۷،
۱۷۴، ۱۹۴، ۲۲۴، ۲۲۵، ۴۲۱
نگاه،سیدمقدس، ۴۴۴
نوازشریف، ۳۷۹
نواز،عبدالغفار، ۴۴۸
نورزاد،نورالله، ۴۴۸
نورستانی،قدیر، ۱۹۲
نورمحمدخان، ۲۵۵
نور،نوراحمد، ۱۵۰، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۱،
۲۳۳، ۲۸۲
نوری،سیدعبدالله (رک شهیدوف)
نوین،عبدالرحیم، ۴۴۵
نهرو،جواهرلعل، ۹۳، ۴۴۰
نیازی،غلام‌محمد، ۱۳۵، ۴۵۰
نیدرمایر، ۳۰
نیکسون،ریچارد، ۱۰۴، ۴۳۹
واحدی،شهلا، ۲۹۸، ۴۲۱
واصف‌باختری، ۱۲۱، ۴۱۶
واصف،محمدسرور، ۲۷
واصفی،عزیزالله، ۱۶۲، ۱۹۵، ۴۲۱
واعظ،سیدسرور، ۲۵۶
والدهایم،کورت، ۴۶۱
واله،عبدالحق، ۴۴۶
وانیل،بروس، ۴۰۹، ۴۲۱
وجیهه، ۲۹۸
ورسجی،محمدابراهیم، ۳۱۰، ۳۱۱، ۴۲۱
ورنتسوف، یولی، ۴۷۰
وریز،شاه‌زمان، ۴۴۶
وطنجار،محمداسلم، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲،
۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸،
۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۴۲۱، ۴۵۷
وفادار،پاچاگل، ۱۷۴، ۱۹۲
وقاد،محمدامین، ۲۵۲، ۳۰۹، ۳۱۰، ۴۲۱، ۴۸۴
ولسمل،محمدحسن، ۴۴۷
ولوالجی،اسدالله، ۹۴، ۴۲۱
ویتکوویچ، ۴۲۷
هاتف،عبدالرحیم، ۱۵۰، ۳۷۸، ۴۲۱
هاشمی‌رفسنجانی،علی‌اکبر، ۴۹۵
هاشمی،سید سعدالدین، ۱۴
هالیدی،فرد، ۱۴، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۹۶، ۴۱۰
های‌من،انتونی، ۱۴، ۵۷، ۳۱۵، ۴۲۱
هدایت،عبدالهادی، ۱۵۰

هریسن،سلیگ، ۲۰۸، ۳۲۸
همایون(شاهزاده)، ۲۲
هول،نوربرت، ۴۹۲، ۴۹۳
هویدا،امیرعباس، ۱۶۵، ۴۴۶
هوی،محب‌الرحمان، ۴۴۶
هینتک،اتوفون، ۳۰
یارمحمد، ۳۸۷، ۴۲۱
یاری،اکرم، ۱۳۳
یاری،صادق، ۱۳۳
یعقوبی،غلام‌فاروق، ۴۷۱
یفتلی،محمدخان، ۱۱۷
یوسف(دکتر)، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۱، ۴۴۲، ۴۴۳
یونسی،محمدطاهر، ۷۸، ۱۴۹، ۴۲۱

نام جایها

آسیا، ۷، ۸، ۱۹۰

آسـیای میانه، ۷، ۸، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۷۵، ۴۳۲، ۴۵۷، ۴۸۲، ۴۸۶

آکسفورد، ۱۴، ۱۲۷، ۱۵۹

آلبانی، ۴۸۹

آلمان، ۲۸، ۳۰، ۴۲، ۴۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۲۶۲، ۴۱۹، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۱، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۷۳

آلمان‌شرقی، ۲۸۵

آمو(رودخانه)، ۴۳۱، ۴۶۳

آنکارا(انقره)، ۷۲، ۴۸۱

ارزگان، ۲۵۲

اروپـا، ۱۴، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۳، ۱۲۷، ۱۹۳، ۴۴۸، ۴۷۱، ۴۹۴

اروپای غربی، ۲۰۲

ازبکستان، ۳۶۱، ۴۶۳، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۱

استانبول، ۲۵

اسدآباد، ۴۷۱

اسلام‌آباد، ۹۳، ۱۸۰، ۳۵۶، ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۹۱، ۴۶۱، ۴۷۷، ۴۸۵، ۴۹۰

افریقا، ۱۲۷

افشار، ۲۵۷

الازهر، ۱۳۵

الماتی، ۴۹۳

امانیه(مکتب)، ۴۱، ۱۱۵، ۴۳۴

امریکا، ۸، ۱۴، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵،

۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۵،
۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۵،
۳۵۶، ۳۵۹، ۳۷۵، ۳۹۱، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۹،
۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴،
۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰،
۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۸۶، ۴۹۰، ۴۹۱،
۴۹۵
امریکای لاتین، ۱۲۷
انقره (آنکارا)، ۷۲
انگریز (رک انگلستان)
انگلستان، ۱۹، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۴۷،
۵۷، ۶۳، ۶۸، ۹۲، ۱۰۱، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰،
۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳
ایالات متحده (رک امریکا)
ایتالیا، ۴۶، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۱۷۰، ۴۳۴، ۴۴۱
ایران، ۱۳، ۱۶، ۲۵، ۳۰، ۴۶، ۵۷، ۹۴، ۱۲۱، ۱۲۹،
۱۳۵، ۱۳۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۶،
۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۱۰،
۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶،
۲۸۳، ۲۸۵، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۴۹،
۳۵۶، ۳۷۶، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۷، ۴۲۶، ۴۲۸،
۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۲،
۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۱،
۴۸۲، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵
بادغیس، ۲۵۲، ۲۵۵، ۴۸۳، ۴۹۴
بالاحصار، ۲۳۷، ۴۳۰، ۴۵۶، ۴۸۴
بالامرغاب، ۴۶
بامیان، ۴۸۸
بخارا، ۵۸، ۴۳۴
بدخشان، ۱۱۷، ۱۸۵، ۲۴۷، ۲۵۴، ۳۶۴، ۴۷۱،
۴۷۵، ۴۸۸
برلین، ۷۴، ۷۶، ۴۳۶
بریتانیا، ۸، ۱۴، ۲۲، ۲۵، ۳۷، ۳۸، ۴۶، ۵۷، ۶۸،
۷۰، ۹۲، ۹۳، ۱۲۷، ۲۲۵، ۴۲۱، ۴۲۷، ۴۲۸،
۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۷
بگرام، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۶۴، ۲۸۶، ۳۲۷، ۳۷۱، ۳۷۲،
۳۹۰، ۴۵۷، ۴۷۴، ۴۹۴
بلخ، ۲۵۲، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۸۹، ۴۰۰
بلژیک، ۴۶
بلغارستان، ۲۸۲
بلگراد، ۴۴۱، ۴۵۳
بلوچستان، ۳۷
بوخوم، ۱۴۱، ۴۱۹
بیروت، ۱۳۴
پاکستان، ۹، ۱۵، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳،
۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۶۳،
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷،
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۵۲،
۲۵۴، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۹،
۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۹،
۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶،
۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۰،
۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷،
۳۴۹، ۳۵۶، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۶،

۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۶،
۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱،
۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵،
۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴،
۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱،
۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷،
۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴

پراویدنس، ۴۱۵

پروان، ۳۹۰

پشاور، ۱۰۲، ۱۸۷، ۳۹۳

پشتونستان، ۹۲، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۴۳۸، ۴۳۹

پغمان، ۲۳، ۴۲، ۵۷، ۱۲۳، ۲۸۱، ۴۶۳، ۴۷۲

پکتیا، ۳۶، ۴۱، ۴۵، ۵۶، ۷۴، ۷۸، ۲۵۲، ۲۵۴، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۱

پل امام بکری، ۳۶۴، ۳۶۵

پل باغ عمومی، ۲۵۷

پل چرخی، ۵۹، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۴۸

پل خشتی، ۴۳

پل خمری، ۴۷۸

پنج ده، ۴۳۱

پنجشیر، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۳۱۸، ۴۵۰، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۹۳

پیشاور، ۱۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۷، ۳۹۲، ۴۰۷، ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۶۸، ۴۷۵، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷

تاتارستان، ۵۹، ۴۸۹، ۴۹۲

تاج بیگ، ۲۲۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۶، ۴۵۸

تاجیکستان، ۱۲۱، ۴۶۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۹۴

تاشکند، ۲۸۲، ۳۶۱، ۴۷۶

تالقان، ۴۸۸

تخار، ۴۸۸

ترکستان، ۲۰، ۲۸۵

ترکمنستان، ۵۹، ۴۱۰، ۴۵۷، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۹۱، ۴۹۴

ترکیه، ۲۵، ۳۰، ۳۹، ۴۲، ۴۶، ۵۷، ۷۲، ۱۹۰، ۴۱۷، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۷۳، ۴۹۴

ترمذ، ۴۶۳

تگاب، ۴۸۳

تنگی واغجان، ۴۷۲

تورخم، ۴۹۲

تورغندی، ۲۸۶

تونل سالنگ، ۴۴۶

تهران، ۱۴، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۶۵، ۴۱۶، ۴۹۰، ۴۹۴، ۴۹۵

تیرانا، ۴۸۹

جبل السراج، ۲۳، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۷۴، ۴۹۴

جلال آباد، ۲۴، ۳۲، ۵۵، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۹۱، ۴۹۲

جوزجان، ۳۶۹، ۳۸۹، ۴۸۹

چارکنت، ۲۵۳

چاریکار، ۳۷۲، ۴۹۴
چترال، ۳۷
چخچران، ۴۹۲
چشمهٔ‌شفا، ۱۹۴
چکوسلواکی، ۲۹۷، ۴۳۹
چمتال، ۳۶۵
چنداول، ۱۳۶، ۲۵۶، ۲۵۷، ۴۱۷، ۴۵۶
چهارآسیاب، ۴۷۵، ۴۸۰، ۴۸۷، ۴۹۰
چهاردهی، ۹۰، ۴۳۰
چهل‌ستون، ۳۱، ۲۲۰
چین، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۸۳، ۲۹۵، ۳۲۸، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۹۴
حبیبیه (مکتب)، ۲۴، ۲۶، ۱۱۵، ۴۳۲
حسین‌کوت، ۶۱
حضرت‌امام، ۴۸۱
حیرتان، ۲۸۶، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۴۶۳، ۴۷۳
خلیج‌فارس، ۳۱۷
خواجه‌رواش، ۲۰۷، ۳۷۱
خواجه‌غار، ۴۷۲
خوست، ۳۵۳، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۶۳، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۸۸
خوگیانی، ۳۲۵
خیبر، ۳۶، ۲۹۵
دارالامان، ۴۰، ۲۹۶، ۴۸۱
دانمارک، ۲۵۴
درهٔ‌صوف، ۲۵۳
دریای‌کابل، ۴۳
دشت‌برچی، ۲۵۷
دلگشا(قصر)، ۲۷۲
دولت‌آباد، ۳۶۵
دهله(بند)، ۹۰
دهلی، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۷۲، ۴۱۵، ۴۶۱، ۴۷۱، ۴۹۵
دهمزنگ، ۵۹، ۶۲، ۲۴۸
دیورند(خط‌مرزی)، ۵۷، ۹۲، ۱۰۲، ۴۳۱
راولپندی، ۱۸۸، ۳۴۰، ۳۴۶، ۴۳۳، ۴۶۸
رُم، ۵۴، ۱۴۱، ۴۱۹
روسیه، ۸، ۱۹، ۲۹، ۳۷، ۴۷، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۴۵، ۲۹۷، ۳۲۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۶، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۴
ریاض، ۴۹۰
زیرک، ۲۵۲
ژاپن، ۳۰
ژنو، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۹، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹
ژور، ۴۷۱
سالنگ، ۳۹۰، ۴۷۷، ۴۹۳
سالنگ‌جنوبی، ۳۷۰
سپین‌بولدک، ۴۱۰، ۴۷۹، ۴۸۶، ۴۸۷
سرپل، ۳۶۴، ۳۶۹
سرخاب، ۳۷۸، ۳۹۲، ۴۷۵
سروبی، ۳۹۵، ۴۹۲
سعدآباد، ۴۳۷

سکندرپور، ۳۱۰
سلام‌خانه (قصر)، ۶۹
سمرقند، ۵۸
سمنگان، ۳۶۹، ۴۷۳
سن‌پترزبورگ، ۲۹، ۴۳۲
سوئد، ۱۹۳
سودان، ۴۸۳
سویس، ۴۶۳، ۴۷۳
سیاه‌سنگ، ۴۶
سیدکرم، ۳۸۷
سیستان، ۱۶۵، ۴۲۹، ۴۳۲
شبرغان، ۳۶۴
شش‌درک، ۲۲۱
شنوار، ۵۹، ۴۳۵
شوربازار، ۲۵۳
شوروی، ۸، ۹، ۱۲، ۳۷، ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۷۵، ۳۸۷، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳
شولگره، ۳۶۵
شهدای صالحین، ۲۱۴
شهرنو، ۲۲۰، ۲۴۷
شیرپور، ۴۳۰
شیگل، ۲۵۲
شیندند، ۲۶۴، ۴۸۸، ۴۸۹
طایف، ۴۶۱
عراق، ۲۰۴، ۴۱۶، ۴۳۷، ۴۷۱
عربستان سعودی، ۲۰۱، ۲۹۵، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۴۹، ۳۵۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۵۳، ۴۶۱، ۴۷۱، ۴۸۲، ۴۸۸
عشق‌آباد، ۴۸۲
عصمت (مکتب)، ۴۳۴
غزنی، ۲۵۲، ۲۸۶، ۳۸۸
غور، ۲۵۵
غوریان، ۲۵۴

فاریاب، ۲۵۵، ۳۶۴، ۳۶۹، ۴۹۴
فاضل بیگ، ۲۱۷
فرانسه، ۴۲، ۴۶، ۴۳۴، ۴۴۳
فراه، ۱۴۷، ۲۵۵، ۴۸۸، ۴۸۹
فلورانس، ۴۶۲
فورد سندیمن، ۳۷
فیض آباد، ۴۷۵
قرقیزستان، ۴۹۴
قره‌باغ، ۴۶۴
قلات، ۳۶۰
قلعه‌نو، ۴۷۵
قلعهٔ شهاده، ۲۵۷
قندوز (رک کُندُز)
قندهار، ۳۶، ۴۳، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۸۶، ۳۵۷، ۳۶۰، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۴۱، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴
کابل، ۱۴، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵
کاپیسا، ۲۵۲
کارتهٔ چهار، ۱۳۰
کارتهٔ سخی، ۲۵۷
کافرستان (نورستان)، ۴۳۱
کامدیش، ۲۵۱

کانادا، ۴۶۰
کجکی(بند)، ۹۰
کچه‌گَلی، ۳۲۴
کراچی، ۴۳۹، ۴۶۸، ۴۸۲
کراله، ۴۵۶
کرم، ۴۳۰
کرملین، ۴۷، ۲۰۲، ۳۵۵
کلکان، ۶۰
کلمبو، ۴۵۱
کُندُز، ۴۶، ۱۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۶۴، ۴۸۱
کنر، ۲۵، ۲۵۲، ۲۵۴، ۳۴۱، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۷۱، ۴۷۲
کوتی لندنی، ۱۲۲
کوهدامن، ۵۹
کویت، ۱۳۴، ۲۰۱، ۴۵۳
کویته، ۴۲۹، ۴۸۲، ۴۸۶
گرجستان، ۲۸۴
گردیز، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۷۵
گلخانه(قصر)، ۲۲۵
لاهور، ۴۲۷، ۴۵۰
لغمان، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵
لندن، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۹۴، ۲۹۶، ۴۱۰، ۴۳۱
لوگر، ۴۵، ۳۷۸، ۳۹۲، ۴۳۰، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۸۷
لهستان، ۴۶
لیبی، ۲۰۱، ۴۵۳
مجارستان، ۲۹۷
مردان، ۴۶۸
مزارشریف، ۴۶، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۷۲، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۶۵، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵
مسجدپل خشتی، ۴۴۷، ۴۸۵
مسکو، ۱۰۶، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۷۶، ۴۳۴، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۸۲
مشهد، ۱۹۰
مصر، ۴۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۰۱، ۲۸۱، ۳۱۷، ۳۲۸، ۴۵۳
معروف، ۱۴۸
ملالَی(مکتب)، ۴۳۴
منگل، ۴۵، ۴۶، ۵۶، ۴۳۲، ۴۳۵
مونیخ، ۱۹۳
میدان، ۴۸۷
میوند، ۴۳۰
ناپل، ۱۷۰
ننگرهار، ۵۹، ۱۱۷، ۲۵۲، ۴۸۲، ۴۹۲
نورستان، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۴۳۱، ۴۵۴
نهرگورگان، ۱۹۴
نهرین، ۲۳۷
نیمروز، ۲۵۵
نیم‌قاره(هند)، ۱۲۱
واتیکان، ۵۳، ۵۴

واخان، ۴۳۱
واشنگتن، ۲۶۵
واصل آباد، ۲۱۳
ویتنام، ۲۹۵
هانوی، ۴۲۰
هاوانا، ۲۶۶، ۲۶۹، ۴۵۶
هرات، ۶۴، ۱۴۹، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۸۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۵۶، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۸۹
هریرود، ۴۳۱
هزاره‌جات، ۱۱۶، ۲۵۴، ۴۳۱
هلمند، ۹۰، ۱۱۷
هند، ۸، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۰، ۳۶، ۴۱، ۴۶، ۵۶، ۵۷، ۶۷، ۷۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۹۷، ۳۷۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۷۶، ۴۸۳، ۴۹۴، ۴۹۵
هندوکش، ۱۸۷، ۴۴۶
هیرمند، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۳، ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۵۲
یکه‌توت، ۲۱۹
یوگسلاوی، ۲۰۱، ۴۵۳

نام احزاب و گروهها

ائتلاف شمال، ۳۷۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۱
اتحاد اسلامی، ۳۱۱، ۳۱۲، ۴۰۰، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۳
اتحاد شمال، ۴۹۳
اتحادیهٔ علما، ۳۱۳
اتحادیهٔ محصلان، ۱۵۸
اخوان المسلمین، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷
افغان سوسیال دموکراتیک، ۱۳۲
افغان ملت، ۱۵۹، ۲۴۷، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۴۴
اکادمی پشتو (رک پشتو تولنه)
الجهاد، ۳۱۷
انجمن ادبی، ۱۱۵
انجمن تاریخ، ۱۱۵
پاسداران اسلامی افغانستان، ۱۳۶
پاسداران جهاد اسلامی، ۳۱۲
پرچم (گروه)، ۸۵، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۴۶، ۴۴۴، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵
پشتو تولنه، ۱۱۸، ۱۱۹
پیپلز پارتی، ۲۸۰، ۲۸۱
پیمان بغداد، ۱۰۴
تحریک اسلامی افغانستان، ۱۷۹
جبههٔ متحد انقلاب اسلامی، ۳۱۲
جبههٔ مستضعفین، ۳۱۲
جبههٔ ملی اسلامی سودان، ۴۸۳

جبههٔ ملی پدروطن، ۴۶۰، ۴۶۲
جبههٔ نجات ملی، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۴۸، ۴۲۰
جریان دموکراتیک خلق، ۱۳۱
جریان دموکراتیک نوین، ۱۳۲، ۱۳۳
جماعت اسلامی، ۱۳۴، ۱۳۷، ۳۱۷
جمعیت اسلامی، ۱۸۱، ۲۹۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۶۵، ۳۷۲، ۴۰۳، ۴۱۷، ۴۷۷، ۴۷۸
جمعیت العلمای اسلام، ۳۱۱
جمعیت انقلابی زنان افغانستان، ۳۰۰، ۴۱۵
جمعیت سرّی، ۲۶
جنبش ملی اسلامی، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۷۳
جوانان اسلامی، ۹۲
حرکت اسلامی، ۲۹۷، ۳۱۲، ۳۴۸، ۳۷۹، ۴۲۰
حرکت انقلاب اسلامی، ۳۱۰، ۳۱۱، ۴۱۱
حزب اسلامی، ۹۲، ۱۳۴، ۲۱۴، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۹۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۶۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۵۹، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۷
حزب انقلاب ملی، ۱۹۵
حزب دموکرات مترقی، ۱۳۲
حزب سرّی، ۲۶
حزب سرّی ملی، ۲۶
خدایی خدمتگاران، ۱۰۱
خلق (حزب دموکراتیک خلق)، ۱۱، ۸۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴
خلق (گروه)، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۴۳، ۳۴۶، ۴۴۴، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۶۶، ۴۷۰
خلق (محمودی)، ۸۵، ۹۱
دعوت اسلامی، ۳۱۳
رستاخیز، ۱۳۲
سازمان آزادیبخش فلسطین، ۳۱۶
سازمان انقلابی قوای مسلح، ۱۷۱
سازمان جوانان مترقی، ۱۳۳
سازمان جوانان مسلمان، ۱۵۹، ۴۴۶
سازمان دموکراتیک جوانان، ۴۲۰
سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، ۴۱۷
سازمان دموکراتیک نوین، ۱۳۳
سازمان کنفرانس اسلامی، ۴۵۸، ۴۶۷، ۴۷۸،

۴۸۵، ۴۹۴، ۴۹۵
سازمان نصر، ۲۹۷، ۳۱۲
شعلهٔ جاوید، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۹، ۴۱۸
شورای اتفاق، ۳۱۲
شورای اهل حل و عقد، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۷۷
شورای جهادی افغانستان، ۳۷۰
شورای عالی دفاع از افغانستان، ۴۹۳
شورای فرهنگی جهاد، ۳۴۰
شورای نظار، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۹، ۴۶۶
شورای هماهنگی، ۴۰۲
طالبان، ۹، ۱۲، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵
عوام زحمتکشان، ۱۳۳
غورزنگ ملی، ۲۰۳
کلوپ ملی، ۸۷، ۸۸
مجاهدین خلق افغانستان، ۳۱۲
محاذ ملی، ۳۱۱، ۳۴۸، ۴۱۹، ۴۷۷
مساوات، ۴۴۴
ندای خلق، ۸۸
نهضت اسلامی، ۱۳۲، ۳۱۳
نهضت جوانان مسلمان، ۱۷۹، ۴۲۰
وحدت اسلامی، ۳۶۵، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۲۰، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۸، ۴۹۴
وحدت ملی، ۱۳۲
وطن، ۱۳۲، ۲۰۲، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۷۱، ۴۷۴
وطن (غبار)، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۱
ویش زلمیان، ۸۵، ۸۶، ۸۸

نام نشریات

اتحاد، ۴۴
اتحادمشرقی، ۴۴
اتحادملی، ۴۴۶
اتفاق اسلام، ۴۴
افغان، ۴۴۷
افغان ملت، ۱۳۲، ۴۴۴
افغان ولس، ۴۴۷
افکار، ۴۳۸
افکارنو، ۴۴۸
امان افغان، ۴۴، ۴۳۵
انیس، ۴۲۰، ۴۳۵
پرچم، ۱۶۳، ۴۴۵
پروانه، ۴۴۶
پکتیا، ۴۴۶
پیام امروز، ۴۴۴
پیام وحدت، ۴۴۴
پیکار، ۴۴۸
ترجمان، ۴۴۵
جبههٔ ملی، ۴۴۶
حبیب الاسلام، ۶۲
خلق، ۱۳۱، ۱۵۷، ۴۴۴
خیبر، ۴۴۶
روزگار، ۴۴۸
سپیده دم، ۴۴۷
سراج الاخبار، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۴۴، ۴۳۲
سراج الاطفال، ۴۴
شعلهٔ جاوید، ۱۳۲، ۱۳۳، ۴۴۵
شمس النهار، ۴۲۹

شوخک، ۴۴۸
صبا، ۴۴۵
صدای عوام، ۱۳۳، ۴۴۵
طریق الشعب، ۲۰۴
طلوع افغان، ۶۳
کاروان، ۴۴۶
کمک، ۴۴۵
گهیز، ۱۳۳، ۴۴۶، ۴۴۸
مجلهٔ کابل، ۱۲۱
مردم، ۴۴۴
مساوات، ۱۳۲، ۴۴۴
ملّت، ۴۴۸
ندای حق، ۴۴۷
ندای خلق، ۸۵، ۸۹، ۴۳۸
نوای صبح، ۴۲۰
وحدت، ۱۳۲، ۴۴۳
وطن، ۸۹، ۴۳۸
ولس، ۴۳۸
هدف، ۴۴۶

تصاوير



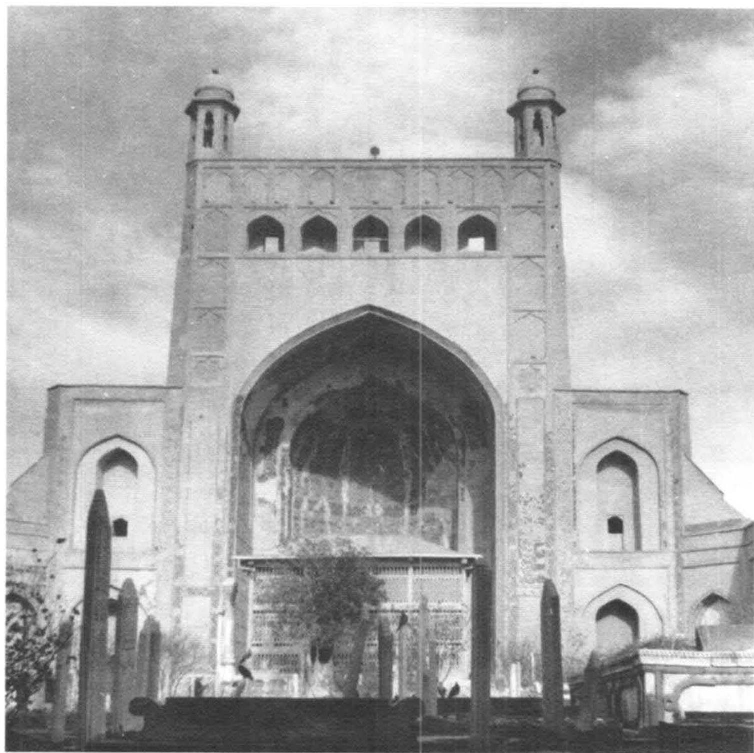
مجسمه (بت) ۵۳ متری بودا در شهر بامیان که به دستور رهبران طالبان تخریب شد.



منار جام در غرب افغانستان که یادگار دورهٔ غزنویان در این کشور است.



طاق تاریخی بُست، در نزدیکی شهر قدیمی بُست در جنوب افغانستان.



آرامگاه خواجه عبدالله انصاری در گازرگاه هرات.



آرامگاه احمدشاه ابدالی (مشهور به احمدشاه بابا) مؤسس افغانستان کنونی در قندهار.



آرامگاه منسوب به علی بن ابی طالب (ع) در شهر مزارشریف.



نمایی از بالاحصار قدیمی کابل.



طاق ظفر در پغمان یادگار پیروزی استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ میلادی است.



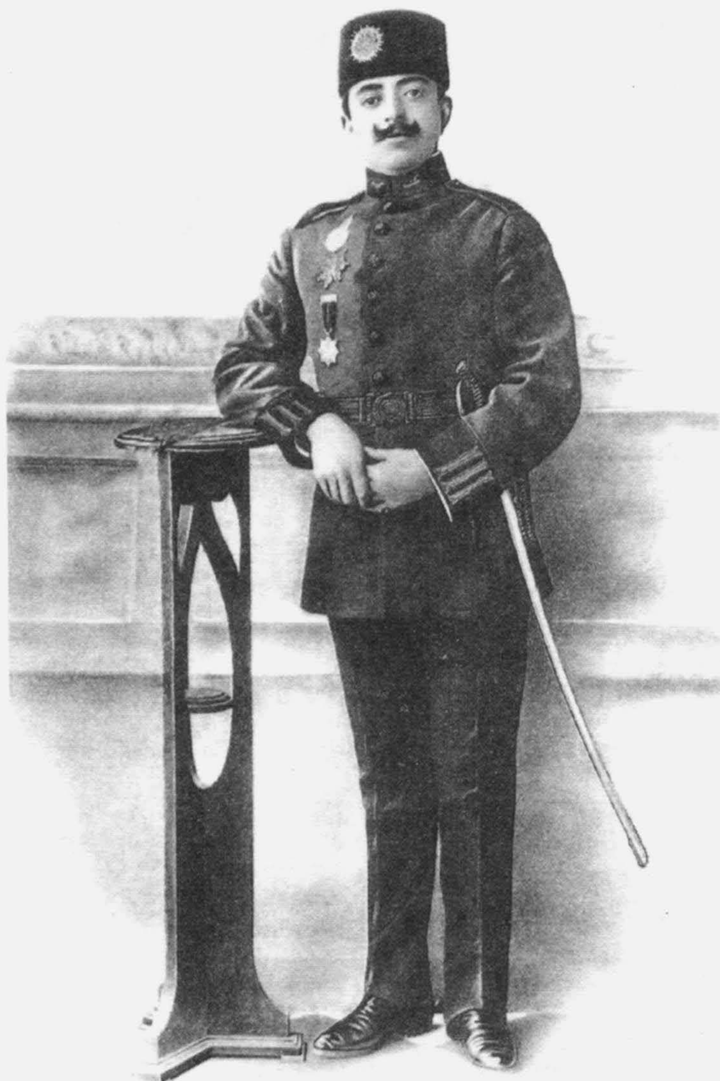
نمایی از مرکز شهر کابل در حوالی دهۀ پنجاه خورشیدی.



امیر عبدالرحمان خان پدر امیر حبیب‌الله خان که در سال ۱۹۰۱ میلادی درگذشت.
او برای ایجاد حکومت مرکزی افغانستان از خشونت و سرکوب کار گرفت.



امیر حبیب‌الله خان که در سال ۱۹۰۱ به سلطنت رسید.
او کشوری آرام و سپاهی قوی را از پدرش به میراث گرفته بود.



شاه امان‌الله که در سال ۱۹۱۹ سلطنت خود را با اعلام استقلال افغانستان آغاز کرد.
او طی سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ دست به اصلاحات وسیعی زد و سعی کرد
تا ظواهر جدید را جایگزین برخی رفتارهای اجتماعی، سنتی و عرفی نماید.



شاه امان‌الله در سفر به اروپا تحت تأثیر چشمگیر پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی آنجا قرار گرفت.



محمود طرزی در سال ۱۹۱۱ با انتشار جریده «سراج الاخبار» به نهضت روشنگری و مشروطه خواهی جان بخشید. او به پدر روزنامه نگاری افغانستان معروف شد.

نگران اینک آقاسی ملکی حضور اعلحضرت همایونی علی احمد قیمت سالیانه در دار السلطنهٔ کابل ۸ روپیه کابلی در اطراف داخله مملکت با اخراجات داک ۱۴ روپیه کابلی در خارج مملکت [با اخراجات داک ۱۰ روپیه انگلیزی] هر پانزده روز یکبار نشر میشود	سراج الاخبار افغانیه ۱۳۲۹	مدیر و سر محرر محمود طرزی اداره خانه و مطبعه در ماشینخانه دار السلطنهٔ (کابل) همهٔ امورات تحریریه به اداره‌خانه بنام مدیر فرستاده میشود قیمت یك نسخه آن در کابل یکعباسی است
تاریخ عربی ۱۵ محرم ۱۳۳۱	تاریخ انگریزی ۲۵ دسمبر	تاریخ شمسی ٤ جدی ۱۲۹۱

«سراج الاخبار» جریده‌ای که تحت مدیریت محمود طرزی معروف به محمود افغان
در زمان سلطنت امیر حبیب‌الله خان به نشر رسید.



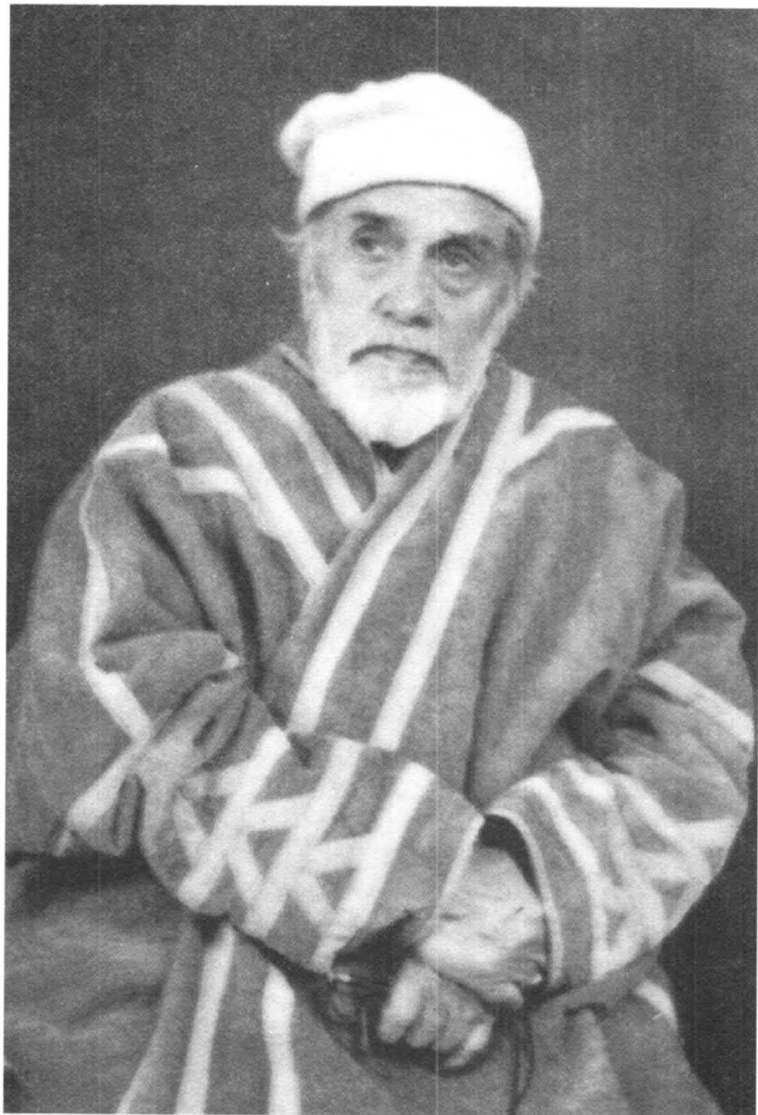
محمد ظاهر شاه فرزند محمد نادر شاه. او پس از کشته شدن پدرش
در سن ۱۹ سالگی به پادشاهی رسید و بیش از چهل سال سلطنت کرد.



محمدهاشم خان عموی ظاهر شاه. گرچه محمد ظاهر شاه بعد از پدر رسماً پادشاه اعلام شد
اما قدرت واقعی در دست برادران نادر شاه و در رأس آنها صدراعظم سردار محمدهاشم بود.



محمدداوود نخستین رئیس جمهور افغانستان ۱۹۷۸ ـ ۱۹۷۳ میلادی
او برای نخستین بار نظام پادشاهی را در افغانستان به جمهوری تبدیل کرد.

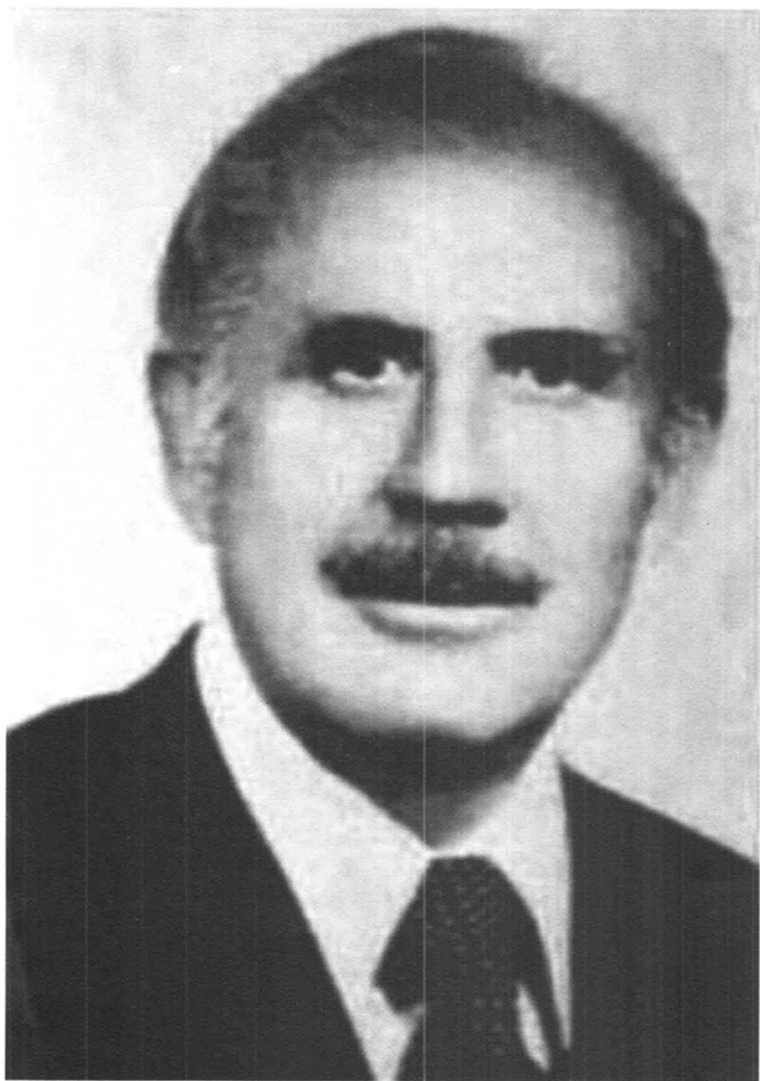


استاد خلیل‌الله خلیلی شاعر، نویسنده و دولتمرد افغان.

او با شروع مقاومت علیه حاکمیت کمونیستی، در صف مجاهدان قرار گرفت.



گل‌پاچا الفت روشنفکر و شاعر بزرگ زبان پشتو در افغانستان.



نور محمد تره کی اولین رئیس دولت پس از تحولات ماه آوریل سال ۱۹۷۸ میلادی.
او در عین حال دبیر کل حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز بود.

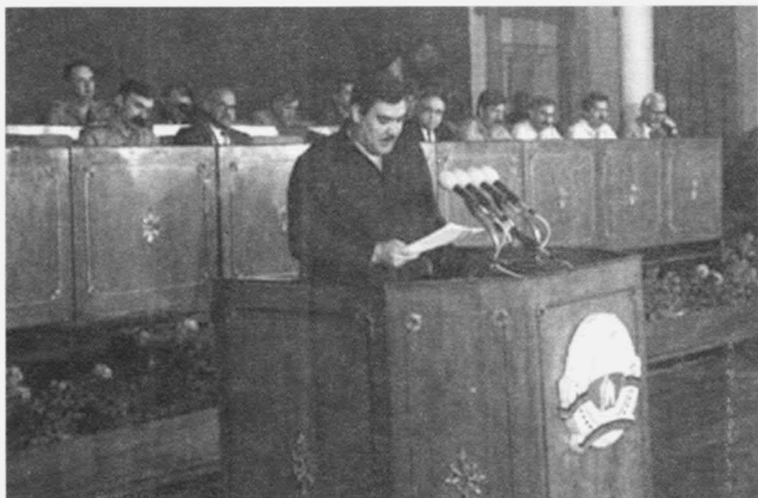


حفیظ الله امین دومین رئیس دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بود که در دسامبر ۱۹۷۹ میلادی توسط سربازان ارتش اتحاد شوروی برکنار گردیده و اعدام شد.

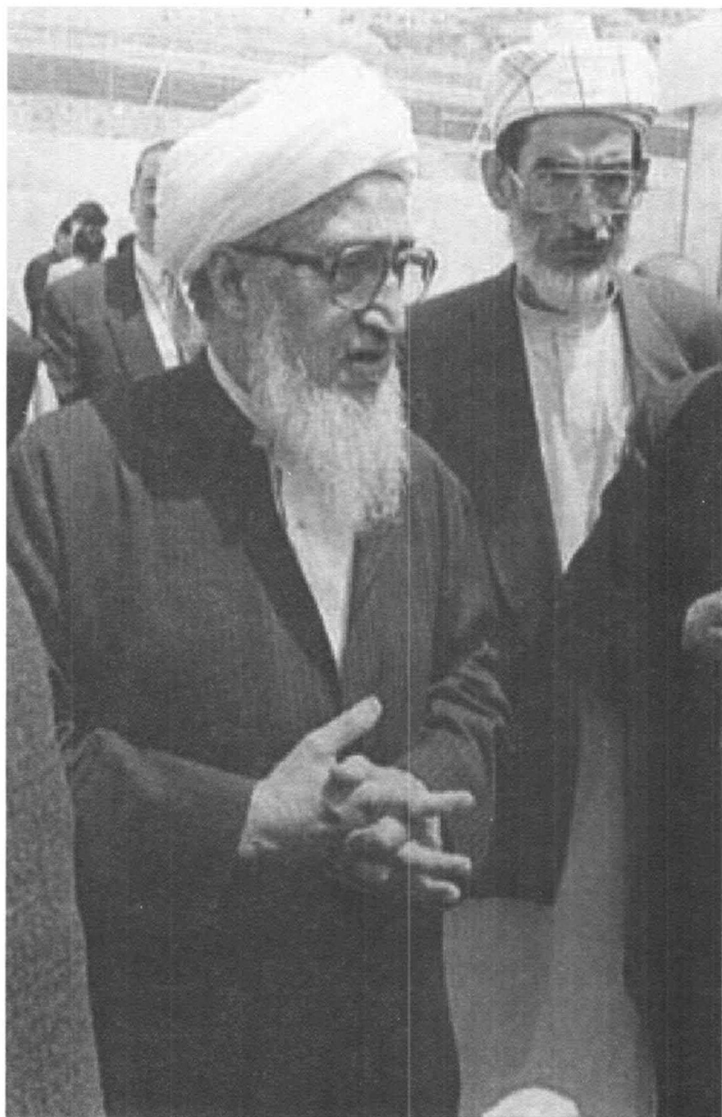


ببرک کارمل دبیر کل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس دولت افغانستان

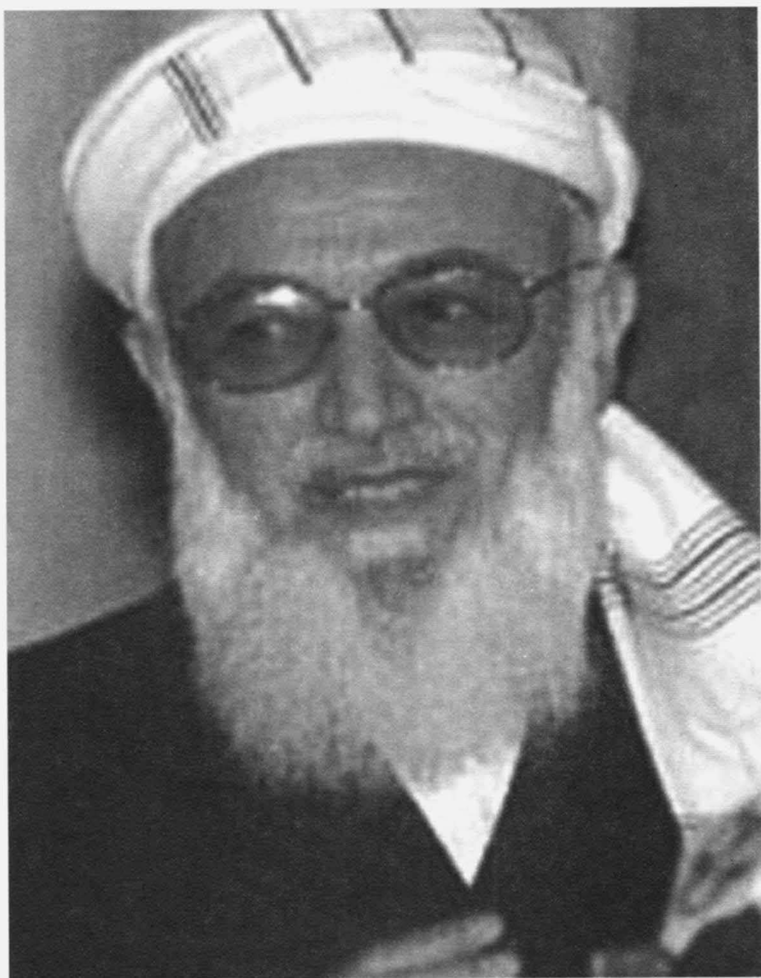
۱۹۷۹_۱۹۸۶



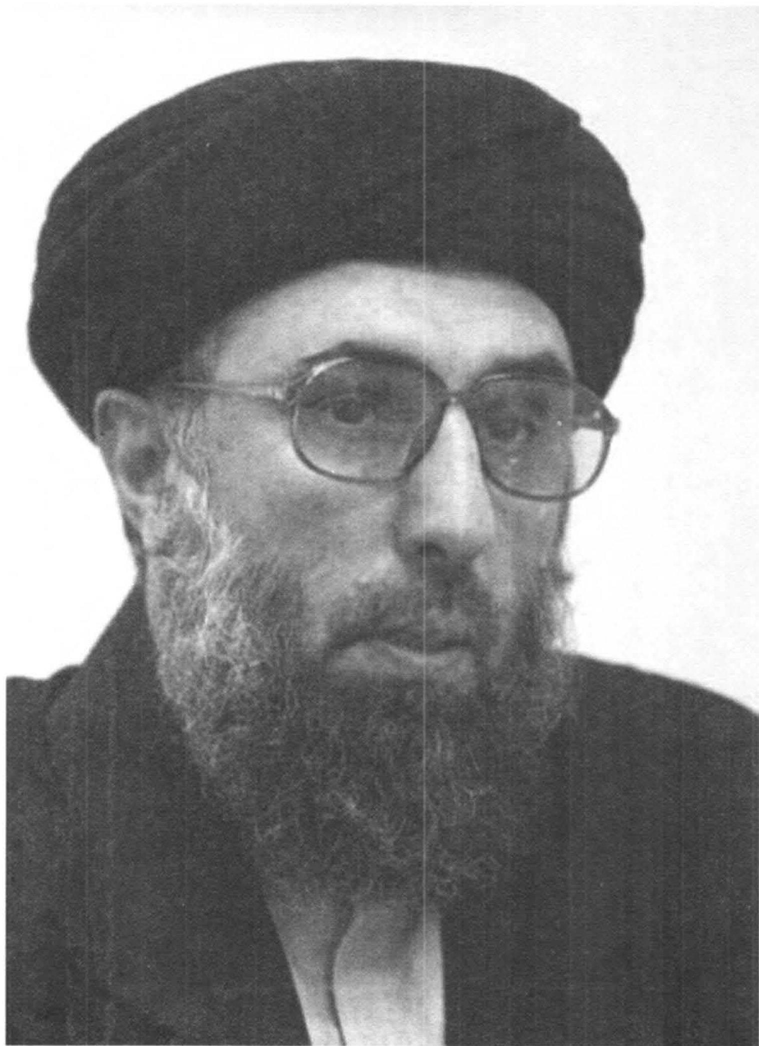
دکتر نجیب‌الله در سال ۱۹۸۷ میلادی رهبری حزب دموکراتیک خلق و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان را به عهده گرفت.
نجیب‌الله در سال ۱۹۹۶ میلادی توسط طالبان در شهر کابل اعدام شد.



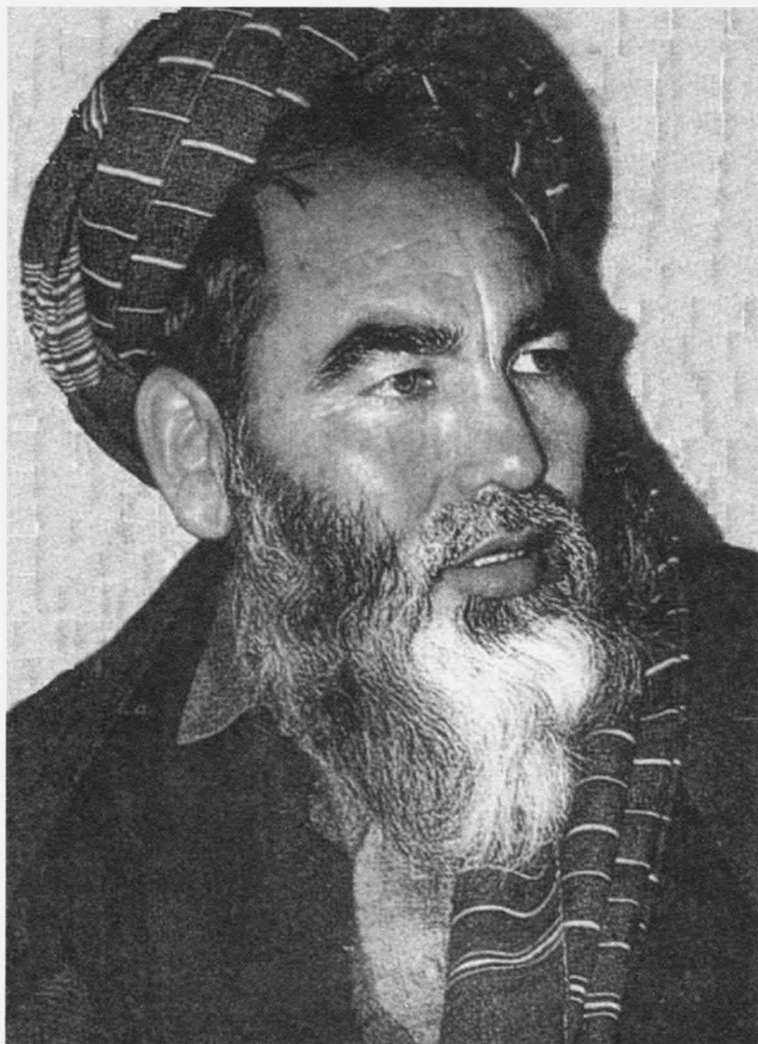
صبغت‌الله مجدّدی اولین رئیس دولت افغانستان پس از پیروزی مجاهدین در آوریل سال ۱۹۹۲ که برای دو ماه ایفای وظیفه کرد.



برهان‌الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان که پس از پیروزی مجاهدین دومین رئیس دولت اسلامی افغانستان بود. او در زمان طالبان شهر فیض‌آباد را در بدخشان به عنوان پایتخت انتخاب کرده بود.



گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی افغانستان.
او از پیروزی مجاهدین در ۱۹۹۲ تا آستانهٔ سقوط کابل به دست طالبان،
در تعارض با دولت برهان‌الدین ربانی قرار داشت.



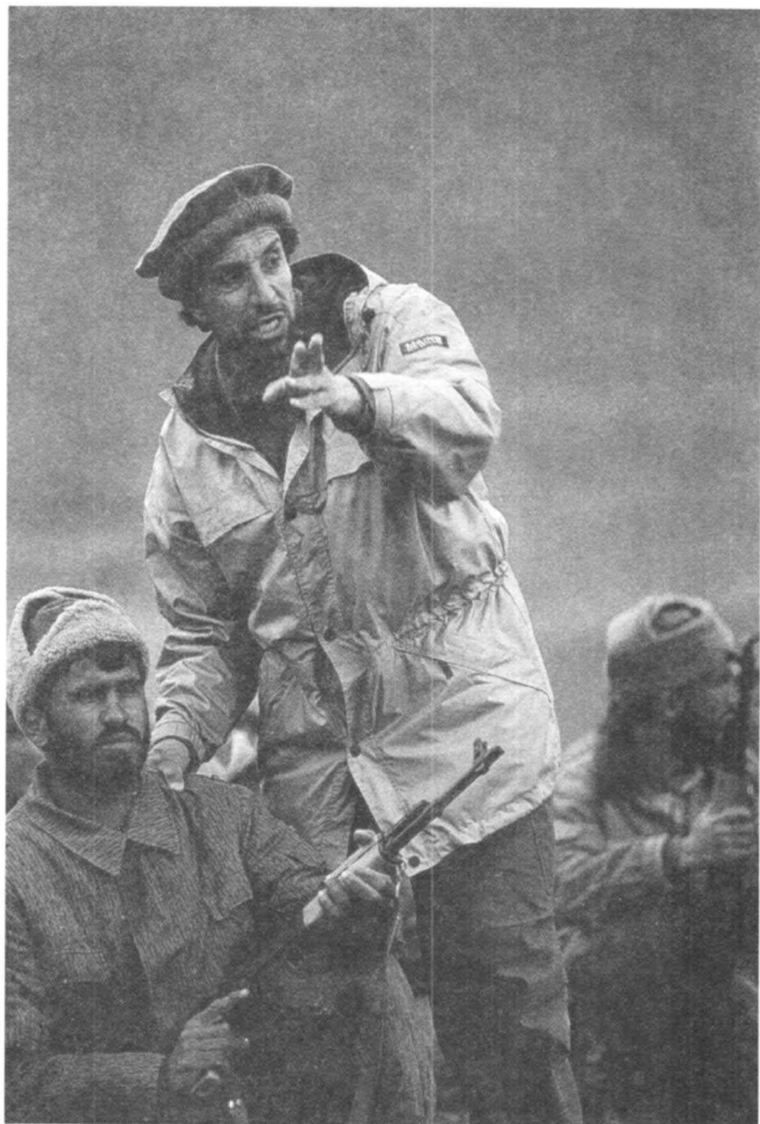
شهید عبدالعلی مزاری دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان.



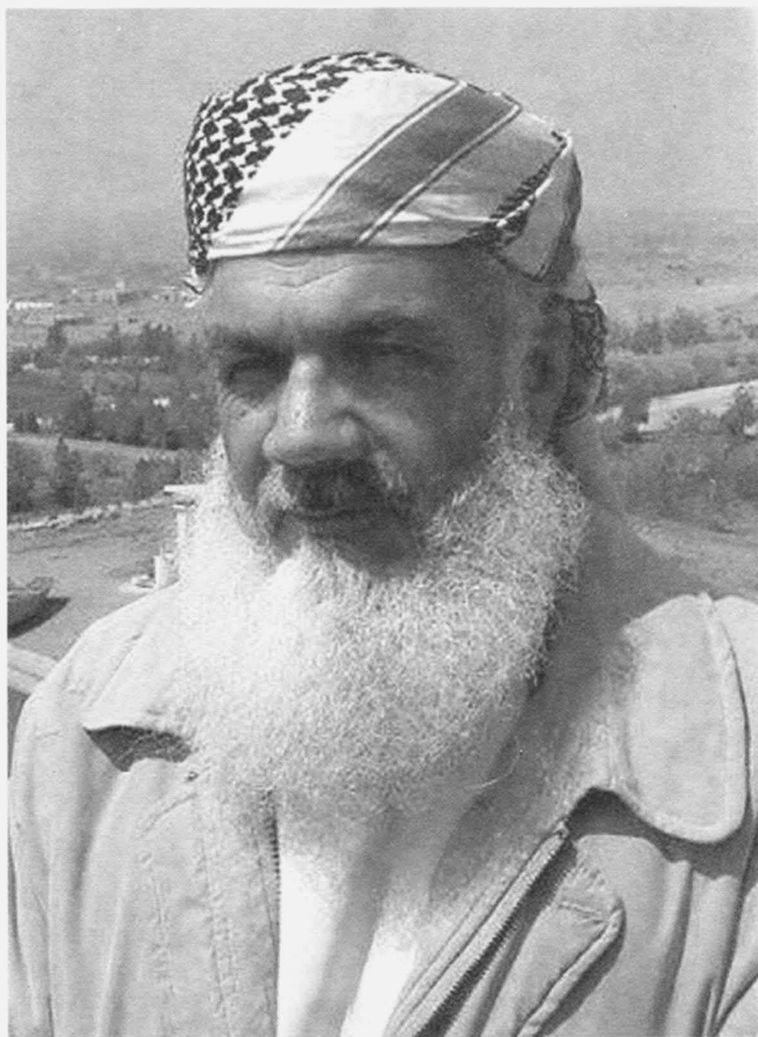
شیخ محمد آصف محسنی رهبر حزب حرکت اسلامی افغانستان.



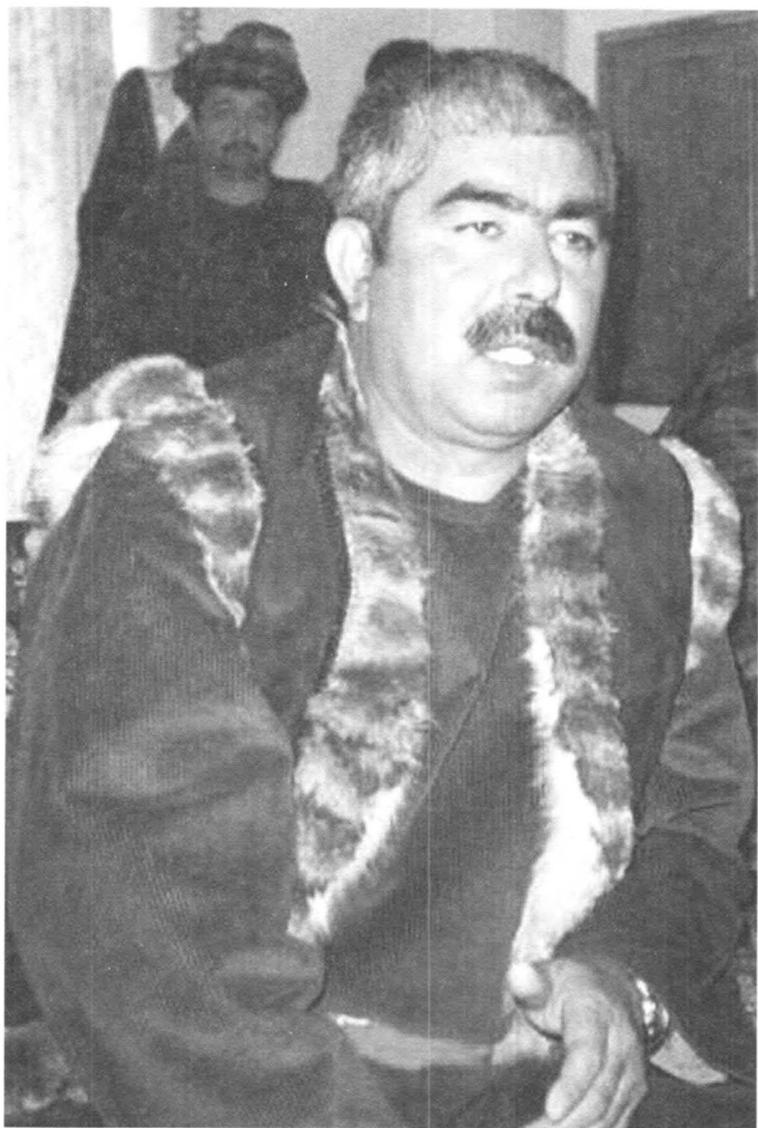
پیر سید احمد گیلانی رهبر محاذ ملی اسلامی افغانستان.



شهید احمدشاه مسعود فرمانده معروف حزب جمعیت اسلامی افغانستان.
او در حکومت برهان‌الدین ربانی به سمت وزارت دفاع رسید.



محمداسماعیل خان از فرماندهان مطرح مجاهدین در حوزهٔ غرب افغانستان.



ژنرال عبدالرشید دوستم فرمانده نیروهای شبه‌نظامی ازبک در شمال.
او بعداً رهبر جنبش ملی اسلامی افغانستان (معروف به جنبش شمال) شد.

محمد ظاهر طنین در سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۶ م) خورشیدی در ولایت کاپیسا به دنیا آمد. دورهٔ آموزش ابتدایی و عالی را در کابل گذراند و در سال ۱۳۵۹ از دانشکدهٔ عالی پزشکی کابل با درجه دکترا (*MD*) فارغ التحصیل شد. در سالهای دشوار انقلاب و جنگ، ظاهر طنین در افغانستان مشغول فعالیتهای گونه‌گون تحقیقی و روزنامه‌نگاری بود. در اواخر سالهای دههٔ شصت و اوایل سالهای دههٔ هفتاد خورشیدی او مدیریت مسئولی مجلهٔ **سباوون** و **اخبار هفته** را در کابل به عهده داشت. پس از مهاجرت به اروپا و در اوایل سالهای هفتاد خورشیدی (نود میلادی)، وی به فعالیتهای تحقیقی و روزنامه‌نگاری ادامه داد.

او درسال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴م) به عنوان پژوهشگر به مدرسهٔ علوم سیاسی لندن (*LSE*) پیوست. موضوع پژوهشهای او در این مرکز، تحولات سیاسی و اجتماعی در افغانستان طی سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۱ (۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ م) بود که بخشی از این پژوهش در اثر مشترکی با پروفسور فرد هالیدی استاد دپارتمنت روابط بین الملل این مدرسه زیر عنوان **رژیم کمونیست در افغانستان** منتشر شده است.

در سال ۱۳۷۴ ظاهر طنین مسئولیت پروژه تدوین و تولید تاریخ شفاهی افغانستان را در بخش فارسی رادیو بی بی سی در لندن به عهده گرفت. حاصل این کار علاوه بر تهیه سری بزرگی از گفتگوها با شخصیتهای تاریخی و مؤثر معاصر افغانستان، بیستوشش برنامه‌ای بود که زیر عنوان **افغانستان در قرن بیستم** از رادیوی بی بی سی پخش شد و اینک در این مجموعه در اختیار خوانندگان قرار می گیرد.

در سال ۱۳۷۵ ظاهر طنین به عنوان تهیه کنندهٔ برنامه ها برای افغانستان به بخش فارسی بی بی سی پیوست. او نخستین تهیه کنندهٔ افغان این بخش بود که همزمان برنامه مستقلی را برای افغانستان و آسیای میانه آغاز کرده بود.

ظاهر طنین در بی بی سی نه تنها به عنوان تهیه‌کنندهٔ برنامه ها، بلکه به عنوان گزارشگر تحولات مهم و تحلیلگر مسایل افغانستان و منطقه مشغول کار بوده است. در بریتانیا همزمان با کار در بی بی سی، وی در کنفرانسها و سمینارهای ملی و بین المللی و در برنامه های تلویزیونی و رادیویی به عنوان تحلیلگر مسایل افغانستان حضور فعال داشته است.

از ظاهر طنین مقالات، تحلیلها و نوشته های زیادی در مطبوعات افغانی و جهانی به نشر رسیده و گفتگوها و برنامه های تحلیلی او در بی بی سی منبعی است برای شناخت تحولات دهه های اخیر در افغانستان.



ناشر: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی

ISBN: 964-06-6202-x   شابک: ۹۶۴-۰۶-۶۲۰۲-x